

انتشارات مجمع عرفان

سفینه عرفان

مطالعاتی در اصول معتقدات و آثار مبارکه بهائی

دفتر دهم

دفتر امور احبای ایرانی-امریکایی
محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متحده امریکا
ویلمت، ایلینوی

مجمع عرفان در سال ۱۹۹۳ میلادی با مساعدت صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند تأسیس گردیده و هدف آن تشویق و ترویج مطالعه و تحقیق در آثار مقدسه و نیز اصول معتقدات امر بهائی است. دوره‌های سالانه مجمع عرفان به زبان‌های فارسی و انگلیسی در مدرسه بهائی لوهلن در ایالت میشیگان، در مدرسه بهائی بوش در ایالت کالیفرنیا و در مرکز مطالعات بهائی در آکوتو (ایتالیا) و به زبان آلمانی در تامباخ (آلمان) تشکیل می‌شود. مقالاتی که در این دفتر درج شده در مجامع مذکور که به زبان فارسی برگزار شده ارائه گردیده است.

- مطالب و عقاید مندرج در مقاله‌ها معرف آراء نویسندگان آنها است.
- نقل مطالب این مجموعه با ذکر مأخذ آزاد است.

نشانی مجمع عرفان:

`Irfán Colloquium
c/o Bahá'í National Center
1233 Central Street
Evanston, IL 60201-1611
USA
Phone: 1(847) 733-3526
Fax: 1(847) 733-3527
E-mail: contact@irfancolloquium.org

سفینه عرفان

از انتشارات مجمع عرفان

دفتر دهم

ناشر: دفتر امور احبای ایرانی-امریکایی

محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متحده آمریکا

با مساعدت صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند

۱۶۴ بدیع - ۱۳۸۶ شمسی - ۲۰۰۷ میلادی

فهرست مندرجات

۳	بیان مبارک
۵	پیشگفتار

ثنائی عرفان

	از آثار قلم اعلیٰ
۱۰	لوح رضوان العدل
۱۶	الواح دیگر
۱۹	از مکاتیب حضرت عبدالبهاء

کلچین عرفان

۲۴	محمد افنان	نظری اجمالی در مضامین لوح رضوان العدل
۳۲	محمد افنان	شرحی در باره کتاب الاسماء
۳۸	فریدالدین رادمهر	شرح حدیث کنت کنز از حضرت اعلیٰ
۷۴	مهری افنان	توقیعات حضرت نقطه اولیٰ نازله به افتخار خال اکبر
۸۳	وحید رأفتی	مآخذ چند حدیث در کتاب "بیان فارسی"
۱۰۰	فاروق ایزدی نیا	کلمات مکنونه: سیر از نقص به سوی کمال
	سنا علیزاده	مروری بر مضامین سورة البیان
۱۴۶	روحانی	
۱۶۴	مینا یزدانی	کلامی چند در باره یکی از الواح جمال ابهی
۱۷۷	علی نخجوانی	صلح اصغر و صلح اعظم
۱۸۷	شاپور راسخ	مفهوم عدل در آثار مبارکه بهائی

۲۰۲	شاپور راسخ	دستور تعدیل معیشت در آثار حضرت عبدالبهاء
۲۱۹	محمد افنان	آیات: معیار سنجش حقانیت ظهور الهی مجموعه اسناد روزن در آرشیو فرهنگستان
۲۴۱	یولی ایوانسیان	علوم روسیه در سن پترزبورگ حفظ استقلال اطفال در تحری حقیقت
۲۴۷	شراره ذبیحیان	و تربیت بهائی

رشحات عرفان

۲۶۲	محمد افنان	مظهر ظهور الهی
۲۶۴	محمد افنان	خلیج اسماء
۲۶۷	محمد افنان	بداء

شاخسار عرفان

۲۷۲	سیامک صهبا	فهرست مقالات مربوط به معرفی آثار مبارکه در مجلدات "عندلیب"
-----	------------	---------------------------------------------------------------

ضمائم

۲۸۰		کتاب‌شناسی و راهنمای عنوان‌های اختصاری
۲۸۷		فهرست مقالات سفینه عرفان (دفتر اول تا نهم)
۲۹۳		انتشارات مجمع عرفان
۲۹۴	فاروق ایزدی‌نیا	غلطنامه دفتر نهم مجمع عرفان

حمد مولی‌الوری^۱ را که به کلمه علیا اهل ناسوت انشاء را کوثر عرفان عطا فرمود. روح حیوان و کوثر زندگانی از کلمه الهی جاری بوده و هست. اوست معطی زندگانی ابدی و حیوة سرمدی. طوبی از برای نفسی که عرفش را یافت و به شطرش شتافت به شأنی که اسباب روزگار و نعمت و ثروت و زخارف آن او را از اراده باز نداشت، به قدرت کامله اقبال نمود و بیاشامید. جلّ الخالق و جلّ الموجد و جلّ المعطی، از یک کلمه مائده سمانی و نعمت حقیقی که عرفان نفس حقّ جلّ جلاله است عطا فرمود. به مثابه نیسان ربیع رحمانی بر اراضی قلوب موحدین و مخلصین امطار حکمت و بیان مبذول داشت تا کلّ فائز شوند به ثمرات وجود خود و آگاه گردند بر آنچه مخصوص آن از عدم به عرصه ظهور آمده‌اند. این فضل را ادراک عالم تحدید ننماید و اقلام امم قادر بر احصا نباشد.

حضرت بهاء‌الله، آیات الهی، جلد دوم، ص ۲۹۱

پیشگفتار

بسم الذی به ماج بحر العرفان

حضرت ولیّ امرالله در توقیعی خطاب به یکی از احبّای غرب توصیه‌ای به این مضمون میفرماید: "برای مؤثر واقع شدن تبلیغ امر الهی نیازمند آنیم که اوضاع کنونی جهان و مشکلاتش را با هوشیاری و خردمندانه مورد بحث و فحص قرار دهیم. ما نه تنها به افرادی نیاز داریم که در معارف امری معلوماتی بسیار غنی و عمیق داشته باشند، بلکه همچنین واجد دانش و اطلاعات عمومی جامعی باشند که بتوانند بین تعالیم بهائی با عقاید و افکار جاری پیشوایان جامعهٔ امروزی جهان ارتباط منطقی و ثمربخشی ایجاد نمایند. به عبارت دیگر ما بهائیان باید ذهن و فکرمان را آنچنان با معارف و معلومات مجهّز نمائیم که قادر باشیم حقایقی را که در امر بهائی وجود دارد برای دیگران و بخصوص طبقات تحصیل کرده روشن و مبرهن سازیم."^۱

تشویق و ترویج پیروی کردن از این راهنمایی و فراهم ساختن موجبات اجرای آن از هدف‌های اصلی مجمع عرفان و اقدامات و خدمات تبعی آنست. بدین لحاظ توجه و تمرکز مجمع عرفان معطوف به بررسی‌های منظم و عمیق و تحلیلی در آثار مبارکهٔ بهائی و کتب مقدّسهٔ سایر ادیان و مطالعات تطبیقی در نحله‌های دینی و مکاتب فلسفی و عرفانی و مشارب فکری در جهان امروزی از منظر امر بهائی است. جلسات مجمع عرفان همه‌ساله در اروپا و در آمریکای شمالی به زبان‌های فارسی و انگلیسی و آلمانی تشکیل میشود و فرصتی است برای ارائه‌دادن پژوهش‌هایی که در زمینهٔ مواضع و مسائل فوق‌الذکر انجام می‌گیرد و بحث و مذاکره در بارهٔ آن تحقیقات. در هر سال منتخبی از مقالات تحقیقی که در مجمع

^۱ نامهٔ مورخ ۲۵ جولای ۱۹۴۹ که از طرف حضرت ولیّ امرالله به یکی از افراد احباء مرقوم شده است.

عرفان مطرح شده یا برای انتشار ارسال شده است در سلسله انتشاراتی تحت عنوان **سفینه عرفان** طبع و نشر میشود.

از سال ۲۰۰۶ مطالعه تفصیلی و آموزشی یکی از الواح مهم از آثار قلم اعلیٰ در برنامه جلسات مجمع عرفان قرار گرفته است. نخستین لوح مبارکی که بدین ترتیب مورد مطالعه قرار گرفت لوح **رضوان العدل** بود که در صدر بخش **لئالی عرفان** در این دفتر درج شده و مضامین عمده آن در اولین مقاله بخش **گلچین عرفان** تشریح شده است. سایر مندرجات بخش لئالی عرفان شامل آثار مبارکه ایست که قبلاً طبع و نشر نشده و از مرکز جهانی بهائی برای درج در **سفینه عرفان** ارسال می گردد.

در ابتدای بخش **گلچین عرفان** سوابق و مضامین سه اثر از آثار حضرت نقطه اولی: کتاب الاسماء، شرح حدیث کنت کتز، و توقعات به افتخار خال اکبر معرفی شده است. سپس محتویات چند اثر از آثار قلم اعلیٰ از جمله کلمات مکنونه و **سوره البیان** مورد بررسی تحلیلی قرار گرفته است. در این بخش پژوهش در آثار حضرت عبدالبهاء اختصاص به دو مسئله اساسی در نظام اجتماعی جامعه انسانی دارد که عبارتند از صلح عمومی و عدل، و یکی از مصادیق عدل یعنی تعدیل معیشت، یا به عبارت دیگر جلوگیری از ثروتمندی و فقر مفرط. از جمله مقالات جالب توجه در این بخش معرفی مقدماتی اسناد مربوط به دوره آغازین دو دیانت بابی و بهائی در مجموعه مدارکی است که شرق شناس شهیر روس، بارون روزن، جمع آوری نموده بود و در آرشیو فرهنگستان علوم در سن پترزبورگ نگاهداری میشود. شرح مفصل تری از آن اسناد و مدارک در جلد هشتم **Lights of Irfan** (از انتشارات مجمع عرفان) آمده است. گلچین عرفان همچنین متضمن مقالاتی در باره برخی تعالیم اجتماعی امر بهائی است.

در بخش **رشحات عرفان** توضیحاتی مربوط به سه مفهوم "مظهر ظهور الهی"، "خلیج اسماء" و "بدا" در آثار مبارکه بهائی ارائه شده است. مجمع عرفان از

دریافت این گونه شرح و توضیحات تحقیقی استقبال میکند و برای درج آنها در سفینه عرفان آماده است.

انتشار فهرست مقالاتی که در معرفی آثار مبارکه در نشریات امری درج شده است از دفتر نهم سفینه عرفان با انتشار مقالاتی که تا سال ۲۰۰۳ در "خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر" درج شده در بخش **شاخسار عرفان** آغاز شده و در این دفتر با انتشار مقالاتی که در مجله‌ **عندلیب** تا سال ۲۰۰۶ درج شده ادامه یافته است.

انتشارات و اقدامات مجمع عرفان علاوه بر همکاری ارزشمند دانش‌پژوهان گرامی و دفتر امور احبای ایرانی--امریکایی با پشتیبانی و مساعدت کریمانه بانیان "صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند" که پایه‌گذاران این خدمات هستند ادامه یافته و از کمکهای اهدائی مستمر به یادبود متصاعدین الی الله جناب نورالدین ممتازی و سرکار نادیا خانم سعادت و تبرّعات کریمانه دکتر ناصر و خانم مهشید درخشان و دکتر فوآد و دکتر مهین ضیائی بهره‌مند شده است. امید است این گونه مساعدتهای مادی و معنوی از جانب دیگر یاران گرامی روزبروز افزایش یابد و سبب توسعه و تنوّع بیشتری در خدمات و اقدامات مجمع عرفان شود.

لئالی عرفان

از آثار قلم اعلى

هذا رضوان العدل
قد ظهرَ بالفضل و زينته الله باثمار عز منيع

بسم الله العادل الحكيم

هذا لوح فيه بعث الله اسمه العادل و نُفخَ منه روح العدل في هياكل الخلايق اجمعين ليَقومَنَّ كلُّ على العدل الخالص و يحكموا على انفسهم و انفس العباد و لا يتجاوزوا عنه على قدر نقيير و قظمير. ان يا هذا الاسم انا جعلناك شمساً من شمس اسمائنا الحسنى بين الارض و السماء فاستشرق على الاشياء عما خلق في الانشاء بانوارك العزيز البديع. لعلَّ يجتمعنَّ الناس في ظلك و يضعون الظلم عن ورائهم و يستنورون من انوارك المقدس المنير. ان يا هذا الاسم انا جعلناك مبدء عدلنا و مرجعه بين عبادنا المقربين و بك نظهر عدل كل عادل و نزين بطرازك عبادنا المقبلين. ان يا هذا الاسم اياك ان يعرَّتكَ هذا المقام عن الخضوع بين يدي الله المقنن القدير. فاعلم بان نسبك اينا كنسبة ما سويك لا فرق بينك و بين ما دونك عما خلق بين السموات و الارضين. لانا لما استوينا على عرش العدل خلقنا الممكنات بكلمة من عندنا كذلك كان ربك على كل شيء حكيم. و ارفعنا بعض الاسماء الى ملكوت البقاء فضلاً من لدنا و انا المقنن المتعالى العزيز البديع. قل انا لا نسيته بينه و بين خلقه سبحانه عن كل ما خلق و عما يذكره عباده الذاكرين. و انا النسبة التي ينسب به و يذكر في الألواح انا ظهرت من ارادة التي بعثت من مشية التي خلقت بامر المبرم المحيط. و لكن انا اصفيناك و اخنصناك و ارفعناك في هذا اللوح لشكر ربك و تكون من المنقطعين. اياك ان يمنحك ارتفاع اسمك عن الله ربك و رب العالمين. انا نرفع من نشاء بامر من لدنا انا كنا مقنن على ما نشاء و حاكماً على ما نريد. لانشهد في نفسك الا تجلى شمس كلمة الامر التي اشرفت عن افق فم ارادة ربك الرحمن الرحيم. و لانشهد في ذاتك قدرة و لا قوة و لا حركة و لا سكونا الا بامر الله الملك العزيز القدير. تحرك من سمات ربك العلى الابهى لا بما تهب عن شطر النفس و الهوى كذلك يا مترك قلم الاعلى لتكون من العاملين. اياك ان تكون مثل الذى زيناه بطراز الاسماء في ملكوت الانشاء قلما نظر الى نفسه و اعلاء اسمه كقربالله الذى خلقه و رزقه و رجع من اعلى المقام الى اسفل السافلين. قل ان الاسماء هي بمنزلة الاثواب نزين بها من نشاء من عبادنا المرئدين و نترغ عن نشاء امراً من لدنا و انا المقنن الحاكم العليم. و ما نشاور

عبادنا في الانتزاع كما ما شاورناهم حين الأعتاء كذلك فاعرف أمر ربك وكن على يقين مبین. لايسلب قدرتنا عن شيءٍ و لم تعلق أيادي الأقتدار لو أنت من العارفين. قل كل اسم عرف ربه و ما تجاوز عن حده يزداد شأنه في كل حين و يستشرق عليه في كل أن شمس عناية ربه الغفور الكريم. و يرتقى بمرقاة الأقطاع إلى مقامين يحكى إلا عن موجهه و لاينطق إلا بإذنه و لايتحرك إلا بإرادة من لذه و إله لهو المقدر العادل العليم الحكيم. أن يا هذا الاسم أن اقتخر في نفسك بما جعلناك مشرق عدلنا بين العالمين. فسوف نبعث منك مظاهراً في الملك و بهم نطوى شراع الظلم و نبسط بساط العدل بين السموات و الأرضين و بهم يمحو الله آثار الظلم عن العالم و يزيّن أقطار الأفاق بأسماء هؤلاء بين العالمين. أولئك الذين يتبسم بهم ثغر الوجود من الغيب و الشهود و هم مرابا عدلى بين عبادى و مطالع اسمائى بشين بریتی و بهم تقطع أيادى الظلم و تقوى اعضاء الأمر كذلك قدرنا الأمر في هذا اللوح المقدس الحفيظ. أن يا ذلك الاسم انا جعلناك زينة للملوك طوبى لهم أن يزينوا هياكلهم بك و يعدلوا بين الناس بالحق الخالص و يحكموا بما حكم الله في كتابه المحكم القديم. ما قدر لهم زينة أحسن منك و بك يظهر سلطنتهم و يعلو ذكركم و يذكر أسمائهم في ملكوت الله العزيز العظيم. و من جعل نفسه محروماً منك أنه عرى بين السموات و الأرض و لو يلبس حرر العالمين. أن يا معشر الملوك زينوا رؤسكم باكاليل العدل ليستضيئ من انوارها أقطار البلاد كذلك تأمركم فضلاً من لدنا عليكم يا معشر السلاطين فسوف يظهر الله في الأرض ملوكاً يتكيفون على تمارق العدل و يحكمون بين الناس كما يحكمون على انفسهم أولئك من خيرة خلقى بين الخلائق أجمعين. زينوا يا قوم هياكلكم برداء العدل و إله يوافق كل النفوس لو أنتم من العارفين. و كذلك الأدب و الأنصاف و أمرنا بهما في اكثر الألواح لتكونن من العالمين. إله ما أمر نفساً إلا بما هو خير لها و ينفعها في الآخرة و الاولى و إله بنفسه لغنى من عمل كل ذيعمل و عن عرفان كل عالم خبير. إن الله قد تجلى بهذا الاسم في هذا اللوح على كل الأشياء طوبى للذين استضاءوا بانواره و الذين فازوا به أولئك من عبادنا المقربين. انا غرسنا بأيادى القدرة في هذا الرضوان أشجار العدل و أسقيناها بمياه الفضل فسوف تأتى كل واحدة باثمارها كذلك قضى الأمر و لامرد له من لدنا انا كنا أمرين. أن يا مظاهر العدل إذا هبت روائح الأقتدار أن احضروا ملأ البيان ثم ذكروهم بهذا النبأ الأعظم العظيم. ثم اسئلوا يا قوم باى حجة آمنتهم يعلى و كفرتم بالذى بشركم به في كل الألواح قنبتنوا يا ملأ الجهلاء ثم اتقوا الله يا معشر الغافلين. اتدعون الأيمان بمبشرى و كفرتم بنفسى العزيز الحكيم. مثلكم كمثل الذينهم آمنوا بيحيى النبى الذى كان أن يبشر الناس بملكوت الله فلما ظهرت الكلمة كفروا بها و أفتوا عليها إلا لعنة الله على الظالمين. بعد الذى إله نادالعباد في كل الأيام يعلى النداء و أخذ عهد كلمة الله منهم و بشرهم بلفائه إلى ان فدى روجه حباً

لِنَفْسِهِ الْعَزِيزِ الْبَدِيعِ. فَلَمَّا شَقَّ السِّتْرَ وَظَهَرَتْ كَلِمَةُ الْأَكْبَرِ اعْتَرَضُوا عَلَيْهَا وَقَالُوا إِنَّهَا تَجَاوَزَتْ عَمَّا أَمَرَ بِهِ يَحْيَىٰ كَذَلِكَ سَوَّلَتْ لَهُمْ أَنفُسُهُمْ مَا جَعَلَهُمْ مَحْرُومًا مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمُ الْمُقْتَدِرِ الْقَدِيرِ. وَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ مَنْ قَالَ مَا تَبَيَّنَ مَا تَأْتَىٰ بِهِ ابْنُ ذَكْرِيَّا عَلَى الْأَرْضِ وَ مَا اسْتَقَرَّ حُكْمُهُ فِي الْبِلَادِ بَيْنَ الْعِبَادِ وَ قَبْلَ الْأَسْتِقْرَارِ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَأْتِيَ أَحَدٌ وَ بِذَلِكَ اسْتَكْبَرَ عَلَى الرَّوْحِ وَ كَانَ مِنَ الْمُعْرِضِينَ. وَ مِنْهُمْ مَنْ قَالَ بَانَ يَحْيَىٰ عَسَلَ النَّاسَ بِالْمَاءِ وَ الَّذِي ظَهَرَ يَعْسِلُ بِالرَّوْحِ وَ يُعَاشِرُ مَعَ الْخَاطِئِينَ. كَمَا تَسْمَعُونَ مَقَالَاتِ أَهْلِ الْبَيَانِ فِي تِلْكَ الْأَيَّامِ يَقُولُونَ مَا قَالُوا بَلْ يَتَكَلَّمُونَ بِمَا لَا تَكَلَّمُ بِهِ أَحَدٌ مِنْ قَبْلِ قَوْلِي لِلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ هَؤُلَاءِ الْمُشْرِكِينَ. قُلْ يَا مَلَأَ الْبَيَانَ أَنْ اسْتَحْيُوا عَنْ جَمَالِ رَبِّكُمْ الرَّحْمَنِ الَّذِي ظَهَرَ فِي قُطْبِ الْأَكْوَانِ بِرُهَانٍ لَانِحٍ مُبِينٍ. وَ الَّذِي جَاءَكُمْ بِاسْمِ عَلِيٍّ مِنْ قَبْلِ أَنَّهُ بَشَّرَكُمْ بِلِقَائِي وَ أَخْبَرَكُمْ بِنَفْسِي وَ مَا تَحَرَّكَ إِلَّا بِحَبِيٍّ وَ لَا تَنْفَسَ إِلَّا بِذِكْرِي الْعَزِيزِ الْبَدِيعِ. وَ أَخْبَرَكُمْ بَانَ كُلِّ ذِي نَوْرِ يُظْلَمُ عِنْدَ بَهَائِهِ وَ يَضَعُ كُلُّ ذَاتٍ حَمَلٍ حَمْلَهَا وَ كُلُّ ذِي أَمَانَةٍ أَمَانَتَهُ كَذَلِكَ نَزَلَ الْأَمْرُ مِنْ جِبْرُوتِ مَشِيَّةِ رَبِّكُمْ الْعَلِيِّ الْعَلِيمِ. وَ إِذَا أَتَيْتُمْ السَّاعَةَ حِينَ غَفَلْتُمْ عَنْهَا وَ أَشْرَقَ جَمَالُ الْمَحْبُوبِ عَنْ أَفُقِ أَرَادَةِ رَبِّكُمْ الْمُقْتَدِرِ الْقَدِيرِ أَنْتُمْ أَعْرَضْتُمْ عَنْهَا وَ اعْتَرَضْتُمْ عَلَيْهِ وَ كَفَرْتُمْ بِآيَاتِهِ وَ أَشْرَكْتُمْ بِنَفْسِهِ إِلَيَّ أَنْ أَرَدْتُمْ سَيْفَكَ دَمَهُ الْمُقَدَّسَ الطَّاهِرَ الْعَزِيزَ الْمُنِيرَ. قُلْ يَا قَوْمِ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تُحَدِّثُوا أَمْرًا لَهُ بِحُدُودِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّهُ يَأْمُرُ كَيْفَ يَشَاءُ بِأَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ وَ إِنَّهُ لَهُوَ الْمُهِيمُنُ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ. قُلْ تَاللَّهِ إِنَّهُ يَنْطِقُ فِي صَدْرِي وَ يُنَادِي فِي رُوحِي وَ يَتَكَلَّمُ بِلِسَانِي وَ إِنَّهُ لَهُوَ الَّذِي أَيْقَنَنِي مِنْ نَسَمَاتِ أَمْرِهِ وَ أَنْطَقَنِي بَيْنَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ قُلْ تَاللَّهِ عَزِيزٌ عَلَىٰ بَانَ أَكُونَ بَيْنَكُمْ وَ أَسْمَعُ مِنْكُمْ مَا لَأَسْمَعُهُ أذنٌ أَحَدٍ مِنْ قَبْلِي وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَظْهَرَنِي بِالْحَقِّ وَ أَمَرْتُ بَانَ لَا أَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ وَ أَدْكُرُّكُمْ بِمَا هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ عَنْ مَلَكُوتِ الْمَلِكِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ. وَ لَوْ كَانَ الْأَمْرُ بِيَدِي مَا أَظْهَرْتُ نَفْسِي بَيْنَ يَدَيْ هَؤُلَاءِ الْأَشْرَارِ وَ لَكِنَّ إِنَّهُ لَهُوَ الْمُخْتَارُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ. يَا قَوْمِ لَا تَنْظُرُوا إِلَيَّ بِعَيْونِكُمْ وَ لَا بِعَيْونِ رُؤُسَائِكُمْ تَاللَّهِ الْحَقُّ لَنْ يُغْنِيَكُمْ شَيْءٌ وَ لَوْ تَسْتَنْظُرُوا بِخَلْقِ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ. قُلْ يَا قَوْمِ فَانظُرُوا إِلَيَّ جَمَالِي بِعَيْنِي لِأَتَكُمُ لَوْ تَنْظُرُونَ إِلَيَّ بِعَيْنِ سِوَايَ لَنْ تَعْرِفُونِي أَبَدًا كَذَلِكَ نَزَلَ الْأَمْرُ فِي أَلْوَاحِ اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ. قُلْ يَا قَوْمِ مَا أَنَادَىٰ بَيْنَكُمْ بِنَفْسِي لِنَفْسِي بَلْ إِنَّهُ يُنَادِي كَيْفَ يَشَاءُ بِنَفْسِهِ لِعِبَادِهِ وَ يَشْهَدُ بِذَلِكَ صَاحِبِي وَ صَرِيحِي ثُمَّ حَنِينُ قَلْبِي لَوْ أَنْتُمْ مِنَ الْمُنْصَفِينَ. إِنَّ وَرْقَةَ التِّي أَخَذْتَهَا أَرِيحُ مَشِيَّةِ اللَّهِ هَلْ تَقْدِرُ أَنْ تَسْتَقِرَّ فِي نَفْسِهَا لَا فَوْ الَّذِي أَنْطَقَنِي بِالْحَقِّ بَلْ تُحَرِّكُهَا كَيْفَ تَشَاءُ وَ إِنَّهُ لَهُوَ الْحَاكِمُ لَمَّا يُرِيدُ. وَ إِنْ حَرَكْتَهَا ثُمَّ إِهْتَزَّازَهَا فِي نَفْسِهَا لِيَكُونَ شَاهِدًا عَلَىٰ صِدْقِهَا لَوْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ. فَانظُرُوا يَا قَوْمِ كَيْفَ حَالُ مِزْمَارِ الَّذِي وَقَعَ تَحْتَ أَنْمَالِ إِرَادَةِ رَبِّهِ الرَّحْمَنِ وَ يَنْفُخُ فِيهِ نَفْسُ السَّبْحَانِ هَلْ يَقْدِرُ أَنْ يَصْمُتَ فِي ذَاتِهِ لَا فَوْ رَبِّكُمْ الْعَزِيزِ الْمَنَّانِ بَلْ يَظْهَرُ مِنْهُ فَنُونَ الْأَلْحَانِ كَيْفَ يَشَاءُ وَ إِنَّهُ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَاكِمُ الْقَدِيرُ. وَ هَلْ تَقْدِرُ الشَّمْسُ أَنْ تَطَّلِعَ عَنْ أَفُقِ الْأَمْرِ مِنْ غَيْرِ ضِيَاءٍ أَوْ تَسْتَطِيعَ أَنْ تَمْنَعَ الْأَشْيَاءَ مِنْ أَنْوَارِهَا

لا فَوْ نَفْسَ الْبَهَاءِ وَ يَشْهَدُ بِذَلِكَ كُلُّ مُنْصَفٍ بَصِيرٍ. قُلْ يَا قَوْمِ إِنَّ أَصَابِعَ قُدْرَةِ رَبِّكُمْ الْعَلِيِّ الْأَبْهَى تُحْرِكُ هَذَا الْقَلَمَ الْأَعْلَى وَ هَذَا لَمْ يَكُنْ مِنْ عِنْدِي بَلْ مِنْ لَدَى اللَّهِ رَبِّكُمْ وَ رَبِّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ. وَ أَنْتُمْ يَا مَلَأَ الْمُشْرِكِينَ أَعْتَرَضُونَ عَلَيَّ هَذَا الْقَلَمَ أَوْ عَلَيَّ الَّذِي يُحْرِكُهُ بِسُلْطَانٍ مِنْ عِنْدِهِ قُلْ قَوْلِي لَكُمْ قَدْ تَحَيَّرَ مِنْ فِعْلِكُمْ أَهْلُ مَلَأَ الْعَلِينَ. إِذَا نَبَكِيَ عَيْنَ الْعَدْلِ لِنَفْسِي وَ يَضِيحُ حَقِيقَةُ الْعَدْلِ فِي ضُرِّي وَ بِلَائِي وَ تَنُوخُ بِمَا وَرَدَ عَلَيَّ نَفْسِي مِنَ الَّذِينَهُمْ خَلَقُوا بِإِرَادَتِي وَ كَانُوا أَنْ يَفْتَخِرُوا بِالْقِيَامِ فِي حَضُورِي وَ يَسْتَبْرِكُوا بِتَرَابِ قَدَمِي الْمُبَارَكِ الْعَزِيزِ الْمُنِيعِ. أَنْ يَا مَطْهَرَ الْعَدْلِ إِنِّي لِأَشْكُونُ إِلَيْكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ أَشْرَكُوا بَعْدَ الَّذِي وَعَدُوا بِنَفْسِي فِي كُلِّ الْأُلُواحِ وَ فِي لَوْحِ الَّذِي حَفَظَهُ اللَّهُ فِي كِنَانِزِ عَصْمِيهِ وَ جَعَلَهُ مَحْفُوظًا عَنِ ابْصَرِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ. قُلْ يَا قَوْمِ إِذَا وَرَدْتُمْ الرِّضْوَانَ وَ أَدْرَكْتُمْ وَرْدًا فَاسْتَنْشِقُوا إِنَّ وَجَدْتُمْ مِنْهُ رَوَائِحَ الطَّيِّبِ خَافُوا عَنِ اللَّهِ وَ لَا تُنْكِرُوهُ وَ لَا تُكْوِنَنَّ مِنَ الَّذِينَهُمْ عَرَفُوا ثُمَّ أَنْكَرُوا وَ كَانُوا مِنَ الْكَافِرِينَ. وَ لَوْ يُوجَدُ ذُو شَمِّ لِيَجِدُ مِنْ كُلِّ مَا يَظْهَرُ مِنِّي رَائِحَةُ الْمُقَدَّسِ الْعَزِيزِ الْكَرِيمِ. أَنْ يَا مَظَاهِرُ هَذَا الْأَسْمِ أَنْتُمْ خَلَقْتُمْ بِإِمْرِي وَ بُعِثْتُمْ بِإِرَادَتِي إِيَّاكُمْ أَنْ يَمْتَنِعَكُمْ هَذَا الْمَقَامُ عَنِ الْخُضُوعِ بَيْنَ يَدِي رَبِّكُمْ الْعَزِيزِ الْعَلَامُ فِي يَوْمِ الَّذِي يَأْتِي اللَّهُ فِي ظِلِّ مِنَ الْعَمَامِ بِسُلْطَانٍ عَظِيمٍ. وَ يُفْتَحُ فِيهِ رُوحُ الْحَيَوَانِ عَلَيَّ أَهْلَ الْأَكْوَانِ وَ يُطَرَّرُ الرِّضْوَانُ بِأَسْمَى الْعَزِيزِ الْمَنَّانِ وَ يُجَدَّدُ فِيهِ الْإِنْسَانُ بِطِرَازِ الرَّحْمَنِ وَ يُزَيَّنُ كُلُّ الْأَشْيَاءِ بِرَدَاءِ الْأَسْمَاءِ مِنْ لَدُنْ مُبْدِعِ بَدِيعِ. إِنَّكُمْ خَلَقْتُمْ لِذَلِكَ الْيَوْمِ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَمْنَعُوا نَفْسَكُمْ مِنْ ذَلِكَ الْفَضْلِ الْعَظِيمِ. أَنْ يَا مُسْمِيَاتِ هَذَا الْأَسْمِ لَا يَغْرَنَكُمُ الْأَسْمَاءُ يَوْمَئِذٍ أَنْ إِسْرَعُوا إِلَى شَطْرِ الْفَضْلِ وَ لَوْ تُمَطَّرُ عَلَيْكُمْ سَحَابُ الْأَمْرِ سَهَامَ الْقَهْرِ إِيَّاكُمْ أَنْ تُصْبِرُوا أَقَلَّ مِنْ حِينِ لَا يَمْلِكُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ أَحَدٌ شَيْئًا وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ. قُلْ أَوْفُوا يَا قَوْمِ بِمِيثَاقِ اللَّهِ وَ لَا تَنْقُضُوا عَهْدَ الَّذِي عَاهَدْتُمْ بِهِ فِي ذُرِّ الْبَقَاءِ عَلَيَّ مُحَضَّرِ اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ. قُلْ فَأَنْفَحُوا أَبْصَارَكُمْ تَاللهِ الْحَقِّ قَدْ بُعِثَ يَوْمَئِذٍ حِينُئِذٍ وَ آتَى اللَّهُ فِي ظِلِّ الْعَمَامِ فَنَبَّارَكَ اللَّهُ الْمُبْعَثُ الْمُقْتَدِرُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمِ. إِذَا يَفْزَعُ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَيَنُوخُ قِبَانِلُ أَهْلِ مَلَأَ الْأَعْلَى كُلُّهَا إِلَّا مَنْ أَخَذَهُ يَدُ الْأَبْهَى بِسُلْطَانِهِ الْمُقْتَدِرِ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى وَ شَقَّ حِجَابَ بَصَرِهِ بِأَصْبَعِ الْقَضَا وَ نَجَّاهُ مِنَ الَّذِينَهُمْ كَانُوا فِي مَرِيَّةٍ عَنِ لِقَاءِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْعَزِيزِ الْجَلِيلِ. قُلْ تَاللهِ قَدْ بُدِّلَ كُلُّ الْأَسْمَاءِ وَ ارْتَفَعَ عَوِيلُ كُلِّ شَيْءٍ وَ اضْطَرَبَ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا الَّذِينَ بَعَثْتُهُمْ نَفَحَاتِ السَّبْحَانَ الَّتِي هَبَّتْ عَنِ شَطْرِ رَبِّكُمْ الرَّحْمَنِ وَ أَيْقَظُهُمْ عَنِ النَّوْمِ وَ طَهَّرَهُمْ عَنِ دَنَسِ الْمُشْرِكِينَ. أَنْ يَا لِسَانَ الْقَدَمِ صَرَفَ الْآيَاتِ لِأَنَّ آذَانَ النَّاسِ لَنْ يَسْتَطِيعُوا أَنْ يَسْمَعُوا مَا نُزِّلَ مِنْ سَمَاءِ فِطْرَتِكَ وَ هُوَ إِرَادَتِكَ فَالِقَ عَلَيْهِمْ عَلَيَّ مِقْدَارَهُمْ فِي ذِكْرِ مَا كُنْتَ عَلَيْهِ وَ أَنْ هَذَا لَعْدَلٌ مُبِينٌ. أَنْ يَا مَلَأَ الْأَرْضِ فَاعْلَمُوا بِأَنَّ لِلْعَدْلِ مَرَاتِبَ وَ مَقَامَاتٍ وَ مَعَانِي لَا يُحْصَى وَ لَكِنْ إِنَّا نَرُشُّ عَلَيْكُمْ رَسْحًا مِنْ هَذَا الْبَحْرِ لِيُطَهَّرَكُمْ عَنِ دَنَسِ الظُّلْمِ وَ يَجْعَلَكُمْ مِنَ الْمُخْلِصِينَ. فَاعْلَمُوا بِأَنَّ أَصْلَ الْعَدْلِ وَ مَبْدَأَهُ هُوَ مَا يَأْمُرُ بِهِ مَظْهَرُ نَفْسِ اللَّهِ فِي يَوْمِ ظُهُورِهِ لَوْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ. قُلْ إِنَّهُ

لميزان العدل بين السموات والأرضين وإنه لو يأتي بأمر يفزع من في السموات والأرض إنه لعدل مبين. وإن فرغ الخلق لم يكن إلا كفزع الرضيع من الفطام لو أنتم من الناظرين. لو أطلع الناس باصل الأمر لم يجزوا بل استبشروا وكانوا من الشاكرين. قل إن أرياح الخريف لو تعرى الأشجار من طراز الربيع هذا لم يكن إلا لظهور طراز آخر كذلك قدر الأمر من لدن مقتدر قدير. ومن العدل إعطاء كل ذي حق حقه كما تنظرون في مظاهر الوجود لا كما زعم أكثر الناس إذا تفكروا لتعرفوا المقصود عما نزل من قلم بديع. قل إن عدل الذي تضطرب منه أركان الظلم وتنعدم قوائم الشرك هو الأقرار بهذا الظهور في هذا الفجر الذي فيه اشرفت شمس البهائم عن أفق البقاء بسلطان مبين. ومن لم يؤمن به إنه قد خرج عن حصن العدل وكتب اسمه من الظالمين في ألواح عز حفيظ. ومن يأتي بعمل السموات والأرض ويعدل بين الناس إلى آخر الذي لا آخر له ويتوقف في هذا الأمر إنه قد ظلم على نفسه وكان من الظالمين. أن ارتقبوا يا قوم أيام العدل وإنها قد أتت بالحق إياكم أن تحتجوا منها وتكونن من الغافلين قل يا قوم زينوا هياكلكم بطراز العدل ثم أحكموا بما حكّم الله في الألواح ولا تكونن من المتجاوزين. قل من يشرب قطرة من الماء بأمرى إنه لخير من عبادة من على الأرض كلها لأن الله لن يقبل عمل أحد إلا بان يكون مزيئاً بطراز إذني بين العالمين. أن عملوا يا قوم بما أمرناكم في الألواح وإنه قد نزل من جبروت الله المهيم العزيز القدير. والذي ارتد بصره من راحة قميص إسمي الرحمن إنه يرى في كل الأشياء آيات ربه العادل الحكيم. أن يا قلم الأعلى قابض عبد الذي سمى بالرضا بعد نبيل من مظاهر العدل في ملكوت الانشاء وإن عدله أيمائه بالله ولا يعادله عدل السموات والأرضين. أن يا عبد أن استمع صرير قلم الأعلى ثم اجتمع الناس على شاطئ بحر الأعظم الذي ظهر بهذا الاسم الأقدم القديم. أن أحفظ عباد الرحمن لنلا يتغير وجوه العرفان من لطمات اشارات مظاهر الشيطان كذلك أمرك ربك العزيز المنان أن عمل بما أمرت من لدن عزيز جميل. كن سداً بين ياجوج الشرك وجنود الرحمن لنلا يتجاوزوا من حدودهم كذلك نزل الأمر من جبروت حكم ربك العليم الحكيم. إنا جعلناك ذكراً من لدنا بين عبادنا وجعلناك حصناً ليرتنا بين العالمين لنحفظهم من سهام الأشارات ونذكرهم بهذا النبأ الذي منه إظطربت هياكل الأسماء وغيرت الوجوه وشقت أراضي الكبر وسقطت الأثمار من كل شجر مرتفع منيع. طوبى لك بما كسرت صم الوهم بقوة ربك ونزعت عن هيكلك آثواب التقليد وزينته برداء التوحيد بهذا الاسم المقدس المبارك المتعالي المحيط. ثم أعلم بأن ملاً البيان أعترضوا على ربهم الرحمن وكفروا بالذي آمنوا بعد الذي وصيناهم في كل الألواح بأن لا يحتجوا حين ظهري بشئ عما خلق بين السموات والأرضين. منهم من كفر بنفسي ويقرء كلماتي ومنهم من افتخر بكتب التي نزلت من قبلي من قبل قل اليوم لو يملأ كل من في السموات والأرض من كتب

قِيمَةَ وَ لَمْ تَهَبْ مِنْهَا نَفَحَاتُ أَمْرِي وَ فَوَحَاتُ حُبِّي إِنَّهَا لَنْ يُذَكَّرَ عِنْدَ اللَّهِ رَبِّكَ وَ رَبِّ الْعَالَمِينَ. قُلْ فَوَيْلٌ لَكُمْ يَا قَوْمُ كُلَّمَا نُزِّلَ مِنْ مَلَكُوتِ الْبَيَانِ إِنَّهُ قَدْ نُزِّلَ فِي ذِكْرِي وَ ثَنَائِي إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ. قُلْ أَفُ لَكُمْ بِمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَ اللَّهِ وَ تَبَدُّثُمْ عَهْدَهُ عَن وَرَائِكُمْ وَ رَجَعْتُمْ إِلَى مَقَرِّكُمْ فِي اسْفَلِ السَّافِلِينَ. أَنْ يَا إِسْمَى قَدْ بَقِيَتْ فَرِيداً بَيْنَ مَلَأِ الْبَيَانِ بَعْدَ الَّذِي مَا نُزِّلَ الْبَيَانُ إِلَّا لِذِكْرِ نَفْسِي الْمَظْلُومِ الْفَرِيدِ. قُلْ يَا قَوْمُ خَافُوا عَنَ اللَّهِ تَالَهُ إِنْ نُقِطَةُ الْأُولَى مَا تَنْفَسَ إِلَّا بِذِكْرِي وَمَا تَكَلَّمَ إِلَّا بِتَنَاءِ نَفْسِي وَ مَا كَانَ مَحْبُوبُ قَلْبِهِ إِلَّا جَمَالِي الْمَشْرُوقِ الْمُنِيرِ. أَنْ يَا إِسْمَى فَأَعْلِمِ بَانَ الَّذِي مِنْهُ بُعِثَ هَيَاكُلُ الْعَدْلِ وَ أَشْرَقَتْ أَنْوَارُ الْفَضْلِ نَسَبَهُ الْمُشْرِكُونَ إِلَى الظُّلْمِ كَذَلِكَ فَعَلُوا بِنَفْسِي هَوْلَاءُ الظَّالِمِينَ. فَسَوْفَ تُبَدِّلُ هَذِهِ الْأَرْضَ مِنْ ظُلْمٍ هَوْلَاءُ وَ تَضْطَرِبُ الْأُمُورُ كَذَلِكَ يُخْبِرُكَ لِسَانُ صَدَقِ عَلِيمٍ. وَ قَدْ إِنْتَشِرَتْ أَلْوَاخُ النَّارِ فِي كُلِّ الْبِلَادِ وَ يَمُرُّ عَلَيْكُمْ مَظْهَرُ الشَّيْطَانِ بِكِتَابٍ إِذَا قُلْ يَا عِبَادَ الرَّحْمَنِ دَعَوْهَا عَن وَرَائِكُمْ وَ تَوَجَّهُوا إِلَى كَلِمَةِ اللَّهِ الْمَحْكَمِ الْبَدِيعِ. إِنَّهُ لِأَيْعَادِلُ بِحَرْفٍ مِنْهَا مَا نُزِّلَ فِي أَرْزَالِ الْأَزْوَاجِ أَوْ يُنَزَّلُ مِنْ سَمَاءٍ عِزٍّ رَفِيعٍ. أَنْ يَا إِسْمَى طَهَّرْ عِبَادِي عَن نَفَحَاتِ دُونِي ثُمَّ اسْتَجِدِّبْهُمْ مِنْ بَدَائِعِ نِعْمَاتِي وَ كَلِمَاتِي ثُمَّ طَيَّرْهُمْ فِي هَوَاءِ قَرِيبِي وَ رِضَائِي لَعَلَّ يَفْصِدُونَ حَرَمَ عِزِّي وَ بَيْتَ كِبْرِيَانِي كَذَلِكَ نُزِّلَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّهُ لِنَتْنِيزٍ مِنْ لَدُنِ رَبِّكَ الْعَلِيِّ الْعَلِيمِ. ثُمَّ ائْمَنْهُمْ عَن سَيْفِكَ الدِّمَاءِ إِنَّا قَدْ نَهَيْنَاهُمْ فِي كُلِّ الْأَلْوَاخِ وَهُمْ إِتَّخَذُوا أَحْكَامَ اللَّهِ سُخْرِيًّا وَ تَجَاوَزُوا عَن حِصْنِ الْأَمْرِ وَ كَانُوا مِنَ الْغَافِلِينَ. وَ رَجَعَ ضَرْأُ أَعْمَالِهِمْ إِلَى أَصْلِ الشَّجَرَةِ وَ كَذَلِكَ كَانَ الْأَمْرُ إِنْ أَنْتَ مِنَ السَّامِعِينَ. إِنْ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ وَ يُحَارِبُونَ مَعَ النَّاسِ أَوْلَيْكَ خَرَجُوا عَن رِضْوَانِ الْعَدْلِ وَ كَانُوا مِنَ الظَّالِمِينَ فِي الْوَاخِ عِزِّ حَفِيفِ. وَ الَّذِينَهُمْ اسْتَشْهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فِي هَذِهِ الْأَيَّامِ أَوْلَيْكَ مِنْ أَعْلَى الْخَلْقِ وَ كَانُوا أَنْ يَذْكُرُوا اللَّهَ جَهْرَةً بِحَيْثُ مَا مَنَعَهُمْ كَثْرَةُ الْأَعْدَاءِ عَن ذِكْرِ اللَّهِ بَارِئُهُمْ إِلَى أَنْ اسْتَشْهَدُوا وَ كَانُوا مِنَ الْفَائِزِينَ. وَ فِي حِينِ إِرْتِقَاءِ أَرْوَاجِهِمْ اسْتَقْبَلْتُهُمْ قِبَائِلُ مَلَأِ الْأَعْلَى كُلُّهَا بِرَايَاتِ الْأَمْرِ كَذَلِكَ قَضَى الْأَمْرُ بِالْحَقِّ مِنْ لَدُنِ الْمُقْتَدِرِ حَكِيمٍ. قُلْ يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي أَنْتَ الَّذِي غَرَسْتَ أَشْجَارَ الْعَدْلِ فِي رِضْوَانِ أَمْرِكَ وَ حِكْمَتِكَ إِذَا فَاحْفَظْهَا يَا إِلَهِي مِنْ عَوَاصِفِ الْقَضَاءِ وَ قَوَاصِفِ الْبَلَاءِ لِتَرْتَفَعَ بِأَغْصَانِهَا وَ أَفْنَانِهَا فِي ظِلِّ فَضْلِكَ وَ جِوَارِ رَحْمَتِكَ ثُمَّ اسْكُنْ يَا إِلَهِي فِي ظِلِّ أَوْرَاقِهَا مِنْ أَصْفِيَاءِ خَلْقِكَ وَ الْمُقْرَبِينَ مِنْ عِبَادِكَ وَ ائِكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا تَشَاءُ وَ ائِكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ. إِنَّا خَلَقْنَا رِضْوَانَ الْعَدْلِ بِقُوَّةٍ مِنْ عِنْدِنَا وَ قُدْرَةٍ مِنْ لَدُنَّا وَ أَرْسَلْنَاهُ إِلَيْكَ بِفَوَاكِهِ عِزِّ بَدِيعٍ. إِذَا دُقَّ مِنْ أَثْمَارِهَا ثُمَّ اسْتَرْخَ فِي ظِلِّ أَوْرَاقِهَا لِتَكُونَ مَحْفُوظًا مِنْ نَارِ الْمُشْرِكِينَ. وَ بِذَلِكَ أَثْمَنَّا النِّعْمَةَ عَلَيْكَ لِتَشْكُرَ رَبِّكَ وَ تَكُونَ مِنَ الشَّاكِرِينَ. وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

هو الله المستعان

بسا اشجار که با ثمار بدیعۀ الهیه تزیین یابد و ما در تحت تراب مسجون باشیم و چه مقدار از ریاض خرّم که در ارض ظاهر شود و این ابصار موجوده از دیدنش ممنوع. بسا طیور که بر افنان اشجار بتغنی آیند و این آذان از استماعش محروم. لذا باید این ایّام معدوده را غنیمت شمرد و از ذکرالله و ثنای او غافل نشد. در جمیع احوال پناه بخدا برده و مراقب بوده که مباد بهمسات شیطان از نفحات رحمن محروم مانی. سعی نما که باخلاق حسنه و افعال محموده بین بریّه ظاهر شوی و از تو نسایم تقدیس و انقطاع بوزد، که شاید قلوب مردگان از مؤانست و مجالست بحیات ابدی فائز شوند و بکوتر تسلیم و رضا مرزوق گردند، اگرچه جاهل را پند عاقل ثمر نبخشد. چنانچه در جمیع احوال نصیحت نمودیم که نفسی متعرض نفسی نشود، از زمان توقّف در عراق تا حین ناس را از شهوات نفسانیّه و مجادله و محاربه مع بریّه منع نمودیم، مع ذلک عامل شدند آنچه را که در جمیع اوراق و الواح ممنوع بوده و ضرّ اعمال جهّال باین عبد مسجون راجع شده و نفوسیکه کلّ اعمال شنیعه را مرتکب بوده‌اند حال خود را بلباس زهد جلوه داده‌اند و جمیع آنچه را عامل شده‌اند باین عبد نسبت داده‌اند. اینست که در کتب قبل نازل شده که ذیاب بلباس اغنام ظاهر شوند و بفریب ناس مشغول گردند. باری در جمیع احوال بحق ناظر باش و از دوشش منقطع. ذکرش را غنیمت دان و امانت حبّش را بخائن و سارق منما و در کمال حفظ محفوظش دار. در کلّ حین شکر نما که هجرت بوصل تبدیل شد و بعدت بقرب و بعرفان الله در ایّامی که اکثری محجوبند فائز شدی. والرّوح علیک.

جناب کلیم علیه بهاءالله

بنام خداوند بیمانند

ای کلیم بشنو ندای جمال قدیم را و بایست بر امرالله به قیامی که ارجل مضطربین از قیامت مستقیم شوند. بگو ای عباد قسم بمظهر ایجاد و سلطان یوم معاد که آنچه از فم الله باذن خود استماع نمودید ابدأ از احدی استماع نخواهید نمود.

اگرچه لازال در صحراهای آمال سائر شوید و سالک گردید، قدر ایام لقا مستور بوده، چه که کلّ در هوای هوی طایر بودید و در بیدای وهم و عمی سالک. کلیم آفاق چون از افق عراق غایب شد، اکثری به سامری و ما صنعه گرویدند، با آنکه از قبل بجمیع امورات بعد اخبار نمودیم، چنانچه در الواح مهاجرت از قلم قدرت مسطور گشته، و همچنین جمیع وقایع این ارض را در لوحی که در وشّاش از اصبع قدرت مرقوم شد مذکور آمد فأفّ لملاً الیّان. چه زود نعمت الهیه را تغییر دادند لم ادر فی ایّ واد هم یسلکون. بگو ای عباد هر طیری قادر بر طیران در فضاهاهی خوش رحمّن نه. امر الهی را بر خود مشتبه نمائید، چه که امرش از دونش ممتاز و ظاهر و هویدا. آیا هدیر ورقا و صریر قلم اعلیٰ با نغمه غراب پیدا مشتبه میشود. لا فو نفس الله العلیّ الأعلیٰ. جهد نمائید که خلق را حقّ مدانید و او را منزّه از ماسوایش دانید. نور ایام از ظلام شام بسی واضح و ممتاز است. دل بدنیا مبندید و بشجره فنا توجه نمائید که حقیقت دنیا بوده و خواهد بود. بگو ای عباد در ایام افتتان محبوبست که در سبیل رحمّن بقدّم ایقان مشی نماید، و الا در ایامی که نسیم عزّ از رضوان سبحان بوزیدن آید مدعیان ایمان بسیار خواهند بود، و لکن آن ایمان را اعتباری نه و معلق است بکلمه فصلیه آخری. باری ای کلیم عنقریب است که اکثری را سقیم مشاهده نمائی و از کأس جحیم مشروب بینی و از جنة النعیم معرض ملاحظه کنی. انشاءالله آنجناب لازال شارب تسنیم بقا و ساقی آن عندالله مشهود آیند که شاید کوثر معارف الهیه را هیاکل فانیه از انامل حبیه آنجناب بنوشند و سرمست شده بشرط منزل الست ناظر شوند. ای کلیم شکر کن حقّ را که بطراز ایمان مزین شدی و بمولود جدید مرزوق، و هذا ما اخبرناک به من قبل فی الواح عزّ حفیظ، و اینست از آنجمله خبری که در ملکوت تقدیر مقدر شده و بعد از اتمام میقات نازل و ظاهر شد. الواح قبل را ملاحظه نما تا درست مطلع شوی و توقن بأنّ عنده علم کلّ شیء و علم الذی ما اطّلع به احد الا نفس الله العلیم الخیر اگرچه بفضل الله موقن بوده و انشاءالله خواهی بود فنعّم ما لقبته و سمّيته و قد قبلنا ما ظهر منک اذا فاشکر و کن من الشاکرین. انشاءالله در جمیع احیان مسرور باشید و اگر مسّ کند شما را حزنی بیقین بدان که بعد از آن سروری مقدر است. باری فضل الهی در باره آنجناب لایعدّ و لایحصی بوده و اگر بعضی

امور نقصی وارد شده، سبب اهمال خود آنجناب بوده در امورات خود و الروح و العز و البهَاء عليك و على من معك و على الذينهم تواصوا بهذا الأمر المبرم المحكم المتين.

فتح

جناب حسينعلى عليه بهاء الله

بسمی المقدس عن الأسماء

يا من سميت بالاسمين الأعظمين ان استمع نداء مالك الأسماء انه يناديك من سجن عكاء و يدعوك الى الأفق الأعلى المقام الذي ينطق فيه مولى الورى الملك لله رب العالمين انا نوصيك و الذين آمنوا بما يرتفع به امرالله مالك هذا اليوم البديع قل يا معشر الأولياء تمسكوا بالأمانة و العفة و الوفاء انه يأمركم بما ينفعكم و هو الغفور الكريم البهَاء عليك و على الذين فازوا بهذا الذكر الأعظم و اقبلوا الى افقه المنير.

از مکاتیب حضرت عبدالبهاء

هو الأبهی

ای واقف اسرار، بانگ بانگ الهی است و آهنگ آهنگ رحمانی که از ملکوت غیب میرسد و از افق اخفی استماع می‌شود. گوش هوش باز کن تا همدم سروش ابهی گردد و اذن واعیه بگشا تا دمساز هاتف ملکوت اعلیٰ شود و قلب را که جلوه‌گاه جمال ذوالجلال است و محفل تجلی حضرت پروردگار از شئون امکان پاک و منزّه نما تا با راز جمال بی‌نیاز انباز گردد و صدر را که مخزن محبه‌الله است و معدن معرفه‌الله است بذکر دوست حقیقی و معشوق معنوی منشرح نما تا منبع و معین علم الهی شود. لسان را بتبلیغ امرالله بگشا تا تأیید روح القدس بینی و الهامات تتابع سرّ الأسرار و جمال المختار مشاهده کنی. این کور دور ظهور اسم اعظم و جمال قدم روحی لأحبائه فداست. فیوضات الهیه بمتابه سیول است و تجلیات رحمانیه مانند شمس. بحر بیکران در موجست و انوار بی‌پایان در وسط اوج. هشیار کو هشیار کو بیدار کو بیدار کو. و البهآء علیک.

ع ع

هو الله

ای بنده خدا هر بندگی بندی است و هر عبودیت کمندی، مگر بندگی درگاه الهی که آزادگیست. این عبودیت درد را درمان است، و این بندگی زخم را مرهم رحمن. آزادگی بدلت، نه بجسم، و فرزاندگی بروح است، نه بقوانین سیاسی پُراسم. پس تو از خدا بخواه که بنده حلقه‌بگوش جمال ابهی باشی و عبد صادق درگاه کبریا. و البهآء علیک و علی کلّ ثابت علی میثاق‌الله. ع ع

هو الأبهی

فیض آباد

جناب عبدالکریم خان علیہ بہاء اللہ الأبهی ملاحظہ نمایند

هو الأبهی

ای متوسّل و متشبّث بعروہ و ثقی اگر عزّت قدیمہ خواہی در سبیل الہی ذلت شدیدہ طلب و اگر سرفرازی در جہان الہی جوئی در عشق و محبتّ جمال یزدان سر و جان نثار کن. اگر غنای حقیقی طلبی در ظلّ فقر از ما سوی اللہ درآ. اگر راحت جان و آسایش وجدان آرزو کنی در ظلّ انقطاع بیاسا. اگر نورانیّت وجہ آرزو داری بنور محبتّ اللہ مزین دار. اگر روحانیّت قلب میطلبی بنفحات ریاض رحمٰن مہترّ نما. اگر سلطنت دو جہان خواہی تمسکّ بہ عہد و میثاق و ایمان و پیمان جمال رحمٰن جو و بر اعلاّی کلمۃ اللہ و نشر نفحات اللہ قیام کن. و البہاء علیک.

عبدالہباء ع

هو الأبهی

ق

جناب محمد کریم علیہ بہاء اللہ الأبهی ملاحظہ نمایند

هو الأبهی

ای ناظر بمنظر اکبر الیوم افق وجود بکوکبی تابان گردد کہ انوارش اعلاء کلمۃ اللہ و اشراقش نشر نفحات حضرت کبریا، حرارتش نار محبتّ اللہ، مطلعش صبح ہدی. پس ای دوستان الہی و ای یاران معنوی وقت امید است، نومید مشوید. زمان رجا و حصول آمال است، مایوس و مبتلا نگریدید. شمعون صفا، یعنی پطرس اکبر حضرت عیسیٰ، شخص صیّادی بود، و سلمان فارسی شخص دلّالی. شمعون جہانی را مفتون نمود و سلمان جمعی را مظاهر آیات رحمٰن کرد. پس ہمّت را عظیم و مقاصد را جلیل نمائید تا امکان را از خاور تا باختر روشن و نورانی نمائید.

عبدالہباء ع

تهران

چراغ انجمن آزادگان، سرور دانایان، الشیخ الرئیس پرتو یزدان، مه تابان باد

ای یار مهربان آنچه کلک مشکین نگاشت شادمانی بخشید و خرّمی آورد. شب‌نم نبود، دریا بود. چراغ نبود، پرتو آفتاب بود. ستایش و نیایش یزدان مهربان را که به آفرینش چنین آرایش بخشید و دلها را چنین آسایش داد و بدانائی آسمانی یاران را اختران خاوران کرد و مه تابان فرمود تا پرتو دانائی افروزند و دلها را بریزش باران سخن رشک گلزار و چمن نمایند. ای یار مهربان پاک یزدان رهبری کرد تا کوه و بیابان پیمودی و بشهر نیاکان رو نمودی. آن کشور بسیار مستمند بود تا توانگری مانند آن مهرپرور بشهر درآید و گفتگو فرماید و راه خدا بنماید و انجمن را براز نهران بیاراید و روزگاری بیاید تا در سایه درخت امید بیاساید. باید زبان بگشائی و داد سخن بدهی، راز پنهان بنمائی، گفتار یزدان بگوئی، دبستان آسمان بگشائی، نامه‌های آسمانی بیاموزی، چراغ روشنی افروزی، پرده پندار نادانان بسوزی. جان‌ت همدم جانان باد.

نظری اجمالی در مضامین لوح رضوان العدل

محمد افنان

لوح رضوان العدل از آثار قلم اعلیٰ است که در عکا خطاب به آقا سید محمدرضا شهمیرزادی فرزند آقا میر محمدعلی سنگسری نازل شده است. آقا میر محمدعلی از صالحان و اولیاء الهی بوده و اگرچه در اواخر ایام حیات مقارن با اظهار امر حضرت باب اعظم به فیض ایمان نیز فائز شده ولی به علت کهنلت فرصتی دست نداده تا بخدمتی قیام نماید و در همان ایام اولیه در کربلا درگذشته است. اما به برکت اخلاص او فرزندان و بسیاری از افراد و ارادتمندان به او به امر بدیع مؤمن شده‌اند. چهار فرزند مشارالیه در تاریخ امر شهرت دارند. یکی آقا سید احمد که از شهدای قلعه طبرسی است. دیگری آقا سید ابوالقاسم که او هم در قلعه به شهادت رسیده است. سه دیگر آقا میر ابوطالب که او هم همراه برادران در قلعه بوده و شرح مشاهدات خود را از رویدادهای قلعه یادداشت نموده است و بالاخره آقا سید محمدرضا که در هنگام وقایع قلعه قریب به ۱۹ سال داشته و لذا حضرت قدّوس او را از حضور در قلعه معاف فرموده و به خدمت و مراقبت مادر محترم مأمور داشته است.

این دو برادر به عنوان بقیة السیف قلعه در تاریخ امر شهرت دارند و با آنکه جناب آقا سید محمدرضا اصلاً در قلعه حاضر نبوده مع ذلک تحمل مشقات در آن اوقات و مراقبت و مواظبت بازماندگان شهدا در آن ایام پرابتلا مشارالیه را به چنین عنوانی ممتاز داشته است.^۱

آقا سید محمدرضا تا دوره حضرت عبدالبهاء حیات داشت و از قلم مبارک آثار مبارکه‌ای خطاب به وی صادر فرموده‌اند.

عنوان لوح

اسم لوح "رضوان‌العدل" بدیع است و دریائی مطلب با خود دارد. اصطلاح عدل که سابقه دیرینه در معارف دینی دارد همواره یادآور این نکته است که ایجاد عدل هدف دین الهی در روز جزاست و رضوان یا بهشت موعود جائی است که در آن عدل الهی بر همگان شامل است و تحقق رضوان هماهنگ استقرار عدل است. بنابراین رضوان عدل همان حقیقت موعود بهشت الهی است که در این لوح تجلی نموده است.

عنوان رضوان فقط در عنوان دو لوح از آثار جمال اقدس ابهی وجود دارد. لوح دیگر "رضوان‌الاقرار" است که در آن نیز اسم رضوان نمودار این حقیقت است که اقرار به ظهور الهی نیز جلوه‌ای از رضوان و رضای الهی است.

آیه افتتاحی لوح (هذا رضوان‌العدل قد ظهر بالفضل و زینه الله باثمار عز منیع) نیز مؤید همین حقیقت است که همچنان که در بهشت انواع ثمرات و نعمت‌ها مقدر شده در این لوح مبارک نیز تحقق آن اثمار بهشتی حاصل آمده است.

در اصطلاح معارف دینی عدل و فضل دو صفت است که در ضمن اسماء و صفات الهی همواره مذکور و نوعی تقابل دارند. عدل ناظر به احقاق حق افراد و اشیاء به تناسب شایستگی است و فضل بر اساس بخشش و احسان الهی و چشم‌پوشی از قابلیت و استعداد افراد است. آیا نمی‌توان گفت که از همین ابتدا مظهر مختار الهی به چشم فضل و عطوفت ناظر به مخلوقات به طور کلی و انسان‌ها بطور اخص است.

عنوان لوح که با "بسم‌الله‌العادل‌الحکیم" آغاز شده متضمن این حقیقت است که عدل با حکمت به معنی علم و احاطه به حقیقت ملازمه مستقیم دارد.

الواح جمال قدم که در حقیقت جلوه‌ای از کلمه و کلام الهی است تجلیات گوناگون دارد، گاهی به لحن الوهی است و زمانی کلام مظهر ظهور است که از آن غیب وجدانی حکایت و بیان حقیقت نماید، و بالاخره در مواردی نیز حاکی از لحن و شأن عبودیت است و بنده‌وار از مطلق ذات خود راز می‌گوید و اظهار نیاز می‌فرماید.

مقام عدل

زبان الواح در دور بدیع که همان آیات نازله است ترکیبی بدیع و جلیل از دو زبان فارسی و عربی است و برای آنان که به ادبیات اصیل فارسی مسلط هستند مأنوس و آشنا و بسیار دلنشین است. مطلقاً از قواعد پیچیده زبان عربی و فارسی و الفاظ و لغات نادرا الاستعمال عاری و فارغ است.

آیات نخستین این لوح در باره مقام عدل و اسم عادل است که از اسماء الهی محسوب و همه موجودات در ظل او و مستفیض از خورشید تربیت او هستند. اشارات نازله در آیات بعد حاکی از این است که عدل از اسماء الهی است، در ظل کلمه الهیه است و نباید آن را از اراده صادره از مشیت الهی فارغ و مستقل دانست. با این همه تأکید کلام مبارک بر این است که عدل به امتیاز اختصاص از سایر صفات ممتاز است و مقام شمول بر عموم دارد. این قسمت از لوح اظهار عنایت در باره اسم عدل و شئون و مراتب آن دارد.

مظاهر اسم عدل

سپس به مظاهر اسم عدل الهی توجه فرموده، آنها را به اجرای عدل و اظهار عدل توصیه می‌فرماید و مظاهر اسماء را به این نکته متذکر می‌فرماید که اسم و عنوان به مانند ثوب و لباس است. حق تعالی هر که را بخواهد به آن آراسته می‌دارد و از هر کس که اراده کند مانند لباس آن را از او خلع می‌نماید، و در این مقام اشاره به نفسی می‌فرماید که چون نظر به عنایت حق به طراز اسماء آراسته شد در باره مقام خود به اشتباه افتاد و به خداوند کفر ورزید و لذا از مقام بلند اعلیٰ به اسفل سافلین بازگشت. اگرچه در این مقام تصریح به اسم و رسم نشده اما بنا بر معارف دینی به نظر می‌رسد اشاره به شیطان (ابلیس) است و به اعتباری در آن ایام به میرزا یحیی نیز مربوط خواهد بود. سپس اظهار عنایت خاص به نفوس ممتازی می‌فرماید که حد خود را بشناسند و از آن تجاوز نمایند و این نفوس را به این بیان مبارک تجلیل می‌فرماید: "قل کل اسم عرف ربّه و ما تجاوز عن حدّه یزداد شأنه فی کلّ حین و یستشرق علیه فی کلّ آن شمس عنایة ربّه الغفور الکریم و"

یرتقی بمرقاة الانقطاع الی مقام لن یحکی الا عن موجهه و لا ینطق الا باذنه و لا یتحرک الا بارادة من لدنه و انه لهو المقتدر العادل العلیم الحکیم ..."

و متعاقباً به این بشارت پر اشارت عالمیان را مسرور می فرماید: "فسوف نبعث منک مظاهراً فی الملک و بهم نطوی شراع الظلم و نبسط بساط العدل بین السموات و الارضین و بهم یمحو الله آثار الظلم عن العالم و یزین اقطار الآفاق باسماء هولاء بین العالمین اولئک الذین یتبسم بهم تعز الوجود من الغیب و الشهود و هم مرایا عدلی بین عبادی و مطالع اسمائی بین بریتی و بهم تقطع ایدی الظلم و تقوی اعضاء الامر کذلک قدرنا الامر فی هذا اللوح المقدس الحفیظ." که اگرچه ظاهراً ناظر به عموم صاحبان قدرت و سلطنت است ولی بنظر می رسد بطور تخصیص به نفوس برگزیده الهی یعنی امنای بیت عدل اعظم راجع است که بطور اجتماع و اجماع مرجعیت و مرکزیت الهی دارند.

خطاب به ملوک

از آیات بعدی که خطاب به ملوک و سلاطین است و یا در باره تمسک و توجه آنان به عدالت می باشد اهمیت این مقام و همچنین ضرورت تذکر و توجه به ادب و انصاف معلوم میشود، مخصوصاً تأکید به این نکته که اوامر الله برای خیر و نفع مردم است، وگرنه حقّ جلّ جلاله از اعمال انسانی و عرفان و ستایش بشری بی نیاز است. خداوند به اسم عادل در این لوح بر همه اشیا جلوه نموده و خوشا به حال آنان که از نور عدل روشنی یافتند. مجدد در این مقام به توالی عدل و فضل اشاره شده و مخصوصاً این نکته را تأکید و تصریح فرموده است که در این رضوان، یعنی رضوان امر الهی، درختان عدل به دست پروردگار کاشته و با آب فضل آبیاری میشود تا هریک میوه و ثمری ببار آورد. میفرماید "انا غرسنا به ایدی القدرة فی هذا الرضوان اشجار العدل و اسقیناها بمیاه الفضل فسوف تأتي کل واحدة باثمارها".

خطاب به اهل بیان

آیات متعددی از لوح در باره اهل بیان و امر به مظاهر العدل و تذکر به آنان که چرا به حضرت نقطه (علی) ایمان آوردید و از شناسائی نبأ اعظم عظیم بازماندید می باشد و ضمن شرحی مبسوط آنان را به مؤمنان به حضرت یحیی معمدان که از شناسائی حضرت مسیح (کلمه) محروم شدند تشبیه می فرمایند و اعتراضات آنان را با اعتراضات آن گروه تطبیق می فرمایند و سپس آنان را به حق و حقیقت هدایت و راهنمایی می فرمایند و بالاخره از وحدت دو ظهور یاد فرموده آنان را به این نکته که حق را باید به چشم حق دید و جمال الهی را به عین و بصر او شناخت و به این نکته که در کتاب بیان نیز تصریح شده متذکر می دارند^۲ و مطلب را چنین بیان می فرمایند:

"قل یا قوم فانظروا الی جمالی بعینی لانکم لو تنظرون الی بعین سوائی لن تعرفونی ابدأ کذلک نزل الامر فی الواح اللہ المقدر العزیز الحکیم. قل یا قوم ما انادی بینکم بنفسی لנفسی بل انه ینادی کیف یشاء بنفسه لعباده و یشهد بذلک ضجیجی و صریخی ثم حنین قلبی لو انتم من المنصفین ان ورقة التی اخذتها اریاح مشیه اللہ هل تقدر ان تستقر فی نفسها لا فو الذی انطقنی بالحق بل تحرکها کیف تشاء و انه لهو الحاکم لما یرید و ان حرکتها ثم اهترازها فی نفسها لیکون شاهداً علی صدقها لو انتم من العارفین. فانظروا یا قوم کیف حال مزار الذی وقع تحت انامل ارادة ربّه الرحمن و ینفخ فیہ نفس السبحان هل یقدر ان یصمت فی ذاته لا فو ربکم العزیز المنان بل یظهر منه فنون الالحان کیف یشاء و انه لهو العزیز الحاکم القدیر و هل تقدر الشمس ان تطلع عن افق الامر من غیر ضیاء او تستطيع ان تمنع الاشیاء من انوارها لا فو نفس البهاء و یشهد بذلک کل منصف بصیر قل یا قوم ان اصابع قدرة ربکم العلی الابهی تحرک هذا القلم الاعلی و هذا لم یکن من عندی بل من لدی اللہ ربکم و رب آبائکم الاولین."

میزان عدل

آیات فوق یادآور بیانی در لوح مبارک سلطان ایران است (آثار قلم اعلی، ج ۱، صص ۶۱-۶۲) و جوهر مطلب آنکه حق را باید به نفس حق، یعنی مظهر ظهور

حق، شناخت و ملاک آن وجود او و کلام و آیات اوست و آیات متعددی در اهمیت یوم ظهور و تجلیات آن در این قسمت بیان فرموده‌اند. سپس به تعریف و توضیح مراتب و معانی عدل توجه فرموده اصل عدل و مبدأ آن را اوامر مظهر الهی در یوم ظهور مذکور داشته و آن را میزان عدل بین آسمان‌ها و ارض ذکر فرموده و عکس‌العمل افراد را به گریه و شکایت طفلی شیرخوار در هنگام از شیر بازگرفتن تشبیه فرموده‌اند، زیرا در حقیقت عدل که اعطاء کلّ ذی حقّ حقّه است مانند بادهای پائیزی است که درختان را برای آرایش جدید بهاری آماده می‌سازد. سپس اقرار به ظهور شمس بهاء را تحقق عدل به مفهوم عدلی که از آن ارکان ظلم و پایه‌های شرک نابود می‌شود معرفی می‌فرماید. و هر آن کس که به این حقیقت مؤمن نشود از ظالمین محسوب است، و نکته مهمّ اینکه اگر کسی به اعمال شایسته قیام نماید و یا به اجرای عدل بین عالمیان قیام نماید، ولی در شناسائی امر مبارک توقف نماید، به خویشتن ظلم کرده است، چه که هرکس قطره‌ای به امر مبارکش بنوشد بهتر است که به عبادتی معادل عبادت همگان برخیزد، زیرا خداوند اعمال احدی از بندگان را نمی‌پذیرد مگر آنکه به طراز اذن و تأیید حضرتش آراسته باشد.

خطاب به آقا سید محمدرضا

در اواخر لوح سیاق بیان مطلب از خطاب عمومی به ذکر خصوصی منتقل می‌شود و به این آیات به ذکر آقا سید محمدرضا می‌پردازد که "ان یا قلم الاعلی فابتعث عبد الذی سمی بالرضا بعد نبیل من مظاهر العدل فی ملکوت الانشاء و ان عدله ایمانه باللّه و لا یعاده عدل السموات و الارضین." لازم به بیان نیست که چه اظهار عنایتی در باره جناب آقا سید محمدرضا شده است که "انا جعلناک ذکراً من لدنا بین عبادنا و جعلناک حصبنا لبریتنا بین العالمین لتحفظهم من سهام الاشارات و تذکرهم بهذا النبا الذی منه اضطربت هیاکل الاسماء و غیرت الوجوه و شقت اراضی الکبر و سقطت الاثمار من کل شجر مرتفع منبع." قسمت اخیر لوح مبارک اکثراً خطاب به آقا سید محمدرضا و هدایت او به تربیت مردم و اطاعت از اوامر الهی است و مخصوصاً او را به این بیان که "ثم امنعهم عن

سفک الدماء انا قد نهنيهم في كلّ اللواح و هم اتّخذوا احكام الله سخريا و تجاوزوا عن حصن الامر و كانوا من الغافلين" متذکر می‌دارند و متعاقباً چنین تذکر می‌فرماید که "ان اللّذين يجادلون و يحاربون مع الناس اولئك خرجوا عن رضوان العدل و كانوا من الظالمين في الواح عزّ حفيظ". این آیات تأکید در نهی شدید از جنگ و خون‌ریزی است.

خاتمه

در خاتمه پس از مناجات آخر لوح نیز این آیات نازل شده است که "انا خلقنا رضوان العدل بقوّة من عندنا و قدرة من لدنا و ارسلنا اليك بفواكه عزّ بديع اذاً ذقّ من اثمارها ثم استرح في ظل اوراقها لتكون محفوظاً من نار المشركين و بذلك اتمنا النعمة عليك لتشكر ربّك و تكون من الشاكرين و الحمد لله ربّ العالمين". بطور خلاصه می‌توان گفت که این لوح مبارک در نخستین قسمت ناظر به اسم عدل از اسماء الهی و در قسمت دوم خطاب به مظاهر عدل از اعلی مراتب وجود تا عامه مردم و در قسمت سوم خطاب به آقا سید محمد رضا شهمیرزادی به طور تخصیص است که مصداق عدل او ایمان او به ظهور اعظم ابهی است و در ضمن این خطابات مقامات و مراتب وجود تأسیس و تبیین شده است.

توضیحات

۱. "آقا سید محمد رضا شرح احوال و مصائب خودشان را به این مضمون نگاشت که من در اوائل ظهور بیان حضرت ربّ اعلی را از آثار و آیات ندیده بودم و خدمت حضرت قدوس و جناب اوّل من آمن فائز نشدم و حضرت در جواب عریضه والده در باره من چنین عنایت فرمودند که او با ماست و ما هم مواسات خواهیم کرد. این بود که سه برادری که رفته بودند یکی (آقا میر ابوطالب) بعد از شهادت اصحاب برگشت و امر ظهور را به تفصیل بیان فرمودند و سبب هدایت شدند و این فانی هم با محبت و دیانت و صداقت و امانت و صبر و شکر و رضا و بردباری در مصیبات و بلیات و امتحانات خداوندی در صدد تبلیغ امرالله برآمده بنای نصیحت و تربیت نهادم و با آنچه از صفات ایمان و مقام سلوک که در آیات

و الواح الهیه بود به قدر ادراک خود و اندازه خلق در ارض سین و میم و شین به عنایت و مدد و فضل محبوب عالمیان بسر بردم. و اما تفصیل مصائب و بلیات وارده چه نویسم که بعد از شهادت اصحاب خاتمه امر قلعه از شماتت و ملامت و شقاوت اهل شه میرزاد و سنگسر از ذوی قرابت و غیرهم چه گذشت. اهالی شه میرزاد به حمام رفته، خضاب نموده، با یکدیگر مصافحه می کردند، و مبارک باد می گفتند، و این فانی در کوچه و بازارها هدف سهام ملامت جگرسوز تن گداز بودم و تزییقات به درجه ای بود که حتی گندم فروختن به ما را حرام کردند. با تفکر درک باید کرد که در چنان اوضاع چه احوال و مشقاتی رخ داد و من در این شدت طاقت نیاورده به اتفاق والده پیر به سنگسر در خانه خواهرم رفتم تا قدری آسوده شویم. الله اکبر از زخم لسان این اشرار و کفار. زن ها موی سر والده و خواهر را می کشیدند و ناسزا می گفتند که شما برای کفار و خارجی های از دین گریه و نوحه می نمائید، و این فانی لاعلاج در خانه را بستم و به صبر و شکیبائی بسر می بردیم. گریه آهسته آهسته می نمودیم و چند صغیر باقی مانده از شهداء که برادرزاده ها و خواهرزاده ها بودند، من به ظاهر کفیل بودم، ولیکن در سختی و تنگی بسیار عظیم بسر می بردیم. علف را می پختیم و کبیراً و صغیراً سدّ جوع می کردیم. آه آه از شقاوت و شرارت کفار و فجار. باغ و زمین را می خواستیم بفروشیم و صرف کنیم. می گفتند شما خارجی هستید و نمی شود با شما معامله کرد. در آن حال جز صبر چاره نداشتم و جز خون جگر غذائی برای ما نبود. امان از شماتت ذوی قرابت که خالو باشد. همی سعی و کوشش مینمود و به سلطان و حکام عارض میشد که ما را به قتل برسانند، ولی خدا نخواست و این فانی در مقابل به صلح و سلوک با او رفتار کردم و احوال سال ها به این منوال گذشت." (ظهور الحق، ج ۳، صص ۲۰۳-۲۰۴)

۲. به بیان مبارک فارسی، باب سیزدهم از واحد ششم (۱۳/۶) و باب ششم از واحد هشتم (۶/۸) مراجعه شود.

شرحی در باره کتاب الاسماء

محمد افنان

کتاب الاسماء از آثار حضرت نقطه اولی است که در دوره اخیر حیات مبارک در آذربایجان نازل شده است. با همه اهمیتی که این کتاب به علت مطالب و مخاطبان آن دارد بسیاری از اطلاعات مربوط به آن نامعلوم است. نگارنده تاکنون به زیارت نسخه کاملی از این اثر توفیق نیافته است، ولی از آنچه در دست است چنین به نظر میرسد که ترتیب آن بر سیصد و شصت و یک باب، یعنی نوزده واحد که هر یک نوزده باب داشته مقرر بوده و هر باب در حقیقت نماینده یکی از ایام سال شمرده شده است، یا به عبارت دیگر هر باب به مناسبت یک روز از ایام سال نازل شده است. در ابتدای هر باب عنوانی مشابه به صورت زیر دیده میشود. نمونه زیر با تفاوتی جزئی از لحاظ ذکر اعداد مربوط به باب و واحد همواره تکرار شده است:

"الباب الثالث من الواحد الاول من اليوم الثالث من السنة فی معرفة اسم الله الواحد و له اربع مراتب."

هر باب به چهار مرتبه یا فصل تقسیم شده که اگرچه بنا به تناسب مطلب ممکن است در شرح و توضیح یکی از مراتب و مقامات اسم مربوطه باشد معذک عموماً در مرتبه اول به لحن آیات، در مرتبه دوم به لحن مناجات، در مرتبه سوم به لحن خطبه، و در مرتبه چهارم به لحن صور علمیه است که به نوعی خاص با تفسیر حقائق مرتبط می شود، و به همین سبب این اثر مهیمن به اسماء الله چهار شأن نیز شهرت دارد^۱.

مقصود از اسماء در این اثر مبارک اسماء الهی و مظاهر آن در عالم انسانی است و بیان حضرت بهاء الله مؤید این مطلب است: "کتاب اسماء نازل شد. آخر تفکر نمایند که مقصود چه بوده. مخصوص کتاب اسماء نامیده اند و در آن الواح جمیع

اسماء را واحداً بعد واحد ذکر فرموده‌اند و تفسیر نموده‌اند و بعد مظاهر اسماء را به مُبدع اسماء وصیت فرموده‌اند. (اقتدارات، ص ۷۹)

از مخاطبین این الواح تاکنون عدّه معدودی شناخته شده‌اند، چه که در صدر باب مربوطه ذکر آنها آمده است، اما نگارنده متأسفانه تاکنون نُسخ معتبری که متضمّن اسامی همه مخاطبان باشد زیارت ننموده است. ولی آنچنانکه معلوم می‌شود این آثار مبارکه خطاب به مؤمنان و مخالفان هر دو بوده و به مناسبت حال و اعمال آنان هر یک به تناسب مورد خطاب عنایت یا عتاب قرار گرفته‌اند. بیان مبارک حضرت بهاء‌الله در کتاب ایقان مؤید این فرض است که میفرمایند "و ربّ اعلیٰ، روح ما سواه فداه، بخصوص به جمیع علمای هر بلدی توقیعی صادر فرموده‌اند و مراتب اعراض و اغماض هر کدام را در توقیع او به تفصیل ذکر فرموده‌اند 'فَاعْتَبِرُوا يَا اُولِيَ الْاَبْصَارِ'" (کتاب ایقان، بند ۲۵۶) اگرچه بیان مبارک فوق به این مطلب صراحتی ندارد اما با توجه به اینکه توقیعاتی مستقل خطاب به افراد علماء در دست نیست و ضمناً بعضی از این ابواب به تنی چند از علماء مخالفان خطاب شده محتملاً میتوان اطمینانی حاصل نمود که منظور از بیان نازل در کتاب مستطاب ایقان همان نفوس بوده‌اند.

محل نزول این اثر عظیم را از متن ابواب میتوان استخراج کرد، زیرا در بعضی ذکر ماکو و در بعضی ذکر چهریق آمده است، و لذا میتوان چنین دانست که ابتدای شروع این سفر جلیل از اوائل ایام آذربایجان و تا اواخر ایام مبارک بوده است و شاید به همین سبب نسخه کاملی از آن باقی نمانده است.

برای نمونه میتوان به آیه زیر که متضمّن ذکر ماکو است توجه نمود:

در باب رابع از واحد خامس در معرفت اسم فآرق چنین نازل: "قد تضرّعوا فی الف و مأتین و سبعین سنة فلما قد اظهر الله الحق بایات من عنده فاذا كل عن الله ربهم مبعدون حتی قد سکنوه بغیر حق علی جبل ماکو. هل للاسلام من نار فوق هذا، قائمهم فی جبل وحده و کلّهم بانفسهم فی بیوتهم بنسبه الیه یتعزّزون و یسکنون لا وربک لم یکن ناراً فوق ذلک ... " که مفهوم آن این است که "هزار و دویست و هفتاد سال تضرّع و استغاثه نمودند، اما هنگامی که موعود به آیات

ظهور فرمود همگان دوری کردند و او را به ناروا در ماکو زندانی ساخته. آتشی و عذابی برای اسلام بیش از این نیست که قائم موعودشان در آن مکان معین به تنهائی زندانی باشد و آنان همه در منازل خود به انتساب به موعود عزتمند باشند. قسم به خدا که برای آنان عذابی بیش از این نیست."

با این مقدمات میتوان دانست که نزول این کتاب با کتاب بیان (عربی و فارسی) همزمان بوده و اساساً ارتباط و وابستگی بنیادی دارد. کتاب الاسماء کلاً به زبان عربی است و مراتب اربعه یا شئون چهارگانه ابواب در تمام ابواب وجوه مشترکی دارد و حتی بعضی از مقدمات مطالب در این مراتب همواره در طول کتاب تکرار میشود. انشاء مطالب همواره متضمن تأکید بر مطالب اصولی و اعتقادی و توجیه و تفهیم مفاهیم روحانی و تکرار حقائق و دقائق موضوع به مدد اعاده مطلب به عناوین متنوع و مختلف است. از مختصات این اثر جلیل باید به خلق و ایجاد اصطلاحات بدیع و اختراع لغات و ترکیبات جدید بر اساس قوانین زبان عربی نام برد، که خود حاکی از ابداء معارف مستقل از فرهنگ سابق اسلامی و مشترک در اکثر آثار دور بیان است. به عنوان نمونه میتوان به دو اصطلاح نفی و اثبات، شمس حقیقت، ادلاء، حیات و ممات به مفهوم ایمانی، لیل به مفهوم فاصله بین دو ظهور، ابداء به معنی آغاز کردن، و امتحان استشهاد کرد. لغات جدید و ترکیبات بدیع در آثار نقطه بیان به حدی فراوان است که مطالعه آنها مستلزم بررسی اصولی مستقلی است و در اینجا به آنچه در مجموعه "منتخبات"^۳ آمده اکتفاء شد. موضوع اصلی کتاب تذکر و یادآوری به ظهور موعود بیان است، که در این اثر، همانند کتاب بیان و آثار صادر پس از اعلام صریح ظهور جدید، به نام من یظهره الله تجلیل شده است، و اگرچه مطلب اصلی اهمیّت ظهور من یظهره الله است، اما بسیاری حقائق و دقائق دیگر ظهور بیان نیز تعلیم داده شده است.

به منظور اینکه از مطالب این اثر جلیل شمه‌ای بیان شده باشد فهرستی از مسائلی که در مجموعه "منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی عز اسمه الاعلی" از کتاب الاسماء نقل شده ذکر میشود تا مختصری از مطالب این کتاب بمانند جرعه‌ای از این دریای پر موج و اوج کام علاقمندان را شیرین کند، گرچه ادای

حقّ مطلب در این مختصر میسر نیست و باید به اصل آیات مراجعه شود. از جمله مطالب، نهی از ردّ و مجادله و ایجاد حزن در قلوب و نهی از افتخار بر یکدیگر است، و اگر کسی بخواهد امری را ثابت نماید یا زائل کند جا دارد که اتیان به مثل در استدلال و بحث نماید تا آنکه به شدّت و حدّت مقابله نماید. در یوم ظهور، که مقصود ظهور من یظهره الله است، باید به او توجه نمود، زیرا ایمان به او سبب شرح و انشراح صدر و رفع ضیق و زینغ قلب است و باید همگان بکوشند و به یکدیگر برای رفع ضیق صدور کمک نمایند. نزول آیات مختصّ به مظهر ظهور است و عدم قبول مظهر ظهور باعث حبط اعمال و محو حسنات است. ظهور من یظهره الله روز قیامت و یوم آخرت است و ردّ و مخالفت با کسی که ادّعی من یظهره الله فرماید نهی شده است. استفاده از لباس حریر که در شریعت فرقان جائز نبود مجاز و مقبول است و مهمّتر از همه بیان این نکته که اوامر و نواهی صادره در دور بیان عموماً برای ایجاد آمادگی به ظهور من یظهره الله است.

کتاب الاسماء چون در حقیقت برای ابلاغ کلمه و ایجاد آمادگی مخاطبین اعم از مؤمن و محروم از ایمان نازل شده نظم موضوعی را در آن رعایت نفرموده، بلکه به تیشیر و انذار انحصار دارد. لذا، بسیاری مطالب در موارد مختلف به کیفیتهای گوناگون تکرار شده است و در حقیقت خلاصه‌ای از بشارت به ظهور بعد، یعنی موعود بیان، و مطالب اصولی، اخلاقی و تربیتی است. تکرار اسماء الهی در اکثر ابواب و مراتب بسیار چشمگیر، مکرر و متنوع است.

ذیلاً به بخش بسیار مختصری از این کتاب جلیل به منظور آشنائی علاقمندان به تفحص و تحقیق استشهاد میشود. در حقیقت این دو فصل مراتب سوم و چهارم از مراتب اربعه در معرفت اسم "معین" است که به "خطبه" و "صور علمیه" اختصاص داده شده است:

الثالث فی الثالث

بسم الله الاعون الاعون الحمد لله الذی خلق کلّ شیء بامرہ بما قد تجلّی لکل بکل بما قد اظهر من عند نقطة الیّان ذات حروف السّبع اعلی علو البرهان و ابھی سمو الیّان انه لا اله الا هو المهیمن السبحان و انه لا اله الا هو المهیمن السلطان.

الرابع فی الرابع

بِسْمِ اللَّهِ الْعَوْنِ الْعَوْنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَوْنِ الْعَوْنِ وَإِنَّمَا الْبَهَاءُ مِنَ اللَّهِ عَلَى الْوَاحِدِ الْأَوَّلِ وَمِنْ يَشَابِهِ ذَلِكَ الْوَاحِدِ حَيْثُ لَا يَرَى فِيهِ إِلَّا الْوَاحِدَ الْأَوَّلَ وَبَعْدَ فَاشْهَدَ بَانَ اللَّهُ عَوْنُ كُلِّ شَيْءٍ أَذْلَمَ يَكُنْ لَهَا مِنْ دُونِهِ وَلَا رَبًّا سِوَاهُ كُلِّ مَا يَرَى مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَ لَهُ وَإِنْ مَظَاهِرَ عَوْنِهِ الْكَلِيَّةِ شَمْسِ الْحَقِيقَةِ الَّتِي يَطَّلِعُهَا فِي كُلِّ ظَهْوَرٍ ثُمَّ مَظَاهِرَ الْجَزْئِيَّةِ مِنْ يَسْتَمْسِكُ فِي كُلِّ ظَهْوَرٍ بِمَا يَظْهَرُ مِنْ عِنْدِهَا هَذَا كُلُّ الْعِلْمِ وَالْعَمَلِ أَنْ تَهْدِيَ إِلَى ذَلِكَ مِنْ سَبِيلٍ.

در آثار جمال اقدس ابهی نیز عنوان "کتاب الاسماء" آمده است. از فحوای آیاتی که در آن ذکر کتاب اسماء شده چنین برمی آید که مقصود لوح محفوظ و کتاب مسطور الهی است که در آن حقائق مکتوم روحانی مسطور و منظور است، و جز در مواردی معدود ارتباطی با "کتاب الاسماء" نازل از قلم حضرت نقطه اولی ندارد. از جمله موارد مستقل میتوان به بیان مبارک در لوح کرم اشاره نمود که می فرمایند:

سَوْفَ تَجْرِي سَفِينَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَيُظْهِرُ أَهْلُ الْبَهَاءِ الَّذِينَ ذَكَرَهُمْ فِي كِتَابِ الْأَسْمَاءِ تَبَارَكَ مَوْلَى الْوَرَى الَّذِي بِذِكْرِهِ انْجَذِبَتِ الذَّرَاتُ وَنَطَقَ لِسَانُ الْعِظْمَةِ بِمَا كَانَ مَكْنُونًا فِي عِلْمِهِ وَمَخْزُونًا فِي كَنْزِ قُدْرَتِهِ ...

از ابواب این اثر مهیمن تعداد بیست و یک قطعه منتخبات به انگلیسی ترجمه شده و در زیر عنوان Selections from the Writings of the Báb (SWB) به طبع رسیده است. معادل اصلی آن به زبان نزولی نیز با عنوان "منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی عز اسمہ الاعلی" طبع و نشر شده است.

یادداشت‌ها

مقدمه خاطر علاقمندان را متذکر می‌دارد که در خصوص این اثر جلیل فضلائی چون فاضل مازندرانی، اشراق‌خاوری، آقا میرزا ابوالقاسم افغان، و دکتر نصرت‌الله محمدحسینی مقالات و مطالبی مرقوم فرموده‌اند که در کتب و آثار معزی الیه درج و نشر شده است.

۱. حضرت نقطه اولی آثار مبارک را به پنج شأن یا لحن، مشتمل بر آیات، مناجات و خطبه، تفسیر، صور علمیه، و کلمات فارسیه طبقه‌بندی فرموده‌اند. البته در بعضی موارد، مانند اثر مورد بحث، مناجات و خطبه را تفکیکاً نازل فرموده‌اند، در حالی که به نظر می‌رسد صور علمیه مفهوم عام‌تری مشتمل بر توجّهات تفسیری را نیز واجد است.

۲. هزار و دویست و هفتاد سال (الف و ماتین و سبعین سنه) به اعتبار شروع تاریخ اسلام در زمان بعثت پیغمبر اکرم است، که ده سال قبل از هجرت بوده، و لذا هزار و دویست و هفتاد معادل با سال ۱۲۶۰ که اظهار امر بدیع در آن سال بوده مطابق است. این کیفیت تعیین تاریخ در بسیاری از آثار حضرت نقطه اولی زیارت میشود.

۳. "منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی عزّ اسمہ الاعلیٰ"، طهران، مؤسسه ملّی مطبوعات امری، ۱۳۴ بدیع.

شرح حديث كنت كنز از حضرت اعلى

فريدالدين رادمهر

۱- يکي از آثار حضرت نقطه اولی، توقيعی است که شامل دو بخش جذاب، يعنی اول، شرح آيه قرآنی "فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ"^۱ و دو ديگر، تفسير حديث كنت كنز می باشد. اين اثر حضرت نقطه اولی بسيار کمیاب می باشد و تاکنون منتشر نشده است.^۲ آشکارا در خلال توقيع مبارك روشن است که توقيع مزبور بر حسب خواهش یکی از فحول مؤمنين بابی صادر شده است که ياحتمل در دوران چهريق از حضرت باب مسئلت تفسير بر اين آيه قرآن و حديث مزبور داشته است. در خلال توقيع مزبور اشاره به جبلی می شود که حضرت باب در آنجا سکونت داشتند: "و اشهد في مقامی هذا على صفح الجبل..."^۳ به احتمال زياد اين جبل همان چهريق است، زیرا تواقيع ديگری که در اين مجموعه ضبط شده است شامل آثاری است که اکثراً در چهريق نازل شده است؛ مانند توقيع تفسير سورة قدر^۴ که در همين مجموعه آمده است و در آن می فرمایند: "و ان يومئذ ذلك الجبل طبق عدد اسم الشديد..."^۵ که منظور از شديد همان چهريق می باشد. اقامت حضرت باب در چهريق میان سنوات ۱۲۶۴ تا ۱۲۶۶ بيش از دو سال طول کشيد.

از مخاطب اين توقيع نام و نشانی وجود ندارد، ولی پيدا است که با حضرت نقطه اولی در مکاتبه بوده است، زیرا می فرمایند: "اما بعد قد رأيت ما سطرت في لوح القرطاس... يعنی آنچه را در صفحه کاغذ نوشته بودی دیدم. و معلوم است که مخاطب مزبور اجازه داشته است از حضرت نقطه اولی پرسش کند، زیرا می فرمایند: "و اشهدت بما سئلت آية من الكتاب و حديث ما... يعنی سؤالات تو را از آيه قرآن و حديث مزبور مشاهده کردم. با اين وصف اگرچه کسانی که در چهريق به ملاقات حضرت باب رسيدند، معدودند، ولی کسانی که با حضرتش در مکاتبه بودند، بسيار زيادند. لذا تعيين نام مخاطب منوط به تحقيقات بيشتر است.

در خصوص آیه قرآنی "فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ" یعنی "پس مخوان با خدا معبودی دیگر، که از عذاب شدگان شوی."^۶ نخست باید به سوره شعراء توجه کرد که نوعی تاریخ انبیای مختصر است. در این سوره از موسی و ابراهیم و نوح و عاد و هود و ثمود و لوط و اصحاب ایکه سخن گفته شده است. آیه مزبور، یعنی "لا تدع مع الله..." خطاب به حضرت محمد است که قلبش مهبط وحی الهی قرار گرفت و روح الامین بر وی نازل گشت تا مؤمنان را دستگیری فرماید.^۷

برخی مفسران نظیر فیض کاشانی آیه را دلیل تنزیه می‌دانند،^۸ یعنی با آنکه خطاب به حضرت محمد است ولی روی سخن به تمامی مؤمنان است^۹ و حتی بر طبق گفته ابوالفتوح رازی غیر او مخاطب قرار گرفته است^{۱۰} و این به سبب تهییج اخلاص و لطف الهی بر سایر مکلفان است.^{۱۱} نکته مهم این است که اگر این بیان خطاب به حضرت رسول باشد منافی عصمت ذاتی انبیاء است و حال آنکه برخی می‌گویند این تکلیف به حضرت رسول جهت تکمیل رسالت نازل شده است و منافی عصمت نیست.^{۱۲} انسان مادامی که تعلق به حیات زمینی دارد در معرض این تکلیف قرار دارد و به همین سبب عبدالرزاق کاشی می‌گوید که "فلا تدع مع الله الها آخر" یعنی به سبب ظهور نفس به طرف وجود غیر التفات مکن و به کثرت از وحدت محجوب مشو زیرا به القاء شیطان در عذاب خواهی افتاد.^{۱۳}

۲- توقیع حضرت اعلیٰ شامل سه بخش می‌گردد: نخست خطبه و بعد شرح آیه قرآن و از آن پس، شرح حدیث کنت کنز. این توقیع به رغم اختصارش حاوی نکات بسیار مهمی در الهیات شریعت بابی است. خطبه علاوه بر حمد الهی، تأکید بر آن دارد که نمی‌توان به معرفت خدا نایل شد مگر از طریق مشیت اولیه؛ مشیت اولیه بر انسان تجلی فرموده و آیه الهی را در انفس انسانی به ودیعه گذاشته است که به لطف این آیه الهی می‌توان به معرفت خداوند نائل شد.^{۱۴} مشیت اولیه مظهر لیس کمثله شیء است، یعنی شیء نظیر او نتوان یافت. بعد از این آیه حضرت اعلیٰ به مأوای خویش در تبعد بر جبال چهریق اشاره می‌فرمایند و در این

موقف به رسالت حضرت محمد شهادت می‌دهند، یعنی خطبه مزبور شهادت به توحید و نبوت و امامت است که جزو ارکان اعتقادی شیعیان است. سپس به ارکان رابع اشاره می‌فرمایند که ارکان معرفت امامان می‌باشند ولی تاکنون کسی او را نشناخته است. حضرات امامان شیعی مقامی بلند دارند که باید در توصیف آنان مقرر به عجز بود. اما شیعه کامل یا همان رکن رابع می‌تواند مدخلی مناسب برای وقوف به مقام آنان باشد.^{۱۵}

حضرت باب برای توضیح آیه قرآنی اظهار می‌دارند که دریای ابداع و اختراع برای تشریح این آیه کفایت نمی‌کند، زیرا کلمه الله اساس هر فکری است و مقدس از ذکر و بیان و شرح و تفسیر خلق است. تقدس کلمه الله از این روست که مانند ذات خداوند می‌باشد. کلمه الله در میان کلام بشر، چونان ذات خداوند در میان ذوات دیگر است:

هیچ لذتی اعظم‌تر در امکان خلق نشده که کسی استماع نماید آیات آن را و بفهمد مراد آن را و لم و بم در حق کلمات آن نگوید و مقایسه با کلام غیر او نکند، همین قسم که کینونیت او مظهر الوهیت و ربوبیت است بر کل شیء، همین قسم کلام او مظهر الوهیت و ربوبیت است بر کل کلام‌ها که اگر آن انسانی می‌بود متکلم هر آینه می‌گفت اننی انا الله لا اله الا انا و ان مادونی خلقی ان یا کل الحروف ایای فاتقون.^{۱۶}

جمال ابهی نیز در تأیید این بیان حضرت اعلیٰ در سوره هیکل می‌فرمایند: "کلمة الله لن تشبه بکلمات خلقه انّها سلطان الکلمات کما انّ نفسه سلطان النفوس."^{۱۷} یعنی کلمه الله هرگز با کلمات خلق مشبه نمی‌شود زیرا سلطان کلمات است، چنانکه نازل‌کننده آن سلطان ممکنات است. بنابراین آدمی نه فقط عاجز است از نزول کلماتی نظیر کلمه الله، بلکه افزون بر این، عقش قاصر است در فهم حقایق منطوی در آن.^{۱۸} حضرت اعلیٰ آیه قرآنی، یعنی "لا تدع مع الله..." را به چند نوع تفسیر می‌فرمایند، یعنی به صورت ظاهر و باطن ظاهر و باطن باطن. این در اندیشه شیعی رواج داشت که آیات الهی را ظاهری است و باطنی، و باطن آن را باطنی دیگر رواست تا هفت بطن. اسماعیلیه باطن را بر ظاهر ترجیح می‌دادند، ولی امامیه برای آنکه با اسماعیلیه یکسان شمرده نشود برای ظاهر اهمیّت قائل

شدند. صوفیه نیز باطن‌گرا هستند و اهل اعتزال برای آنکه جایی برای عقل باز کنند، در تشابهات تأویل را روا می‌دارند و باطن‌گرایی را جائز می‌شمارند. شیخیه نیز به باطن و ظاهر معتقدند و باطن را در عهدهٔ رکن رابع و امامان می‌دانند و ظاهر را به ناس احاله می‌کنند. حضرت باب ظاهر و باطن را تأیید و جمال ابهی وحدت ظاهر و باطن را تأکید می‌فرمایند.^{۱۹}

۳- حضرت اعلیٰ در توفیق مبارک به تشریح ظاهر آیه "لا تدع مع الله..." می‌پردازند، بدین معنی که ظاهر آیه مزبور همانا شهادت به کلمه "لا اله الا الله" می‌باشد، یعنی که ذات خداوند را نمی‌توان شناخت، بلکه مراد از معرفت حضرت الوهیت، معرفت ذکر اوست که منسوب به اوست. مراد از این ذکر انسان کامل و قائم مقام ذات خداوند در عالم خلق می‌باشد، که مدلول آن "من اطاع الرسول فقد اطاع الله"، یعنی اگر کسی رسول را شناخت، خدا را شناخته، است. این معنا که مسبوق به اندیشهٔ شیخیه است،^{۲۰} در امر بهائی نیز مقبول واقع گشته است و در ابتدای کتاب اقدس جزو اصول اعتقادات قرار گرفته است.^{۲۱} در اینجا بالاترین مقام معرفت به خداوند از آن اهل محبت است که خداوند را به ظهور حضرتش می‌شناسند. در این مورد بیشتر صوفیان و حکماء به بیراهه رفتند و مدعی معرفت ذات خداوند شدند.

در رتبهٔ ظاهر باطن معنی آیهٔ قرآنی مزبور از طریق گفته‌ای از زیارت جامعه ممکن می‌شود که مراد از معرفت خداوند، معرفت اولیاء و امامان است که حجت خداوند بر روی زمین می‌باشند. کلمهٔ ظاهر و باطن و تقارن آنها یادآور این نکتهٔ بسیار جالب در اندیشهٔ شیعیان اهل تأویل است که درست مانند برخی از صوفیان معتقدند که ولی باطن نبی است و نبی ظاهر ولی، یا ولایت و نبوت، باطن و ظاهر الوهیت می‌باشد.

اما در مقام باطن باطن معنی آیهٔ مزبور از طریق آیهٔ سورهٔ یوسف معلوم می‌گردد که می‌فرماید "إرباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار" یعنی ظهور رکن رابع و معرفت او، معنی معرفت الهی است، زیرا بر طبق هدایت حضرت اعلیٰ، ممکن نمی‌تواند خدای خویش را بشناسد و خداوند نیز از ازلت خویش نزول نمی‌فرماید

تا طلعت وی را اهل امکان ببینند. بنابراین، خداوند آیه‌ای در حقایق انفس و آفاق ابداع فرموده است که بدان استدلال کنند تا خداوند را بشناسند. این آیه، آیهٔ حادثی است که دلالت بر ذات خداوند می‌کند چنانکه کلمهٔ "لا اله الا الله" حادث است و دلالت بر توحید خداوند می‌نماید. این آیهٔ انفسی سنخیتی با آیهٔ "لا اله الا الله" دارد که از طریق وجه الهی حاصل می‌شود و این وجه همانی است که "کل شیء هالك الا وجهه" دلالت بر آن دارد. مراد از این وجه در مقام ظاهر همانا ائمهٔ شیعی می‌باشند که منسوب به خدا می‌باشند و حضرت علی در این خصوص فرموده است که "انا وجه الله الذی لایموت" و جالب این است که حضرت اعلیٰ نیز این وجه را به خود نسبت می‌دهند، چنانکه در توقیعی می‌فرمایند:

انا النقطة التي ذوّت بها من ذوّت و انّنی انا وجه الله الذی لایموت و
نوره الذی لایفوت من عرفنی ورائه الیقین و کلّ خیر، و من جهلنی
ورائه السّجین و کلّ شرّ.^{۲۲}

یعنی من نقطه‌ای هستم که هستی از آن آغاز می‌گردد و من وجه خدایم که هرگز نمی‌میرد و نور خدایم که هرگز خاموشی نپذیرد و اگر کسی مرا بشناسد، بهشت و هر چه خیر است از آن اوست و هر کسی مرا نشناسد، دوزخ و هر شری نصیب اوست.

اما وجه معنی باطنی نیز دارد و آن این است که عددش ۱۴ می‌باشد یعنی: $6=6$ و $3=3$ و $5=5$ که جمعاً $14=6+3+5$. عدد چهارده تکریر دوبار هفت است $14=2 \times 7$ و این همان سبع الثانی مذکور در قرآن است. عدد چهارده از طرف دیگر عبارت از دوازده امام و حضرت فاطمه و حضرت محمد می‌باشد که به عنوان چهارده معصوم معروفند و اینان ادلاء خداوند بر خلق می‌باشند و جملهٔ يك تن به شمار می‌آیند و به همین خاطر است که امامان گفته‌اند همهٔ ما محمدیم و اوّل ما محمد و آخر ما محمد است. این عدد چهارده مساوی با "ید" به معنی دست نیز می‌باشد زیرا عدد ید نیز چهارده است ($10=10$ و $4=4$ و $14=10+4$) و کلمهٔ ید نیز در آیات قرآنی به کرات نازل شده است مانند "ملکوت السموات و الارض بیده" و به همین سبب است که امام شیعی خود را یدالله نامیده است زیرا

او دلالت کامل بر خدا دارد. بی‌مناسبت نیست که عدد چهارده عدد برخی از اسماء الهی نیز هست، چنانکه اسم جواد (ج=۳ و و=۶ و ا=۱ و د=۴ یعنی $۳+۶+۱+۴=۱۴$) و نیز عدد وهاب (و=۶ و ه=۵ و ا=۱ و ب=۲ یعنی $۶+۵+۱+۲=۱۴$) نیز می‌باشد، ولی ید کامل‌ترین آنهاست زیرا یدالله فوق ایدیهم دلالت بر اکملیت آن دارد.

عدد وجه در کتاب نیز به ه ختم می‌شود که عددش پنج است و مراد از آن شکل مخمس یا ستاره‌ای است که نماد هیکل انسانی می‌باشد، یعنی وجه در ختمیت خویش به شکل انسان کامل ظاهر می‌شود و یقین است که در اسم اعظم الهی نیز نقش دارد (یعنی بهاء). می‌گویند این ستاره در نقش خاتم سلیمان پسر داود آمده بود و خداوند به لطف این هیأت به او کرامات بخشیده بود. از طرف دیگر این ه در ابتدای اسم خداوند یعنی هو آمده است و هو عددش یازده می‌باشد (ه=۵ و و=۶ یعنی $۵+۶=۱۱$) و چون هو یا ۱۱ در خودش ضرب شود عدد $۱۱ \times ۱۱ = ۱۲۱$ به دست می‌آید که همان عدد یا علی می‌باشد. (ی=۱۰ و ا=۱ و ع=۷۰ و ل=۳۰ و ی=۱۰، یعنی $۱۰+۳۰+۷۰+۱+۱۰=۱۲۱$) و البته مترادف با اعلى نیز هست. اما جالب‌ترین معنای عدد ۱۴ همان تفاوت میان قائم و قیوم است که حضرت اعلى آن را رمزی از جمال ابهى می‌دانند و حضرت بهاءالله در این خصوص در لوحی می‌فرمایند:

و اما ما سئلت فی فرق القائم و القیوم فاعلم بانّ الفرق بین الاسمین ما یری بین الاعظم و العظیم و هذا ما بیّنه محبوبي من قبل و انا ذکرناه فی کتاب بدیع و ما اراد بذلك الا ان یخبر الناس بانّ الذی یشهد به لسان اعظم عمّا ظهر و هو القیوم علی القائم و هذا لهو الحقّ یشهد به لسان الرحمن فی جبروت البیان اعرف ثم استغن به عن العالمین. و اذا ینادی القائم عن یمین العرش و یقول یا ملاء البیان تالله هذا لهو القیوم قد جائکم بسلطان مبین ... فاعلم بانّ الفرق فی العدد اربعة عشر و هذا عدد البهاء اذا تحسب الهمزة ستّة لانّ شکل ستّة فی قاعدة الهندسة و لو تقرء القائم اذا تجدد الفرق خمسة و هی الهاء فی البهاء و فی هذا المقام یرتوی القیوم علی عرش اسمه القائم کما استوی الهاء علی

الواو و فى مقام لو تحسب همزة القائم ستة على حساب الهندسة يصير الفرق تسعة و هو هذا الاسم ايضاً و بهذه التسعة اراد جل ذكره ظهور التسع فى مقام هذا ما ترى الفرق فى ظاهر الاسمين.^{۲۳}

به اين مضمون كه فرق قائم و قيوم كه حضرت اعلى بيان داشته اند منظور عظمت ظهور من يظهره الله است، زيرا مقام حضرت اعلى، قائم و مقام جمال ابهى قيوم است كه منظور عظمت ظهور حضرت بهاء الله در جنب ظهور حضرت اعلى است. از طرف ديگر تفاوت عددى قائم و قيوم همانا ۱۴ است (قائم يعنى ق=۱۰۰ و ا=۱ و م=۴۰ يعنى ۱۴۲=۱۰۰+۱+۱+۴۰ و قيوم يعنى ق=۱۰۰ و ي=۱۰ و و=۶ و م=۴۰ يعنى ۱۵۶=۱۰۰+۱۰+۶+۴۰ و تفاوت آنها ۱۴=۱۵۶-۱۴۲) و مراد از عدد ۱۴ همانا كلمه بهاء مى باشد زيرا ا را بايد به شكل آن ۶ در نظر گرفت (ب=۲ و ه=۵ و ا=۱ و م=۶ يعنى ۱۴=۲+۵+۱+۶ مى باشد) در اين محاسبات ا در قائم ۱ حساب مى شود و اگر در محاسبه قائم، ا را ۶ در نظر گيريم عدد قائم=۱۴۷ و عدد قيوم=۱۵۶ مى باشد كه تفاوت آنها ۹=۱۵۶-۱۴۷ است كه منظور از عدد ۹ همان بهاء است اگر ا يعنى همزه را مانند ا مساوى عدد ۱ فرض كنيم.

به اين ترتيب منظور از وجه به صورت باطن همان جواد و وهاب يعنى اسماء الهيه است كه در اصل منظور اسم بهاء مى باشد كه تفاوت قائم و قيوم نيز هست. پس منظور از اين آيه "لا تدع مع الله الها آخر" در باطن باطن اين است كه جز بهاء الله مپرستيد و در معيت او، يار و ياورى نجوييد. تفسير آيه قرآنى به جمال ابهى تمام مى شود.

آخر اين آيه يعنى "فلا تدع مع الله الها آخر فتكون من المعدبين" دلالت بر رجوع الى الله دارد كه رجوع به مقامات الهى است. چون خدا را نمى توان شناخت به او نيز نمى توان رجوع كرد و اگر آيه مستودعه در آدمى قائم مقام خداست، وصول به آن نيز وصول به خداست. لذا اين آيه، همانا مشيت اوليه است كه بدء همه اشياء از اوست و عود همه اشياء نيز به اوست. در باب معنى مشيت در جاى ديگر سخن به تفصيل رفته است.^{۲۴}

۴- بعد از این قسمت حضرت اعلیٰ به تفسیر حدیث کنت کنز می‌پردازند یعنی حدیث «کنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف».^{۲۵} این حدیث از مشهورترین احادیث دنیای اسلام است که شروح بسیاری بر آن نوشته شده است. معنی حدیث این است که خداوند به حضرت داود می‌فرماید: گنجی مخفی بودم، می‌خواستم شناخته شوم، خلق را آفریدم تا مرا بشناسند.^{۲۶} شروح بسیار معروف بر این حدیث را می‌توان به صورت زیر برشمرد: ۱- شرحی که نجم‌الدین رازی در کتاب مرموزات اسدی بر این حدیث نوشته است. ۲- شرح شیخ احمد احسائی که در کتاب شرح الزيارة الجامعة نقل شده است.^{۲۷} ۳- شرحی که سید کاظم رشتی بر این حدیث نگاشته است.^{۲۸} ۴- شرحی که حضرت عبدالبهاء بر این حدیث مرقوم کرده‌اند.

۵- شرحی که حضرت اعلیٰ از این حدیث به دست داده‌اند. شرح اوّل بالکل صوفیانه است و مطابق است با اندیشه عارفان مسلمان که از این حدیث نکته‌های صوفیانه اخذ کرده‌اند. در اینجا حدیث معطوف به عالم حق است و محور بحث و شروح آن، ساحت ذات خداوند است. مقصود از حیات را روشن می‌کند و اساس معرفت را در دل آدمی جای می‌دهد و آفرینش خویش را با انگیزه محبت و به قصد معرفت توجیه می‌کند. وظیفه آدمی معرفت است ولی این معرفت به ذات اقدس خداوند باز نمی‌گردد. او در این مقام در رتبه کنت مخفی است، ولی اگر بخواهد خویش را به انسان شناسا کند، از فیض اقدس و فیض مقدس یاد می‌کند. عارفان از این حدیث به دو مقام فیض اقدس و فیض مقدس رسیده‌اند. فیض اقدس یعنی تجلی خداوند در اسماء و صفات است، و مقام فیض مقدس تجلی خداوند در مقام وحدت حق در خلق است یعنی ظهور حق به جلوه بشری، که این دو مقام فرع مقام ذات حق است و این مقام همان غیب‌الغیوب و کنت مخفی و تجلی ذات للذات است. به عبارت دیگر کنت مخفی مقام ذات است و سایر موارد حدیث مقام فیض اقدس و مقدس است.^{۲۹} عارفان معانی بسیاری از این حدیث گرفته‌اند و بر آن شروح بسیاری نوشته‌اند^{۳۰} و می‌گویند این حدیث، یکی از چهار حدیث مربوط به عالم محبت و عشق است.^{۳۱}

البته می‌گویند این حدیث مقصد از حیات آدمی را روشن و معلوم می‌کند و آن معرفت است.^{۳۲}

اما ابن عربی، این حدیث را، در خاتمه فصوص الحکم خویش، بر حضرت محمد صادق می‌داند:

اول فیضی که به فیض اقدس از حضرت ذات فیض شد، او بود و به عین ثابته از جمیع اعیان اول او متعین گشت که "اول ما خلق الله تعالی العقل" و حقیقت روح محمدیه نزد اهل کمال مسمی است به عقل اول. و به فیض مقدس از حضرت اسم جامع اول روح او متکون شد که "اول ما خلق الله روحی" و فی روایة نوری. پس اولیت فردیت لازمه وجود او باشد و فردیت در وجود به سه چیز حاصل شد ... و اصل کتب خانه عالم الف است و اصل الف، نقاط ثلاثه، و آن ذات احدیت حق است و مرتبه الهیت و عین ثابته محمدیه ... و هر جزوی از اجزای این عالم صورت اسمی است از اسماء حق و خلیفه حق و مظهر الله است. و کون جامع یعنی جامع مجموع کمالات کونیه و الالهیه و اکمل نوع انسان و نسخه عالم کبیر است و مجموعه خزاین کنت کنز مخفیا و اوضح دلیل است بر وجود رب مطلق تعالی شأنه.^{۳۳}

تابعان ابن عربی نیز به لطف این حدیث به شرح عوالم الهی ذات و صفات و اسماء و تجلیات الهی می‌پردازند.^{۳۴} برحسب تفسیر این گروه، سه عالم در اینجا پیداست:

معلوم تو باد که حق تعالی را در بطنان عما، که کنت کنز مخفیا اشارت بدان است جز به نقطه ذاتی نمی‌توانیم شناخت که وجوب وجود او بیان می‌کنیم. چون فاحبیت ان اعرف فرمود، به نقطه احدی که حی، سمیع، بصیر، متکلم اسماء صفات اوست شناختیمش. چون فخلقت الخلق لاعرف گفت، به نقطه واحدی که علیم، مرید، قدیر، حکیم اسماء صفات اوست و کثرت اعداد ممکنه از فیض او در تجلی آمده از فیض علم و اراده و حکمت قلم قامت محمودی که صاحب مقام محمود است و دوات روح احمدی و نور مداد محمد و لوح عقل

مصطفوی ظاهر گشت و لوح عقل که قلب در عالم صغیر بالجثه و
الکبیر بالمعنی، عبارت از آن است در مقام جوهریت در عالم امکان
اول الجواهر شد.^{۳۵}

یعنی عالم ذات و صفات و اسماء و نیز مقام انسان کامل که مجلای کامل خداوند
است. ابن عربی نیز می‌افزاید که حرکت موجدی خداوند برای خلقت محبت
اوست^{۳۶} و از اینجاست که محبت در کل آفرینش سریان یافته است. شارحان
فصوص این مطلب را به خوبی نشان داده‌اند.^{۳۷} مولانا این حدیث را قدری به
عالم خلق نزدیک می‌کند و به صراحت می‌گوید که خداوند کنت مخفی است^{۳۸} و
خلقی را که آفرید تا شناسا شود، عبارت از عالم امر است: "حقّ تعالی ضدّ
نداشت می‌فرماید که کنت کنزاً مخفیاً فاحبیب بان اعرف، پس این عالم آفرید که
از ظلمت است تا نور او پیدا شود و همچنین انبیاء و اولیاء را پیدا کرد که أُخْرَجَ
بصفات الی خلقی، و ایشان مظهر نور حقند تا دوست از دشمن پیدا شود و یگانه
از بیگانه ممتاز گردد که آن معنی را از روی معنی ضدّ نیست الاّ به طریق
صورت.^{۳۹}

نجم رازی شرح خود را بر این حدیث در قالب هشت کلمه تنظیم می‌کند و کنت را
به معنای ذات الهی می‌گیرد و از همین جا تا آخر حدیث را به ذات اقدس تمام
می‌کند و از مظاهر مقدسه در مقام تجلی یاد می‌کند.^{۴۰}
اگر عارفان کنت کنز را در بُعد وجودشناسی معنا می‌کنند، از ابعاد معرفت‌شناسی
آن غافل نیستند، زیرا بحث لاعرف یا لکی اعرف، به این معناست که مقصد از
خلقت را معرفت است. معرفت خداوند در مقام کنت مخفی ممکن نیست و باید
به معرفت اسماء و صفات او رجوع کرد که مقام فاحبیب ان اعرف است.^{۴۱}
معرفت تفصیلی به خداوند غیرممکن است مگر از طریق اسماء و صفات او که
عارف به لطف این معرفت، به کمال می‌رسد و می‌تواند به مراتب متعالی هستی،
وجود یابد. در این خصوص می‌نویسند:

بدان که اهل شریعت و اهل حکمت می‌گویند که از مخلوقات هیچ
وجودی آن قدر و منزلت ندارد که وجود آدمی دارد و این قدر و
منزلت آدمی از آن است که خود را می‌داند و خدای را می‌شناسد و از

تمام مخلوقات آدمی مقصود بود و باقی همه طفیل آدمی اند از جهت آنکه حکمت آفرینش این بود که او شناخته شود چنانکه می فرماید: ما خلقت الجن الانس الا لیعبدون و داود مناجات کرد که الهی لماذا خلقت الخلق قال کنت کنزاً مخفياً فاردت ان اعرف، و آدمی است که او را می شناسد، پس از جمله خلایق آدمی مقصود بوده باشد و باقی طفیل آدمی باشند... چون معلوم شد که حکمت در آفرینش خلق آن بود تا حق تعالی شناخته شود پس بنابراین، بعضی از اهل شریعت گفتند که معرفت ذات و صفات خدای تعالی مقدور باشد و ممکن باشد از آدمیان ذات و صفات او را چنانکه هست بشناسد که شناختن چیزی آن باشد که آن چیز را چنانکه آن چیز است بدانند اما جمهور اهل شریعت و تمام اهل حکمت گفته اند که معرفت وجود واجب الوجود علی الحقیقة مقدور بشر نیست و در فکر هیچ آدمی نتواند در آمد کمال الوهیت او بلندتر از آن است که به احاطت ذهن و خاطر مخاطر شود... یعنی وجود هست موصوف به صفات سزا و منزله از صفات ناسزا.^{۴۲}

همان قسم که ملاحظه شد، صوفیان به دو بُعد در این حدیث اعتناء کردند، یکی بعد معرفت و دیگری وجود؛ از لحاظ وجود، حدیث کنت کنز به خداوند راجع است ولی از لحاظ معرفت، او را باید در اسماء و صفات شناخت. تفکیک میان این دو بخش، جزو خصوصیات اصلی تفکر صوفیان است. خلاصه بحث اینان آن است که من (یعنی خداوند) کنت مخفی (در مقام توحید ذات و لاتعین) بودم و دوست داشتم (سریان محبت در عالم) شناخته شوم (به اوصاف و اسماء الهی که در مرتبه احدیت و واحدیت در دو رتبه فیض اقدس و مقدس جلوه کرده است) پس خلق کردم (به مدد وساطت نور محمدی یا اولین صادر از حق) مخلوقات را (یعنی جمیع آفرینش را که جلوه گاه معرفت خداوند می باشند، بر طبق فیض صدوری) تا مرا (یعنی ذات متجلی در اسماء و صفات را) بشناسند (یعنی در مراتب معرفت به اوج هستی یا ذات الهی دست یابند).

۶- شرح حضرت عبدالبهاء بنا به درخواست سائلی مرقوم شده است که در زمره درویشان و صوفیان اسلامی است و حضرت عبدالبهاء به صراحت بنا بر مشرب ایشان، حدیث را شرح کرده‌اند.^{۴۳} حتی می‌توان به قدری استقصاء در متون عرفان اسلامی دریافت که نظرگاه حضرت عبدالبهاء بیشتر مایل به افکار عبدالرحمن جامی و فرقه اوست.^{۴۴} حضرت عبدالبهاء حدیث را به چهار بخش مفهومی تقسیم می‌فرمایند و از کتز و محبت و معرفت و خلقت یاد می‌کنند. حضرتش اگرچه بر طبق رأی عارفان مسلمان کتز مخفی را ذات اقدس اله در نظر می‌گیرند ولی در خاتمه حدیث، آن را در شأن مشیت اولیه، که در این زمان حضرت بهاءالله است، تمام می‌کنند. یعنی بستر شرح هیکل مبارک، اگرچه میراث عارفان اسلامی است ولی معنای اصلی را به حوزه الهیات بهائی سوق می‌دهند. به عبارت دیگر این حدیث را از عالم حق به عالم امر، که اینک بر روی زمین حضرت بهاءالله است، دلالت می‌فرمایند. از نظر حضرت عبدالبهاء کتز مخفی، حضرت ابھی است که مخفی از انظار اغیار است ولی محبت خویش را در دل احباء دید و عالم روحانی اتحاد و وحدت خلق را در نفوس احباء آفرید تا خلقی شایسته شناسایی حضرتش پدید آیند. در اینجا است که اس حدیث معرفت مظهر ظهور معنا می‌شود. به عبارت دیگر، کتز مخفی مقام مظهر ظهور است که در یوم‌القیامة ظاهر می‌شود و یکی از کسانی که به این سر صمدانی پی برد، سید حیدر آملی است که می‌نویسد:

المراد بالیوم ههنا هو ابتداء الكثرة الوجودية، المبني على التوحيد الوجودی لقوله تعالى (في الحديث القدسی) کنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق، الموقوف ظهوره على ما ينبغي بظهور او ان القائم المنتظر (ع) كما قال النبي (ص) لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله تعالى ذلك اليوم حتى يخرج رجل من ولدی اسمه اسمی و کنيته کنیتی یملاء الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً این یملاء اراضی القلوب کلها توحیداً و معرفة بعد ما کانت مملوثة بالشرك و الجهل.^{۴۵}

مضمون بیان او این است که اشاره کتز مخفی به وجود حضرت قائم (= حضرت مهدی) است که یقیناً ظهور خواهد کرد و به ظهور او مراتب توحید و خلقت و

معرفت معلوم خواهد گشت و اصل حدیث کنت کنز روشن خواهد شد. حضرت عبدالبهاء در تفسیر خویش به ظاهر، اعتناء به معارف صوفیان کردند ولی در اصل توجّه به شرح حضرت اعلیٰ از این حدیث نمودند و مطابق با غایتی که حضرت اعلیٰ معلوم فرمودند، آن را تفسیر کردند.

۷- حضرت اعلیٰ حدیث کنت کنزاً را به هفت بخش تقسیم می‌کنند: یعنی کنت، کنزاً، مخفیا، فاحبیت، ان اعرف، فخلقت الخلق، و لکی اعرف؛ و هر بخش را مترادف یکی از مراتب خلقت می‌شمارند، یعنی: مشیت، اراده، قدر، قضاء، اذن، اجل، کتاب؛ و هر مرتبه را در خور مقام یکی از وجوه هفت تن مقدّسان می‌دانند، یعنی: محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین، جعفر، موسی؛ و هر يك تن از آنان را مطابق با یکی از احادیث مشهور در طبقات الاولیاء شیعی مطابقت می‌دهند، یعنی: بیان، معانی، ابواب، امام، ارکان، نقباء، نجباء؛ درست مطابق با جدول زیر:

کنت	مشیت	محمد	بیان
کنزاً	اراده	علی	معانی
مخفیا	قدر	فاطمه	ابواب
فاحبیت	قضاء	حسن	امام
ان اعرف	اذن	حسین	ارکان
فخلقت الخلق	اجل	جعفر	نقباء
لکی اعرف	کتاب	موسی	نجباء

حضرت اعلیٰ حدیث کنت کنزاً را با حدیث مشیت و حدیث معانی و مراتب نبوت و امامت منطبق می‌سازند و این کاری است که در هیچ يك از تفاسیر عرفانی سابقه ندارد. حدیث مشیت از مهم‌ترین احادیث موجود در عرف شیخی و بابی است و از این رو به مراتب هستی و کیفیت تکوین خلقت اشاره دارد.^{۴۶} نکته جالب این است که حضرت اعلیٰ کنت را مقام مشیت اولیه، یعنی حقیقت فائض

در انبیاء، از جمله حضرت محمدؐ معنا می‌کنند و این درست مطابق است با تفسیر حضرت عبدالبهاء در آخر شرح خویش بر این حدیث.

در اینجا باید اشاره کرد که حضرت اعلیٰ به نوعی به تفسیر شیخ احمد بر این حدیث نیز ناظرند، زیرا آراء و عقاید شیخ احمد احسائی مانند پلی است که میان اندیشه‌های صوفیانه و شروح حضرت اعلیٰ کشیده شده است و با گذر از آن می‌توان به حقیقت اصلی دست یافت. شیخ احمد در تفسیر خود، حدیث را به سه قسمت تقسیم می‌کند. در بخش اول به کنت مخفی توجه دارد و آن را به ذات بحث ارجاع می‌دهد، درست به گونه‌ای که ابن عربی و تابعان متصوّفۀ او تعبیر کردند. بخش دوم که مقام فاحبیت ان اعرف است، از نظر شیخ احمد، ظهور مقامات مشیت و اراده و ابداع و فعل اوست که در اینجا به نوعی، مقدمهٔ بیانات حضرت اعلیٰ را فراهم می‌آورد. وی معتقد است که ظهور مشیت و اراده منوط به فهم ما از عرش است، و عرش از طرفی محلّ استقرار خداوند است و از طرف دیگر سبب تکوین موجودات؛ چنین عرشی جز در قمیص مظهر ظهور الهی، یعنی حقیقت محمدیه، ظاهر نمی‌شود و این حقیقت محمدیه همانا مشیت اوست.^{۴۷} بخش سوم شرح شیخ مربوط به فخلقت الخلق است یعنی ظهور امامان شیعی و ابواب و ارکان ایشان. در اینجا نیز شیخ به استقبال کلام حضرت اعلیٰ رفته است. پس از نظر شیخ 'این حدیث بیان ذات خداوند، مرتبهٔ نبوت و شأن امامت است.'

حضرت اعلیٰ، جمع آراء صوفیان و شیخ احمد می‌فرمایند. گویی حضرت اعلیٰ به ما می‌رسانند که به حدّ کافی در خصوص مراتب معرفت در خلقت توسط صوفیان بحث شده است ولی چیزی را که عارفان به درستی بیان نکرده‌اند، بعد وجودشناسی حدیث است. باید وجود، موجود گردد تا قضیهٔ معرفت تمام شود. لذا بحث مشیت و اراده و قدر و قضاء و اذن و اجل و کتاب، مراتب تکوین موجودات را بیان می‌دارد. در توجیه این مراتب حضرت بهاءالله می‌فرمایند:

لا یكون شیء فی السماء و الارض الا بمشیه و ارادة و قدر و قضاء و اذن و اجل و کتاب. هر نفسی به دنیا می‌آید اسباب لاتحصی با او می‌آید، اگر چه به بصر ظاهر دیده نمی‌شود و لکن فی الحقیقه این مقام

محقق است. آنچه از محتومات محسوب تغییر نپذیرد و دون آن به سبب اسباب و اعمال تغییر می‌نماید. اول میلی که در انسان احداث می‌شود قبل از ظهور اسباب این مقام مشیت اول تصور اسباب مقام اراده و قدر مقام هندسه و اندازه است، یعنی ظهور اسباب به مقدار امضاء تألیف ماقدر مقام قدر را بسیار عظیم ذکر نموده‌اند، چنانکه فرموده‌اند القدر سر من اسرار الله و سر من امر الله و حرز من حرز الله و مختوم بختام الله الی ان قال بحر زخار لاتلجه و لیل دامس لاتسلکه کثیر الحیتان سعته ما بین السماء و الارض و عرضه ما بین المشرق و المغرب، و فی قعره شمس تضحی و این مقامات را انسان در مقامات خود مشاهده می‌نماید، یعنی مراتب سبعة که ذکر شد و بعد از ظهور قضاء امضاء مشهود، و همان معنی اذن است از برای هر شیئی اجل بوده و هست یعنی مدت کون آن، و بعد کتاب که مقام تمامیت شیئی است ظاهر و هویدا.^{۴۸}

اینک که معلوم شد مقام کونیت وجود از هفت مرحله می‌گذرد باید دانست که معرفت نیز معلق به هفت مرتبه است. برای اینکه این معنا را حضرت اعلیٰ توضیح دهند به هفت رتبه بیان و معانی و ابواب و امام و ارکان و نجباء و نقباء اشاره می‌کنند، که در اصل، حدیثی است که در سایر آثار خود به آن اشاره می‌فرمایند. از جمله در رساله غناء می‌فرمایند:

این رتبه مشارالیه (مشیت و اراده) در مقام ظهور به علیت مراتب سبعة فعل هفت مقام ذکر شده، چنانچه حضرت علی بن الحسین علیه السلام در مقام معرفت امر به جابر فرموده حیث قال عز ذکره فی حدیث طویل ثم تلاهذه احدها و هی والله و لایتنا یا جابر الی ان قال: یا جابر اتدری ما المعرفة؟ المعرفة اثبات التوحید اولاً ثم معرفة المعانی ثانیاً معرفة الابواب ثالثاً ثم معرفة الامام رابعاً ثم معرفة الارکان خامساً ثم معرفة النجباء سادساً ثم معرفة النجباء سابعاً.^{۴۹}

این حدیث بسیار معروف است و بسیاری از بزرگان به نقل آن پرداخته‌اند.^{۵۰} حدیث مزبور بسیار مفصل است، و بخشی از آن را حضرت اعلیٰ نقل فرموده‌اند.

این حدیث را می‌توان به طور مشروح در کتاب انیس السمراء و سمیر الجلساء یافت و شیخ احمد نیز از روی همین مأخذ به نقل آن مبادرت ورزیده است.^{۵۱} در بخشی از آن است:

"عن جابر بن یزید جعفی عن علی بن الحسین فی حدیث طویل، ثم تلا قوله تعالى «فاليوم ننسأهم كما نسوا لقاء يومهم هذا و كانوا بآياتنا يجحدون» و هی واللّه آیاتنا و هذه احدها و هی واللّه و لا یتنا یا جابر الی ان قال یا جابر او تدری ما المعرفة، المعرفة اثبات التوحید اولاً ثم معرفة المعانی ثانیاً ثم معرفة الابواب ثالثاً ثم معرفة الامام رابعاً ثم معرفة الارکان خامساً ثم معرفة النقباء سادساً ثم معرفة النجباء سابعاً^{۵۲}

این حدیث در عرف شیخیه بسیار معروف است^{۵۳} و شیخ احمد به کرات از آن نقل می‌کند، فی‌الجمله در بخشی از آن است:

"یراد من خیار الموالی قسمان: الاول الابدال سموّاً بذلك لانهم علی ما قیل لا یخلو العالم من اربعین منهم لبقاء النظام و ان کان فی بعض الاوقات قد یزیدون لانهم قالوا لا بدّ لبقاء النظام من قطب و هو الغوث و هو محلّ نظر اللّه من العالم و من ارکان اربعة تتلقی عنه ما یتلقی من الوحی و الالهام فیما یتعلّق بتدبیر العالم من خلق و رزق و حیوة و ممات و تکلیف علی نحو ما اشرنا الیه سابقاً من ان القطب هو خزانه المالك عزّ و جلّ بمعنی انّ ما اراد ابرازه و ایجاده و حیاته و مماته و رزقه و تکلیفه و غیر ذلك من متعلّق الارادة فقد انهی علم ذلك کلّه الی قطب العالم علیه السلام و الارکان الاربعة تتلقی منه و تؤدی احکام ذلك علی ما حدّد اللّه لولیّه علیه السلام و لا بدّ من اربعین بدلا و ان کان قد یزیدون لكنهم لا ینقصون فان مات و احد من الاربعین تفضّل اللّه علی واحد من النجباء فعلى درجته حتّی یرجع بدلا من الذی مات و فهو علی هیئته و عبادته حتّی یرجع مثله و لهذا یسمی بدلا و لا بدّ من نجباء سبعین لا اقل من ذلك و لا بدّ من ثلاثمانه و ستین صالحاً و لم اجد هذا التفضیل من طرقنا و ان نقله بعض علمائنا و ظنّی انه من طرق العامة لانّ المتصوّفة منهم ذکره فی کتبهم، و انما وجدنا من طرقنا ما

رواه صاحب كتاب انيس السمرء و سمير الجلساء باسناده الى جابر بن يزيد الجعفى عن على بن الحسين عليهما السلام فى حديث طويل الى ان قال يا جابر او تدرى ما المعرفة؟ المعرفة اثبات التوحيد اولاً ثم معرفة المعانى ثانياً ثم معرفة الابواب ثالثاً ثم معرفة الامام رابعاً ثم معرفة الاركان خامساً ثم معرفة النقباء سادساً ثم معرفة النجباء سابعاً الحديث، و المراد بالامام هو القطب و بالاركان الاربعة الاركان المذكورة و بالنقباء الابدال الذين قالوا انهم اربعون و لم نجد فى كتبنا ممّا فهمت و وقفت عليه ما يشير الى الاربعين و انما تشير الى انهم ثلاثون فى قوله عليه السلام و نعم المنزل طيبة و ما بثلاثين من وحشة كما رواه فى الكافى و الحاصل ان القسم الاول من خيار الشيعة الابدال و هم النقباء فى حديث على بن الحسين عليه السلام^{۵۴}

در اينجا شيخ احمد توضيح مى دهد كه بر طبق مصطلحات اهل تصوف، نظام درجات خلق بر طبق قطب و غوث، ارکان و ابدال و نقباء و نجباء مى باشد ولى بر طبق عرف شيعى عبارتند از مراتب مذکور در حديث كه توحيد، معنى و ابواب و امام و ارکان و نقباء و نجباء كه هفت مرتبه را شامل مى گردد. اين هفت مرتبه در آثار حضرت اعلى بسيار مهم مى باشد و به كرات به آن اشاره فرموده اند. در هر يك از اين مراتب مصاديقى ذكر نموده و آن را به كلّ عوالم هستى تعميم بخشیده اند. از آن جمله در توقيعى مى فرمايند:

"ولكن ادكر من سرّ الهاء ببعض تفسير ما اردت و هو ان السرّ لم يزل لم يكشف و ان كشف لم يك سرّاً و انا المعرفة فى مقام الاسرار كما امر على بن الحسين بجابر هو فى سبعة مراتب كما قال عزّ ذكره يا جابر او تدرى ما المعرفة، المعرفة اثبات التوحيد اولاً ثم معرفة المعانى ثانياً ثم معرفة الابواب ثالثاً ثم معرفة الامام رابعاً ثم معرفة الاركان خامساً ثم معرفة النقباء سادساً ثم معرفة النجباء سابعاً و هو قوله عزّ و جلّ قل لو كان البحر مراداً الكلمات ربى لنفد البحر قبل ان تنفد كلمات ربى ولو جئنا بمثله مددا و تلا ايضا ولو انّ ما فى الارض من شجرة اقلام و البحر يمدّه من بعده سبعة ابحر ما نفدت كلمات الله انّ الله عزيز حكيم

يا جابر اثبات التوحيد و معرفة المعانى اما اثبات التوحيد فمعرفة الله القديم الغاية الذى لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير و هو غيب ما ظنّ ستدرکه كما وصف به نفسه و اما المعانى فنحن معانيه و ظاهره فيكم اخترعنا من نور ذاته و فوّض الينا امور عبادته فنحن نفعل باذنه ما نشاء و نحن اذا شئنا شاء الله و اذا اردنا اراد الله و نحن احلنا الله عزّ و جلّ هو المحلّ و اصطفانا من بين عبادته و جعلنا حجّته فى بلاده فمن انكر شيئا و ردّه فقد ردّ الله جل اسمه و كفر بالله و انبياته و رسله الحديث و تلك السبعة هى بعينها مراتب الفعل و ظهورات الصنع كما قال عزّ ذكره لا يكون شيء فى الارض و لا فى السماء الا بسبعة بمشية و ارادة و قدر و قضا و اذن و اجل و كتاب و من زعم ان الله يقدر بنقص واحدة منهن فقد كفر^{۵۵}

همان قسم که ملاحظه می شود، جنبه معرفت در این حدیث منوط به معرفت مظاهر الهیه است. نخست مظهر ظهور و بعد مراتب ولایت است که ساری در عالم وجود می باشد. به عبارت دیگر، این حدیث کنت کنز تنها در آسمان الوهیت معنا نمی شود، بلکه هم در وجود سریان یافته است و هم در معرفت مصداق دارد. کنت مخفی را می توان در همین روی زمین در مراتب نفوس یافت. مظهر ظهور مخفی است در ذات خویش ولی در مراتب اولیاء جلوه می کند و اگر کسی اینان را بشناسد، تو گویی که او را شناخته است. از اینجاست که درست مطابق با نظر صوفیان باید معرفت مظهر ظهور را در دل احباب او و نیز در خویشتن خویش جست. به عبارت دیگر او کنت مخفی است در دل خود ما، اراده کرد در ما شناسا گردد، قلب ما را آفرید تا با تطهیر قلب خویش، عرش اصلی خداوند را برای نزول اجلالش آماده سازیم تا به رؤیت او که بر عرش فؤاد جالس شده است به او معرفت یابیم.

گفتنی است که حضرت اعلى^۱ در خصوص تقسیم حدیث به هفت مرتبه، به عدد هفت نیز توجه داشته اند. مقارنت مشیت و اراده که در تمثیل مانند آدم و حواء می باشند و ترادف آنها با محمد و علی^۲ بسیار جالب است، زیرا مشیت=محمد و اراده=علی^۳ است و در حدیث می آید که «انا و علی^۴ ابوا هذه الامة»^{۵۶} یعنی من و

علی، مانند آدم و حواء هستیم که پدر و مادر این امت محسوبند. در این حدیث، دو شأن نبوت و امامت هر دو لحاظ شده است و تا ظهور حضرت اعلیٰ این دو مقام از هم مجزا بودند. در تفسیر این حدیث، یعنی کنت کنز، حضرت اعلیٰ عدد هفت را اساس تقسیم‌بندی قرار می‌دهند و از اسم علی و محمد استفاده می‌کنند که درست نام ایشان یعنی علی محمد است که وحدت امامت و نبوت را می‌رساند. شاید بتوان به این نوع تعبیر کرد که با ظهور حضرت اعلیٰ، حضرتش حائز دو مقام امامت و نبوت بودند و می‌دانیم که در مقامات دعوت به ظهور خویش، خود را امام و نیز نبی دانستند. هفت در این تفسیر، سه بار تکرار می‌شود. به نظر می‌رسد شاید به تعبیری بتوان گفت که سبع اول، حضرت اعلیٰ (= علی محمد) است و سبع دوم جناب قدوس (= محمد علی) و سبع سوم حضرت بهاء‌الله (= حسین علی) است، که آیه "فَعَزَّزْنَا بِتَالِثٍ" ^{۵۷} نیز به وسیله حضرت بهاء‌الله به همین صورت تفسیر شده است. ^{۵۸} درست در همین مقطع است که باید متذکر شد مشیت مذکور در نخستین رتبه مزبور، همانا جمال ابهی می‌باشد که در مقام کنز مخفی قرار دارند. حضرت باب در توابع دیگر خویش حدیث کنت کنز را در نفس مشیت معنا کرده‌اند ^{۵۹} و بارها گفته‌اند که این مشیت، بهاء‌الله است که در ظهور آشکار است. باید به او معرفت یافت تا به مراتب وجود و هستی دست یافت. از این رو همواره بر این معنا تأکید کرده‌اند، از جمله در بیان فارسی می‌فرمایند:

بعد از غرس شجره قرآن کمال آن در هزار و دویست و هفتاد رسید که اگر بلوغ آن در دو ساعتی در شب پنجم جمادی‌الاول می‌بود به پنج دقیقه بعدتر، ظاهر نمی‌شد زیرا که همیشه شجره حقیقت در علو عرش خود ناظر است و نظر می‌کند بر شجره که غرس فرموده در افنده و ارواح و انفس و اجساد خلق. همین قدر که دید از شجره توان حدیقه توحیدی چید، اول ظهور می‌گردد و از ورای حجب کنت کنز مخفیا، حب احببت ان اعرف را نازل تا آنکه به آن خلق خلق شود تا ثمره آن که عرفان به اوست در قیامت بعد گرفته شود زیرا که اول دین معرفه‌الله هست و از آنجایی که معرفه‌الله ظاهر نمی‌گردد الا بما وصف‌الله به نفسه من لسان رسوله این

است که منوط است به معرفت ظاهر در ظهور و همچنین تا به منتهی الیه وجود منتهی گردد.^{۶۰}

تفسیر حدیث کنت کنز و آیه "لا تدع مع الله إلهاً آخر" از حضرت اعلیٰ

بسم الله الرحمن الرحيم

۱- الحمد لله الذي قد تعالى بعلو كبريائيته عن علو اعلیٰ جوهر المجردات و تعظم بذاتية ازليته عن منتهی عرفان الجوهريات و هو لم يزل لا يقع عليه الاسماء و الصفات و لا يصعد غاية درك الكائنات و هو الذات البحت الذي لم يزل كان و لم يكن احد غيره و لا يزال انه هو كائن و لم يكن معه شيء^{۶۱} في رتبته كل الاسماء صفة لمشيته و كل الصفات نعت لأرادته، ليعرف العباد بارئهم و يصفوه بما تجلى لهم بهم بأنه «لا اله الا هو» الفرد الاحد الصمد لا يدركه شيء و لا يقترن به شيء و انه هو لا يستوى على شيء و لا يقارن شيئاً و لا يخلو عن شيء و لا يدخل في شيء و هو المتعال بان يقول انه هو شيء سبحانه «ليس كمثل شيء»^{۶۲} و هو الواحد المتكبر القهار و اشهده في مقامی هذا على صفح الجبل^{۶۳} بان محمداً عبده و رسوله قد اصطفيه من بحبوحة ذروة الابداع بظهور سلطنته و قمصه بقميص الافضال لبروز كبريائيته و جعله متفرداً عن الاشباه و الامثال في ملكوت ارضه و سمائه ليستدل المستدلون عن نعته بنعته و عن وصفه بوصفه و هو رسول من عنده على العالمين؛ و مظاهر نفسه اثني عشر نفساً^{۶۴} عند الله الذين قد جعلهم الله اركان توحيده^{۶۵} و رايات تقديسه و مظاهر تفريده و علامات سلطانه و عزته. لم يعرفهم احد الا الله جاعلهم و من هو فوقهم^{۶۶} و انما دونهم عندهم لم يذكر و ان يذكر كظل فئى بل استغفرالله من ذلك التحديد الكثير. و لا اصفهم و لا اقول اني اعرفهم بل اعترف بعجزى بما قال الله سبحانه «عباد مكرمون لا يسبقونهُ بالقول و هم بأمره يعملون»^{۶۷} و اشهد ان الله قد اصطفى لهم شيعة^{۶۸}

لحفظ دينهم و خلقهم من طينة مكنونة من فاضل طينتهم و هم شهداء من عندهم على جميع الخلق ما يحكمون الا بأذنهم و ما يشاؤون الا بمشيئتهم و هم من خشيته مشفقون و من جحدهم او يجحدهم فى حكمهم فلن يقبل من عمله شىء و اولئك هم الخاسرون.

٢- اما بعد قد رأيت من سطرت فى لوح القرطاس و اشهد بما سئلت آية من الكتاب و حديث ما قال الله سبحانه «كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكى اعرف»^٩ فاعلم بان ابحر الابداع و الاختراع^٧ لم يكف فى بيان معنى من حرف منها و ليس لى سبيل الى معرفتها لان وجودى و ما ينسب اليه لم يذكر الا فى ظلها و ان على قدر ضعفى و منتهى مسكنتى و ضرى. انما المراد فى الآية «فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ»^{١١} ان تعرف حكم الظاهر فهو الظاهر لا اله الا هو فيبطل وجود غيره بذكر وجود غيره و لم يكن اعظم من ذلك دليل عند الله ان كنت من المستبصرين و ان تعرف حكم الظاهر قد حذرکم الله فى كتابه عن نفسه و قال الصادق (ع) فى حديث الحروف «اي حذرکم ان تجعلوا محمداً مصنوعاً لكان الذات محدثاً مصنوعاً و ان هذا هو الكفر الصراح؛ لان الالهية التى هى نفس ذات البحت لم يعرفها غيره و ان الذى يقدر ان يعرف العباد و يوصفه اهل اليجاد هو ذكره الذى نسبه الى نفسه و جعله قائماً على مقامه و لذا شهد بذلك محكم الآيات «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»^{١٢} و ان ذلك لهو الحق المبين. فاعلم ان لمعرفة الله سبحانه لم اختلاف و ان اعلى مراتبها لاهل المحبة ان يعرفه به، اي بظهوره له به كما قال السجاد (ع) «عرفتك بك و انت دللتنى عليك و دعوتنى اليك و لو لا انت لم ادر ما انت»^{١٣} و لو اراد العبد ان يعرفه بغيره فالمعروف هو غيره لا نفسه لانه هو لا يعرف بخلقه و لا يوصف بعباده فالمعروف هو غيره لانفسه لانه هو لا يعرف بخلقه و لا يوصف بعباده و من اراد ان يعرفه بابداعه فهو جاهل فى عرفانه و من اراد ان يصفه بثناء خلقه فهو الملحد فى اسمائه و من اراد ان يتوجه اليه بمحمد ان يعرفه به فيكفر بحضرتة لان الدعوة هى فرع المعرفة و المعرفة فرع المحبة و المحبة هى نفس العبادة و من عبد الله بشىء من صفته او اسمه فقد كفر به و لم يعبد شيئاً

و من توجَّهَ هاليه يوجد احد من عباده فم يتوجَّه اليه و يحجبه وجه عزه عن النظر الي طلعت و ضلَّت الحكماء كلهم و بطلت اقوال الصوفيه باجمعهم حيث كلَّ قد افتروا على الله ربهم من حيث يلقي الشيطان من انفسهم انما السبيل الواضح و المنهج اللائح هو ما قال الامام (ع) بما روى في الكافي^{٧٤} «من عبد الاسم و المعنى فقد اشرك و من عبد الاسم فقد هلك و من عبد الاسم المعنى فقد كفر»^{٧٥} و عبد المعنى بايقاع الاسماء عليه فاو تلك اصحاب امير المؤمنين عليه السلام حقاً؛ ذلك رشح من حكم باطن الظاهر. و ان اردت ظاهر الباطن فاعرف قول عليّ النقي (ع)^{٧٦} روى و من هو في علم الله فداه في زيارة الجامعة^{٧٧} «من اراد الله بدء بكم و من وحده قبل عنكم و من قصده توجَّه بكم»^{٧٨} لان الامر لم يرجع الى الذات و لا الى الذكر الاوّل»^{٧٩} فكلما نسب اليهم هو المنسوب الى الله كما شهد بذلك تلك الزيارة «من عرفكم فقد عرف الله و من جحدكم فقد جحد الله»^{٨٠} و ان معرفة الله لم يظهر الا بمعرفتهم كما صرح بذلك قول الحجة^{٨١} عليه السلام في دعاء كل يوم من شهر رجب^{٨٢} «فيهم ملئت سمائك و ارضك حتى ظهر ان لا اله الا انت»^{٨٣} و قال الامام عليه السلام «لا يعرف الله الا بسبيل معرفتنا بنا عرف الله و بنا عبد الله لو لا نا ما عبد الله» و ان ذلك رشح من ابهر ذلك المقام لمن اراد ان يعرف حكم حى الذى لا ينام و يستقر على بساط انس سلطان الذى لا يضام و يشهد بقدره ملك الذى لا يرام. و ان اردت ان تعرف باطن الباطن قد صرح سبحانه في كتابه حيث نزل في سورة يوسف^{٨٤} عليه السلام «أَرْيَا بٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»^{٨٥} لان ظهور علّة الرابعة و الكلمة التامة هي لا يتم الا بظهور نفسها في نفسها و ان هذه الآية لما نزلت من مبدء جوهريتها الى منتهى سر مركزها هي يرجع اليها ذلك ذكر لمن اراد ان يذكر او ينبغى الى ذى العرش سبيلاً. ان بيان حقيقة ذلك الامر هو ان الممكن لم يزل ممكن لم يقدر ان يعرف ربه و ان الازل لا يزال لن ينزل حتى يعرفه طلعت و لقد ابدع من فيض قدرته و ملك صنع ربوبيته آية في حقائق الانفس و الافاق ليستدلوا بها على معرفته و يعرفون بها و هي آية حادثة تدل على الله سبحانه بما يمكن فى ذاتها الا كما هو اهله لا يعرفه غيره و لا يصفه دونه و

هي آية حادثة كمثل قولك «لا اله الا الله»^{٨٦} كما ان بها يدل على توحيد الله فهي بمثلها و هي المثل الأعلى^{٨٧} في السموات و الارض الذي «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»^{٨٨} و هو العلي المتكبر و من ان غير الله سبحانه هو المراد في هذه الآية او يرجع الى دونه حكم او يبقى دون وجهه فقد ضاد الله في حكمه و نازعه في ملكه و حاربه في سلطانه و له عذاب شديد. و انما الوجه الذي يبقى بعد فناء كل شيء^{٨٩} هو وجه الله سبحانه الذي نسبة الى نفسه و هو مقام آل الله سلام الله عليهم حيث صرح سيدهم^{٩٠} عليهم السلام في خطبته و قال «انا وجه الله الذي لا يموت»^{٩١} و ان مثل هذه النسبة كمثل قولك بيت الله فهو منسوب الى الله تشريفا له و تعظيما من عنده عليه الا ان وجه ذات الازل لم يعرفه غيره حتى يحكم ببقائه و فناء غيره بل هو الوجه الظاهر عن وجهه و الدال على طلعه و الحاكي بقمص وجهته و بذلك وردت الاخبار من شمس العظمة و الاسرار حيث لا يكاد يحصى لمن اراد ان يعرفها او ان يستدل بها و على ذلك يشهد الكتاب في قوله عز ذكره «فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ»^{٩٢} فان آل الله سلام الله عليهم المراد و هم الوجه الذي ليس لهم من نفاذ. ذلك ذكر في سبيل الظاهر و ان اردت مسلك الباطن ان عدة الوجه هي اربعة عشر و هي عدة قصابات اربعة عشر و هم الادلاء على الله في عوالم الامر و الخلق اولهم محمد و آخرهم محمد و ان من اسمائهم هو اليد حيث عرف الله سبحانه بجلالة شأنهم و علو قدرهم بان ملكوت السموات و الارض بيده^{٩٣} اي في قبضهم و ايديهم يحكمون و يفعلون ما يريدون لا يعجزهم شيء في السموات و لا في الارض و لكنهم ما يشاؤون الا ان يشاء الله و كان الله ورائهم خبير شهيد و محيط. ان عدة احرف الوجه هي عدة اسم الله الجواد و الوهاب و اليد الذي هو فوق الايدي تلك عدة حروف الهجائية في آيتين منها تلك آيات الله بظهورها و الوجه الذي انزله الله في ليلة القدر^{٩٤} و هو اول الفيض و آخره هيكله هيكل الهاء و عدته هي مساوي عدة كلمته و كلمته هي طبق سره و علانيته و اسمه المخمس في رقوم الهندسية هكذا* و ذلك شكل الذي نقش على خاتم سليمان بن داود عليهما السلام و فعل بها ما فعل بأذن الله و ان الله سبحانه ما خلق كلمة يحكى اوله

عن آخره و سره عن علانيته الأ كلمة الهاء و لذا وقع في أول اسم الاعظم هو و هو اذا ضرب في نفسه يظهر اسم الاعلى و هو على اعلى من كل شيء و كل شيء يفنى الأ وجه ربك و ان حروفه هو الالف و مكرّر الياء و ان كلمة هي اربعة القائم و القيوم و القدوس و القديم و كل من تلك الاربعة اذا فرق بين المائة لم تجد الأ عشرين هاء و كل خمسة من كلمة بلا زيادة حرف و لا انتقاص و ان ذلك من فضل الله على من يشاء و ان ذلك من فوز الممين. و ان اخر الآية^{٩٥} ان المراد بالرجوع الى الله هو الرجوع الى مقاماته و علاماته لان الذات هو الصمد لم يخرج منه شيء و لم يدخل علمه شيء قد خلق آياتاً لنفسه و جعل الرجوع اليها الرجوع اليه و العود اليه العود اليها و اليه الاشارة قوله سبحانه «كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ»^{٩٦} ان الاشياء لم تبدوا من ذات و لم يرجعوا اليه «قد خلق الله الاشياء بالمشية و المشية بنفسها»^{٩٧} و جعلها مقام فعله في الأداء و القضاء كما صرح بذلك خطبة على (ع) في يوم الغدير^{٩٨} و انما الاشياء كلها قد ذوّت حقائقهم بها و يرجع اليها و ما كان لأمر الله من نفاذ.

٣- و ان معنى الحديث^{٩٩} هو بمثل معنى الآية كل شيء عند الله كعالم الاكبر^{١٠٠} فيه مشهود كل شيء و ان الله سبحانه قد اراد ان يبين في هذا الحديث مراتب الفعل كنت: مقام المشية؛ كنزاً: مقام الاردة؛ مخفياً: مقام القدر؛ فاحبب: مقام القضاء؛ ان اعرف: مقام الاذن؛ فخلقت الخلق: مقام الاجل؛ لكي اعرف: مقام الكتاب. تلك مراتب سبعة^{١٠١} لا يمكن ان يلبس حلة الوجود شيء من عالم المفقود الأ بها، قد جعل الله حامل الاوّل محمد (ص) و الثاني على و الثالث فاطمة، و الرابع الحسن و الخامس الحسين، و السادس جعفر (ع) و السابع موسى (ع) تلك مراتب اذا نزلت من عالم الغيب الى الشهادة يظهر احرف الوجه و يكمل عدة اليد و يعلن الاسم الجواد و يخفى اسم الوهاب و ما خلق الله شيئاً في السموات و الارض الأ بتلك الاربعة (عشر) كالواحد منه هو ملك الذي قد ايده الله ليستقرّ على ذلك الركن و يكتب اعمال العالمين في ظلّه ذلك في مقام الظهور. و ان اردت سلك الباطن الاوّل مقام البيان هو الذي يدعوا كنت و لا يكون معه كنز و

لامخفى ثم الثانى مقام المعانى و الثالث الابواب و الرابع مقام الامامة و الخامس الاركان و السادس النقباء و السابع النجباء و ان ذلك التفسير هو عين الاول^{۱۲} و ان اردت مسلك الباطن الذى هو ابطن من الاول من الاول تلك ظهورات اسماء الحسنى^{۱۳} فى ذكر محمد و علىّ عليهما السلام و علىّ و محمد كل حرف من اسمهما يدلّ على رتبة من ذلك الحديث القدسى^{۱۴} الى ان يتصل الحكم بآخر ما ينزل فيه و كفاك ما قرئت لك ان تعرف حرفاً منه ولكن لا يستطيع بذلك احد من يشاء الله و ان اليه يرجع الامر كله و استغفروه و اتوب اليه من كل ما ذكرت فى الحين لان ما يصدر من الذنب ذنب عنده^{۱۵} و انه لهو الغنى المتعال. «و سبحان الله ربك رب العزة عنا يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين.»^{۱۶}

يادداشتها و توضيحات

۱. سورة الشعراء (۲۶)، آية ۲۱۳
۲. از اين اثر فقط يك نسخه در دست نگارنده بود كه مشخصات آن اين است: حضرت نقطه اولی: تواقيع حضرت اعلى، نسخه خطی متعلق به خاندان و رقاء، كه به لجنة محفظه آثار امری ايران تقديم شد و تحت رقم C-۴۰۳۳ ضبط بود و در تاريخ ۲۳/۵/۳۷ يعنى شهريور ماه ۱۳۵۷ توسط لجنة محفظه آثار امری به تعداد محدود تكثير شد و حفظ ماند. اين توقيع در خلال صفحات ۲۴۲-۲۵۲ ضبط شده است. از اين پس فقط تحت نام توقيع كنت كنز ياد خواهد شد.
۳. توقيع كنت كنز، ص ۲۴۳
۴. مقاله اين عبد در خصوص توقيع تفسير سورة قدر در جريان طبع و نشر است.
۵. همان مجموعه، ص ۳۲۵
۶. زين العابدين رهنما: قرآن مجيد، ۳، نشر كيهان ۱۳۵۳، ص ۱۸۴.
۷. همان، ص ۱۳۴.
۸. ملا محسن فيض: تفسير الصافي، ۴، مؤسسه الاعلمی، بيروت، لبنان، الطبعة الثانية، ۱۹۸۲م، ص ۵۳ و نیز مجلسی: بحار الانوار، ۳، نشر ايران، ص ۲۰۳.

۹. شيخ طبرسى: مجمع البيان، ۷-۸، دارالمعرفة للطباعة بيروت، لبنان، ۱۹۸۶م، ص ۳۲۲. اين گفته طبرسى را بسيارى ذكر کرده اند. بنگريد به بحارالانوار مجلسى، ۱۷/۳۶.
۱۰. ابوالفتوح رازى: تفسير رازى، ۷، به تصحيح الهى قمشه‌اى، انتشارات علمى، بى تاريخ، ص ۳۷۹. گويا تمامى مفسران بر اين نکته واقفند که نبايد حضرت محمد مخاطب آيه بوده باشد. يکى از اينان مى نويسد: "فلا تدع مع الله الها آخر فتكون من المعدبين الخطاب للرسول و المراد به غيره و هكذا قوله (و لا تجعل مع الله الها آخر) و قوله (لئن اشركت ليحبطن عملك) و انما يضرب المثل بالخيار. و هكذا قوله (فان كنت في شك مما انزلنا اليك)...". ميدي: كشف الاسرار و عدة الابرار، ۷، به تصحيح على اصغر حکمت، اميرکبير، چ ۳، ۱۳۵۷ش، ص ۱۶۲.
۱۱. بيضاوى: تفسير البيضاوى، ۳، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت، لبنان، الطبعة الاولى ۱۹۹۰م، ص ۲۶۷ و نیز بنگريد به تفسير القمى ۲/۱۴۸.
۱۲. طباطبائى، محمدحسين: الميزان، ۱۵، نشر اسماعيليان، قم، ص ۳۲۸.
۱۳. مى نويسد: "فلا تدع مع الله الها آخر، اى، لالتفت الى وجود الغير بظهور النفس، و لا تحتجب في الدعوة بالكثرة عن الوحدة؛ فتكون من المعدبين، بالقاء الشياطين، و ان امتنع تنزلهم بالموافقة و المراقبة كقوله القى الشيطان فى امنيته، فانه لا يامن فى الانذار و النزول الى مبالغ عقول المنذرين، و نفوسهم القاءهم و ان أمن تنزلهم و مصاحبتهم و اغوائهم عند التقى." عبدالرزاق كاشى (منسوب به ابن عربى): تفسير القرآن الكريم، ۲، تحقيق دكتور مصطفى غالب، الطبعة الثانية، ۱۹۷۸م، ص ۱۸۸.
۱۴. اشاره به تعليم حضرت اعلى است که در تفسير حديث من عرف نفسه به خوبى ذکرش آمده است. بنگريد به فريدالدين رادمهر: تفسير حديث من عرف نفسه.
۱۵. اشاره به رکن رابع شىخى است که شيخ احمد و سيد کاظم به آن تصريح کردند. بنگريد به شرح الزياره، ۲/۲۲۳ و نیز شرح القصيده ۱۰۱ به بعد. كسانى

مدعی رکن رابع بودند، از جمله کریم خان کرمانی که خود هم رکن رابع را توضیح داده و هم خویش را حائز آن رتبه می دانسته است. بنگرید به حاج محمد کریم خان کرمانی: ارشاد العوام، ۲، نشر سعادت کرمان، ۱۳۵۰ ش، ص ۱۳۳ به بعد.

۱۶. حضرت اعلیٰ: بیان فارسی، واحد ۷، باب ۱۱، ص ۲۵۳.

۱۷. حضرت بهاء الله: آثار قلم اعلیٰ، ج ۱، معارف بهائی کانادا، چ ۳، ۱۹۹۷ م، ص ۱۶.

۱۸. همیشه در آثار الهی این نکته هست که تفسیر کلمه الله بسیار دشوار و محتاج وقت و مرهون فرصت بسیار است. به عنوان مثال جمال ابهی می فرماید: "لان کلّ کلمة نزلت من سماء الوحي على النبيين و المرسلين أنّها ملئت من سلسيل المعاني و البيان و الحكمة و التبيان طوبى للشاربين." حضرت بهاء الله، مجموعه الواح مبارکه، محیی الدین صبری، مصر، قاهره، ۱۹۲۰ م، ص ۶. و نیز در جایی دیگر می فرماید: "معلوم آن جناب بوده که این بیان را در هر عالمی از عوالم لانهایه به اقتضای آن عالم معانی بدیعه بوده که دون آن را اطلاع و علمی به آن نبوده و نخواهد بود. و اگر تمام آن کما هو حقّه ذکر شود اقلام امکانیه و ابهر مدادیه کفایت ذکر ننماید." همان/ص ۳۵۱ و از حضرت عبدالبهاء در همین خصوص نکات بسیاری نازل شده است. مکاتیب، ج ۱/ صص ۲۳ و ۳۴ و ۴۲ و غیره.

۱۹. منظور این بیان مبارک است: "ثمّ اعلم بان المفسرين الذين فسّروا القرآن كانوا صنّفين، صنّف غفلوا عن الظاهر و فسّروه على الباطن و صنّف فسّروه على الظاهر و غفلوا عن الباطن ولو نذكر مقالاتهم و بياناتهم لتأخذك الكسالة بحيث تمنعك عن قراءة ما كتبه لك لذا تركنا أذكارهم في هذا المقام طوبى للذين أخذوا الظاهر و الباطن اولئك عباد آمنوا بالكلمة الجامعة، فاعلم من اخذ الظاهر و ترك الباطن أنّه جاهل؛ و من اخذ الباطن و ترك الظاهر أنّه غافل؛ و من اخذ الباطن بايقاع الظاهر عليه فهو عالم كامل. هذه كلمة اشرفت عن افق العالم.

۲۰. بنگرید به شیخ احمد احسائی: شرح الزیارة، چاپ سعادت کرمان، ۱۳۵۵ ش، ص ۲۲۳.

۲۱. می‌فرمایند: "انّ اول ما كتب الله عرفان مظهر وحیه و مطالع امره الذی جعله الله مقام نفسه فی عالم الامر و الخلق"، کتاب اقدس، بند ۱.
۲۲. حضرت اعلیٰ: منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولیٰ، مؤسسه ملّی مطبوعات امری، ۱۳۴ب، ص ۱۴، نقل از توفیق خطاب به محمّدشاه.
۲۳. حضرت بهاءالله: اقتدارات، مؤسسه ملّی مطبوعات امری، صص ۶۵-۶۰.
۲۴. بنگرید به فریدالدین رادمهر: آفتاب خوبان، شرحی بر تفسیر سوره والشمس، خطی در آرشیو مجمع عرفان.
۲۵. برای این حدیث بنگرید به فروزانفر: احادیث مثنوی، امیرکبیر، ۱۳۶۱ش، چ ۳، ص ۲۹ و نیز بنگرید به مدرّس رضوی: تعلیقات حدیثه الحقیقه، نشر علمی، بی‌تاریخ، ص ۱۰۱.
۲۶. در وثوق و اعتبار این حدیث بحث بسیاری درگرفته است. فقهاء شیعی و سنّی می‌گویند این حدیث جعلی است و صوفیان آن را ساختند تا به منویات خویش رسند. دلیل اینان آن است که این حدیث در کتب قبل از قرن ششم کمتر دیده میشود. و دیگر اینکه خداوند در این حدیث غلط فاحش گفته است زیرا مخفی از خفی فعل لازم اشتقاق گرفته و ساختن صیغه مفعول از فعل لازم غلط است مگر آنکه بگوید مخفیا عنه و یا مخفیا به، یعنی با حرف جرّ اضافی شاید بتوان چنین اشتقاقی را توجیه کرد. اما این حدیث در اکثر کتب صوفیان به کار رفته است و متون امر بهائی به همین اعتبار ناظر است و به شرط صحّت، به شرح معتبر آن می‌پردازد.
۲۷. شیخ احمد احسائی: شرح الزیارة الجامعة الکبیره، ج ۴، چاپ سعادت کرمان، ۱۳۵۶ش، ص ۲۴۵.
۲۸. بنگرید به ابوالقاسم ابراهیمی: فهرست کتب مشایخ عظام، ۱-۲، مطبعه سعادت کرمان، ۱۳۵۵ش، ص ۳۰۹.
۲۹. بنگرید به جلال همایی: مولوی‌نامه، ۲، نشر آگاه، ۱۳۶۰ش، ص ۸۰۸.
۳۰. بنگرید به مولانا: مثنوی، دفتر سوم، ص ۳۸۷. و نیز سنایی: حدیقه الحقیقه، به اهتمام مدرّس رضوی، نشر دانشگاه، ص ۱۱۲ و نیز مولانا در ادبیات بسیاری از دیوان کبیر که به عنوان در جای (دیوان کبیر، ج ۵، غزل ۲۲۹۶ و شماره ۲۴۳۹۲

- نشر اميركبير، ۱۳۶۳ش) مي‌گويد: (كه كنتا كنت مخفيا فاحببت بان اعرف براي جان مشتاقان برغم نفس طنازه.)
۳۱. اين چهار حديث، "من عشق و عف و كتم ... و" و "من طلبني وجدني و من وجدني ... و" و "مايزال عبدي يتقرب ... و" و "كنت كنتا مخفيا..." چهار حديث قدسي مشهورند كه صوفيان مراتب محبت و عشق را بر اين چهار حديث بنا کرده‌اند. بنگريد به جلال ستاري: عشق صوفيانه، نشر مركز، ۱۳۷۴ش، ص ۳۸ به بعد.
۳۲. براي مثال نجم رازي مي‌گويد: "و مقصود از وجود انسان معرفت ذات و صفات حضرت خداوندي است، چنانكه داود عليه‌السلام پرسيد يا ربّ لماذا خلقت الخلق؟ قال كنت كنتا مخفيا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف." نجم رازي: مرصاد العباد، به اهتمام امين رياحي، نشر علمي و فرهنگي، چ ۲، ۱۳۶۵ش، ص ۲.
۳۳. ابن عربي: رسائل، ده رساله فارسي شده، به اهتمام نجيب مايل هروي، چ ۱، مولي، ۱۳۶۷ش، صص ۱۳۷-۱۳۸.
۳۴. براي نمونه بنگريد به الهی اردبيلي: شرح گلشن راز، به اهتمام محمدرضا برزگر خالقي و عفت كرباسي، نشر دانشگاهي، ۱۳۷۶ش، ص ۸۴.
۳۵. علاءالدوله سمناني: مصنفات فارسي، رساله فتح‌المبين، به اهتمام نجيب مايل هروي، چ ۱، ۱۳۶۹ش، ص ۲۶۷.
۳۶. بنگريد به ابن عربي: فصوص‌الحكم، ج ۱، به اهتمام ابوالعلاء عفيفي، قاهره، افست انتشارات الزهراء، ۱۳۶۶ش، ص ۲۰۳.
۳۷. براي نمونه بنگريد به صائن‌الدين ترکه: شرح فصوص‌الحكم، ج ۲، به اهتمام بيدارفر، انتشارات بيدار، ۱۳۷۸ش، ص ۸۸۳.
۳۸. چنانكه سيد حيدر آملی نیز مي‌گويد: "والعجب كل العجب انه اشار الى هذا الاستتار بالظهور و الى هذا الخفاء بالسفور في قوله كنت كنتا مخفيا فاحببت ان اعرف و معناه اني كنت كنتا مخفيا مستورا؛ فاردت ان اظهر بصورة الخلق و ابرز

- بتعیناتهم فظهرت بصورهم و برزت بتعیناتهم و لیس فیهم غیری، فکانه اراد بذلك ان استتاره عین ظهوره و خفائه محض سفوره کما تقدم تقریره. "جامع الاسرار، ص ۱۶۴ (مشخصات چاپی آن بعداً ذکر می‌گردد).
۳۹. مولانا: فیه ما فیه، به اهتمام فروزانفر، امیرکبیر، چ ۵، ۱۳۶۲ ش، ص ۸۰.
۴۰. نجم رازی: مرموزات اسدی در مرموزات داودی، به اهتمام شفیع کدکنی، نشر مک‌گیل کانادا، ۱۳۵۲ ش، صص ۲۸-۱۲.
۴۱. ملاصدرا: الحکمة المتعالیة، ج ۶، مکتبة المصطفویة، قم، ۱۴۰۳ ق، ص ۳۰۱.
۴۲. عزیزالدین نسفی: کشف الحقایق، به اهتمام احمد مهدوی دامغانی، علمی و فرهنگی، ۱۳۵۹ ش، ص ۱۵۱.
۴۳. حضرت عبدالبهاء: مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، نشر قاهره، ۱۳۲۰ ق، صص ۵۲-۵۱.
۴۴. بنگرید به فریدالدین رادمهر: تصوف و امر بهاء، خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، ج ۱۳، نشر آلمان، ۲۰۰۱ م.
۴۵. سید حیدر آملی: جامع الاسرار و منبع الانوار، به اهتمام هانری کربن، عثمان اسماعیل یحیی، نشر علمی و فرهنگی، چ ۲، ۱۳۶۸ ش، ص ۱۰۲.
۴۶. نگارنده در الهیات موسیقی بر این حدیث شرحی مستوفی نوشته است. برای درک معانی حدیث مشیت بنگرید به شیخ احمد احسائی: جوامع الکلم، ج ۱، چاپ سنگی، ۱۲۷۳ ق، ص ۱۲۲.
۴۷. شرح الزیارة، ج ۴، ص ۲۴۵.
۴۸. اشراق خاوری: مائده آسمانی، ج ۸، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب، صص ۱۹۱-۱۹۲.
۴۹. رساله غناء، به نقل از فریدالدین رادمهر: الهیات موسیقی، نشر ایران، بی تاریخ و محل طبع.
۵۰. مجلسی: بحار الانوار، ج ۲۶، نشر طهران، ۱۴۱۰ ق، ص ۸.
۵۱. شرح الزیارة، ج ۳، ص ۲۱۵.
۵۲. صحیفة الابرار، ج ۲، ص ۲۹.
۵۳. عبدالجلیل الامیر: فکر و منهج، دارالفنون، بیروت، لبنان، ۱۹۹۳ م، ص ۳۰، حاشیه شماره ۲۸.

۵۴. شرح الزیارة، ج ۳، صص ۲۱۵-۲۱۴.
۵۵. مجموعه تواقیع مبارکه، نسخه تکثیر ۶۱، صص ۱۰۶-۱۰۵ و نیز مجموعه توقیعات مبارکه، نسخه خطی تحت شماره K، ص ۲۶۰.
۵۶. بنگرید به شرح حضرت عبدالبهاء در خصوص اسم اعظم الهی؛ مائده آسمانی، ج ۲، ص ۱۰۰ به بعد.
۵۷. قرآن، سوره یس (۳۶)، آیه ۱۴.
۵۸. مائده آسمانی، ج ۴، ص ۱۲۲.
۵۹. برای نمونه در توقیع شرح حدیث من عرف نفسه می فرماید: «ان الله تعالى قديم وحده و ليس معه غيره لم يزل و لا يزول على حال واحد الان كما كان في نفسه نفسه و الخلق في صقع ملكه و هو سبحانه لما شاء فمشيته احداثه لا من شيء و هو لم يلد شيئاً بل خلق الاشياء بالمشية و خلق بالمشية بنفسها و ان المشية اول نقطة مذكورة في الامكان و هو ذكر اول الذي ذكر الله نفسه بانى انا الله لا اله الا انا كنت كنتا مخفيا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف و خلق الله سبحانه من دلالة هذه الكلمة التي هي آخر مراتب النقطة ماء الذي به حيوة كل شيء و ليس عند منثئه الا حرفا و المشية في مقام الشيء و هو عالم امكان المطلق و الازل نفسه نفسه وحده لا ذكر هنا و لا رسم هنا....» بنگرید به فریدالدین رادمهر: شرح حدیث من عرف نفسه، مندرج در سفینه عرفان، ج ۸، دارمشتات آلمان، ۲۰۰۵ م.
۶۰. حضرت اعلیٰ: بیان فارسی، بی تاریخ و محل طبع، باب ۱۳، واحد ۶، صفحه ۲۲۷.
۶۱. اشاره است به حدیث کان الله و لم یکن معه من شیء و جواب جنید که الان یكون بمثل ما قد کان. بنگرید به فریدالدین رادمهر: جنید بغدادی، نشر روزنه، ۱۳۸۰ ش، ص ۲۲۹ به بعد.
۶۲. قرآن، سوره الشوری (۴۲)، آیه ۱۱.
۶۳. یحتمل منظور جبل چهریق یا شدید است که در مقدمه اشاره شده است.
۶۴. منظور دوازده امام شیعی است که از حضرت علی شروع و به حضرت مهدی ختم می گردد.

۶۵. اشاره به ارکان اربعه بیت توحید است که از نظر شیخ احمد احسائی یکی از این ارکان همانا رکن ولایت یا امامت است. بنگرید به شیخ احمد احسائی، جوامع الکلم، ج ۱، تبریز، ۱۲۷۱ق، ص ۲۲۳.
۶۶. اشاره به حضرت محمد و عالم نبوت است.
۶۷. قرآن، سوره الانبیاء (۲۱)، آیات ۲۶ و ۲۷.
۶۸. بر طبق عرف شیخیه رکن رابع همان شیعه کامل است. بنگرید به سید کاظم رشتی: مقامات العارفین، سعادت، کرمان، ۱۳۵۴ش، ص ۱۱۲.
۶۹. حدیث قدسی که شرحش در متن مقاله آمده است.
۷۰. برای معنای ابداع و اختراع بنگرید به فریدالدین رادمهر: الهیات موسیقی، خطی.
۷۱. قرآن، سوره الشعراء (۲۶)، آیه ۲۱۳.
۷۲. تلمیح به آیه قرآن (سوره النساء (۴)، آیه ۸۰) است که "مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ"، یعنی کسی که رسول را اطاعت کند، گویی خدا را اطاعت کرده است.
۷۳. این دعایی است که در سحرهای ماه صیام باید تلاوت شود (مفاتیح الجنان، ص ۱۸۶). این با دعای سحر معروف که نام بهاء در صدر آن قرار دارد فرق می‌کند (مفاتیح الجنان، ص ۱۸۴).
۷۴. منظور کتاب "اصول کافی" نوشته ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق الكلینی الرازی متوفی به سال ۳۲۸ یا ۳۲۹ قمری می‌باشد. این کتاب جزو کتب اربعه معتبره میان شیعیان است. بنگرید به محمود شهابی: ادوار فقه ۱-۳، نشر دانشگاه طهران، ۱۳۶۷ش.
۷۵. این حدیث در اصول کافی به صورت زیر نقل شده است: "عن هاشم بن الحکم انه سأل ابا عبدالله عن اسماء الله و اشتقاقها، الله مما هو مشتق؟ فقال يا هشام: الله مشتق من اله و اله يقتضى مآلوها و الاسم غير المسمى فمن عبد الاسم دون المعنى فقد كفر و لم يعبد شيئاً و من عبد الاسم و المعنى فقد اشرك و عبدالاثنين؛ و من عبد المعنى دون الاسم فذاك التوحيد. افهمت يا هشام؟ قال قلت: زدنى قال: لله تسعة و تسعون اسما فلو كان الاسم هو المسمى لكان كل اسم منها الها و لكن الله معنى يدلّ عليه بهذه الاسماء و كلّها غيره..." (اصول کافی،

ج ۱، ص ۱۵۵). یعنی هشام می‌پرسد که الله از چه مشتق شده است، حضرت امام جعفر پاسخ می‌دهند که الله از اله گرفته شده است و اله مقتضی مألوه است. اسم غیرمسمی است. کسی که اسم را بدون معنای آن بپرستد کافر است و چیزی را نپرستیده است. و کسی که اسم و معنی را با هم بپرستد او ثنوی شده و دوگانه پرستیده است و مشرک شده است و کسی که معنی را دون اسم بپرستد او به توحید می‌رسد.

۷۶. منظور امام دهم شیعیان است که کنیه وی ابوالحسن و لقبش نقی بود و در سال ۲۱۲ در مدینه به دنیا آمد و در سال ۲۵۴ وفات یافت. بنگرید به ابوالمعالی حسینی علوی: بیان‌الادیان، به اهتمام عباس اقبال، ابن سینا، ۱۳۳۳ ش، ص ۴۲.

۷۷. منظور زیارت جامعه کبیره است که از شیخ صدوق در من لایحضره الفقیه و عیون الاعمال آورده است که از طریق موسی بن عبدالله نخعی از قول امام نقی روایت شده است که با این جمله شروع می‌شود: "السلام علیکم یا اهل البیت النبوة و موضع الرسالة..." برای اصل آن بنگرید به شیخ عباس قمی: مفاتیح‌الجنان، انتشارات فواد، چ ۲، ۱۳۶۵ ش، ص ۵۴۴ به بعد. این زیارت از قدیم محل اعتنای متفکران اسلامی قرار گرفت و برای آن شروح بسیاری نوشته شده است. یکی از مهم‌ترین شروح آن عبارتست از شیخ احمد احسائی: شرح‌الزیارة، ۱-۴، نشر سعادت، کرمان، ۱۳۵۵ ش.

۷۸. این جمله در همان زیارت جامعه است (مفاتیح‌الجنان، ص ۵۴۸).

۷۹. مراد از ذکر اول، در مقام نخست، مشیت اولیه است و در مقام مظهریت، نفس حضرت اعلیٰ است. بنگرید به الهیات موسیقی، ص ۲۳۳.

۸۰. مفاتیح‌الجنان، ص ۵۴۸، و نیز شرح بسیار زیبای شیخ احمد در شرح‌الزیارة.

۸۱. منظور امام دوازدهم شیعیان یا حضرت صاحب‌الزمان یا حضرت حجّت می‌باشد. در چهریق ندای قائمیت بلند شد.

۸۲. منظور دعائی است که شیخ طوسی از طریق ابی جعفر محمد بن عثمان بن سعید نقل شده است که از حضرت قائم روایت می‌شود: "بسم الله الرحمن الرحیم، اقرء فی کلّ یوم من شهر رجب اللهم انی اسألك بمعانی جمیع ما..." مفاتیح‌الجنان، ص ۱۳۴.

۸۳. نقل از دعای هر روز شهر رجب است. مفاتیح الجنان، ص ۱۳۴.
۸۴. دوازدهمین سوره قرآن است که برای آن تفاسیر بسیاری نوشته شده است. به برخی از این تفاسیر در کتاب "سموات سلوک" اشاره شده است. فریدالدین رادمهر: "سموات سلوک" خطی. تفسیر حضرت اعلیٰ بر این سوره مشهورتر از آن است که به وصف آید. بنگرید به نصرت الله محمد حسینی: باب، نشر مؤسسه معارف بهائی کانادا، ۱۹۹۵م.
۸۵. قرآن، سوره یوسف (۱۲)، آیه ۳۹.
۸۶. آیه قرآن است که در بسیاری از سوره‌ها نازل شده است. بنگرید به محمد فؤاد عبدالباقی: المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، دار الکتب المصریة، قاهره، ۱۳۶۴ق، ص ۳۸ به بعد.
۸۷. مثل اعلیٰ اشاره به قرآن، سوره النحل (۱۶)، آیه ۶۰ است: وَلِلّٰهِ الْمَثَلُ الْأَعْلٰی.
۸۸. قرآن، سوره الشوری (۴۲)، آیه ۱۱. شروح بسیاری بر این جمله در آثار شیخ احمد و سید کاظم و حضرت باب و جمال ابهی وجود دارد. این آیه مستند اهل کلام یعنی معتزله بود تا اثبات تنزیه ذات الهی نمایند. بنگرید به مک دمورت: برخی اندیشه‌های کلامی شیخ مفید، ترجمه احمد آرام، نشر دانشگاه، ۱۳۵۹ش.
۸۹. اشاره است به آیه کریمه "كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ" (قرآن، سوره القصص (۲۸)، آیه ۸۸)، و نیز "كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ" (قرآن، سوره الرحمن (۵۵)، آیات ۲۶ و ۲۷)، و نیز سایر آیات قرآن است که این آیات در امر بهاء به تفصیل شرح و بیان شده است. بنگرید به متن مقاله.
۹۰. مراد حضرت علی است که در خطبه طتنجیه به این جمله ناطق بودند.
۹۱. منظور خطبه‌های حضرت علی است. بنگرید به حافظ رجب برسی: مشارق انوار الیقین، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، لبنان، الطبعة العاشرة، ص ۱۶۳ به بعد.
۹۲. قرآن، سوره الزمر (۳۹)، آیه ۶۸.
۹۳. اشاره به این آیه قرآنی است: "فَسَبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ" (سوره یس (۳۶)، آیه ۸۳).

۹۴. مراجعه کنید به تفسیر سوره قدر اثر حضرت اعلیٰ که توسط نگارنده شرحی بر آن نوشته شده است (شماره ۶ بالا).
۹۵. منظور فتکون من المعذبین است.
۹۶. اشاره به این است که "وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ" (قرآن، سوره الأعراف (۷)، آیه ۲۹).
۹۷. برای این حدیث بنگرید به اصول کافی، ج ۱، ص ۱۴۹، و نیز بحارالانوار، ج ۴، ص ۱۴۵، و نیز شرح بسیار مستوفی آن که در الهیات موسیقی به کار آمده است.
۹۸. منظور خطبه‌ای است که به هنگام روز غدیر نازل شد (بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۱۰۳).
۹۹. منظور حدیث کنت کنز است. برای شرح دیگر بنگرید به حضرت عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، صص ۱-۵۲.
۱۰۰. تقسیم عالم به اکبر و اصغر نزد صوفیان مشهور است، ولی حضرت علی نیز در بیت شعری به آن استناد کرده‌اند:
- اتزعم انك جرم صغير
وانت الكتاب المبين الذي
وفيك انطوى العالم الاكبر
باحرفه يظهر المضمّر
- برای شرح این ابیات بنگرید به فریدالدین رادمهر: "سیر و سلوک در رساله سلوک".
۱۰۱. این مراتب سبعة همانی است که در حدیث اهل تشیع آمده است (اصول کافی، ج ۱، ص ۱۳۴) و در آن به شرح مراتب خلقت که هفت رتبه است می‌پردازد و عبارتند از مشیت، اراده، قدر، قضاء، اذن، اجل و کتاب. برای توضیح این لطایف بنگرید به "الهیات موسیقی".
۱۰۲. برای این حدیث سبعة بنگرید به بحارالانوار (ج ۳، ص ۸) و نیز توضیح بسیار مستوفی شیخ احمد احسائی در شرح الزیارة (ج ۳، ص ۲۱۵) و نیز با قدری توضیح در صحیفه‌الابرار (ج ۲، ص ۲۹) و نیز در فکر و منهج (۳۰، حاشیه شماره ۲۸) آمده است.
۱۰۳. منظور آیه قرآنی است: "إيًّا مَا تَدْعُو فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى" که در سموات سلوک، شماره ۱، بحث مفصلی از آن ارائه شده است.

۱۰۴. منظور حدیث کنت کنز است که حدیث قدسی است. منظور از حدیث قدسی گفته خداست که چون در قرآن نازل نشده است به حدیث قدسی نامیده می‌شود و با حدیث نبوی و حدیث ولوی فرق دارد.
۱۰۵. اشاره است به گفته وجودك ذنب لایقاس به ذنب.
۱۰۶. این جمله در آخر بیشتر توابع حضرت نقطه آمده است و تقریباً حکم امضاء هیکل مبارک را داشت. این جمله تلفیقی از سه آیه قرآنی است.

توقیعات حضرت نقطه اولی نازله به افتخار خال اکبر

مهری افنان

حضرت نقطه اولی در ایام صباوت، پس از درگذشت والد محترم، در تحت کفالت خال اعظم، حاجی سید علی بسر میبردند، و در ابتدای ایام جوانی در بوشهر به همراهی خال اکبر به تجارت مشغول بودند، و هر دو خال نهایت رعایت و محبت و احترام در حق ایشان مبذول میداشتند.

پس از اظهار امر در شیراز، سفر به مکه جهت اعلان امر به شریف مکه و اظهار امر به عامه مردم پیش آمد و از آنجا که سفر طولانی و وسائل سفر محدود بود لزوماً برای ترتیب امور تجاری و دستورالعمل‌های لازم، حضرت نقطه اولی اوامر خود را طی توقیعاتی به دائی‌های مبارک (خال‌ها) ابلاغ میفرمودند. از تعداد عرائض خال‌های مبارک اطلاعی در دست نیست، و شاید احتیاج به تحقیق مفصل‌تری باشد، ولی از جوابهای مبارک تعداد ۵ توقیع خطاب به خال اکبر به عربی، و یک توقیع به فارسی و عربی، به دست نگارنده رسیده است، و از آنجا که غالباً از اولین توقیعات آن حضرت صرفاً خطاب به افراد عائله مبارکه است جالب توجه است.

بطوری که از فحوای نامه‌های خال اکبر، جناب حاجی سید محمد، به افراد فامیل برمی‌آید، اعضاء عائله مبارک (به غیر از حرم و والده و جدّه و دائی‌ها) اکثراً از این اظهار امر ناگهانی و ادعای عظیم بابیت و مظهریت در بهت و حیرت فرو رفته و نگران بودند که این امر موجب بی‌اعتباری آنها و نقص امور تجاری آنان گردد، و در صدد بودند به نحوی آن حضرت را، به خیال خود، از این ادعا منصرف نمایند. ولی خال اکبر که علاوه بر علاقه و احترام خانوادگی، قلباً نیز تا حد زیادی این ادعا را مؤید به تأییدات الهی میدانستند در صدد بودند افراد

خانواده را تا حدی قانع و مجاب نمایند، زیرا از یک طرف می‌دیدند که عقاید و افکار و سیر و سلوک حضرت اعلیٰ همه در عوالم روحانی است و به کلی از عوالم مادی بیرون است، و از طرف دیگر نگران بودند که مبدا این اضطراب اقوام همراه با دسیسه‌های دشمنان ایشان موجب شورش و بلوای عظیمی شود و به وجود مبارک حضرت نقطه اولی صدمه‌ای وارد شود. این مطلب از فحوای دو نامه از جناب خال به برادر خود، جناب حاجی میرزا سید علی، خال اعظم، و دیگری خطاب به برادر همسر ایشان، حاجی عبدالحسین، کاملاً پیدا است، که ذیلاً قسمتهائی از آنها به ترتیب ارائه می‌گردد:

۱- "... دیگر شرحی در باب امر جناب سید و مولانا من الله علیا مقامه قلمی فرموده بودید، مخدومی میرزا ابوالقاسم هم نوشته بودند، صاحبی حاجی عبدالحسین هم ... مضمون همه یکی است. آنچه دریافت شد همین است که این حکایت را پابرجا ندانسته و صلاح کار را چنین یافته که با تدبیر این خیالات را گذارده و اوقاتی صرف نمود که به تدریج این حرفها از ذهن مردم برود و واهمه داشته‌اند که به این واسطه همه ماها مورد صدمات و ضررهای کلی واقع شویم. عرض میشود به حسب اوضاع دنیاداری همین قسم است که فهمیده‌اند ... و اما اینکه قلمی فرموده‌اید این نوشته‌ها حجت نمی‌شود، و حقیر چگونه متوجه شده‌ام، عرض میشود گذشته از اینکه این نوشته‌ها بنفسه حجت بوده باشد، از مثل جناب ایشان آدمی که تحصیل ننموده است حال بدون اینکه نگاه به کتابی نماید یا در جایی چیزی مطالعه نماید قلم بر میدارد و به این سیاق می‌نویسد آیا حجت نمیشود، و حال آنکه خودتان نوشته‌اید صاحبی ام حاجی عبدالحسین هم نوشته‌اند که بواسطه ریاضات ترقی کلی به جهت ایشان حاصل شده. هر گاه کسی مورد عنایت خداوندی شد که این قسم تفضل در باره آن بشود البتّه خداوند هم حافظ آن خواهد بود که از تسویلات شیطانی محفوظ باشد و جناب ایشان در بسیاری از نوشتجات فرموده‌اند هر گاه کسی در طریقه خود بر یقین است و امر مرا منکر است بیاید مباحله نماید. کسی که این قدر بر خود مطمئن است چگونه میشود نعوذ بالله بر باطل بوده باشد. اگر می‌فرمائید پریشانی دماغ است عقل حقیر تصدیق این را نمیکند که شخصی تا عاقل بود عامی بی‌سواد بود؛ بعد از اینکه

ناخوشی دماغ بهم رسانید عالم فاضل شد. باری آنچه باید مکرر عرض شده. دیگر شما تکلیف خود را بهتر میدانید. لیکن صاحبه والده و همشیره را از حقیر عرض سلام برسانید. احوال حقیر را هم به ایشان حالی بفرمائید. به جهت حقیر شبهه نیست. دلیل هم ندارم. به وجدان می بینم، می فهمم که این امر حق است. دیگر ایشان هر چه می خواهند اعتقاد فرمایند ... صاحبی حاجی عبدالحسین ... خواهشمند (هستند) که امری خارق عادت ظاهر شود. نوشته بودند از قبل اخبار ما فی الضمیر بدهند. سبحان الله، مکرر دیده ایم که دو پول سیاه می گرفتند و از ما فی الضمیر خبر می داده اند نبوده است مگر از اجته و امور شیطانی. بعد از آنکه مقام علم افاده یقین نکند، به جهت کسی این نقل ها چه مصرف دارد." (عهد اعلی، ص ۱۱۸)

۲- و خطاب به برادر همسر، جناب خال چنین مرقوم فرموده اند: "در این اوان و فور اخلاص مقتضی آمد که بدین ذریعه مصدع اوقات فرخنده ساعات گردد، چون می دانم بعد از ورود حضرات حاج به شیراز در باب حکایت از جناب مستطاب باب علم حضرت امام صلوة الله تعالی علیه و علی آبائه و عجل الله فرجه سخن در میانه مردم بسیار مذکور خواهد شد. خواستم به عرض شریف رسانیده باشم این مقدمه را امر واهی ندانسته بدون تأمل در مقام انکار برآمده نعوذ بالله حمل بر خبط دماغ یا اغراض نفسانی ... حیبت دنیا، یا اینکه اعتنائی نفرموده متحمل این نقل ها نشده که موجب خسران دارین خواهد بود، بلکه در کمال دقت و اهتمام لازمه سعی و کوشش را فرموده تا انشاء الله حقیقت امر منکشف گردیده تصدیق یا نعوذ بالله تکذیب از روی بصیرت واقع شود. زیاده بر این مقصودی ندارم. مطلب حقیر همین است که غافل از کار نباشید. به خیال اینکه مکرر این قسم ادعاها واقع شده و اصلی نداشته، به جهت حقیر شکی بر صحت این مقدمه نیست، زیرا که صاحب این مقام عالی و رتبه جلیل را شناخته ام و از سابق، یعنی از بدو عمر شریف ایشان، الی حال، بندگی داشته ام. در سلک تجار بوده، اگر قلیل تحصیلی در علوم فرموده اند آنقدر نبوده که کارسازی شود. بقدر خودهامون بلکه کمتر هم در مکتب خانه و بعد از آن مشغول شده اند الی قبل از ظهور این احوال. از جناب ایشان، بحسب ظاهر مثل خود ماها بوده، اطلاعاتی از علوم

نداشته و الحال امر به نحوی است که میفرمایند هر مسأله مشکل هر کس داشته باشد، هر عالم فاضلی در تحقیق علوم دین هر چه خواهد سؤال نماید، و نه اینست محض ادعا باشد، از عهده برمی آیند به وجه اکمل و اتم. همین مرحله دلیلی است قوی و حجّتی است کافی. دیگر کتابی که از ایشان ظاهر شده و سایر نوشته‌جات، من جمله شرحی خطاب به کافه علماء نوشته‌اند، به نظر شریف خواهد رسید و سبک و سیاق عبارت قرآن مجید است. از سابقین لاحقین علماء و خطباء عبارات بسیار شنیده شده، به این سیاق گویا کسی نشنیده باشد. خود ایشان می‌فرمایند اگر کلّ اهل عالم جمع شوند نمی‌توانند مثل آن را بیاورند. چنانچه قرآن مجید حجّت بود به جهت جناب رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله، این هم حجّت است به جهت من. اگرچه وجه حجّت بودن آن را حقیر از طریق فصاحت نمی‌توانم فهمیده باشم، اما این را تمیز می‌دهم که مثل این تا حال از دیگری نشنیده‌ام. فصاحت قرآن مجید را هم من حیث الفصاحه حقیر نمی‌توانم تمیز دهم، بلکه به مجرد گفته دیگران که در شریعت مقدسه ثابت شده تصدیق دارم. این را هم بر همان سبک کلام و سیاق می‌بینم. اما ظاهر است فهم حقیر بر خودم حجّت است، نه بر دیگری. سرکار عالی خود باید دقت فرموده تا امر ظاهر شود. انشاءالله خواهند فرمود عقل و ادراک خود را به دست دیگری از علماء یا غیر ایشان نخواهند داد... " (عهد اعلیٰ، ص ۱۲۰)

حاجی عبدالحسین مذکور هرگز به ایمان توفیق نیافت و همواره به مخالفت و تفتین مشغول بود.

مطالع توقیعات نامبرده در بالا که از قلم حضرت نقطه خطاب به جناب خال اکبر نازل شده به قرار ذیل است:

- ۱- سبحان الذی قد نزل الآیات علی من یشاء من عباده ... (خطّ المخا الی الخال فی بوشهر، نسخه خطی منتشر نشده) (مخا شهری است در جنوب عربستان که امروز آنرا Mocka مینامند.)
- ۲- الحمد لله الذی قد نزل الكتاب بالحقّ فیہ آیات بینات لقوم یسمعون ... (عهد اعلیٰ، ص ۹۲) (محلّ صدور توقیع: مسقط)

۳- اقرء کتاب ذکر اسم ربّک الّذی ینزل الّآن الیک کتاباً مبیناً ... (عهد اعلیٰ، ص ۹۴)

۴- شهد الله انّه لا اله الا هو و الملائکة و اولو العلم بالقسط ... (منها سیّد ۹۲، هو الحیّ القیوم ذوالجلال و الاکرام، نسخه خطی منتشر نشده)

۵- یا الهی انت المعبود وحدک لا شریک لک بک عرفتک و بنفسک اعتصمت ... (حرز خال، نسخه خطی منتشر نشده)

۶- شهد الله انّه لا اله الا هو له الخلق و الامر یحیی و یمیت ثم یمیت و یحیی ... (خوشه‌ها، ش ۶، دوره بیان، ۱۵۲ بدیع)

مطالب توقیعات نامبرده در فوق را میتوان به طور کلی به دو نوع تقسیم نمود:

اول - مطالب مربوط به امور تجاری و محاسبات و اداء دیون و خرید و فروش و بعضی امور خانوادگی؛

دوم - مطالب مربوط به اظهار امر و ظهور خود آن حضرت است. در اینجا خطاب مظهر الهی به بنده‌ای از بندگان الهی است و امر به اطاعت و ایمان و اعتقاد به آیات آن حضرت است، نه مکالمه و مکاتبه دو خویشاوند.

در اکثر این توقیعات ابتدا خود را به نام "ذکر" مینامند، و اینکه بدون اذن و اجازه "بقیة الله" حرفی نازل نمی‌فرمایند، ولی در عین حال از عظمت امر الهی و بُعد مردم از امر او سخن میرانند، و اشاره به این نکته می‌فرمایند که خداوند در روز قیامت به عدل رفتار میکند و ظالمین با سرهای افکنده به نار راجع میگردند، و هر که را خداوند بخواهد تأیید می‌فرماید و بر خود فرض میداند که در یوم قیامت به عدل رفتار کند و به جناب خال می‌فرمایند که کلمه پروردگار (امر الهی) را نصرت کن و در راه خدا از کسی مترس: "ولکن انصر کلمة ربّک و لاتخف فی سبیل الله من احد لانّ الله ربّک لیجزی الصادقین جزاءً حسناً." و مکرّر به این نکته اشاره می‌فرمایند که حضرتشان از کسی بیم ندارند و خوف را در ساحتشان راهی نیست (خوشه‌ها، ش ۶، دوره بیان، توقیع شماره ۲): "و ما اری بحول الله فی نفسی قدر خردل من خوف و ما اجد کلّ الخلق فی جنب حکم الله الا اقلّ من ذلک و الله خبیر علیم." (خوشه‌ها، ش ۶، دوره بیان، توقیع شماره ۲)

و از آنجا که از تعلق خاطر و نگرانی جناب خال در مورد خطراتی که آن حضرت را تهدید میکند آگاه بودند، مکرراً در این توقیعات ایشان را متذکر میدارند که برای هر کس اجلی محتوم است، و جناب خال نباید به خود ترسی راه دهند و وعده تأیید خداوند را که در قرآن نازل شده مکرر یادآور میشوند: "و انّ الرّوح یؤیّدنی فی کلّ حین باذن اللّٰه و اللّٰه قوی حمیدٌ." (توقیع شماره ۳)

نکته جالب توجه در این توقیع این است که سیر تدریجی اظهار امر مبارک را به وضوح نشان میدهند، زیرا همان طور که گفته شد خود را به نام "ذکر" و مبعوث از جانب "بقیة اللّٰه حجّة ربّک امام حقّ سمیع" (توقیع شماره ۳) مینامند، و در همان توقیع به وعده نصر و تأیید خداوند در مورد رسل خود به قرآن استشهاد میفرمایند: "ولکنّ اللّٰه قد کتب حکمنا فی القرآن من قبل و اللّٰه سمیع علیم کتب اللّٰه لا غلبنّ انا و رسلی انّه لا اله الاّ هو لقویّ عزیز." (توقیع شماره ۳) که به خوبی بر ادعای مقام رسالت ایشان گواه است، و بعد در توقیعی دیگر (توقیع شماره ۳) به خطبه الغدير و خطبه تطنجیه استشهاد می فرمایند که بشارت به ظهور "مکلم موسی" بر شجره طور دارد و مفهوم آن آنست که آنچه بر حضرت موسی از شجره طور ظاهر شد جزئی از یک ذره است، در حالی که ظهور حضرتشان به منزله ظهور مکلم موسی است، که دلیل بر مظهریت نفس مبارکشان میباشد، و پس از اشارات دیگری به مطالب قرآن کریم و تحقق آن در خود آن حضرت، اشاره به بیان حضرت علی علیه السلام میفرمایند که با ظهور حضرتشان تحقق یافته است، یعنی صراطی که از موباریکتر است، اما برای مؤمنین وسیع میشود و عرض آن از آسمان تا زمین است، همین امر مبارک است، و به عبارت دیگر اشارات مربوط به یوم قیامت را همه در ظهور خود و امر مبارکشان متحقق میدانند.

در توقیع دیگری (خوشه‌ها، ج ۶)، از آنجا که حضرت خال هر روز صبح تلاوت میفرموده‌اند "آمنت به سرّ آل محمد"، به تفسیر معنی "سرّ آل محمد" میپردازند و اوّل سنه ۱۲۶۰ را اوّل "ظهور سرّ" مینامند که در آن کلمه اثبات بر نفی تقدّم یافت، و سرّ محمد و آل محمد ظاهر شد، و میفرمایند: "... چونکه ظهور سرّ ظهور اللّٰه است، نه ظهور به شأن نبوت، و ولایت بل به ظهور ربوبیت ...". و در این توقیع به صراحت مقام خود را ظهور قائم آل محمد و ظهور قیوم مینامند: "از این جهت بود

که در بدو ظهور، سوره اسم خود را تفسیر کرد. (خوشه‌ها، ج ۶) که اشاره به کتاب "قیوم‌الاسماء" یا "تفسیر سوره یوسف" است^۲ و برای جناب خال صریحاً توضیح میدهند که غیر از خداوند کسی قادر نیست آیه‌ای نازل فرماید: "... غیرالله قادر نیست آیه نازل فرماید، که اگر این امری بود که از شأن بنده بود از یوم نزول قرآن تا سنه ۱۲۶۰ که ۱۲۷۰ سال گذشت^۳ کسی آیه آورده بود، و همین قدر که کسی آیه آورد دلیل است که غیر از خداوند نیست، بل از قبیل او است و دلیل واقع وجوده اثباته و آیاته دلیله ...". (خوشه‌ها، ج ۶)

و در بقیه توقیع اشاره به رجوع (روحانی) حضرت رسول و ائمه اطهار در این ظهور میفرمایند که اشاره به حروف حی است و اشاره به اینکه خداوند به وعده خود وفا فرمود: "و نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ ..." (سوره القصص، آیه ۵) و قیامت صغری برپا شد و روزی که پنجاه‌هزار سال است ظاهر گردید و همه اشیاء حشر و نشر شد و کلّ به جزای خود رسیدند ولی اقارب و فامیل را استثناء فرمودند: "ولی اقارب را از جهت فضل در استثناء داخل می‌کنم لاجل حبّ ایشان." زیرا هر چند که محجوب بودند ولی ایشان را به ظاهر میشناختند، و بعد میفرمایند که اگر به عدلی که مردم منتظر آن هستند بخواهند جزا دهند احدی مستحقّ نمیشود، مگر آنکه به فضل با آنها معامله شود.

و در قسمت آخر توقیع اشاره به ظهور خود چنین میفرمایند که: "... در لباس عبودیت ظاهر میشود به حجّتی که دین ایشان برپاست و شاهد میگیرد هر نفسی را بر عملش، فرق نار، نور عدد باب است. هر کس در باب داخل است در نور، و الا در نار. امروز اهل جنّت و نار را به همین بشناسید."

و بالاخره توقیع آخری که در دسترس نگارنده قرار دارد در بالای آن نوشته شده است: "حرز خال روحی له الفداء" که دعائی است تماماً به لسان عربی و جهت حفظ و حراست خال اکبر نازل شده و بسیار دلنشین و زیبا است و ذیلاً درج میشود:

"حرز خال روحی له الفداء

بسمه العلیّ العظیم

یا الهی انت المعبود وحدک لا شریک لک بک معرفتک و بنفسک اعتصمت
 بکینونیتک و انت دللتنی علیک و دعوتنی الیک و لولا انت لم یک شیئاً حتی
 یعرفک بک انت الاله الحیّ القیوم و الصمد الوتر المحمود قد خلقت الكل
 بامرک و دبّرت فی الامر بنفسه فکلّ بمشیتک منقاده لعظمتک و بارادتک خائفة
 من سطوتک و باذنک سیّارة الی محلّ قضائک و قدرک و لا لشیء حکم الا
 بسلطانک انت الّذی کنت اقرب منی من کلّ شیء و انت الّذی کنت ارحم بی
 من کلّ شیء لم یزل سجد لوجهک وجوه الجبارین و ذلّ لعزتک اعناق المتکبرین و
 اطاع امرک طوعاً و کرها کل من فی ملکوت السموات و الارضین فاعصمنی اللّهم
 بقوّتک من کلّ زلل یباعدنی من رحمتک و ایّدنی بنفحاتک و تجلیاتک فی کلّ
 حین و بعد حین و احفظنی من سیئات الدهور و جریرات یوم النشور بحق اسمائک
 العظیمة و آیاتک القدیمة و علاماتک البدیعة بما انت تعلم حقها لاسواک و بما
 انت تعرف قدرها لادونک انّک انت الله جمال السموات و الارض و انّک انت
 الله جلال السموات و الارض و انّک انت الله بهاء السموات و الارض و انّک
 انت الله عماد السموات و الارض اللّهم انت تعلم کلّ شیء و لا یتعاضمک شیء فی
 السموات و الارض فاحرسنی بعینک الّتی لاتنام و اکفنی بمنعک الّذی لاترام و
 ادخلنی فی حصنک بسلطانک الّذی لا تضام فانی بک ارجی و ادفع و بک اصل
 و انقطع و بک اقهر علی الاعداء و اغضب و بک ادرء فی نحوهم و احفظ نفسی
 من شرورهم فاکفنی ما اهمنی و کن لی ظهیراً و حصناً حسبنا الله و نعم الوکیل نعم
 المولی و نعم النّصیر و الحمد لله رب العالمین."

از مطالعه و زیارت مجموعه این توابع میتوان بخوبی دریافت که لطف و عنایت
 حضرت اعلیٰ روح ماسواه فداه در مورد دائی مبارکشان چقدر عظیم است و از
 طرفی این استدلالات و اظهار امر و ابراز مقام الهی حضرتشان چگونه در روح و
 قلب جناب خال نفوذ نموده که ایشان نامه‌هایی را که قسمتهایی از آن در ابتدای
 این مقاله درج شد، به اقوام خود نوشتند و از طرف دیگر پس از ظهور جمال
 اقدس ابهی، سؤالات خود را به محضر اطهر تقدیم داشته با دریافت "رساله خالیّه"

که بعداً به کتاب مستطاب "ایقان" نامیده شد مفتخر شده به مقام یقین وایمان کامل واصل شدند.

یادداشت‌ها

۱. کلمه سَرّ به حساب ابجد مساوی عدد ۲۶۰ است.
۲. عدد یوسف = ۱۵۶، و عدد قیوم به حساب ابجد مساوی ۱۵۶ است.
۳. مقصود از تاریخ بعثت حضرت رسول تا یوم ظهور است.

مآخذ چند حدیث در کتاب "بیان فارسی"

وحید رأفتی

آثار و الواحی که از اقلام طلعات مقدسه بهائی صادر شده مشحون از نقل مستقیم، اشارات، تلمیحات، و استعاراتی است که مآخذ و سوابق آنها را می‌توان در کتب مقدسه قبل و معارف فرهنگی و مذهبی گذشتگان جستجو نمود. آنچه در ذیل خواهد آمد مطالعه اجمالی مآخذ و مصادر چند حدیث اسلامی است که حضرت ربّ اعلیٰ در کتاب مستطاب بیان فارسی به نقل و استشهاد به آنها پرداخته‌اند. مطالعه دقیق همه مواضع و مواضیعی که در کتاب بیان فارسی به نحوی با احادیث اسلامی ارتباط دارد محتاج به تحقیقات بسیار عمیق در آینده ایام است.

مآخذ چند حدیث در کتاب "بیان فارسی"

اول - حضرت ربّ اعلیٰ در باب شانزدهم از واحد دوم کتاب بیان چنین می‌فرماید: "... که ظهور حضرت ع ظهور حقیقت مسؤل عنها است که در حدیث کامل مذکور است..."

حضرت ربّ اعلیٰ در اشاره به حدیث کامل در دلایل سبعة (طهران: طبع بابیه، بی‌تاریخ، ص ۵۸) نیز چنین می‌فرماید:

"... ظهور موعود منتظر همان ظهور حقیقت مسؤل عنه است که در حدیث کامل دیده در سنه اول. کشف سبحات الجلال من غیر اشاره ببین. و در ثانی، محو الموهوم و صحو المعلوم. و در ثالث، هتک الستر لغلبة السر. و در رابع، جذب الاحدیه لصفة التوحید. ببین. و در خامس، نور اشراق من صبح الازل. علی هیاکل التوحید. ببین و نور مشرق از صبح ازل را. خواهی دید. اگر خود هارب نگردی و مضطرب نشوی..."

جمال قدم نیز در کتاب ایقان (لانگنهاین: لجنة نشر آثار، ۱۹۹۸م، صص ۶۶ و ۱۰۹) فقراتی از حدیث کامل را نقل فرموده‌اند.

مقصود از کمیل که یکی از روایات او در آثار فوق نقل شده، کمیل بن زیاد نخعی است که از خواص یاران حضرت علی امیرالمؤمنین و از اصحاب سرّ آن حضرت بوده و به دست حجاج بن یوسف به شهادت رسیده است. از کمیل چند روایت و دعا که در غایت اشتهار می باشد در کتب اهل تشیع نقل گردیده است. از جمله حدیث حقیقت است که در آثار مبارکه بهائی به کرات مذکور شده و بعضی از آن آثار نقل گردید. دیگر حدیث مربوط به شناسائی و حقیقت نفس است که طریحی آن را در ذیل "نفس" در مجمع البحرین (طهران: المكتبة المرتضوية، ج ۴، صص ۱۱۶-۱۱۵) آورده است. دعای نیمه شعبان و شبهای جمعه از کمیل بن زیاد در کتاب کلیات مفاتیح الجنان (طهران: طبع کتاب، صص ۱۱۸-۱۱۹) اثر حاج شیخ عباس قمی مذکور شده، و بعضی از کلمات امیرالمؤمنین خطاب به کمیل در ذیل شماره ۱۴۷ و ۲۵۷ در بخش کلمات قصار آن حضرت در نهج البلاغه (طهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰ ه. ش. ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی) مطبوع و منتشر است. شرح مفصل احوال کمیل بن زیاد نخعی از جمله در روضات الجنات میر سید محمدباقر خوانساری (ج ۶، صص ۴۰۱-۴۰۸) مندرج گشته و جناب اشراق خاوری نیز در ذیل "روایت کمیل" در کتاب قاموس ایقان (ج ۲، صص ۷۸۱-۷۸۵) مطالب لازمه را در باره شرح احوال و روایات او به رشته تحریر کشیده اند.

حدیث حقیقت و ترجمه و توضیح مختصر آن به نقل از روضات الجنات (ص ۴۰۳) به شرح ذیل است:

"... در رجال نیشابوری مینویسد کمیل از ویژگیان حضرت امیرالمؤمنین (ع) بوده. هنگامی در رکاب آن حضرت شرفیاب بود. در ضمن پرسشهایی به عرض رسانید ماءالحقیقه حقیقت چیست؟ فقال مالک و الحقیقه تو را با حقیقت چکار، فقال الکمیل اولست صاحب سرک؟ مگر من از اصحاب سر شما نیستم؟ فقال بلی ولكن یرشح علیک ما یطفح منی، فرمود آری، ولكن اگر ترشچی از من به تو بشود جام استعداد تو را لبریز می سازد بر اثر جوشش مقداری از دیگ کمالات من خواهد بود. فقال او مثلک تخب سائلا؟ آیا مانند شما که سراپا رحمتید سائل

را محروم می‌سازید؟ فقال الحقیقه کشف سبحات الجلال من غیر اشاره. فرمود حقیقت آن است که نقابهای جلال و عظمت او را بدون اشاره از چهره ذات بزدائید. قال زدنی بیانا. بیش از این بفرمائید. قال محوالموهوم و صحوالمعلوم. حقیقت آن است که آنچه موهوم و بی‌اساس است از ریشه برکنی و آنچه اصل و پابرجاست در مظاهر هستی به ظهور برسانی و حق را همه جا در چهره خلق مشاهده کنی. فقال زدنی بیانا. بیش از این بفرمائید. قال هتک السترلغلبه السر تا به آنجا که بر اثر چیرگی اسرار حقیقت پرده برداشته شود و باطنی که همه چشم انتظار او هستند هویدا گردد. قال زدنی بیانا. گفت ظرفم بیش از این کن مال مال. قال جذب الاحدیة لصفة التوحید. حقیقت آن است که جناب احدیت، باطن سالک را به صفت توحید خود مجذوب سازد و او را دیوانه یکتائی خود گرداند. قال زدنی بیانا. با بیان دیگر دم‌ساز کن. قال نور یشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره. نوری است که از بامداد ازلیت می‌درخشد و هیاکل توحید و مظاهر ربّانی او را درخشان می‌سازد. فقال زدنی بیانا. باز عاشق‌وار گفتا کن بیان. قال اطف السراج فقد طلع الصبح. فرمود چراغ ظاهر را خاموش کن که صبح حقیقت دمید با آنچه گفته شد. چراغ حقیقت، نه بلکه خورشید حقیقت، در لباس مرتضائی آشکار شد. دیگر با ظهور مظهر حقیقی او نیازی به هیچ حقیقت و هیچ مرتبه‌ای نمی‌باشد. هوالحقّ..."

دوم - حضرت ربّ اعلیٰ در باب شانزدهم از واحد دوم کتاب بیان چنین می‌فرمایند: "... این است حقیقت جنّت در عالم حیات و بعد از موت لا یعلم الا الله هنالک ما لا عین رأّت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر قد خلق الله فیها من کل ما کل عنه من فضله سائلون..."

حدیثی که در عبارات فوق نقل شده از احادیث قدسیه‌ای است که به صورت ذیل در کتاب الاحادیث القدسیه (ص ۶۱) مذکور شده است:

"... قال الله: اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأّت و لا اذن سمعت، و لا خطر علی قلب بشر." برای ملاحظه مآخذ این حدیث و شرح آن به صفحات ۶۱ تا ۶۴ کتاب فوق مراجعه فرمائید.

حدیث مزبور در فیض‌القدیر (ج ۲، ص ۴۶۷، حدیث شماره ۲۳۱۹) به این صورت نیز آمده است که "ان فی الجنة ما لا عین رأت و لا اذن سمعت، و لا خطر علی قلب احد."

حضرت عبدالبهاء در آثار خود به کرات به این حدیث استشهاد فرموده‌اند. از جمله در یکی از الواح آن حضرت چنین آمده است:

"... بلی در بیانات الهیه این ذکر موجود که جنت عرفان حق است و نار احتجاب از رب الارباب. از این بیان مقصود این نیست که دیگر عالم الهی نه و فیض نامتناهی نیست. استغفرالله عن ذلک. بلکه مقصد چنین است که عرفان و احتجاب به منزله شجر است و نعیم و جحیم در جمیع عوالم الهیه به منزله ثمر. در هر رتبه‌ای از مراتب نعمت و نعمت موجود. در عالم فواد عرفان نعمت و احتجاب نعمت است، زیرا اساس هر نعمت و نعمت در عوالم الهیه این دو است، ولی در جهان حق نفوس مقبله را مالا رأت عین و لا سمعت اذن و لا خطر بقلب بشر موجود، زیرا این عالم فانی مانند عالم رحیم است که کمالات و نقائص جسمانی انسان در عالم رحیم معلوم نه، چون از عالم رحیم به این عالم آید، نقائص و کمالات جسمانی ظاهر و آشکار گردد و انسان در عالم رحیم از هر دو بی‌خبر..." (من مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، صص ۲۸۳-۲۸۴)

سوم - حضرت ربّ اعلیٰ در باب چهارم از واحد سوّم کتاب بیان چنین می‌فرمایند: "... طوبی از برای نفسی که در نزد هر ظهور متقمّص قمیص حدیث عسکری صلوات‌الله علیه گردد که روح‌القدس فی جنان الصاقوره ذاق من حدائقنا الباکوره و مراد کلمات بدیعه از شجره حقیقت است..."

حدیث فوق در بحارالانوار مجلسی (ج ۲۶، ص ۲۶۵) مذکور شده و فقره‌ای از آن چنین است: "... فالکلیم اُلبس حلّة الاصطفاء لمّا عهدنا منه الوفاء، و روح‌القدس فی جنان الصاقوره ذاق من حدائقنا الباکوره و شیعتنا الفئه الناجیه و الفرقة الزاکیه..."

حضرت عبدالبهاء در نقل و استشهاد به حدیث فوق در یکی از الواح مبارکه چنین می‌فرمایند:

"تفلیس"

جناب آقا سید رضا علیه التّحیّة و الثّناء

یا ابن رسول اللّٰه. در روایت صحیحہ وارد کہ شخصی از حضرت امیر علیہ السلام سؤال نمود کہ خدا حافظ انسانست؟ فرمود بلی. گفت یقین داری؟ فرمود مطمئنم. عرض کرد پس خویش را از بام بینداز. فرمود مرا سزاوار نہ، مرا شایان نہ کہ حقّ را امتحان نمایم، بلکه حقّ را سزاوار کہ مرا آزمایش و امتحان فرماید، زیرا کفّہ میزان انسان تحمّل آن بار گران ننماید، بلکه کفّہ حتّی شاهین میزان پراکنده و متلاشی شود. این است حقیقت حال ہر طالبی حقّ امتحان ندارد. مطلوب باید طالب را امتحان نماید، استاد تلمیذ را امتحان نماید، نہ تلمیذ استاد را. با وجود این انا نتحمّل منک هذا الأمر العظیم فانظر الی الاشارة لأنّ فیہ البشارة و فی الحدیث الصّاقورہ ذاق من حدائقنا الباکورہ الشّجرۃ نامیہ و النعمۃ وافیہ و الرّحمة سابغہ و الموهبة لاحقہ و علیک التّحیة و الثّناء.

اگر انصاف باشد در این ظهور اعظم نفس ظهور بہ جمیع شئون معجزات است. حتی معجزات باہرہ نیز بہ حسب ظاہر اغیار شہادت می دهند و اہل عراق در بغداد حیران بودند، ولی ما اظہار چنین امور ننمائیم، زیرا از مسموعات است و برہان از برای دیگران نگردد، ولی کلّ منصفان شہادت می دهند کہ حضرت بہاء اللّٰه از جمیع شئون و اطوار و آثار اظہار معجزات می فرمود. چہ معجزہای اعظم از این کہ امرش را در سجن اعظم در زیر زنجیر بلند فرمود و شرق و غرب را بہ حرکت آورد. این یک معجزہ از معجزات بہاء اللّٰه. فاتوا بمثلها ان کنتم صادقین و علیک البہاء الأبهی. ع ع"

حدیث مورد مطالعہ بہ کرات و مرّات در آثار شیخ احمد احسائی مورد نقل و توضیح قرار گرفته است. از جملہ در شرح الزیارة (ج ۱، ص ۱۲۶) می فرماید:
 "... قال أبو محمد العسكري عليه السلام: «و روح القدس فی جنان الصاقورة ذاق من حدائقنا الباکورة» و الباکورة أول الثمرة أي أول ثمرة الوجود و أول من ذاقها

أى قبلها روح القدس و هو العقلی الكلى و هو أول خلق من الروحانيين عن يمين العرش ...»

چهارم - حضرت ربّ اعلىٰ در باب دوازدهم از واحد سوّم کتاب بیان چنین می‌فرمایند: "... این است سرّ کلام امیرالمؤمنین (ع) انا النقطة تحت الباء ...» در کتاب شرح گلشن راز اثر شمس‌الدین محمد لاهیجی (صص ۴۷۵-۴۷۶) چنین آمده است:

"«مجازی نیست احوال حقیقت نه هر کس یابد اسرار طریقت»
یعنی احوال حقیقت که انبیاء و اولیاء - علیهم السّلام - از آن اخبار فرموده‌اند، مانند «رأیت ربّی فی احسن صورة» و «لی مع الله وقت» و «من رأنی فقد رأى الحق» و مثل قول علیّ بن ابی طالب - علیه السّلام - «انا نقطة باء بسم الله و انا جنب الله الذی فرطم فيه و انا القلم و انا اللّوح المحفوظ و انا العرش و انا الكرسيّ و انا السّموات السّبع و الارضون» و حکایت در این معنی از اولیاء بسیار است، مانند «سبحانی ما اعظم شأنی» و «لیس فی جبتی سوى الله» و «انا الحق» و «انا الفاعل فی هذا العالم» و «لیس بینی و بین ربّی فرق الا انّی تقدّمت بالعبودية» و «انا اقلّ [من] ربّی بسنتین» و غیر هذا کسی فکر باطل نکند که سخنان چند مجازی غیر واقعی بوده و حقیقتی نداشته است؛ چه این همه احوال آن کاملان است که در مراتب کشف و شهود برایشان ظاهر شده و ایشان به آن متحقّق گشته‌اند و بیان حالات واقعی خود فرموده‌اند و نه چنان است که هر کسی اسرار طریقت می‌تواند دریافت؛ چه آن معنی مشروط به شرایط بسیار است از قابلیت فطری و ارشاد پیر راهبر و سلوک و ریاضات و قطع منازل که ارباب طریقت تعیین نموده‌اند و تأییدات الهی و استقامت در احوال ...»
و در فصل تعلیقات همین کتاب (ص ۶۹۰) در باره عبارت «انا نقطة باء بسم الله ...» چنین مذکور است:

"... به صورت «انا النقطة التي تحت الباء المبسوطة» به حضرت علی (ع) نسبت داده شده است. مشارق انوار الیقین، ص ۲۱ و همچنین است «انا نقطة باء بسم

اللّه» ر.ک. رساله‌های شاه نعمت‌الله ولی، ج ۲، رساله هدايت، ص ۲۰۵ و ج ۳، رساله ذوقیات، ص ۱۷.

در تمهیدات، ص ۱۱۴ «انا نقطة باء بسم الله» منسوب به شبلی است و در الرسالة القشیریة، ص ۷۶، این عبارت از قول مردی خطاب به شبلی بیان شده است: «و جاءه رجل فقال له الشبلی: ما انت؟ فقال: يا سيدي النقطة التي تحت الباء. فقال: انت شاهدي ما لم تجعل لنفسك مقاماً.»

«انا جنب الله» که در عبارت متن موجود است، در مجمع‌البحرین، ج ۲، ص ۲۷ قول علی (ع) محسوب شده است و «انا اللوح و انا القلم و انا العرش و انا الكرسي و انا السموات السبع» نیز از حضرت علی (ع) نقل شده است. مشارق انوارالیقین، ص ۱۵۹.

کلام حضرت امیرالمؤمنین را حاجی زین‌العابدین شیروانی در ریاض‌السایحه (ص ۳۶۰) به این نحو نقل نموده است که: "... از حضرت سرور اولیاء علی مرتضی مأثور است که: بالباء ظهر الوجود و بنقطة تمیز العابد عن المعبود و انا نقطة تحت باء بسم الله."

برای مطالعه شرح مباحث در این مقوله به کتاب جامع‌الاسرار و منبع‌الانوار شیخ سید حیدر آملی (صص ۷۰۰-۷۰۱)، و نیز به کتاب اسرار النقطة، اثر امیر سید علی همدانی با مقدمه و تصحیح و ترجمه و تعلیق محمد خواجهی مراجعه فرمائید. شیخ حافظ رجب بن محمد بررسی در کتاب مشارق انوار الیقین (ص ۱۲) در باره نقظه و باء چنین می‌نویسد:

"و اما الالف المبسوط و هو الباء ب فهي اول وحی نزل علی رسول الله (ص) و اول صحیفة آدم و نوح و ابرهیم و سرها من انبساط الالف فیها و سرّ القيامة بقیام طرفه و هو سرّ عالم الاختراع و الانوار و الاسرار الحقیقة مرتبطة بنقطة الباء و اليها الاشارة بقول امیر المؤمنین (ع) انا النقطة التي تحت الباء و سرّ الباء و المبسوطه يسير الى الالف القائم المبسط في ذاتها المحتجب فيها و كل قال محی‌الدین الطائی الباء حجاب الربوبية و لو ارتفعت الباء لشهد الناس ربهم."

و در صفحه ۳۵ کتاب مشارق انوار الیقین شیخ رجب بررسی چنین می‌نویسد:

"فعلم انّ الفيض الأوّل عن حضرة الاحدية هي نقطة الواحدة و عنها ظهر الف الغيب و امتدّ حتى صار خطّه و هو مركّب من ۳ نقط واحد و واحد و واحدة و واحدة فالواحدة لها العلم و العقل و روح القدس و حروفها الالف و منها يبتدى الموجودات و اليها ينتهى ۲ النقطة الواحدة و هي روح الله و نفخت فيه من روحى و حرفها الباء و هي الحجاب و هي ظاهر النقطة الواحدة و جسدها و لها الحكم الظاهر و حقيقتها النبوة و عنها ظهرت الموجودات و باطنها نقطة الواحدة قال ع عن الباء ظهر الوجود و بالنقطة تبين العابد عن المعبود و قال حكم بالباء عرفه العارفون و ما من شىء الاّ و الباء مكتوبه عليه..."

پنجم - حضرت ربّ اعلىٰ در باب چهارم از واحد چهارم کتاب بیان چنین می‌فرمایند:

"ملخص اين باب آنکه ارواح كلّ اشیاء راجع می‌گردد بهیکل انسانی و جنّت كلّ اشیاء در جنّت انسانی است که مثال آن این است که اگر قطعه الماس بلامثلی در نزد مؤمنی باشد اعزاز آن الماس باعزازى است که بواسطه آن در نزد مؤمن ظاهر می‌گردد و همچنین كلّ شىء و این هیکل راجع می‌گردد باسم و صفت اگر فوآد او مدّل على الله است در ظلّ له الاسماء الحسنی عندالله ذکر می‌گردد و اگر از صفت است در صفات او ذکر می‌گردد. این است علو معنی حدیث ليس الاّ الله و اسمائه و صفاته. و این هیکل حکم اسمیت و صفتیت بر او نمی‌گردد الاّ آنکه در نزد هر ظهوری در ظلّ آن ظهور داخل گردد والاّ مرتفع میشود حکم ایمان از او و چگونه حکم اسمیت و صفتیت..."

حضرت ربّ اعلىٰ حدیث فوق را در پنج شأن (صص ۴۴۴-۴۴۵) نیز نقل نموده چنین می‌فرمایند:

"... ادلاء اسماء و عبادى که به دلیل و حکمت در ظهورالله داخل می‌گردند ... آنها اعز و اجل قدرند از ذکر و وصف، زیرا کینونات آنها در مقام مرآتیت اسماء بوده و هست و ظواهر آنها در مقام دلالت بر شمس حقیقت بوده و خواهد بود و

در آنها نیست الا مثل شمسی که در مرآت است. در هر ظهور به آنها دین ظاهر می‌گردد و از برای آنها باهر می‌شود و این است معنی سرّ حدیث لیس الا الله و اسمائه و صفاته که در مقام ظاهر لم یکن الا شمس الحقیقه و ادلائها بیان آن می‌گردد..."

حدیث فوق را در کتب اصلی احادیث اهل تشیع نیافتیم، اما در قرآن است (سوره طه (۲۰)، آیه ۸) که: "اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى"

شیخ احمد احسائی در شرح‌الزیاره (ج ۱، صص ۲۱۳-۲۱۴) می‌نویسد:

"... إن كل ما في الكون صفاته من الذوات و الصفات الجواهر و الأعراض لأنها آثاره. و الآثار صفات فمعنى توحيد الصفات أنه ليس إلا صفاته و آثاره و الآثار صفاته، كما قال عليه السلام: لا يرى فيه نور إلا نورك لأن الأشياء آثاره و صفات أفعاله و أفعاله صفاته و صفات الصفات صفات، فكما أنك إذا نظرت إلى الشمس لا تجد إلا الشمس و أشعتها و هي آثارها و صفاتها فكذلك في التمثيل آثار الله..."

و در رساله "بیان الاحسان لاهل العرفان" که در کتاب مصنفات فارسی اثر علاءالدوله سمنانی به طبع رسیده (ص ۱۹۱) سمنانی چنین نوشته است:

"... آنچه جنید - قدس الله سره - فرموده است که لیس شیء فی الوجود سوی الله تعالی، چنین فهم کنی که هیچ چیز وجود ندارد جز ذات حقّ و صفات او، که به ذات او قائم است و مصادر افعال اوست، و از آن افعال اشیا ظاهر می‌شود. پس هر چه موجود باشد یا اثر او باشد که به سبب فعل او ظاهر شده، یا فعل او باشد که از صفت او صادر گشته، یا صفت او بود که مر ذات او را ثابت است و به ذات او قائم، یا ذات او باشد که به خود قائم است و همه اشیا بدو قائم."

و در صفحات ۲۲۵-۲۲۶ کتاب مصنفات فارسی نوشته علاءالدوله سمنانی چنین آمده است:

"... وجود حقّ، ذات واجب الوجود است که به صفات کامله متصف است ازلا و ابداً. و وجود مطلق فعل او که از صفت او صادر می‌شود. و وجود مقید آن اثری است که به سبب این فعل به ظهور می‌پیوندد. و چون در وجود غیر از ذات حقّ و صفات او و افعال او و آثار او هیچ چیز دیگر نیست، وحدت در کثرت محقق، و

حقیقت الا کل شیء ما خلا الله باطل نصب دیده، و سرّ لیس فی الوجود سوی الله روشن تر. و توحید در این مقام دست مرافقت در گردن موافقت انداخته بر سریر سر عارف متمکن نشسته. بحمدالله و منه، و از فوطه اتحاد و حلول و شبهه تشبیه و تعطیل خلاص یافته ..."

ششم - حضرت ربّ اعلیٰ در باب چهارم از واحد چهارم کتاب بیان چنین می فرماید: "... این است معنی حدیث فیه سنه من یوسف یباع و یشتی ..."

حدیث مورد اشاره دو بار در بحار الانوار (ج ۱۲، ص ۲۸۳، و ج ۵۱، ص ۱۴۲) آمده است. متن حدیث مزبور چنین است:

"... عن الحمیری، عن أحمد بن هلال، عن ابن أبي نجران، عن فضالة، عن سدیر قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: أن فی القائم سنّة من یوسف قلت: كأنک تذكر حیرة أوغیة قال لی: و ما تنکر من هذا هذه الأمة أشباه الخنازیر إن إخوة یوسف كانوا أسباطاً أولاد أنبیاء تاجروا یوسف و بايعوه و خاطبوه و هم إخوته و هو أخوهم، فلم یعرفوه حتّی قال لهم یوسف علیه السلام: أنا یوسف. فما تنکر هذه الأمة الملعونة أن یكون الله عزّ و جلّ فی وقت من الأوقات یرید أن یستر حجّته، لقد کان یوسف إلیه ملک مصر و کان بینه و بین والده مسیره ثمانية عشر يوماً فلو أراد الله عزّ و جلّ أن یعرف مکانه لقدر علی ذلك و الله لقد سار یعقوب و ولده عند البشارة تسعة آیام من بدوهم إلی مصر، و ما تنکر هذه الأمة أن یكون الله یفعل بحجّته ما فعل بیوسف أن یكون یرسیر فی أسواقهم و یطأ بسطهم و هم لا یعرفونه حتّی یأذن الله عزّ و جلّ أن یعرفهم نفسه كما أذن لیوسف حین قال: «هل علمتم ما فعلتم بیوسف و أخیه إذ أنتم جاهلون قالوا أئنک لأنت یوسف قال أنا یوسف و هذا أخی»."

شیخ صدوق نیز حدیث مزبور را در کمال الدین و تمام النعمة (ج ۲، صص ۱۰-۱۱، با ترجمه فارسی آیت الله کمره ای) آورده است. مضمون فارسی حدیث با توجه به مآخذ فوق آن است که سدیر می گوید که از امام ششم شنیدم که می فرمود براستی در قائم شباهتی (سنتی) به یوسف وجود دارد. گفتم گویا حیرت یا غیبت او را می فرماید. فرمود این امت همانند خنازیر منکر نباشند که برادران یوسف

پیغمبرزاده و اسباط بودند و با آن که برادر یوسف بودند و با او تجارت می‌کردند او را نشناختند تا خود یوسف به آنها گفت که من یوسفم. این امت چرا انکار می‌کنند که خدای عزّ و جلّ در یک وقتی از اوقات اراده کند که حجّت خود را پنهان نگهدارد. یوسف پادشاه مصر بود و فاصله او با پدرش هجده روز راه بود. اگر خدا می‌خواست جای او را به وی نشان می‌داد. به خدا وقتی مژده وی به یعقوب رسید نه‌روزه این راه را درنوردید و از بیابان به مصر آمد. این امت چرا منکرند که خدای عزّ و جلّ با حجّت خود آن کند که با یوسف کرد. حضرت حجّت در بازارهای آنان می‌گردد و بر فرش آنها گام می‌نهد، ولی مردم او را نمی‌شناسند تا خدا اجازه دهد که خود را به آنان معرفی نماید، چنانچه به یوسف اجازه داد و به آنها گفت آیا می‌دانید در نادانی با یوسف چه کردید؟ گفتند گویا تو خود یوسف باشی! گفت من یوسفم و این برادر من است.

مفهوم این مطلب که بین حضرت حجّت و یوسف این شباهت وجود دارد که خلق او را می‌بینند، ولی او را نمی‌شناسند در حدیث دیگری از امام جعفر صادق نیز آمده است که متن آن به نقل از بحار الانوار مجلسی (ج ۵۱، ص ۲۲۴) به شرح زیر است:

"... قال أبو عبد الله عليه السلام: إنَّ في صاحب هذا الأمر سنناً من الأنبياء: سنّة من موسى ابن عمران، و سنّة من عيسى، و سنّة من يوسف، و سنّة من محمد صلّى الله عليه و عليهم. فأما سنّته من موسى فخائف يترقب. و أما سنّته من عيسى فيقال فيه ما قيل في عيسى. و أما سنّته من يوسف فالستر جعل الله بينه و بين الخلق حجاباً يرونه و لا يعرفونه. و أما سنّته من محمد صلّى الله عليه و عليهم فيهدى بهداه و يسير بسيرته."

در شباهت بین حضرت حجّت و حضرت یوسف حدیث دیگری نیز غالباً مورد استشهاد قرار می‌گیرد که در آن وجه تشابه این دو نفس سجن و غیبت بیان شده است. متن حدیث مزبور به نقل از بحار الانوار (ج ۵۲، ص ۳۴۷) به شرح ذیل است:

"... سمعت أبا جعفر الباقر عليه السلام يقول: في صاحب هذا الأمر شبه من أربعة أنبياء: شبه من موسى، و شبه من عيسى، و شبه من يوسف، و شبه من محمد"

صلی الله علیه و آله. فقلت: [و] ما شبه موسی؟ قال: خائف یتَرَقَّب. قلت: و ما شبه عیسی؟ فقال: قیل فیہ ما قیل فی عیسی. قلت: فما شبه یوسف؟ قال السَّجَن و الغیبة. قلت: و ما شبه محمد صلی الله علیه و آله؟ قال: إذا قام سار بسیرة رسول الله صلی الله علیه و آله إلاَّ أَنَّهُ یبیین آثار محمد، و یضع السیف ثمانية أشهر هرجاً هرجاً حتّی یرضی الله. قلت: فكيف یعلم رضا الله؟ قال یلقى الله فی قلبه الرّحمة."

ترجمه حدیث به نقل از ترجمه فارسی جلد سیزدهم کتاب بحار الانوار (طبع سنگی، ۱۳۰۲ ه.ق.، ص ۳۲۷) به شرح ذیل است:

"... از باقر (ع) شنیدم میفرمود که در صاحب این امر شباهتی هست به چهار پیغمبر، شباهتی به موسی، و شباهتی به عیسی، و شباهتی به یوسف، و شباهتی به محمد (ص). عرض کردم که شباهتش به موسی از چه راهست؟ فرمود که خَائِفٌ یَتَرَقَّبُ، یعنی ترسان و منتظر است، چنانچه موسی در وقت گریختن از مصر به مداین شعیب ترسان و منتظر بود. عرض کردم که شباهتش به عیسی از چه راهست؟ فرمود که در حق او گفته میشود چیزی که در حق عیسی گفته شد، یعنی در حق او گفته میشود که او مرده است یا هلاک گردیده، چنانچه در حق عیسی گفته گردید. عرض کردم که شباهتش به یوسف از چه راهست؟ فرمود که زندان و غیبت است. عرض کردم که شباهتش به محمد (ص) از چیست؟ فرمود از این راهست که آن حضرت در وقت خروجش با سیرت و طریقه رسول خدا (ص) رفتار میکند. آگاه شوید که او آثار محمد (ص) را بیان میکند و ظاهر میگرداند و شمشیرش را هشت ماه میکشد و طوایف مختلفه را از خلاق به قتل میرساند تا به حدی که خدا راضی شود. عرض کردم که آن حضرت چگونه میداند که خدا راضی شده؟ فرمود که خدا به دلش رحم می اندازد و به خلاق رحم میکند. آن وقت میداند که خدا راضی شده..."

هفتم - حضرت ربّ اعلیٰ در باب یازدهم از واحد چهارم کتاب بیان چنین می فرمایند: "... این همه بزرگی مجتهدین که می بینی که در دین اسلام می کنند بواسطه قول امام علیه السلام است که فرموده در حدیث مطوّل که محل ثمره این

است که الرّاد علیه الرّاد علينا و الرّاد علينا الرّاد علی رسول الله و الرّاد علیه الرّاد علی الله ..."

حدیث فوق در بحار الانوار (ج ۱۰۰، ص ۱۲۲) به این صورت آمده است:
 "... عن عبدالرحمن بن مسلم قال: دخلت علی الكاظم علیه السلام فقلت له: أيّما أفضل الزیارة لأمریر المؤمنین صلوات الله علیه أو لأبوی عبدالله علیه السلام أو لفلان أو فلان و سمیت الائمة واحدا واحدا؟ فقال لی: یا عبدالرحمن بن مسلم من زار أولنا فقد زار آخرنا، و من زار آخرنا فقد زار أولنا و من تولی أولنا فقد تولی آخرنا و من تولی آخرنا فقد تولی أولنا، و من قضی حاجة لأحد من أولیائنا فكأنما قضیها لجمعنا. یا عبدالرحمن أحببنا و أحببنا لنا و تولنا و تول من يتولانا و أبغض من یبغضنا ألا و إنّ الرّاد علينا كالرّاد علی رسول الله صلی الله علیه و آله جدنا و من ردّ علی رسول الله صلی الله علیه و آله فقد ردّ علی الله. ألیا عبدالرحمن من أبغضنا فقد أبغض محمداً و من أبغض محمداً فقد أبغض الله جلّ و علا، و من أبغض الله جلّ و علا كان حقاً علی الله أن یصلیه النار و ما له من نصیر."

هشتم - حضرت ربّ اعلیٰ در باب یازدهم از واحد چهارم کتاب بیان چنین می فرماید: "... در حدیث تفسیر شرح بقره ذکر شده که جوهر ذکر این است من سرّ مؤمناً فقد سرّنی و من سرّنی فقد سرّ الله ..."

این حدیث در بحار الانوار (ج ۷۴، ص ۲۸۷) به این نحو آمده است: "... عن ابی حمزة الثمالی قال: سمعت ابا جعفر (ع) یقول: قال رسول الله (ص): من سرّ مؤمناً فقد سرّنی و من سرّنی فقد سرّ الله"

و در صفحه ۴۱۳ بحار الانوار (ج ۷۴) همین حدیث این چنین نقل شده است: "و نروی عن الصادق (ع) انه قال: من سرّ مؤمناً فقد سرّنی، و من سرّنی فقد سرّ رسول الله (ص) و من سرّ رسول الله فقد سرّ الله، و من سرّ الله ادخله جنّته."
 حضرت ربّ اعلیٰ حدیث فوق را به صورت "من سرّ مؤمناً کمن سرّنی" در کتاب پنج شأن (ص ۴۴۱) نیز نقل فرموده اند.

نهم - حضرت ربّ اعلىٰ در باب دوّم از واحد هشتم كتاب بيان چنين مى فرمايند: "... اين است قول مرحوم شيخ در وقتى كه كسى از ايشان سؤال نموده بود از آن كلمه كه حضرت مي فرمايد و سيصد و سيزده نفر كه در آن روز اتقياي آن ظهورند متحمل نميشوند و حضرت صادق (ع) ذكر كاف در حق ايشان ميكند. بعد از نهي بسيار كه نميتوانى متحمل شوى فرموده بودند كه اگر حضرت ظاهر شود و بگويد كه دست از ولايت اميرالمؤمنين (ع) بردار تو برميدارى. فى الفور ابا و امتناع نموده بود كه حاشا و كلا. و ظاهر است نزد اهل حقيقت كه كلمه را از لسان حضرت به او شنودند و او چون متحمل نشد كافر شد ولى ملتفت نشد..."

متن حديث امام جعفر صادق كه در بيان فوق به آن اشاره شده به نقل از بحار الانوار (ج ۵۲، ص ۳۲۶) چنين است:

"... قال الصادق عليه السلام: كَأَنِّي انظر إلى القائم على منبر الكوفة و حوله أصحابه ثلاث مائة و ثلاثة عشر رجلاً عدّة أهل بدر، و هم أصحاب الألوية و هم حكّام الله فى أرضه على خلقه، حتى يستخرج من قبائه كتاباً مختوماً بخاتم من ذهب عهد معهود من رسول الله صلّى الله عليه و آله فيجفلون عنه أجفال الغنم، فلا يبقى منهم إلاّ الوزير و أحد عشر نقيباً كما بقوا مع موسى بن عمران عليه السلام. فيجولون فى الأرض فلا يجدون عنه مذهباً، فيرجعون إليه و الله إننى لأعرف الكلام الذى يقوله لهم فيكفرون به.

توضيح: أجفل القوم أى هربوا مسرعين."

ترجمه اين حديث به نقل از ترجمه فارسي بحار الانوار جلد سيزدهم (ص ۳۱۷) آن كه:

"... صادق آل محمد فرمود گویا قائم را در بالای منبر کوفه می بینم در حالتی که اصحاب او که سیصد و سیزده نفر مرد که به قدر اصحاب بدر اند در اطرافش می باشند و ايشانند صاحبان ولايت و دوستى ما و ايشانند حكّام خدا در روى زمين بر مخلوقاتش. پس آن حضرت از زير قبایش مکتوبی که با مهر طلا سر به مهر شده بیرون می آورد و آن عهدنامه ایست از رسول خدا. وقتى كه اصحاب آن حضرت عهدنامه را می بینند مانند گوسفند از سر او متفرّق و پراکنده میشوند و از ايشان در خدمت آن حضرت كسى نمیماند مگر وزير و یازده نفر نقيب، چنانچه

اين مقدار در نزد موسى بن عمران ماند. پس آنان كه متفرق ميشوند در اطراف زمين ميگردند و چاره نميجويند، باز به خدمت آن حضرت برميگردند. به خدا سوگند ياد ميكنم هر آينه من ميدانم آن سخن را كه قائم به ايشان ميگويد و ايشان آن را انكار کرده از او ميگريزند."

حديث ديگري با مضامين فوق در بحار الانوار (ج ۵۲، ص ۳۵۲) آمده است كه ميگويد:

"... عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: كَأَنِّي بِالْقَائِمِ عَلِ مَنبَرِ [الْكُوفَةِ] عَلَيْهِ قَبَاءٌ، فَيُخْرِجُ مِنْ وَرِيَانِ قَبَائِهِ كِتَابًا مَخْتُومًا بِخَاتَمِ [مَنْ] ذَهَبٍ فَيَفْكُهُ فَيَقْرَأُهُ عَلَى النَّاسِ فَيَجْفَلُونَ عَنْهُ إِجْفَالَ الْغَنَمِ، فَلَمْ يَبْقَ إِلَّا النِّقْبَاءُ، فَيَتَكَلَّمُ بِكَلَامٍ، فَلَا يَلْحَقُونَ مَلْجَأً حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَيْهِ وَ إِنِّي لِأَعْرِفُ الْكَلَامَ الَّذِي يَتَكَلَّمُ بِهِ ..."

جناب صدرالصدور در استدلالیه مختصر صدرالصدور (صص ۹۳-۹۴) حديث فوق را نقل فرموده و در شرح و توضيح آن چنين مرقوم داشته اند:

"يعني حضرت صادق عليه آلاف التحية و الثناء فرمود گويا مشاهده ميكنم قائم جل كبريائه را كه بر مسند امر جالس گرديده و قبائي در بر دارد و از گوشه وي كتابي را مختوم بخاتم ذهب بيرون آورده مي گشايد و بر خلق قرائت مي فرمايد و مردم چون گوسفندان از حضرتش گريخته متفرق مي گردند و جز نقباء احدی باقي نيماند. سپس به كلامي تكلم مينمايد و اصحاب بهر جهت متوجه ميشوند ملجأ و پناهي نمی يابند و عاقبت بازگشت نموده باستان مبارکش راجع مي گردند. همانا من ميدانم بچه كلام تكلم مي فرمايد كه احباب از گردش مي پاشند ..."

مقصود از قبائي كه در حديث شريف مذکور گرديده مستور بودن جمال قدم جل ذكره الاعظم است به حجاب نوریه، چه كه اهل بيان در ابتدای ورود به دارالسلام ذات مقدس حق را از حروفات بيانیه تصور مينمودند، تا اينكه طلعت قدسيه نورا به يد باسطه كشف غطاء فرمود و به انامل قدرت ختام مسك را از كتاب الهي بگشود."

حضرت بهاء الله در اشاره به حديث فوق در يكي از الواح مباركه چنين مي فرمايند:

"... چون ناس ضعیف و محتجب مشاهده میشوند لذا فَضْلاً لَهُمْ شمس حقیقت بذکر ذرّه مشغول و بحر قدم بوصف قطره ناطق، اینست که نقطهٔ اولیه باسم بایّت ظاهر شدند، و باین مقدار هم ناس راضی نشدند تا چه رسد بذکر ولایت و أمثال آن، و حال آنکه این مقامات کلّها و فوق آن بکلمه‌ای از بحر جودش ظاهر و موجود گشته و بأمری معدوم و مفقود خواهد شد. حضرت اعلیٰ در این مقام در بیان فارسی ذکری فرمود از قول شیخ أحمد أحسائی عَلَیْهِ بِهَاءُ اللَّهِ که نفسی از ایشان سؤال نمود از کلمه‌ای که قائم بآن تکلم می‌فرماید و سیصد و سیزده نفر که در آن روز از اتقیا و نقبای آن ظهورند متحمل نمیشوند. جناب شیخ از ذکر کلمه ابا و امتناع فرمودند وَ قَالَ أَنْكَ لَنْ تَقْدِرَ أَنْ تَحْمِلَهَا. بعد از اصرار فرمودند اگر قائم بتو بفرماید دست از ولایت امیر المؤمنین بردار بر میداری؟ فی الفور ابا و امتناع نموده بود که حاشا و کلاً. و نقطه در این مقام می‌فرماید: و ظاهر است نزد اهل حقیقت که حضرت شیخ کلمه را از لسان قائم باو شنوید و او چون متحمل نشد کافر شد ولی ملتفت نشد، انتهی ..."(لثالی الحکمة، ج ۲، صص ۶۰-۶۱)

و نیز حضرت بهاء الله در لوحی دیگر چنین می‌فرماید:

"... باید اهل بهاء از مالک اسماء در کلّ احیان سائل و آمل شوند که شاید اهل انشاء از فیوضات ایامش محروم نمانند. جمیع علماء به این کلمه ناطق بودند و مکرّر در زمان طفولیت نفس حقّ اصغا نموده میگفتند آیا آن کلمه قائم چه کلمه‌ایست که نقبا از آن فرار اختیار مینمایند. بگو آن کلمه حال ظاهر و شما قبل از استماع فرار نموده‌اید و ملتفت نیستید. و آن کلمه مبارکه مکنونه مخزونه مصونه اینست هو در قمیص انا ظاهر و مکنون بانا المشهود ناطق. اینست آن کلمه‌ای که فرائض مشرکین از آن مرتعد شده. سبحان الله در جمیع کتب قبل عظمت این یوم و عظمت ظهور و عظمت آیات و عظمت کلمه و عظمت استقامت و عظمت شأن و مقام ذکر شده. معذک خلق از او غافل و محتجب ..."
(مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص ۱۶۵) و نیز نگاه کنید به کتاب اسرار الآثار (ج ۵، ص ۲۳۷) تألیف جناب فاضل مازندرانی؛ و شرح الزیارة (ج ۳، ص ۷۷) اثر شیخ احمد احسائی.

دهم - حضرت ربّ اعلیٰ در باب چهاردهم از واحد هشتم کتاب بیان چنین می‌فرماید: "... این است سرّ کلام اهل بیت (ع) در ظهور که میگردد اسفل خلق، اعلای خلق؛ و اعلای خلق، اسفل خلق..."

حضرت بهاء الله نیز در کتاب *ایقان* (ص ۹۶) مطلب مزبور را به صورت "یجعل اعلاکم اسفلکم و اسفلکم اعلاکم" نقل فرموده‌اند. این بیان از حضرت علی امیرالمؤمنین است که در *نهج البلاغه* (ص ۱۷) چنین می‌فرماید:

"... أَلَا وَإِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. وَ الَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتُبْلَبُنَّ بَلْبَلَةً. وَ لَتُعْرَبُنَّ عَرَبَلَةً. وَ لَتَسَاطُنَّ سَوَطَ الْقَدْرِ حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلُكُمْ أَعْلَاكُمْ وَ أَعْلَاكُمْ أَسْفَلُكُمْ. وَ لَيْسَبِقَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا قَصْرًا. وَ لَيَقْصُرَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا سَبْقًا. وَ اللَّهُ مَا كَتَمْتُ وَ شَمَّةً وَ لَا كَذَبْتُ كَذِبَةً. وَ لَقَدْ نُبِّتُ بِهَذَا الْمَقَامِ وَ هَذَا الْيَوْمِ..."

ترجمه فارسی بیان حضرت امیر به نقل از مرجع فوق آن که: "... بدانید که روزگار دگرباره شما را در بوته آزمایش ریخت، مانند روزی که خدا پیامبر شما را برانگیخت. به خدایی که او را به راستی مبعوث فرمود، به هم خواهید درآمیخت، و چون دانه که در غربال ریزند، یا دیگ‌افزار که در دیگ ریزند، روی هم خواهید ریخت، تا آن که در زیر است زبر شود، و آن که بر زبر است به زیر در شود؛ و آنان که واپس مانده‌اند، پیش برانند، و آنان که پیش افتاده‌اند، واپس مانند. به خدا سوگند، کلمه‌ای از حق را نپوشاندم، و دروغی بر زبان نراندم که از چنین حال و چنین روز، آگاهم کرده‌اند..."

کلمات مکنونه: سیر از نقص به سوی کمال

فاروق ایزدی نیا

مقدمه

کلمات مکنونه را میتوان از جنبه‌های مختلف مورد مطالعه قرار داد، از جمله میتوان آن اثر مبارک را از سه زاویه متفاوت بررسی کرد:

اول، با توجه به گذشته: چه که جمال قدم بنفسه می‌فرمایند "هذا ما نُزِلَ مِنْ جَبْرُوتِ الْعِزَّةِ بِلِسَانِ الْقُدْرَةِ وَالْقُوَّةِ عَلَى النَّبِيِّينَ مِنْ قَبْلِ...". و لذا می‌توان در آثار گذشتگان به جستجو پرداخت و به انحاء مختلف آنها را یافت. بعضاً عیناً در کلمات مکنونه آمده است، مانند فقره‌ای از مکتوب حضرت محمد خطاب به ابوذر غفاری که فرمود "حاسب نفسك قبل أن تحاسب...". و بعضی دیگر به ظاهر تغییر شده اما معنا را منتقل نموده است مانند بیان مبارک "خَلَقْتُكَ وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مِثَالِي...". که اشارتی به آیه تورات است که فرمود "لنعملنَّ الانسانَ على صورتنا ومثالنا".

دوم، با توجه به آینده: یعنی این که این اثر در عین اختصار، شامل کل آثار و احکام و تعالیم حضرت بهاءالله اما به صورت جنینی است، به گونه‌ای که مرکز میثاق در اسفار غرب می‌فرمایند "من تعالیم حضرت بهاءالله را به این مملکت آورده‌ام که باید تحرّی حقیقت نمود و به عالم انسانی خدمت کرد، در ترویج صلح عمومی کوشید و به جهت هدایت خلق جانفشانی نمود و به جمیع خلق مهربان بود، ندای ملکوت را بلند نمود؛ انسان باید به صفات الهیه متّصف باشد و در زمره علیین درآید. این تعالیم قطره‌ای از بحور مستوره در کلمات مکنونه است." (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۲۶۷)

سوم، با توجه به زمان حال: کلمات مکنونه را می‌توان مجموعه‌ای از هدایات الهیه مشاهده کرد که مسیر حرکت انسان را از نقطهٔ نقص به اوج کمال نشان می‌دهد. در هر قدم هدایت می‌کند، راه را نشان می‌دهد و از چاه برحذر می‌دارد؛ یعنی تعلیم می‌دهد که چگونه انسان، که به صورت و مثال الهی خلق شده، جواهر مستورهٔ مودعه در وجودش را به عرصهٔ ظهور آورد تا مورد استفادهٔ خود او و اهل عالم قرار گیرد. حصول مقصود به اجرای آنچه که در این مجموعه نازل شده مشروط است، چه که مرکز میثاق فرمود "کلمات مکنونه تلاوت نمایند و به مضمون دقت کنید و به موجب آن عمل نمایند... تا آن که هر یک شمعی روشن گردید و شاهد انجمن شوید و مانند گل گلشن رائحهٔ طیبه منتشر نمایند." (مکاتیب، ج ۳، ص ۹۳)

در این حالت می‌توان به صفات الهی متّصف شد و قابلیت دخول در ملکوت یافت که حیّ قیوم فرمود "به صفاتم متّصف شوید تا قابل ورود ملکوت عزم شوید و در جبروت قدسم درآیید." (دریای دانش، ص ۱۲۲)

نکتهٔ مهمی که در ابتدا باید ذکر شود، عناوین فقرات کلمات مکنونه است. در بسیاری از موارد "یا ابن الرّوح" ذکر شده است. این بدان علت است که احبّای الهی نزد حق ابناء روح محسوبند و باید که از اجساد خود محزون نباشند و همواره مسرور به بشارات الهی باشند "یا احبّائی أنتم ابناء الرّوح لاتحزنوا من أجسادکم؛ أن استبشروا ببشارات الرّحمن بروح و ریحان. ثمّ استقیموا علی حبّ الله و أمره ثمّ اتبعوا ما نزل فی الكتاب." (آثار قلم اعلیٰ، ج ۶، ص ۵۰)

در مواردی "یا ابن العرش" به کار رفته که "عرش" عبارت از نفس مظهر ظهور است ("فلماً حضر بین یدی العرش کتابک"، مائده، ج ۸، ص ۱۶۶) که بندگان را به خود نسبت داده است.

عهد و پیمان الهی

در نگاه از زاویهٔ سوم فی الواقع عهد و میثاق الهی را مشاهده می‌کنیم که در فقرات مختلف کلمات مکنونه به ما یادآور می‌شوند. در صلوة وسطیٰ می‌خوانیم، "قد اظهرت أمرک و وفیت بعهدک"، در حالی که در کلمات مکنونه مکرراً یادآور

می‌شوند، "حال احدی را بر آن عهد قائم نمی‌بینم". اما، به ما یادآوری می‌کنند که "غرور و نافرمانی آن را از قلوب محو نموده به قسمی که اثری از آن باقی نمانده" و برای آن که ما آن را به خاطر بیاوریم، اشاره به آن صبح صادق روشن می‌فرمایند که آن عهد را در ظلّ شجره انیسا با ما بستند و کلام خود را به ما القا کردند و هدایت می‌کنند که "اگر صدر را مقدّس کنید حال آن صحرا و آن فضا را به نظر درآرید و بیان من بر همه شما معلوم شود."

در اینجا می‌توان مشاهده کرد که علّت نزول کلمات مکنونه که در بدایت بخش عربی آن بیان شده در واقع به خاطر آوردن عهد قدیم و ادای آن است "لیوفوا بعهدالله و یؤدّوا اماناته فی أنفسهم و لیکونن بجوهر التّقی فی ارض الرّوح من الفائزین." در واقع می‌توان دریافت برای آن که بتوانیم در عالم روح به جوهر پرهیزگاری و تقوی نایل گردیم، باید دو فریضه را انجام دهیم: اوّل، وفای به عهد الهی، و ثانی، ادای امانات او در نفس خودمان.

وفای به عهد

تردیدی نیست که "حق با وفا بوده و وفا را دوست داشته و می‌دارد." (گلزار، ص ۳۲۰) جمال مبارک وفا را این‌گونه می‌ستایند "بدان که ملکوت وفا را قبل از جبروت اسما بسلطان اراده خلق فرمودیم؛ لهذا وفا عندالله احبّ از کلّ اسم بوده و خواهد بود." (گلزار، ص ۳۱۹)

و اما عهدی که ما با جمال قیوم بستیم، به نام عهد الست از آن یاد می‌شود، که در سوره اعراف، آیه ۱۷۱ به بعد آن داستان نقل شده است "وَ اِذْ اَخَذْنَا مِنْ بَنِي اٰدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَاَشْهَدَهُمْ عَلٰى اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوْا بَلٰى شَهِدْنَا اَنْ تَقُوْلُوْا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اِنَّا كُنَّا عَنْ هٰذَا غٰفِلِيْنَ." این عهد از آنها گرفته شد تا مبادا در یوم قیامت اظهار بی‌خبری کنند.

جمال قیوم در کلمات مکنونه فارسی نیز به این عهد اشاره فرموده و از آن به "سه کلمه طیبه" یاد کرده‌اند که، "ای دوستان رضای خود را بر رضای من اختیار مکنید و آنچه برای شما نخواهم هرگز نخواهید و با دل‌های مرده که به آمال و آرزو آلوده شده نزد من می‌آید."

بنابراین یکی از اهداف کلمات مکنونه یادآوری آن عهد قدیم به جمیع عباد است تا دیگر بار به خود آیند و به وفای به عهد قیام کنند.

ادای امانت الهی

هدف ثانی را ادای امانت الهی بیان می‌فرمایند. در اینجا نیز اشاره به آیه کریمه قرآنی است که فرمود بعد از خلق کائنات امانت خود را خواست که به یکی از مخلوقات بسپارد. احدی توان آن را نیافت که آن را بپذیرد و حمل نماید، "إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا." (سوره احزاب، آیه ۷۲)

در این خصوص که امانت مزبور چه بود، در آثار جمال قیوم و مرکز میثاق اشاراتی موجود است. این عبد سه مورد را در آثار مبارکه ملاحظه کرده است که بدان اشاره می‌شود:

اول، حبّ الهی: حضرت بهاء الله می‌فرمایند که حبّ الهی امانتی است که به کلّ اشیاء بدون استثناء عرضه شده و هر کس که آن را حمل کند نجات خواهد یافت و هر کس که اعراض نماید به خداوند کافر شده است، "قد خلقنا کلّ الأشیاء علی حدّ سواء و عَرَضْنَا عَلَيْهَا أَمَانَةً حَبِيّ بِكَلِمَةٍ مِنْ لَدُنَّا؛ فَمَنْ حَمَلَ نَجِيّ وَ أَمِنَ وَ كَانِ مِنَ الَّذِينَ هُمْ كَانُوا مِنْ فِرْعَ يَوْمئِذٍ آمِنُونَ وَ مَنْ أَعْرَضَ كَفَرَ بِاللّهِ الْمَهِيْمِنِ الْقَيُّومِ وَ بِهَا فَرَقْنَا بَيْنَ كُلِّ الْعِبَادِ وَ فَصَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ أَنَا كُنَّا فَاصِلُونَ." (آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۲۸۳)

حضرت عبدالبهاء نیز در تبیین آن می‌فرمایند، "... فیضی در عالم وجود اعظم از حبّ نیست. این است آیت کبری، این است امانت عظمی. ولی چون شرائط و شواهد آن بسیار عظیم است، لهذا جمیع کائنات تحمل آن نداشت و استعداد و قابلیت ظهور آن را نیافت، لهذا از حمل آن عاجز و قاصر بود. این موهبت تخصیص به عالم انسان یافت. اگر چنان که باید و شاید شرائط و شواهد در نفسی تحقق یابد فتبارک الله احسن الخالقین ظاهر و آشکار گردد و علیکما البهاء الأبهی. عع"

دوم، عبودیت آستان الهی: به جای آوردن شرایط عبودیت و فنا کردن اراده خود در اراده الهی که در عهد الست نیز ذکر آن شد، کاری است بس دشوار و

مبارزه‌ای است که از بدایت تولد در این جهان انسان با نفس خود دارد. لهذا، حضرت عبدالبهاء از آن به عنوان "ثقل اعظم" یاد می‌کنند که آسمان و زمین نیز از حملش عاجز است. هیکل مبارک می‌فرمایند، "عبودیت آن ذات احدیت امانت عظیمه است که ثقل اعظم است و آسمان و زمین و جبال از حملش عاجز. پس حاضر شو که این بارگران را در کمال روح و ریحان چون این عبد حمل نمایی و مورد طعن و سب و شتم و تکفیر و تفسیق و شبهات امم گردی تا قطره‌ای از بحر بلا یای جمال قدم روحی لعباده الفدا نصیب بری." (مکاتیب، ج ۵، صص ۱۴۶-۱۴۷)

در بیان دیگر به عظمت عبودیت شهادت می‌دهند و این که فقط انسان است که حمل آن تواند و بس، "ای بنده جمال ابهی عبودیت عظیم است عظیم؛ امانت الهی و رحمت ربّانی است؛ آسمان و زمین از حملش عاجز و جبال پُرتمکین از تحملش قاصر؛ انسان است که حمل این امانت تواند. ملاحظه نما که این چه عطائی و بخششی است که سبقت بر جمیع کائنات نموده و قوای اعظم عالم مقاومت نتواند." (منتخبات مکاتیب، ج ۳، ص ۱۲۴)

لذا، باید به شرایط عبودیت قیام کرد که محویت تام است و فانی کردن اراده خود در اراده الهی. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "ای واقف در مواقف عبودیت، از مقتضای عبودیت خلوص نیت و فنا و محویت است، یعنی در جمیع شئون فنای محض و فقر صرف و فدایی کلی تام است؛ یعنی اثری و شائبه‌ای از وجود و هستی او باقی نماند و به فرائض محویت که از شرائط عبودیت است قیام نماید. در این حال از مشرق تقدیس انوار توحید چنان بر او بتابد که همه انوار گردد." (مکاتیب، ج ۸، ص ۱۶۸)

سوم، عهد و میثاق الهی است: خداوند این عهد را با بنی آدم بست نه با دیگر کائنات؛ پس امانتش را به او سپرد و انتظار داشت که امانت حفظ شود. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "ای مشغول به خدمت امرالله ... کمر را بر خدمت امر محکم بند و در ثبوت و رسوخ ضعفاء بر عهد و پیمان بکوش؛ چه که میثاق الهی امانت ربّانی است که جبال و ارض و سموات حمل آن نتوانستند؛ چگونه

سست عنصران حمل توانند؛ انا عرضنا الأمانة على السّموات و الأرض و الجبال فأبين أن يحملنّها و أشفقنّ منها و حملها الإنسان... (سفینه عرفان، ج ۸، ص ۳۷)^۱ نکته‌ای که باید در اینجا ذکر کرد معنای "ظلم و جهول" است که در آیه قرآن به انسان نسبت داده شده است. اگرچه مفسّرین اسلامی ظلم و جهول را صیغه مبالغه از ظالم و جاهل گرفتند و حافظ نیز گفت:

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال به نام من دیوانه زدند
و جناب فاضل مازندرانی نیز در شرح آن فرموده است، "... مراد از امانت جلوه یزدانی در جهان و پیوستگی به آن سرچشمه و مراد از انسان آدم ابوالبشر و مظاهر الهیه باشد؛ مبالغه در وزن و گرانی این بار و جهل و ناتوانی جسمانی بشر است و عرض امانت بر مادون انسان اظهار تکلیف به آنها نیست، بلکه اشراق این انوار بر کلّ و فقدان استعدادشان در قبول آن می‌باشد." (اسرارالآثار، ج ۱، ص ۱۹۴) اما، حضرت عبدالبهاء "ظلم و جهول" را نوعی دیگر تبیین می‌فرمایند، "اما آیه قرآن که در حق امانت کبری ظلم و جهول می‌فرماید؛ این ظلم و جهول مبالغه ظالم و جاهل نیست، بلکه معنی‌اش مظلوم و مجهول است؛ یعنی حامل امانت کبری مظلوم است، زیرا خلق انکار و استکبار می‌نمایند، و مجهول‌القدر است، قدر او را نمی‌دانند." (مائده، ج ۲، باب ۴۰ / اسرارالآثار، ج ۱، ص ۱۹۶)

شرایط سیر و سفر

سفری بزرگ در پیش است، از بدایت خلقت تا نهایت آن که عروج انسان باشد به اوج عزّت. جمال مبارک می‌فرمایند، "بگو قدر این ایام را بدانید و به تدارک مافات قیام نمایید. سفر عظیم در پیش، فراموش ننمایید؛ آنچه از برای سفر لازم است به آن تمسک جوید؛ حق جلّ جلاله امر می‌فرماید به آنچه که سبب نجات و آسایش اهل عالم است." (لثالی حکمت، ج ۱، ص ۱۳۷)

برای این سفر به نظر می‌رسد جمال مبارک دو شرط تعیین می‌فرمایند: اول تطهیر قلب است، "إملك قلباً جيداً حسناً" و ثانی رعایت انصاف، "احبّ الأشياء عندی الإنصاف، لاترغب عنه إن تكن الیّ راغباً." اگر به این دو شرط عمل کنیم می‌توانیم در این سفر موفق شویم.

اول، تطهیر قلب: قلب محلّ تجلّی الهی است، محل ظهور الهی است، متعلّق به او است و ما از تصرف در آن ممنوعیم، جمیع آنچه در آسمانها و زمین است برای ما آفریده شده، الاّ قلوب که محلّ تجلّی جلال و اجلال خود معین فرموده، امّا اسفا که هر زمان "ظهور قدس" حضرتش "آهنگ مکان خود نمود غیر خود را یافت"؛ لذا لامکان به "حرم جانان شتافت." حال، می فرماید، برای آن که انسان به مُلک دائمی و ازلی که خداوند برای او مقدر فرموده فائز و نائل شود، باید که ابتدا تطهیر قلب نماید، تا نور الهی در آن بتابد. در میانه راه نیز دیگر بار انسان را متذکّر می شود که، "فؤادک منزلی قدسه لتزولی و روحک منظری طهرها لظهوری." شرط هر مجاهده‌ای در امر بهائی برخورداری از قلب پاک و خالی از آرایش و نیز بری از حبّ و بغض است. در بدایت ایقان بدان اشاره شده، "سالکین سیل ایمان و طالبین کؤوس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئون عَرَضیه پاک و مقدّس نمایند؛ یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنون متعلّقه به سبحات جلال و روح را از تعلّق به اسباب ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه..." (صص ۲-۳)

از جمله شرایطی که شخص مجاهد باید رعایت کند نیز همین طهارت قلب است، "شخص مجاهد که اراده نمود قدم طلب و سلوک در سیل معرفت سلطان قدم گذارد، باید در بدایت امر قلب را که محلّ ظهور و بروز تجلّی اسرار غیبی الهی است، از جمیع عبارات تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزّه فرماید و صدر را که سریر ورود و جلوس محبّت محبوب ازلی است لطیف و نظیف نماید و همچنین دل را از علاقه آب و گل، یعنی از نقوش شَبَحیه و صُور ظلیّه، مقدّس گرداند، به قسمی که آثار حبّ و بغض در قلب نماند که مبادا آن حبّ او را به جهتی بی دلیل میل دهد و یا بغض او را از جهتی منع نماید، چنانچه الیوم اکثری به این دو وجه از وجه باقی و حضرت معانی باز مانده‌اند و بی‌شبان در صحراهای ضلالت و نسیان می‌چرند." (ایقان، ص ۱۴۸)

دوم، رعایت انصاف: چون قلب تطهیر شد، باید شرط ثانی را اجرا کرد و آن رعایت انصاف است در جمیع امور تا هر آنچه را که باید دید انسان با چشم خود

ببیند و با علم و آگاهی خود بسنجد نه آن که دنباله‌روی دیگران شود و به اقوال دیگران قناعت کند.

اصل انصاف آنقدر اهمّیت دارد که اوّل انسانیت قرار گرفته است، چه که به یکی از یاران می‌فرمایند، "بگو به احبّای الهی که اوّل انسانیت انصاف است و جمیع امور منوط به آن." (اقتدارات، ص ۲۹۳) و از آن هم مهم‌تر آن که اگر کسی فاقد انصاف باشد، اصلاً انسان محسوب نمی‌شود. جمال مبارک می‌فرمایند، "این عبد از اوّل ایّام الی حین اهل ایران را به عدل و انصاف دعوت نمود. فی الحقیقه هر نفسی به این دو صفت مبارکه مزین نباشد، از انسان محسوب نبوده و نیست." (حدیقه عرفان، ص ۱۲۴)^۲

و اما این که انصاف چیست باید در بیانی دیگر به جستجوی معنی آن پرداخت، "...الانصاف و هو خروج العبد عن الوهم و التّقلید و التّفرّس فی مظاهر الصّنع بنظر التّوحد و المشاهدة فی کلّ الامور بالبصر الحدید." (گلزار، ص ۶۶)

آغاز سفر

در ابتدای سفر، برای آن که مسافر الی الله بداند از چه مقامی برخوردار است، به دو نکته اشاره می‌فرمایند: اوّل آن که صرفاً به علّت حبّ الهی آفریده شده، "أحببتُ خلقك فخلقك" و ثانی آن که به صورت و مثال الهی خلق شده است، "و ألقیتُ علیک مثالی". کسی که به صورت و مثال الهی خلق شده، به طور بالقوه می‌تواند به اعلیٰ مدارج برسد و حتّی اسم اعظم گردد^۳ و یفعل مایشاء شود^۴ که البته منوط است به آن که انسان خود را از حجبات نفس و هوی خلاصی بخشد و بر حبّ الهی ثابت و راسخ ماند. چون معلوم آمد که مصدر خلقت محبت بوده، باید که پاسخگوی این محبت شد که به ظاهر محبت خود را مشروط به محبت عبد می‌کند، "احببني لأحبك؛ إن لم تحبني لن احبك ابداً". اما این خلاف محبت بلا قید و شرط خالق به مخلوق است که فرمود، "دوست معنوی شما را لأجل شما دوست داشته و دارد بلکه مخصوص هدایت شما بلا یای لاتحصی قبول فرموده؛ به چنین دوست جفا مکنید و به کویش بشتابید."؛ لذا باید معنایی دیگر برای آن یافت و مفهومی دیگر جست. محبت الهی مانند خورشیدی است که دائم می‌تابد، و چون بارانی است که به گلشن و گلخن می‌بارد؛ اما اگر کسی خود

را در ظلمت نفس نگاه داشت، خود را بی بهره ساخته است، نه آن که فیض الهی متوقف شده باشد. می‌فرمایند، "بسی واضح و مبرهن است که در فیض فیاض تعطیل نبوده و نیست. نفوسی که از این فیض منیع محروم مانده‌اند، سبب آن است که متابعت اوهام نموده‌اند و به اصنام نفس و هوی معتکف شده‌اند." (آثار قلم اعلیٰ، ج ۷، ص ۱۷۰)

ترک نفس و هوی

از همان آغاز سفر، هشدار داده می‌شود که اگر قصد وصول به مقصود داریم، باید که ترک نفس و هوی کنیم و از اراده خود چشم‌پوشیم؛ اگر طالب نفس الهی هستیم، از نفس خود اعراض کنیم و اگر جویای رضای او هستیم از رضای خود روی بگردانیم، "إن تحبّ نفسی فأعرض عن نفسک و إن ترد رضائی فأغمض عن رضائک"، چه که آسایش هنگامی دست دهد که از نفس اعراض کنیم و به حضرتش روی آوریم؛ خداوند دوست دارد فوق کلّ شی و به تنهایی محبوب باشد، "لأنّی أحبُّ أن أكون محبوباً فوق کلّ شیء" و اگر می‌خواهیم به کسی یا چیزی فخر کنیم باید به انتساب به او مباحثات نماییم و به او متوکّل باشیم. چون چنین کردیم به حصن حبّ خداوند در می‌آییم تا در امن و امان و دور از خطرات شیاطین باشیم. اما این حصن خارج از وجود ما نیست. از طرفی می‌فرماید، "حبّی حصنی" و بلافاصله برای این که زیاد هم در جستجوی این حصن نباشیم، می‌فرماید، "حصنی انت فادخل فیه ... حبّی فیک فاعرفه."

مقام انسان

آنچه که بسیار مورد تأکید واقع شده عظمت مقام انسان است؛ او نباید خود را حقیر بشمارد؛ نباید احساس ضعف نماید؛ نباید این تصوّر به او راه یابد که ذلیل است، "صنعتک عزیزا"، جاهل است، "من جوهر العلم أظهرتک"، فناپذیر است، "کیف تخاف عن فنائک"، تاریک است، "مصباحی فیک فاستنر به"؛ مگر آن که خود را با خداوند مقایسه کند. در جمیع مناجات‌ها نیز ما خود را با خداوند مقایسه می‌کنیم و به ضعف و عجز و جهل خود معترف می‌شویم؛ اما در مقام عبودیت الهی از جمیع مواهب برخورداریم و نباید نسبت نقص به خود دهیم که فرمود، "لأنّ صنعی کامل"۵۱ البته جمیع این صفات عالیّه با انتساب به خداوند و توجّه به

او حاصل می‌شود، همچون آینه‌ای که چون به خورشید متوجه می‌گردد، نور و حرارتش را کسب می‌کند و به اطراف خود منعکس می‌سازد.

در مورد عظمت مقام انسان حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند، "در میانه عباد به قسمی رفتار کنید که آثار حق از شما ظاهر شود؛ چه که شما یید اول وجود و اول عابدین و اول ساجدین و اول طائفین. فو الذی أنطقنی بما أراد که اسماء شما در ملکوت اعلیٰ مشهورتر است از ذکر شما در نزد شما. گمان مکنید این سخن وهم است. یا لیت انتم ترون ما یری ربُّکم الرَّحمن من علو شأنکم و عظمة قدرکم و سمو مقامکم. نسلل الله أن لاتمنعکم أنفسکم و أهوائکم عما قُدر لکم..." (اقتدارات، ص ۲۱۷)

اما این عظمت مقام فقط با اتکاء تام به خداوند حاصل می‌شود، چه که در بیان فوق نیز از خداوند خواسته می‌شود بندگان را هدایت نماید تا نفس و هوی آنها را از آنچه که برایشان مقدر شده منع نکند. لذا در فقرات بعد نیز مکرراً به این نکته اشاره می‌فرمایند، "وجه بوجهی و اعرض عن غیری ... إکف بنفسی عن دونی و لاتطلب معیناً سوائی ... إنس دونی و آنس بروحی." زیرا روح الهی را در ما به ودیعه گذاشته و انتظار ندارد او را ترک کنیم و محبوب دیگری اختیار نماییم.

ما در این سیل حق نداریم خود را ذلیل کنیم، چه که ما را عزیز آفریده است. چندین مرتبه به ما هشدار می‌دهد که میوه‌های عالی که بر درخت باشکوه و مجللی روئیده برای ما در نظر گرفته و نباید که از آن روی بگردانیم و به آنچه که پست‌تر از آن است قناعت کنیم، "قدرتُ لک من الشجر الأبهی الفواکه الأصفی". ما را متعالی خلق کرده، نباید نفس خود را ذلیل سازیم، "خلقتک عالیاً". این معنی را ما در بیانات دیگر حضرت بهاء‌الله نیز می‌یابیم. فی‌المثل ما را از اعتراف به گناهان و طلب غفران از دیگران منع می‌کنند، چه که "جز حضرت رحمن بر آمرزش گمراهان و گناهکاران قادر نبوده و نیست. کسی که هستی نیافته چگونه هستی بخشد و صاحب خطا چگونه از خطا درگذرد" (مجموعه الواح، ص ۲۵۸). این اقرار نزد بندگان سبب حقارت و ذلت است، و "حقّ جلّ جلاله ذلت عباد

خود را دوست ندارد." (مجموعه الواح، ص ۱۱۹) حضرتش بندگان را از بوسیدن دست^۷ و تعظیم و تکریم در مقابل انسانها، حتی مظهر ظهور نیز منع می‌کنند، چه که فقط خداوندی که شناخته و دیده نمی‌شود شایسته تعظیم و سجود است، لا غیر، چه که این تعظیم و انحاء و دست‌بوسی سبب ذلت است و احدی نباید خود را نزد احدی ذلیل سازد.^۸

رعایت مقام جمیع انسانها

این عظمت مقام منحصر به من و ما نیست، بلکه کلیه انسانها از آن بهره‌مندند، لذا حضرت بهاء‌الله در طول این سفر ضمن این که ما را از ذلیل‌کردن خود نهی می‌کنند، به رعایت مقام سایرین نیز امر می‌کنند. در مقام اول نهی از فخر فروختن به دیگران، "لافتخر علی المسکین بافتخار نفسک" و خود را بالاتر از سایرین دانستن است، چه که "غافلترین عباد کسی است که ... بر برادر خود تفوق جوید." شخصی که در این سفر به دیگری فخر فرورد اولین لعن را از خداوند دریافت می‌کند، "ألعن علیک الی الأبد." اگر نهی از افتخار بر مسکین مطرح شده، تصور نشود موارد دیگر مجاز می‌شود. لاوالله. در سوره‌البیان موارد دیگر را ذکر فرموده‌اند که استکبار بر ذلیل ممنوع است؛ اگر اغنیاء فقیری را دیدند باید نزد او بنشینند و سرگذشتش را بشنوند؛ شخص عالم نباید بر جاهل فخر بفروشد و حتی شخص نیکوکار حق ندارد شخص گناهکار را ریشخند نماید: "إن وجدت من ذلیل لاتستکبروا علیه ... یا ملأ الأغنیاء إن رأیت من فقیر ... لاتفرّوا عنه ثم اقعّدوا معه و استفسروا منه عما رشح علیه من رشحات ابحر القضاء تالله فی تلك الحالة یشهدنکم اهل ملأ الأعلی و یصلین علیکم و یتغفرن لکم و یدکرنکم و یمجدنکم بالسن مقدّس طاهر فصیح. فیا طوبی لعالم لن یفتخر علی دونه بعلمه و یا حبدا لمحسن لن یتسهزء بمن عصی و یستر ما یشهد من لیسترالله علیه جریراته و انه هو خیر الساترین." (آثار قلم اعلی، ج ۴، صص ۱۱۴-۱۱۵)

البته چون آیه حق در جمیع موجود، همه عزیزند، مقام همه عظیم است، "ولکن خود را اعلم و ارجح و افضل و اتقی دیدن خطایی است کبیر." (ادعیه محبوب، طبع مصر، ص ۳۹۶)

این خضوع باید بقدری باشد که ذرات تراب به آن شهادت دهد، نه آن که خاک به زبان حال بگوید که از ما برتر است و اظهار دارد، "مع همه این مقامات عالیه و ظهورات لاتحصی که جمیع مایحتاج وجود از من ظاهر است به احدی فخر نموده و نمی‌نمایم و به کمال خضوع در زیر قدم کل ساکنم." (اقتدارات، ص ۲۲۰)

لذا وقتی نزد ما گوهری موجود که دون ما از آن محروم، باید بدون آن که در خود علوی یا سموی مشاهده کنیم، در کمال شفقت به او القاء نماییم.^۹ این لعنی که از خداوند دریافت می‌شود، در واقع به علت استکبار ورزیدن به حق است، چه که استکبار نسبت به مخلوق به خالق او راجع می‌شود.^{۱۰} لعن دوم زمانی بر سر ما فرود می‌آید که تسلیم نفس ناری شده باشیم و زبان به ذکر عیوب دیگران باز کرده باشیم، "من کان علی ذلک فعلیه لعنة منی." در اینجا عیوب خود را فراموش کرده‌ایم و در جستجوی نقائص دیگران برآمده‌ایم. خداوند دوست ندارد به ذکر معایب دیگران پردازیم، خود او از معایب و نقائص چشم می‌پوشد، ستار العیوب است، چگونه می‌توانیم ما عیوب بندگان را برملا سازیم. او خود را "غفور و رحیم و رحمن و کریم خوانده؛ چگونه می‌شود به امورات جزئی از احبای خود بگذرد و یا نظر رحمت باز دارد ... همیشه حق ناظر به اعمال خیریه بریه بوده و هست، مگر نفسی که فی الحقیقه از او رائحه اعراض مرور نماید." (مائده، ج ۴، ردیف ح، باب ۴)

حتی اگر کسی غیبت ما را نمود، ما را از معامله به مثل بر حذر می‌دارند، مبادا مانند او شویم.^{۱۱} حتی در مواردی که نفوسی در امتحانات تاب شداید را نیاورده و اعمال غیرمرضیه از آنها ظاهر شده، حق چون میل ندارد احدی محروم بماند، توصیه می‌کند که در کمال مدارا با او رفتار شود تا دیگر بار به ظل رحمت رب خود رجوع کند.^{۱۲}

روابط با دیگران

اگر نفسی دیگران را به معروف امر نماید و خود عامل به منکرات باشد، نسبت او به خود را به کلی نفی می‌کنند و با عبارت "لیس منی" از او بیزاری می‌جویند، چه

که "يَأْمُرُ النَّاسَ بِالْعَدْلِ وَيُرْتَكِبُ الْفَحْشَاءَ فِي نَفْسِهِ." در مقام مثال، کسانی را که دیگران را به اعمال حسنه دعوت می‌کنند و خود را فراموش می‌نمایند، به چراغی تشبیه می‌کنند که می‌سوزد و دیگران را روشنی می‌بخشد، اما خود او با سوختن نابود می‌شود. اگر احیاناً تأثیری در قول چنین نفوسی باشد، در اثر کلمات الهی است، نه در وجود خود او.^{۱۳} در این فقره از کلمات مکنونه به ارتکاب فحشا اشاره شده است. در بیانی به تبیین آن می‌پردازند، "خافوا عن الله و لاتفعلوا البغی و الفحشاء فی ذواتکم و هما الإعراض عن جمالی و الوقوف علی امری بعد الذی أحاط الآفاق انوار هذا الإشراق المقدس الأظهر الأمتع اللّمع." (مائده، ج ۴، ردیف ف، باب ۱)

ضمناً قانون طلایی را نیز باید رعایت کند و آن این است که برای احدی نپسندد آنچه را که برای خود نمی‌پسندد. در این مقام، خود را سرمشق عباد قرار می‌دهند. در مناجاتی می‌فرمایند، "... اعترض علیّ ذوو قرابتی بعد الذی أنت تعلم بأنّی أحببتهم و اخترت لهم ما اخترت لنفسی..." (مناجاة، ص ۷۷)

اعضاء محافل روحانیه را نیز به رعایت آن موظف می‌نمایند، "... یشاوروا فی مصالح العباد لوجه الله کما یشاورون فی امورهم..." (کتاب اقدس، بند ۳۰) به سلاطین نیز آن را توصیه می‌کنند، "لاتحملوا علی الناس ما لاتحملوه علی أنفسکم و لنترضوا لأحدٍ ما لاترضونه لکم." (سورة الملوک، مجموعه الواح نازله خطاب به ملوک، ص ۲۷)

جمال مبارک آن را مقام عدل می‌خوانند و فضل را بر آن مقدم می‌دانند، "لو تكون ناظراً الى الفضل ضع ما ينفعك و خذ ما ينتفع به العباد و إن تكن ناظراً الى العدل اختر لدونك ما تختاره لنفسك." (کلمات فردوسی، مجموعه اشراقات، ص ۱۲۰)

نکته بعد در ارتباط با دیگران، وفای به عهد است و اگر انسان قادر نیست کاری را انجام دهد، بهتر آن است که از اوّل قول ندهد و تعهدی ننماید، "لاتقل ما لاتفعل." در میان فرائضی که بر فرزند خود واجب می‌کنند، او را نصیحت می‌فرمایند، "کن ... فی الوعد وفياً." (آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، ص ۱۷) و در این حالت انسانی را که به قول خود وفا نکنند به منکرین تشبیه می‌کنند، "قل یا قوم إن تقولوا

ما لاتفعلوا فما الفرق بینکم و بین الذینهم قالوا اللّٰه ربّنا فلما جائهم علی ظلل التّقديس اذا کفروا به و كانوا من المنکرین." (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۱۱۲)
 و در مقام بعد، محروم نکردن کسانی است که از ما درخواستی دارند و ما از عهده اجابت خواسته آنها بر می آیم، "لاتحرم وجه عبدی اذا سألک فی شیء." از شرایط شخص مجاهد یکی هم این است که، "بر بی نصیبان نصیب بخشد و از محرومان عطا و احسان دریغ ندارد..." (ایقان، ص ۱۵۰)

جمال قدم زمانی که به نصیحت فرزند خود می پردازند عمده به همین نکته اشاره دارند که وقتی نعمتی داری انفاق کن، اگر نداری شکر خدای کن، خوش رو و خنده رو باش، کنزی برای فقرا و اندرزگویی برای اغنیا گرد، ندای منادی را اجابت کن، برای کسانی که در ظلمت هستند چراغ باش، کسی را که قرین غم و اندوه است شاد کن، کسی را که تشنه است سیراب نما، برای کسی که دچار حزن و الم است ملجأ و پناه باش و برای مظلوم یار و یاور گرد، خانه ای برای غریبان، و شفایی برای مریضان و قلعه ای برای بی پناهان و چشمی برای نابینایان و راهی برای گمراهان و بارانی برای زمین مساعد شو.^{۱۴}

بررسی اعمال قبل از رسیدن به حضور حق متعال

جمال مبارک در کمال ملاطفت بندگان را اندرز می دهند که قبل از آن که وقت از دست برود به بررسی اعمال خود پردازند و از نفس خود حساب بکشند، "حاسب نفسک قبل أن تحاسب؛" ببینند آیا امروزشان با دیروز تفاوتی کرده است یا خیر.^{۱۵} این عمل باید هر روز انجام شود، گو این که در مقامی می فرمایند در هر آن باید انجام شود و برای آن که وسیله ای در دست بندگان باشد که بتوانند اعمال خود را مورد بررسی قرار دهند، میزان الهی را نیز عنایت می کنند. در آن حال، انسان باید نفسش را در مقابل خود قرار دهد، گویی او را می بیند و به محاکمه می کشد، "ثمّ انصب میزان اللّٰه فی مقابله عینیک ثمّ اجعل نفسک فی مقام اللّٰذی کان تراه ثمّ وزن اعمالک به فی کلّ یوم بل فی کلّ حین و حاسب نفسک قبل أن تحاسب فی یوم اللّٰذی لن یستقرّ فیهِ رجلاً أحد من خشية اللّٰه و تضطرب فیهِ افئدة الغافلین." (الواح نازله خطاب به ملوک، ص ۴۱)

اگر انسان به آنچه که باید عامل باشد، از یوم الحساب نباید خوفی به دل راه دهد، چه که در آن یوم که از خشیت الله پاها لرزان است و قلبها پرتشویش، مؤمنین قرین بهجت و مسرتند.^{۱۶}

مرگ مایه مسرت است، نه حزن

پس انسان چون به حساب نفس خود رسید، و هر یوم به رفع نقائص و کسب کمالات پرداخت و در طریق تقرب به حق قدم برداشت، دیگر خوفی از مرگ نخواهد داشت، بلکه در کمال مسرت این دار فراق را ترک می‌کند و به سرای وصال با محبوب می‌شتابد. لذا، حضرت بهاءالله موت را بشارت و مژده می‌خوانند، "جعلتُ لك الموت بشارةً"، چه که خبر از لقای الهی می‌دهد، "الحمد لله الذي جعل الموت باباً للقاءه و سبباً لوصاله و علّةً لحياته و به أظهر أسرارَ كتابه و ما كان مخزوناً في علمه." (امر و خلق، ج ۱، ص ۲۶۸)

در واقع موت جمیع را اخذ می‌نماید، اما چه نیکوست که لوجه الله صورت گیرد؛ در این صورت "هیچ فضلی به آن نرسد و هیچ مقامی به آن برابری ننماید، ولكن در صورتی که روح در حین صعود از ماسوی الله فارغ و آزاد باشد." (آثار قلم اعلیٰ، ج ۶، ص ۲۹۰) در این حالت مسرت اندر مسرت است و بهجت اندر بهجت. از آن گذشته، وقتی که روح انسانی در این عالم به آن تجرد و انقطاع دست یافت در حین عروج برای دیگران نیز مفید می‌تواند باشد و علت ظهور علوم و حکم و صنایع و بقای آفرینش است.^{۱۷} البته باید به حق اعتماد نمود و در همین حد کلامش را پذیرفت و اصرار در کشف اسرار نمود، چه که اگر مقام و جایگاه روح در عالم بعد کشف شود، جمیع قصد عروج نمایند و نظم عالم زائل خواهد شد.

بهجت و مسرت

چون این اطمینان حاصل شد، دیگر جایی برای غم و اندوه باقی نمی‌ماند، در واقع چون روح قدسی ما را به انس با ذات الهی بشارت می‌دهد، دیگر علتی برای حزن وجود ندارد، مگر آن که به علت اعمال و رفتار و افکار سبب دوری خود از حق و محرومیت از فضل او شویم. لهذا، حزن در صورتی مجاز است که از خداوند دور باشیم، "لا تحزن الا فی بُعدک عنا"؛ اما راه این انس را نشان داده

است. می فرماید، من با کسی مأنوس می شوم که به ذکر من بپردازد، و انیس کسی می گردم که به من مهر بورزد و کسی را ذکر می کنم که مرا بخواد و کسی را در حصن خود راه می دهم که به من توجه کند و یاور کسی می شوم که به سوی من اقبال کند و کسی را حفظ می کنم که به درگاهم دعا کند و کسی را نصرت می کنم که از من کمک بخواد. پس محزون مباش که هر خیری را برای برگزیدگانم مقدر کرده ام و از سماء فضل به اجازه من نازل خواهد شد.^{۱۸}

در واقع باید مسرور بود تا قابلیت لقای الهی را داشت، "افرح بسرور قلبک لتکون قابلاً للقائی"; باید قرین بهجت و مسرت بود تا بتوان جمال الهی را که در یوم الست به ما ظاهر فرمود منعکس سازیم. بهجت و سرور برای احبای حق خلق شده و دون آنها در حزن بوده و خواهند بود، حتی اگر احباء به ظاهر فقیر و ذلیل باشند و دون آنها در اوج عزت ظاهره و غنای آشکار قرار داشته باشند. مسرور کسی است که به یاد خدایش از جمیع عالمیان منقطع گردد. علت این مسرت این است که نفس مظهر ظهور احزان دوستان را خود تحمل فرموده تا دوستانش در کمال فرح و اطمینان باشند.^{۱۹}

طریق مسرت یافتن را نیز به ما نشان می دهند، و در واقع شادمان بودن و شادمانه زیستن امر الهی است. باید از توکل و ایقان مدد جست و به آن دست یافت، والّا نشاط و انبساط محال بوده و هست.^{۲۰}

اجرای اوامر و ترک نواهی

ترس از جهنم و طمع بهشت اگر محرک ما در اجرای اوامر و ترک نواهی باشد، از ما نه یک فرد مؤمن بلکه فردی مشرک می سازد.^{۲۱} لهذا، حضرت بهاء الله از ما می خواهند صرفاً به خاطر حبّ هیکل مبارک به اجرای اوامر بپردازیم و برای حصول رضای حضرتش به ترک نواهی مبادرت کنیم، "اعمل حدودی حباً لی ... لاتنس وصایای ابتغاء لرضائی." باید حلاوت ندا و شیرینی کلام خدا را یافت و به جان و دل به اجرای امر او قیام کرد، "لعمری من وجد حلاوة البیان لیعمل ما امر به فی اللوح." (آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، صص ۱۸۳-۱۸۴) باید رضای او را جست، چه که "حقیقت رضا اعظم موهبت جمال ابهی است، ولی تحقق این صفت که اعظم منقبت عالم انسان است مشکل است، چه که بسیار صعب و سخت است، حین

امتحان معلوم و واضح گردد." (منتخابات مکاتیب، ج ۲، ص ۱۲۴) بنابراین باید به مقتضیات روح رضا ناظر بود، "از مقتضیات روح رضا تسلیم و انقیاد به سلطان قضا و محویت تامّه و فنای محض در ساحت کبریا." (منتخابات مکاتیب، ج ۲، ص ۱۲۴)

در واقع اگر نَفْسی به حَبّ الهی برآوریم و از دون او منقطع باشیم، آن نفس در جمیع حقایق اشیاء مؤثر واقع می شود و فقط منقطع بصیر پی به این منقبت می برد. اما اگر کسی به این بلوغ حقیقی واصل شود، به شهادت حق، "لن یتکلم الاّ لله و لن یتحرک الاّ بالله و لن یسکن الاّ بامرہ و لن یمشی الاّ فی سبیل رضائه و لن یشهد الاّ جماله و لن یخاف من احدٍ لو یجتمعُ علیه الخلاق اجمعین." (مائده، ج ۴، ردیف ف، باب ۳)

نقطه مقابلش ترک اوامر است که خداوند از چنین کسی اعلام برائت می کند، "اعلموا أنّ ما یجری من القلم الأعلى انه لأحبّاء الله مالک الأسماء؛ انّ الذی تمسک به انه منه و الذی أعرض انّ الله برئ منه و یشهد اللّوح انه بعید عن الله ربّ ماکان و ما یکون." (مائده، ج ۸، ص ۱۶۴)

جز خداوند هیچ یآوری وجود ندارد

اگر پهنه آسمانها و کهکشانها را درنوردیم ابداً آسایش و راحتی را نخواهیم یافت مگر آن که نسبت به خداوند خاضع و خاشع گردیم، سر تعظیم فرود آوریم، راضی به رضایش گردیم و خشنود به قضایش شویم، "... اسرع فی میدان السّماء لن تجد الرّاحة الاّ بالخضوع لأمرنا." هیچ مفری برای کسی وجود ندارد.^{۲۲} نه خزائن عالم کمکی می کند، نه اعانت امم، فقط می توان به خداوند توکل کرد و بس.^{۲۳}

اگر هم به قضای الهی راضی نباشیم، باید که ربّ دیگری از برای خود بیابیم: "ای طالب رضای الهی، در حدیث است مَنْ لَمْ یَرْضَ بِقَضَائِی فَلَیَطْلُبْ رَبًّا سِوائی؛ رضای بقضا عبارت از این است در راه خدا هر بلائی را به جان و دل بجویی و هر مصیبتی را به کمال سرور تحمل نمائی؛ سمّ نقیع را چون شهد لطیف بچشی و زهر هلاهل را چون غسل مصفّی بطلبی؛ زیرا این بلایا اگرچه تلخ است، ولی ثمر

شیرین دارد و حلاوت بی منتها بخشد. این است معنی من لم یرض بقضائی
فلیطلب رباً سوائی. والبهاء علیک، ع" (بشارة النور، ص ۳۸۶)

خضوع نسبت به خداوند

باید در مقابل اراده الهی نیست محض بود و فنای صرف، "کن لی خاضعاً لأکون
لک متواضعاً." در این صورت است که فضایی را در وجود خود فراهم می آوریم
که انوار فضل الهی در ما بتابد و نور جمالش از وجنات ما باهر شود. "قسم به
لثالی بحر علم الهی اگر ناس، یعنی مدعیان محبت، مشیت و اراده خود را در
مشیت و اراده الله فانی می نمودند، حال غیر آنچه مشهود است مشاهده می شد؛
عالم دیگر و خلق دیگر و اطوار دیگر ظاهر و هویدا می گشت. آنچه از ملکوت
بیان مخصوص تو و احباء نازل شد مداومت نمایند تا اشراقات انوار شمس
کلمات قلب را اخذ نماید و منور دارد." (آثار قلم اعلیٰ، ج ۵، صص ۱۱۹-۱۲۰)

ذکر الهی در عالم خاکی

این دنیا از آن خداست و می خواهد که ذکرش در آن دائم و پایدار باشد؛ در
عوض هر ذاکری را در آسمانش، در عالم ناپیدایش ذکر خواهد کرد، "اذکرنی فی
ارضی لأذکرک فی سمائی." ذکر ما او را در این دنیای خاکی سبب سرور او
خواهد شد و ذکر او ما را در آسمانش سبب نورانیت دیدگان ما خواهد گشت. در
واقع حیات جان نیاز به آب دارد که ذکر رحمن آن را تأمین می کند. اگر قلب
انسان به این آب زنده شود، باقی و پاینده خواهد بود. چراغ دل انسان حب الهی
است، باید به روغن ذکر برافروزد تا این چراغ باطن، عالم ظاهر را نیز نورانی
کند.^{۲۴}

البته همین که ما به ذکر خداوند مشغولیم، نشان می دهد که مولای ما به ما ناظر
است، والا ما بدان مبادرت نمی نمودیم.^{۲۵} البته فانی صرف باید جرأت و جسارت
داشته باشد که به ذکر خداوند بقا پردازد و این نیست مگر از فضل او که اجازه
می دهد والا "محو مطلق کجا قادر که در میدان اثبات جلوه نماید و فنای صرف
کجا تواند در عرصه بقا قدم گذارد."^{۲۶}

استماع کلام حق به سمع حق

هر گوش لایق نه که کلام الهی بشنود و هر چشمی قابل نه که تجلیات خداوندی را مشاهده کند. باید که گوش را مقدّس و چشم را منزّه داشت، "سمعک سمعی فاسمع به و بصرک بصری، فابصر به." مگر نه آن که حضرت مبشر هشدار داد، "به چشم او او را بینید و اگر به چشم غیر ملاحظه کنید، هرگز به شناسایی و آگاهی فائز نشوید." (لوح ابن ذئب، ص ۱۱۲) آواز سروش را باید در این روز فیروز شنید؛ هرکس نشنید او دارای گوش نیست. اما باید دانست که، "گوش نه گوشیه است که به دیده از آن نگرانی. چشم نهان باز کن تا آتش یزدان بینی و گوش هوش فرا دار تا گفتار خوش جانان بشنوی." (مجموعه الواح، ص ۲۵۲) بنابراین باید تمام وجود روح خالص شد تا قابلیت استماع کلام الهی را داشت که فرمود، "اگر قوه روح بتمامها به قوه سامعه تبدیل شود می توان گفت لایق اصغاء این نداء است که از افق اعلی مرتفع والا این اذان آلوده لایق اصغاء نبوده و نیست." (کلمات فردوسی، ورق سوم، مجموعه اشراقات، ص ۱۲۰) بنابراین بصر را باید از خداوند گرفت تا بتوان قدرت پروردگار را مشاهده کرد. اگر سمع را نیز از حق کسب کنیم همان را خواهیم شنید که حضرت موسی از شجر شنید. خوشا به حال کسی که ندای الهی را شنید و وای به کسی که از آن ممنوع و محروم گشت.^{۲۷} حضرتش در لوح احمد فارسی (دریای دانش، ص ۱۱۳) راه را نشان داده است، "ای احمد دیده را پاک و مقدّس نما تا تجلیات انوار لانهایات از جمیع جهات ملاحظه نمایی و گوش را از تقلید منزّه کن تا نغمات عندلیب وحدت و توحید را از افنان باقی انسانی بشنوی."

بنابراین باید به خود حضرتش گفت، "الها کریم رحیما این است بصر من أمام وجه تو و از تو می طلبد آنچه را که سزاوار بخشش تو است و عرض می نماید ای خدا، مرا از برای مشاهده خلق نمودی، از تو می طلبم مرا محروم مفرمایی و این است سمع من و عرض می کند مرا از برای اصغاء از عدم به وجود آوردی، ای کریم، مرا از اصغاء محروم مفرما." (ادعیه حضرت محبوب، ص ۳۶۴)

شهادت در سبیل او

چون راضی به رضایش شدیم و جز او را نخواستیم و جز به ذکرش لسان نگشودیم و جز به خاطر او حرکت و سکون را اختیار نکردیم، ما را به اهداء خون خود در سبیلش دعوت می‌کند تا در قباب عظمت که ورای سرادق عزت است همیشه با او باشیم و به این ترتیب مقام رفیع شهادت و شهادی فی سبیل الله را بیان می‌کنند، "استشهد فی سبیلی راضياً عنی". زیرا، "حُسن روح و قدر آن مخصوص آن است که در راه دوست انفاق شود" و البته اگر در درگاه دوست قبول شود، محبوب است و الاً بی نتیجه است، "مبارک نفسی که انفاق نماید و دوست قبول فرماید." (مائده، ج ۴، ردیف ض، باب ۲)

چه که به هر حال موت جمیع را اخذ می‌کند، پس چه بهتر که در کمال تسلیم و رضا در راه خدا جان نثار شود و رضای او حاصل گردد.^{۲۸} حضرتش از خداوند می‌طلبد که "عباد خود را مؤید فرماید بر دو امر بزرگ بعد از عرفان ذات مقدس و استقامت بر آن: عبراتی که از خشية الله نازل شود؛ قطرات دمی که در سبیلش بر خاک ریزد. این دو امر لازماً لدی العرش مقبول بوده و هست." حال، شهادت همیشه دست نمی‌دهد،^{۲۹} لذا باید امر دیگری جایگزین آن شود، "و چون ثانی نهی شد، ثالثی بر مقامش نشست و آن انفاق عمر است در سبیل شناسایی او." (مائده، ج ۴، ردیف ش، باب ۲)

البته اگر کسی در حال ایقان به خدا به مرگ طبیعی بمیرد، و کسی که اراده خود را در اراده الهی فانی سازد نیز، شهید محسوب است، "مَنْ مات و كان موقناً بالله ربّه و عارفاً نفسه و مقبلاً الیه انه قد مات شهیداً." (همان مأخذ) و نیز، "هر نفسی از ما عنده بگذرد و بما عند الله ناظر باشد، یعنی ملعب ظنون و اوهام خود واقع نشود و به اراده حضرت یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید متمسک، او از شهدا محسوب، ولو یمشی و یأکل." (مائده، ج ۸، ص ۴۰)

صبر علامت حبّ است

در سبیل خدا فقط شهادت نیست که حاصل می‌شود، بلکه انواع و اقسام بلاها و قضایا نیز هست که نازل می‌شود که صبر بر آنها علامت حبّ انسان به خدایش است، "علامة الحبّ الصبر فی قضائی و الإصطبار فی بلائی" و البته احبّاء یقین

دارند که، "وارد نمی‌شود بر نفسی من عندالله الا آنچه از برای آن نفس بهتر است از آنچه خلق شده مابین سموات و ارض،" (لئالی حکمت، ج ۳، ص ۲۸۹) لهذا به کمال شوق بلایا را می‌پذیرند و حب آنها نسبت به حق بیشتر و بیشتر می‌شود.^{۳۰} از آن گذشته بلا مخصوص اولیاء الهی است؛ مقربین کسانی هستند که بلا را نردبانی جهت عروج قرار دادند؛ آنها آنچنان بلا را می‌طلبند که گناهکار طالب عفو و غفران از ساحت یزدان است، "المحب الصادق یرجو البلا کرجاء العاصی الی المغفرة." بعد از آن که قلب آنها "به انوار معرفت منور شد و از ذکر و ثنا و محبت و مودت حق جلّ جلاله پرگشت، دیگر محلّ باقی نه تا احزان عالم و کدورات نازله در آن وارد شود و یا داخل گردد." (آثار قلم اعلی، ج ۶، ص ۱۹۴) اولیاء حق بلا را به جان طالبند، چه که می‌دانند جمیع بلایا به مقتضیات حکمت الهی است، پس از جان محبوب‌تر است.^{۳۱}

البته این کأس پر حلاوت نصیب عاشقان است نه عاقلان، "در هر دم باید صد شکرانه نمود که مورد بلا در سبیل هدی شدید و معرض جفا حباً بحضرت کبریا گردیدید. عاقلان از حلاوت این کأس بی‌خبر ولی عاشقان از نشئه این باده سرمست و پُرطرب. هر دیده بینا که روی آن دلبر رعنا دید آشفته گردید، جانفشانی نمود؛ و هر گوش شنوا که آن نغمه ربّانی بشنید مستمع از فرط طرب جانبازی فرمود؛ پروانه عشق حول سراج الهی بال و پر بسوزد و سمندر حبّ در آتش عشق برافروزد؛ مرغ بیگانه را از حرارت این آتش بهره و نصیب نه و طیر ترابی را در این دریای الهی خوض و شنایی نیست..." (بشارة النور، ص ۱۷۱)

فقر و غنا

نه باید به نعمت ظاهره شاد بود، و نه از ذلت ظاهره محزون؛ نه به فقرش باید اندوهی به دل راه داد و نه به غنای ظاهری دل خوش داشت، که هر دو زائل گردد و دیگری بر جایش نشیند، "إن أصابتک نعمة لاتفرح بها ... و إن یمسک الفقر لاتحزن." اما، فقر از ماسوی الله نعمتی است بزرگ، نباید حقیرش شمرد زیرا که در غایت آن غنای بالله روی خود را نشان دهد و غنای الهی انسان را به او متکی می‌سازد. از آن گذشته، خداوند فقیر را دوست دارد و با او همنشین و مجالس است.^{۳۲}

صبر بر فقر به مراتب بر شکر ثروت مزیت دارد، اما شکر بر فقر به مراتب از صبر بر فقر بهتر است. از همه بهتر غنی منفق است.^{۳۳}

اخذ و عطا، فقر و غنا به اراده حق است و آن نیز مبتنی بر حکمت.^{۳۴} البته کسانی که مقرب درگاه کبریا هستند، جمیع امور را به او تفویض می نمایند.

بنابراین قلب را باید از حب دنیا طاهر ساخت؛ می توان ثروت و غنا را مالک شد، مشروط بر آن که ما را از حب مولی باز ندارد. چه که "الدنيا هي غفلتكم عن وجدك و اشتغالكم بما سويه و الآخرة ... كلما يمنعمكم اليوم عن حب الله انها لهي الدنيا أن اجتنبوا منها لتكونن من المفلحين." اما اگر کسی غنا را مالک شود و این غنا او را از حق باز ندارد، ابدأ منعی بر آن نیست، چه که تمام آنچه که در آسمانها و زمین آفریده شده برای بندگان مؤمن و موحد است، لا غیر.^{۳۵}

اما خداوند مایل است که ما به جای طلب ثروت و غنا و توجه به دنیا، به یاد سفر روحانی خویش باشیم و توشه ای برای آن عالم فراهم کنیم. چه که انسان وقتی عازم سفری است، باید برای آن سفر تدارک ببیند. وقتی در عالم رحم عازم این دنیا بودیم، می بایست به تدارک ثروت و غنا می پرداختیم، نه حالا که عازم مرحله بعدی هستیم.^{۳۶}

پس باید مال را، که از آن ما نیست و به صرف فضل و کرم الهی عنایت شده، به فقرا انفاق کنیم، تا خداوند در آسمان از کنوز فنا ناپذیرش و خزائن فساد ناپذیرش به ما عنایت فرماید، "أنفق مالی علی فقرائی لتُنْفَقَ فی السماء من کنوز عزّ لا تَفنی." باید از خود گذشت و به دیگران پرداخت و مساوات را بل مواسات را مد نظر داشت، "مساوات آن که انسان عبادالله را از آنچه حق جلّ جلاله به او عنایت فرموده محروم ننماید؛ خود متنعم و مثل خود را هم متنعم نماید. این مقام بسیار محبوب است، چه که کلّ از نعمت قسمت می برند و از بحر فضل نصیب و آنان که سایرین را بر خود ترجیح می دهند، فی الحقیقه این مقام فوق مقام است ... (امر و خلق، ج ۳، ص ۲۵۶ / ادعیه محبوب، ص ۳۹۹)

مهیا ساختن محیط برای تجلی خداوند

"عالم ناسوت را باید جلوه گاه فیوضات ملکوت نمود." (مکاتیب، ج ۱، ص ۳۰۸)

چه که "هیکل الوجود عرشی" باید از هر چیزی پیراسته شود تا محل استوای

خداوند گردد. هر یک از اجزاء طبیعت مظهر اسم خلاق الهی است، آسمان‌ها نشانه‌های بزرگی خداوند است، باید به دیده پاکیزه در آن نگریست و ستاره‌ها گواه راستی اویند، به این راستی باید گواهی داد. (مجموعه الواح، ص ۲۵۲) در کلیه اشیاء تجلی خداوند وجود دارد، باید به آن احترام گذاشت، "از علو وجود بحت و سمو کرم صرف در کل شیء عمّا یشهد و یری آیه عرفان خود را ودیعه گذارده تا هیچ شیء از عرفان حضرتش علی مقداره و مراتبه محروم نماند و آن آیه مرآت جمال اوست در آفرینش." (پیام آسمانی، ج ۲، ص ۲۱۳)

حضرت بهاءالله در مناجاتی می‌فرماید که خدایا هیچ شیئی نیست مگر آن که آیات و ظهورات و شئونات تو را می‌شناساند و ذکر می‌کند. قسم به عزت تو، ای خدا، هر زمان که به آسمان نگاه می‌کنم مرا به علو و ارتفاع و سمو و بلندی مرتبه تو متذکر می‌سازد و چون به زمین نگاه می‌کنم ظهورات قدرت و بروزات نعمت تو را می‌شناساند و هر زمان که به دریا می‌نگرم در باره عظمت و اقتدار و سلطنت و کبریایی تو سخن می‌گویم و هرگاه به کوه‌ها می‌نگرم پرچم‌های نصرت و عزت تو را به من نشان می‌دهد.^{۳۷}

در ایقان شریف (ص ۷۵) نیز به این نکته صریحاً اشاره کرده‌اند، "آنچه در آسمان‌ها و زمین است محالّ بروز صفات و اسمای الهی هستند، چنانچه در هر ذره آثار تجلی آن شمس حقیقی ظاهر و هویدا است که گویا بدون ظهور آن تجلی در عالم مُلکی هیچ شیئی به خلعت هستی مفتخر نیاید و به وجود مشرف نشود." بنابراین می‌توان گفت که هیکل وجود، یعنی محیط زندگی ابناء بشر را باید به نحوی از آلودگی‌ها پیراست تا محلّ استوای ذات الهی و تجلی مظهر سبحانی گردد. این استقرار و استوای جمال رحمانی که در کلمات مکنونه ذکر شده در بیان حضرت عبدالبهاء متجلی است:

هوالله ای یاران حقیقی و مشتاقان جمال الهی چون حی قیوم به جمیع اسماء و صفات و کمالات و شئون بر ماکان و مایکون تجلی فرمود و مطلع امکان را به انوار نیر لامکان متجلی نمود، جوش و خروش در ذرات کائنات افتاد، نیشان رحمت فیضان نمود و پرتو آفتاب درخشید و نسیم صهبا بوزید و ندای الهی به گوش‌ها رسید؛ دلها بطیید و جانها برمید،

رخها برافروخت و پرده‌ها بسوخت و روی یار مهربان جلوه نمود؛ قلوب عاشقان شعله سوزان بزد و چشم مشتاقان از سرور گریان شد؛ گلشن توحید تزیین یافت و گلزار تجرید آراسته گشت؛ جشن فیوضات ترتیب یافت و بزم الست آماده گشت؛ سریر سلطنت الهیه استقرار جست و "الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى" محقق گشت.

پس، اعظم تجلی جمال قدم در این بزم اتم در هیکل میثاق جلوه فرمود و بر آفاق اشراق نمود؛ مطرب الهی اوتار مِثَالث و مِثَانِی به دست گرفت و به آهنگ پارسی این ترانه آغاز کرد:

این عهد الست است این، این پیمان به دست است این، بازار شکست است این، از یوسف رحمانی میثاق وفاق است این، پیمان و طلاق است این، آفات نفاق است این، از رحمت یزدانی این عهد قدیم است این، این سرّ قویم است این، این امر عظیم است این، از طلعت ابهائی

روحی لأحْبَابَهُ الْفِدَاءِ ع ع (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۴۱۳)

اما این که چگونه باید این هیکل وجود را منزّه و مطهر داشت تا قابل استواء و استقرار مظهر الهی گردد، در سایر آثار ذکر شده است:

اول: نحوه معامله با عالم جسمانی - در لوح "دو ندای فلاح و نجات"، حضرت عبدالبهاء اشاره فرموده‌اند که، "چون نظر در انتظام ممالک و مدن و قری و زینت دلربا و لطافت آلاء و نظافت ادوات و سهولت سیر و سفر و توسیع معلومات عالم طبیعت و مخترعات عظیمه و مشروعات جسیمه و اکتشافات علمیه و فنیه نمایی گویی که مدنیت سبب سعادت و ترقی عالم بشری است و چون نظر در اختراعات آلات هلاک جهنمی و ایجاد قوای هادمه و اکتشافات ادوات ناریه که قاطع ریشه حیات است نمایی واضح و مشهود گردد که مدنیت با توحش توأم و هم‌عنان است؛ مگر آن که مدنیت جسمانیه مؤید به هدایت ربّانیه و سنوحات رحمانیه و اخلاق الهیه گردد و منضم به شئون روحانی و کمالات ملکوتی و فیوضات لاهوتی شود." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۳۰۸)

دوم: نهی از جنگ و جدال در عرصه وجود - عرصه وجود نباید محل جنبه حیوانیه و نقائص شهوانیه انسان گردد؛ بلکه باید علویت فطریه او مجال ظهور و

بروز یابد. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "انسان دو جنبه دارد؛ یکی علویت فطریه و کمالات عقلیه و دیگری سفلیت حیوانیه و نقائص شهوانیه. اگر در ممالک و اقالیم آفاق سیر نمایید از جهتی آثار خراب و دمار مشاهده کنید و از جهتی مآثر مدنیت و عمار ملاحظه فرمایید. اما خراب و ویرانی آثار جدال و نزاع و قتال است ولی عمار و آبادی نتایج انوار فضائل و الفت و وفاق... (همان، ص ۳۱۳)

سوم: تنزیه و تقدیس و نظافت ظاهره - به بیان حضرت عبدالبهاء، "چون انسان در جمیع مراتب پاک و طاهر گردد مظهر تجلی نور باهر شود... در جمیع مراتب تنزیه و تقدیس و پاکی و لطافت سبب علویت عالم انسانی و ترقی حقائق امکانی است؛ حتی در عالم جسمانی نیز نظافت سبب حصول روحانیت است." (همان، ص ۳۲۴)

چهارم: نظافت منزل - حضرت بهاء‌الله در لوحی خطاب به یکی از اماء‌الرحمن می‌فرمایند که در غیاب او و غفلتش از خانه‌اش وارد خانه او شده‌اند و از آن رائحۀ تقدیس استشمام نکرده‌اند و حال او را آگاه می‌کنند. سپس کلیۀ نفوس را مخاطب قرار می‌دهند که به نظافت منازل و تطهیر لباس‌هایشان از آنچه که موجب کراهت خداوند است بپردازند. و سپس می‌فرمایند در جمیع احوال طالب لطافت هستند.^{۳۸}

از آن گذشته فردی که به لطافت و نظافت ظاهره متمسک نباشد، اعمالش هدر می‌رود، اهل فردوس از نگاه‌کردن به او اکراه خواهند داشت، دعایش به ساحت خداوند صعود نخواهد کرد، ملأ اعلی از او اجتناب می‌کنند.^{۳۹}

پنجم: روشنی بخشیدن به طبیعت - حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "این عالم طبیعت تاریک است باید آن را روشن کرد. روشنایی‌اش به چه چیز است؟ به این که زمینی که به اقتضای طبیعت خار بیرون آورده، علف‌های بیهوده انبات نموده، آن را شخم کنیم و تربیت نماییم تا گل‌های معطر بروید و دانه‌های بابرکت که رزق انسانی است بروید؛ این جنگلهایی که به حال طبیعی و ظلمانی است، فیض و برکت ندارد، تربیت می‌کنیم، درخت‌های بی‌ثمر را بارور می‌نماییم؛ جنگل بود

بوستان می‌کنیم؛ درهم بود منتظم می‌نماییم؛ اول ظلمانی بود چون بوستان شد، نورانی گشت... (خطابات مبارکه، ج ۲، صص ۲۸۴-۲۸۸)

ششم: نهی از محزون کردن دیگران - هر نفسی امروز به مثل این عالم خلق شده و لذا حکم عالم بر او اطلاق می‌شود. قتل انسان مانند تخریب بنایی است که خداوند ساخته است.^{۴۰} در قرآن (سوره مائده، آیه ۳۶) نیز قتل یک نفس معادل قتل جمیع نفوس و احیاء یک نفر بمنزله زندگی بخشیدن به کلیه نفوس محسوب شده است. لذا اگر انسان بدون فراش بخوابد، پای برهنه راه برود و در بیابانها به ناله و گریه پردازد بهتر از آن است که شخص مؤمنی را محزون نماید.^{۴۱}

اکنون تجلی الهی صورت گرفته و جمیع کائنات به فرح و انبساط آمده‌اند. جمال مبارک به این نکته تصریح می‌فرمایند، "امروز جذب کلمه الهی عالم را اخذ نموده؛ جمیع اشیاء به کمال فرح و انبساط به ذکر و ثنا مشغول. آب می‌گردد ای خاک بیا ذکرها را عالم را بگذاریم و به ثنای مالک قدم مشغول شویم. جبال می‌گویند، ای اشجار، امروز روز تغنی و ترنم است، چه که مقصود غیب و شهود بر کرسی ظهور مستوی. نیکوست وقت ما و نیکوست روز ما و نیکوست حال ما. فضل محبوب عالمیان احاطه نموده، انوار آفتاب شفقت تابیده، دریای رحمت موج و نور بخشش مشرق. یک آن این یوم عندالله افضل است از قرون و اعصار ... امروز آفتاب به لک الحمد یا سید العالم ناطق و آسمان به لک الثناء یا مالک الأسماء متکلم." (لثالی حکمت، ج ۳، ص ۲۴۵)

قلب را آماده نزل و ظهور الهی کنیم

قلب محلّ و منزل خداوند است، "فؤادک منزلی قدسه لنزولی"؛ جمیع آنچه که در آسمانها و زمین است برای انسان است، مگر قلوب که محلّ نزول تجلی الهی است. این منزل را باید حفظ کرد، نباید به دیگری وا گذاشت، نباید در آن تصرف کرد، نباید بی اذن صاحب‌خانه در آن وارد شد؛ نباید به امر دیگری مشغولش ساخت. تنها اجازتی که به ما داده‌اند آن است که در روضه قلب گل عشق بکاریم و لاغیر. دل مانند شمعی است که برافروخته دست قدرت الهی است. نباید گذاشت بادهای نفس و هوی که مخالف روشنی شمع است، به هبوب آید و شمع را خاموش کند.

به عبارت دیگر، قلب ما آینه‌ای است که باید آن را صیقل داد تا انوار الهی در آن تجلی کند.^{۴۲} در واقع نزول جمال الهی به صورت تجلی جمال او است در آینهٔ قلوب. تقدیس و تطهیر قلب وسیله می‌خواهد و آن "کوثر بیان رحمن"^{۴۳} و شرط تجلی الهی پاک کردن قلب از نقوش پیشین است، یعنی از هر آنچه دیده و شنیده و ادراک نموده.^{۴۴}

یکی از دلایل عدم تجلی الهی در قلب، قلبی که "مقرّ استواء رحمانی است و عرش تجلی ربّانی" مشغول بودنش به امور دیگر است، لذا از خداوند، علی‌رغم نزدیکی حضرتش، محروم و محجوب می‌ماند.^{۴۵}

اما غفلت انسان سبب غفلت حق نیست، "بسا می‌شود که انسان از خود غافل است و لکن احاطهٔ علمیّه حق لازال محیط و اشراق تجلی شمس مجلی ظاهر و مشهود. لذا، البتّه او اقرب بوده و خواهد بود؛ چه که او عالم و ناظر و محیط و انسان غافل و از اسرار ما خلّق فیه محجوب." (منتخباتی از آثار، ص ۱۲۳)

بنابراین برای کسب تأیید روح القدس، باید سراج طلب را در قلب برافروخت، نسیم محبت از شطر احدیّه می‌وزد و انوار علم و یقین همهٔ ارکان وجود را روشن می‌کند، قلب و نفس و روح به صور معرفت از خواب غفلت بیدار می‌شود و عنایات و تأییدات روح قدسی الهی حیات تازه مبذول می‌دارد و انسان خود را صاحب قلب و فؤاد تازه می‌بیند.^{۴۶}

چون قلب پاک شد، شرط خدمت و عبودیت فراهم می‌آید، تأیید می‌رسد، ارتباط متقابل قویم می‌گردد، نصرت حاصل می‌شود، هیکل امر محفوظ می‌ماند، کلام نافذ می‌شود، قلوب نفوس به اذن الهی فتح می‌شود.^{۴۷}

قلب زنده است، روح می‌خواهد، او را زینتی باید و لباسی، باید کوشید تا به اوج کمال برسد؛ "روح قلب معرفهٔ الله است و زینت او اقرار بآنّه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و ثوب آن تقوی الله و کمال آن استقامت..." (اقتدارات، ص ۱۶۲)

قلب خزینهٔ الهی است، لثالی مکنونه‌اش را نباید به دست سارقین سپرد؛^{۴۸} قلب چشمه‌ای است که نباید آن را از جریان باز داشت؛^{۴۹} مشکاة قلب محلّ سراج روح است، باید حفظش نمود؛^{۵۰} باید حجاب را از چشم قلب برداشت تا جمال دوست را بی حجاب دید، چه که بر خلاف همیشه، محبوب طالب حیبیان گشته و معشوق

جویای عاشقان شده؛^{۵۱} ادراک اسرار الهی قلب پاک می‌خواهد،^{۵۲} و تجلی اشراقات شمس علم و عرفان الهی مستلزم قلبی فارغ از ظنون متعلقه به سبحات جلال است؛^{۵۳} حق را به چشم دل باید آنگونه دید که در اثبات وجودش به دلیل و برهان نیاز نباشد؛^{۵۴} امتیاز انسان از حیوان به حیات قلب است نه حیات جسد، چه که این حیات را موت درنیابد و این بقا را فنا اخذ نکند.^{۵۵}

معراج انسان

چون آمادگی حاصل شد، از انسان دعوت می‌شود که به آسمان الهی عروج کند، تا به نوشیدن شربت وصال با محبوب نائل آید، یعنی به مقصود از آفرینش خویش برسد و در جنت و بهشت برین وارد شود.^{۵۶} البته مقصود از آسمان، جهت علو و بلندی است و منتهی مقام اشیاء.^{۵۷} آن سمائی که حضرت رسول به سوی او عروج کرد، کلام خدایش را شنید اما خودش را ندید، اینک بسیار نزدیک آمده؛^{۵۸} این همان آسمانی است که حضرت مسیح به آن صعود نمود؛^{۵۹} پس باید به روح نور که در مخزن فؤاد است عروج نمود، و به سوی خداوند صعود کرد بدون آن که نفس انسان از آن خبر شود یا جسم و جسد آگاهی یابد؛ اگر چنین شود حق معراج ادا شده است؛^{۶۰} در واقع معراج جز عروج به ملکوت اعلیٰ و افق ابهی و تشرّف به حضور پروردگار و استماع ندای او و اطلاع بر اسرار کلمه علیا و بلوغ به سدره منتهی نیست.^{۶۱} می‌توان افق دید را بلند نمود، به پرانقطاع پرواز کرد، نظر از نهر برداشت و به بحر ناظر شد، از ناسوت گذشت و بر فراز ملکوت مفرگزید.^{۶۲}

قلت فرصت

ایام می‌گذرد و انسان به هوای نفس و به راحت یومی قانع می‌شود؛ قرنهای می‌گذرد و عمر گرانمایه به انتهی می‌رسد و نفس پاکی به ساحت قدس الهی نمی‌رود؛ به سلطنت زودگذر فانی از جبروت باقی صرف نظر می‌شود، و انسان غافل می‌ماند که جمیع نفوس در خیمه یکرنگ تراب در می‌آیند. انسانها خواب مانده‌اند و غافل از آن "ان الشمس ارتفعت فی وسط الزوال". باید برخاست و دیده گشود، باشد که انوار جمال الهی بر انسان بتابد. "چه شبها که رفت و چه روزها که درگذشت و چه وقتها که به آخر رسید و چه ساعتها که به انتهی آمد و جز به اشتغال دنیای فانی نفسی برنیامد. سعی نمایید تا این چند نفسی که باقی مانده

باطل نشود. عمرها از دست رَوَد و امور از شست. شمع باقی بی فانوس روشن و منیر گشته و تمام حجات فانی را سوخته. ای پروانگان بی پروا بشتابید و بر آتش زنید و ای عاشقان بی دل و جان بر معشوق بیایید و بی رقیب نزد محبوب دوید." (دریای دانش، ص ۳۱)

خوف از آن باید داشت که آنچه امروز فوت شود به ممرّ دهور و اعصار جبران آن ممکن نباشد، "لعمرالله آنچه فوت شود ابداً بر تدارک آن قادر نبوده و نخواهید بود." (آثار قلم اعلیٰ، ج ۶، ص ۱۶۲)

انسان جلوه‌گاه اسماء و صفات الهی

ازلیت و احدیت خداوندی، نه آن است که در خور حضرت حق باشد، بلکه به فضل حضرتش ابداع شده تا انسان آن را چون قمیصی به بر کند، "ازلیتی ابداعی ابداعتها لک فاجعلها رداءً لهیکلک"؛ جمیع اسماء مانند ثوبی هستند که حضرت حق هر کس را که بخواهد به آن مزین می‌سازد و از هر کس هم بخواهد بازپس می‌گیرد،^{۶۳} همانطور که میرزا منیر کاشی را کسوت اسم اعظم پوشاند^{۶۴} و یحیی را کسوت ازل داد؛ اولی قدر بشناخت و دومی غره شد و آن را از دست بداد.^{۶۵}

حضرتش اعظم از اسم ربوبیت و الوهیت است. اینها اسماء الهی‌اند که برای آنها مظاهری در بین خلق آفریده و خود مقدّس و منزّه از آنها است.^{۶۶}

اما، هر نفسی لایق اسماء و صفات الهی نیست؛ نفوسی که این شایستگی را کسب می‌کنند ذکر و ثنا به ایشان راجع و سزاوار، چه که "آنچه موجود و مشهود است ایشان را از توجه منع نمود و از اقبال باز نداشت."^{۶۷}

می‌توان نبی بود، رسول شد، امام گشت، ولی و وصی شد؛ انسان دارای عظمتی است که می‌تواند به جمیع این مقامات برسد، چه که نبی کسی است که نبأ الهی را بشنود و به او ایمان آورد؛ رسول کسی است که رسالات الهی را ابلاغ کند؛ امام کسی است که امام وجه حق بایستد و به ایام‌الله فائز گردد؛ ولی کسی است که در حصن ولایتش داخل گردد و از غیر او منقطع شود؛ وصی کسی است که خودش و بندگان خدا را به محبت و ذکر و ثنای الهی وصیت کند.^{۶۸}

آیا نمی‌توان در زمره نفوسی بود که به آنها امر نشد به آدم سجده کنند؟^{۶۹} یا کسانی که از غیب بقاء طالع شوند و به غیب بقاء راجع گردند که "صد هزار بحر

عظمت در قلب منیرشان موج و از لبهایشان اثر تشنگی ظاهر و هزار هزار انهار قدس در دلشان جاری، ولکن در ظاهر اثری از آن مشهود نه"؟ (سفینه عرفان، دفتر ۸، صفحه ۱۷) یا از جمله کسانی که به عنایت حق خلق بدیع می‌شوند که جز در ظلّ رحمت پروردگار مستقرّ نمی‌گردند و احدی نتواند آنها را منع کند و کسانی هستند که خرّمی و نورانیت ربّانی از سیمای آنها باهر و از قلوبشان ذکر اسم عزیز خداوند ظاهر؟^{۷۰}

لزوم حفظ حبّ الهی به علت ضعف نفوس

چون انسان در این سفر به اوج عظمت نائل آمد، باید که اولاً بداند آنچه که خدایش بدو فرموده مطابق لحن و قول انسان است، نه لحن و قول الهی؛^{۷۱} چه که آنچه در خزائن سرّ الهی مکنون است، نظر به لطفی که با بندگان دارد، مخفی و مکنون می‌ماند؛ زیرا نه عقول طاقت او را دارند و نه قلوب وسعت و گنجایشی که او را در خود جای دهند. اگر کلامی از علم الهی ظاهر شود، کلّ نفوس مضطرب گردند و ارکان جمیع اشیاء منعدم شود، اقدام بلغزد و دلها بلرزد؛^{۷۲} اما چون فضل حق محیط است، علم دیگری را بر اهل ارض عرضه می‌کند تا همه به ظهور الهی یقین نمایند.^{۷۳} خداوند را علوم دیگری نیز هست که قادر نیست حرفی از آن را ذکر کند چه که احدی استطاعت شنیدن آن را ندارد.^{۷۴}

ثانیاً باید بداند که چون عقول طاقت ندارند، هر سرّی را نتوان برای همگان فاش نمود، و هر کلامی را نتوان بازگفت. چون نفوس نمی‌توانند تحمل نمایند، سعی خواهند نمود او را از حبّ الهی باز دارند و به راه خود بکشند، از نور دور کنند و به ظلمت بکشانند.^{۷۵} هر نفسی که به طریقی سعی نماید حبّ الهی را از قلب ما بزاید، شیطانی است در هیکل انسان؛ پس باید از او احتراز نمود و به حق پناه برد.^{۷۶}

باید به رحمت الهی ناظر بود که با بندگانش مدارا می‌کند و اسرار را افشا نمی‌نماید، چه که می‌داند اگر پرده از کلام الهی بردارد، زمین و آسمان بشکافد، سینه‌ها پاره‌پاره شود و بندگان به مقرّ قهر الهی راجع شوند.^{۷۷} و این نظر به ضعف نفوس است. می‌فرماید، "قسم به آفتاب صبح معانی که لسان الهی به شأن و اندازه ناس تکلم می‌فرماید چه که اکثری از ناس به بلوغ نرسیده‌اند؛ والاّ بابی از

علم بر وجه عباد مفتوح می‌فرمود که کلّ من فی السموات و الأرض به افاضه قلمیه او از علم ماسوی خود را غنی مشاهده نموده بر أعراض سکون مستقرّ می‌شدند و نظر به عدم استعداد ناس جواهر علم ربّانی و اسرار حکمت صمدانی در سماء مشیت الهی محفوظ و مستور مانده تا حین حرفی از آن نازل نشده؛ و بعد، الأمرُ بیده یفعل ما یشاء و لا یُسئلُ عمّا شاء و هو العلیم الخبیر. (مائده، ج ۷، ص ۹)

لزوم حفظ وحدت و اتحاد

با همه عظمت مقام، انسان باید واقف باشد که از خاک آفریده شده و باید که بر احدی فخر نفروشد، مباحات نکند، خود را برتر نداند، "هل عرفتم لم خلقناکم من تراب واحد لئلا یفتخر احد علی احد"؛ جمیع بندگان در کمال وحدت و یگانگی باشند، آنچنان که چون شخصی واحد مشاهده شوند، هیکلی یگانه گردند، چه که او این چنین دوست دارد.^{۷۸}

اتّحاد در رتبه اول در دین است که سبب نصرت امرالله بوده و هست، و دیگر در قول است، چه که عدم اتّحاد در قول سبب اختلاف است و محرومیت سایرین از معرفت حضرت ذوالجلال، و دیگر اتّحاد اعمال است، و دیگر اتّحاد مقام است که سبب ارتفاع امر است مابین عباد، چه که "برتری و بهتری که به میان آمد عالم خراب و ویران مشاهده گشت." خدا از بندگان می‌خواهد که، "نفوسی که از بحر بیان رحمن آشامیده‌اند و به افق اعلیٰ ناظرند باید خود را در یک صُقع و یک مقام مشاهده کنند. اگر این فقره ثابت شود و به حول و قوه الهی محقق گردد، عالم جنّت ابهی دیده شود." و دیگر اتّحاد نفوس و اموال است که منبع فرح و سرور و بهجت است که به کلّ نفوس راجع است. (ادعیه محبوب، طبع مصر، صص ۳۸۸-۴۰۰)

سفری بی پایان

سفری که انسان به عنایت حضرت باری و با احراز دو شرط اساسی و اطلاع از علت خلقتش شروع می‌کند، از مراحل متعدده عبور می‌کند؛ آنگاه که، در اثر اندکی غفلت، از صراط مستقیم عدول می‌کند، خدایش او را متذکر می‌دارد، و آنگاه که نگاهی به خود می‌اندازد و حقارت خویش را می‌بیند و گویی از ادامه

سفر نومید می‌شود، خدایش کنوز مکنونه در وجودش را به او یادآور می‌گردد و امیدی جدید به او می‌بخشد تا سفرش را ناتمام نگذارد؛ زمانی که در این سوی و آن سوی شاهراهی که در آن در حال حرکت است، دیده‌اش به فریبندگی‌های دنیا می‌افتد و قصد تمعّ از آنها را می‌نماید، خدایش میوه‌های گوارایی را به او یادآور می‌شود که در جنّت ابهی برایش مقدر کرده است و باید که سفر را ادامه دهد تا به آن فواکه برسد؛ زمانی که چون پرنده‌ای سماوی به حرکت در سطح زمین بسنده می‌کند، او را به ادامه سفر در بلندای آسمان دعوت می‌کند. در طول سفر، بارها و بارها، با دیگر سالکان مواجه می‌شود؛ بعضی را احقر از خود مشاهده می‌کند و می‌خواهد که فخر بفروشد؛ خدایش متذکر می‌دارد که در عظمت خدایی‌اش آنها را نیز رهنمون می‌شود و او را از فخر فروختن منع می‌کند؛ زمانی که به اجرای حکمی به امید جنّات لا عدل لها مبادرت می‌کند؛ او را بر حذر می‌دارد که اگر برای حبّ محبوبش نباشد، اجرای حکمش ارزشی ندارد. نهایتاً در عالم عنصری، سفر را به جایی می‌رساند که باید آنهمه اندازات و هدایات را با خون خویش بنویسد، در اعماق جانش جای دهد، تا بتواند این سفری را که در عالم اجسام شروع کرد در سیری بی‌پایان در عوالم روح ادامه دهد و بداند که چون جسم را وا گذاشت، با آنچه که اندوخته است و توانایی‌هایی که کسب کرده است می‌تواند بی‌همراهی جسم، در آسمان روح پروازی هر چه بلندتر داشته باشد و چون کمال مطلق را در خدایش می‌بیند که هرگز اش امکان وصول به آن نیست، سفری را که از نقص شروع کرد، الی‌الأبد به سوی کمال ادامه خواهد داد.

ختم کلام

خداوند با این کلمات مکنونه روائح قدس را به سوی بشر فرستاد و کلام را تمام کرد و نعمت را کامل فرمود و البته برای انسان همان را خواست که برای خویش خواست، پس باید به رضای او راضی بود و درگاهش را شاکر. دیگر تا همّت بندگان چه ظاهر نماید و از مراتب انقطاع چه پدیدار شود. آیا کلام حق را آنچنان بر روح خود مؤثر می‌سازد که گویی با مداد نور بر لوح روح نوشته است، اگر نمی‌تواند آیا از جوهر فؤاد مدادی می‌سازد تا به این وسیله آن را در اعماق وجودش حک کند و اگر به هیچیک از این دو قادر و توانا نیست، پس به خون

خویش شهادت بر حقانیت حق دهد که مداد احمر که در راه او بر خاک ریخته شده، از هر امری برتر است.

یادداشت‌ها و توضیحات

۱. به مکاتیب، ج ۸، ص ۱۱۵ و نیز منتخبات مکاتیب، ج ۲، ص ۲۶۶ نیز مراجعه شود.
۲. در اقتدارات (ص ۲۹۴) می‌فرمایند، "قل أن انصفوا یا اولی‌الالباب، من لا انصاف له لا انسانیة له." و بیانی نیز در انتهای بخش ۳ از بیانیه رفاه عالم انسانی ذکر شده است، "قل لا انسان الا بالانصاف..."
۳. لوح اشرف، مجموعه الواح مبارکه طبع مصر، ص ۲۱۱، "انّ الأسماء لو یخلصنّ أنفسهم عن حدودات الإنشاء لیصیرنّ کلّها الإسم الأعظم لو أنت من العارفين."
۴. لوح نصیر، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۶۹، "قسم به آفتاب معانی که ایوم کلّ از او محتجب مانده‌اند که اگر جمیع ممکنات به یقین صادق در ظلّ این شجره مبین درآیند و بر حبش مستقیم گردند، هر آینه کلّ به خلع مبارکه یفعل مایشاء و یحکم ما یرید مخلع و فائز آیند." و نیز می‌فرمایند، "الیوم لو یخلصنّ کلّ الأشياء عن حجابات النفس و الهوی لیلبس الله کلّها قمیص یفعل ما یشاء فی ملکوت الإنشاء لیظهر آیه سلطانه فی کلّ شیء." (منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۱۸۹ / مائده آسمانی، ج ۴، ردیف ت، باب ۱)
۵. در لوح نصیر نازل، "به حجاب نفس خود را محتجب مسازید، چه که هر نفسی را کامل خلق نمودم تا کمال صنعم مشهود آید." (مجموعه الواح، ص ۱۸۶)
۶. کتاب اقدس، بند ۳۴، "لیس لأحد أن یتغفر عند احد"
۷. کتاب اقدس، بند ۳۴، "قد حرّم علیکم تقبیل الأیادی فی الکتاب..."
۸. آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، صص ۸۱-۸۲، "انّ الذی قصد الغایة القصوی و الحضور تلقاء وجه مالک الوری له أن یتبع ما أمره القلم الأعلیٰ من لدن عزیز علیم. انّه یمنعکم عن الإنحناء و الإنطراح علی قدمی و أقدام غیری ... إن أردتم اللّقاء فاحضروا بالرّوح و الرّیحان بآداب کانت من سچیة الإنسان اتقوا الله و لاتکونوا من الغافلین ... لاتقبلوا الأیادی و لاتنحوا حین الورد انّه یأمرکم بالمعروف و

هو الأمر المجیب. لیس لأحد أن يتذللَ عند نفس ... قد حرّم علیکم ما ذکرناه ...
قد حرّم علیکم التّقیل و السّجود و الإنطراح و الإنحناء ... انّ السّجود ینبغی لمن
لا یعرف و لا یری ..."

۹. "اگر نزد شما کلمه‌ای و یا جوهری است که دون شما از آن محروم، به لسان
محبت و شفقت القاء نمایید. اگر قبول شد و اثر نمود مقصد حاصل، والاّ او را
به او گذارید و در باره او دعا نمایید نه جفا ...". (اشراقات، ص ۱۳۵) "اگر نفسی
از ادراک بعضی مراتب عاجز باشد یا نرسیده باشد، باید به کمال لطف و شفقت
با او تکلم نمایند و او را متذکر کنند من دون آن که در خود فضلی و علوی
مشاهده نمایند." (اقتدارات، ص ۲۲۱)

۱۰. در کتاب *اقتدارات*، ص ۲۱۶، این بیان مبارک درج است، "اگر نفسی لله
خاضع شود از برای دوستان الهی، این خضوع فی الحقیقه به حق راجع است چه
که ناظر به ایمان اوست بالله. در این صورت اگر نفس مقابل به مثل او حرکت
نماید و یا استکبار از او ظاهر شود، شخص بصیر به علو عمل خود و جزای آن
رسیده و می‌رسد و ضرر عمل نفس مقابل به خود او راجع است و همچنین اگر
نفسی بر نفسی استکبار نماید، آن استکبار به حق راجع است. نعوذ بالله من
ذلک یا اولی الأبصار."

۱۱. "و إن یعتبک نفسٌ أنت لا تفعل به کما فعل لئلاً تکون مثله. ثمّ اعرض عنه و
توجه الی خباء القدس فی هذا السّرادق المقدّس المرفوع." (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴،
ص ۶۱)

۱۲. "نفوسی که در این فتنه کبری مضطرب شده‌اند مداهنه با ایشان لازم که شاید
به بحر اطمینان راجع شوند. این معلوم بوده که اکثری از نفوس ضعیفند، لکن به
رحمت سابقه الهیه ناظر تا آن که نفسی محروم نماند خاصه نفوسی که در افتتان
مسّ شداند نموده‌اند. باری بر آن جناب لازم است که به امثال آن نفوس مدارا
نمایند که شاید کلّ از فضل الهی محروم نمانند." (امر و خلق، ج ۳) به مائده
آسمانی، ج ۸، صفحات ۷۱ و ۱۶۵ و نیز مجموعه الواح مبارکه، خطّ عندلیب،
ص ۲۱۹ مراجعه شود.

۱۳. "یاکم یا قوم لاتکوننّ من الذین یأمرون الناس بالبرّ و ینسون أنفسهم؛ اولئک یکذبهم کلّما یخرج من افواههم ثمّ حقایق الأشياء ثمّ ملائکة المقرّیین و إن یؤثّر قول هؤلاء فی احد هذا لم یکن منهم بل بما قدر فی الکلمات من لدن مقتدر حکیم و مثلهم عندالله کمثل السراج یسضیء منه العباد و هو یحترق فی نفسه و یكون من المحترقین." (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۱۱۳)

۱۴. اصل بیان مبارک در آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، ص ۱۸ است که در صفحه ۶۸ لوح ابن ذئب نیز نقل شده است.

۱۵. "اجعلوا اشراقکم افضل من عشیکم و غدکم احسن من امسکم." (لوح حکمت، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۸)

۱۶. "این بسی معلوم و واضح است که کلّ بعد از موت مطّلع به اعمال و افعال خود خواهند شد. قسم به آفتاب افق اقتدار که اهل حق را در آن حین فرحی دست دهد که ذکر آن ممکن نه و همچنین اصحاب ضلال را خوف و اضطراب و وحشتی رو نماید که فوق آن متصوّر نه." (اقتدارات، صص ۲۲۸-۲۲۹)

۱۷. "ارواح مجرّده که حین ارتقاء منقطعاً عن العالم و مطهراً عن شبهات الامم عروج نمایند، لعمرالله انوار و تجلیات آن ارواح سبب و علّت ظهورات علوم و حکم و صنایع و بقای آفرینش است. فنا آن را اخذ ننماید و شعور و ادراک و قوّت و قدرت او خارج از احصای عقول و ادراک است. انوار آن ارواح مربّی عالم و امم است. اگر این مقام بالمرّه کشف شود، جمیع ارواح قصد صعود نمایند و عالم منقلب مشاهده گردد." (امر و خلق، ج ۱، ص ۲۷۶)

۱۸. "إِنِّي لِأَنْسُ مَنْ يَذْكُرُنِي وَ أَكُونُ أَنْيساً لِمَنْ يَحِبُّنِي وَ ذَاكراً لِمَنْ أَرَادَنِي وَ حَصِناً لِمَنْ تَوَجَّهَ إِلَيَّ وَجْهِي وَ مُعِيناً لِمَنْ أَقْبَلَ إِلَيَّ شَطْرِي وَ حَافِظاً لِمَنْ يَدْعُونِي وَ نَاصِراً لِمَنْ اسْتَنْصَرُونِي. لَاتَحْزَنْ مِنْ شَيْءٍ كُلِّ خَيْرٍ كَثُرَ لِأَصْفِيَاءِي تُنَزَّلُ مِنْ سَمَاءِ فَضْلِي يَإِذْنِي وَ إِرَادَتِي." (مائدة آسمانی، ج ۴، ردیف ک، باب ۳)

۱۹. "به نام آفتاب معانی. ای دوستان الهی به ذکرش مشغول و به یادش مسرور باشید؛ چه که بهجت و سرور در حقیقت اولیه از برای احبّای حقّ خلق شده و دون ایشان در حزن بوده و خواهند بود، اگرچه به تمام نعمت‌های ارض متنعّم باشند و فقیرند اگرچه مالک کنوز گردند. عندالله غنی آن است که لؤلؤ حبّ الهی

در خزانه قلبش مكنون شود و مسرور آن است كه به يادش از جميع عالمن منقطع گردد و في الحقيقه احزان دوستان را نفس رحمن خود تحمل نموده، چنانچه در اين سجن بعيد مسجون و در دست اعدا مبتلاست. شما به كمال فرح و اطمينان از كوثر سبحان بنوشيد و به وصفش واصف گرديد." (پيام آسماني، ج ۲، ص ۱۸۲)

۲۰. "يا علي عليك سلام الله و عنايته ذكر اول آن كه بايد در جميع احوال با فرح و نشاط و انبساط باشي و ظهور اين مقام محال بوده و هست، مگر به ذيل توكل كامل توسل نمائي. اين است شفای امم و في الحقيقه درياق اعظم است از برای انواع و اقسام هموم و غموم و كدورات؛ و توكل حاصل نشود مگر به ايقان. مقام ايقان را اثرهاست و ثمرها." (پيام آسماني، ج ۲، ص ۲)

۲۱. "عبادت كن خدا را بشأني كه اگر جزای عبادت تو را در نار برد تغييری در پرستش تو او را به هم نرسد و اگر در جنت برد همچنين. زيرا كه اين است شأن استحقاق عبادت مر خدا را وحده و اگر از خوف عبادت كنی لايق بساط قدس الهی نبوده و نيست و حكم توحيد نمی شود در حق تو و همچنين اگر نظر در جنت كنی و به رجاء آن عبادت كنی، شريك گردانیده ای خلق خدا را با او؛ اگرچه خلق محبوب او است كه جنت باشد. زيرا كه نار و جنت هر دو عابدند خدا را و ساجدند از برای او و آنچه سزاوار است ذات او را عبادت او است به استحقاق، بلا خوف از نار و رجاء در جنت؛ اگرچه بعد از تحقق عبادت عابد محفوظ از نار و در جنت رضای او بوده و هست، ولی سبب نفس عبادت نگردد كه آن در مقام خود از فضل و جود حق بر آنچه حكمت الهیه مقتضی شده جاری می گردد." (منتخبات آيات از آثار حضرت نقطه اولی، صص ۵۲-۵۳)

۲۲. "تالله الحق اليوم لم يكن لأحد مفرًا ولا مستقرًا إلا في ظلّ وجهي العزيز المنير." (آثار قلم اعلى، ج ۴، ص ۵۵)

۲۳. "هذا يومٌ لا تنفعكم خزائن العالم ولا اعانة الامم. توكلوا على الله و توجهوا الى افقه المنير." (آثار قلم اعلى، ج ۲، ص ۱۴۹)

۲۴. "حيان جان به ماء ذكر رحمن بوده و اگر قلب انسانی از اين ماء لطيف روحانی زنده شود، باقی و پاينده خواهد بود. مصباح دل حب الله بوده؛ او را به دهن ذكر برافروز تا به اعانت دهن ذكریه مصباح حبيبه به كمال نور و ضياء ظاهر

شود و از آن نورِ باطن، عالم ظاهر منور گردد. این است نصیحت حق که از قلم امر جاری شد. " (آثار قلم اعلیٰ، ج ۶، ص ۲۰۲)

۲۵. "ای بندهٔ دوست. ندای دوست را از گوش جان بشنو. مادامی که به او ناظری، او به تمام چشم به تو ناظر است. جسد مقبلین مابین نفوس مثل ذهب است مابین اجساد. اگر به تو ناظر نبود به ذکرش ناطق نبود. به تو ناظر است و به ذکرت ناطق." (آثار قلم اعلیٰ، ج ۶، ص ۲۶)

۲۶. "حمد مقصودی را لایق و سزااست که لم یزل و لایزال مقدّس از حمد بوده و سازج ثنا مالک اسماء را است که مخلصین و مقربین و موحدین کلّ شهادت داده که او مقدّس از ثنای دونش بوده و هست و چون بحر عنایت به موج آمد و عرف فضل متضوّع گشت، محض جود و کرم به حمد ذات مقدّس اذن فرمود و به ثنای کینونت اقدسش اجازت داد. لذا السن از اشراقات انوار شمس اذن قوت یافت و جسارت بر ذکر نمود؛ والّا محو مطلق کجا قادر که در میدان اثبات جلوه نماید و فنای صرف کجا تواند در عرصهٔ بقا قدم گذارد. عنایتش دست گرفت و کرمش اجازت بخشید. له الحمد و له الشکر و له الذکر و له الثناء..." (آثار قلم اعلیٰ، ج ۶، ص ۱۹۸)

۲۷. "انّ الذین اوتوا بصائر من الله یرون منه قدرة ربهم العزیز القدیر و یسمعون منه ما سمع الکلیم من الشجرة انه لا اله الاّ انا العلیم الخبیر. طوبی لأذن سمعت نداء الله و لقلب اقبل الی کعبة المقربین و ویلٌ لذی شمّ منعه عن الرّائحة الّتی تمرّ من هذا القمیص و لذی اذنّ منعتها من النداء الّذی ارتفع عن جهة عرش عظیم." (کتاب مبین، ص ۳۷۶)

۲۸. "... کل به یقین می دانند که موت ظاهره جمیع را اخذ نماید و مفرّی از برای احدی نبوده و نیست. در این صورت اگر انسان به شهادت کبری فی سبیل الله مرزوق شود، البتّه بهتر و محبوب تر از آن که در فراش به مرض های متعدّدهٔ مختلفهٔ منکره جان سپارد." (آثار قلم اعلیٰ، ج ۵، ص ۱۳۱)

۲۹. "شهادت دست نمی دهد الاّ بندرت؛ آن هم لأجل حیات عالم و ظهورات صنایع و علوم و فنون. وجود این مقام مثل وجود عنقااست در اقطار عالم. به قول مذکور و به فعل مفقود." (مائدهٔ آسمانی، ج ۸، ص ۴۵ / ج ۴، ردیف ع، باب ۹)

۳۰. "کلّمَا زاد البلاء زاد اهل البهَاء في حَبِّهم؛ قد شهد بصدقهم ما انزله الرّحمن في الفرقان بقوله فتمنّوا الموت إن كنتم صادقين." (آثار قلم اعلى، ج ۲، ص ۱۵۵)
۳۱. "قضاى الهى اگرچه مبرم است و در ظاهر بغير رضای عباد، ولكن فى الحقيقه عند صاحبان بصر از جان محبوب تر؛ مقصود حق از آفرینش جود و کرم بود، البتّه خير کلّ را خواسته؛ آنچه وارد شود از بأساء و ضرّاء و یا شدّت و رخا، جميع به مقتضيات حکمت بالغه بوده..." (آثار قلم اعلى، ج ۷، ص ۲۷۰)
۳۲. "او فقير را دوست داشته و دارد و با او مجالس و مؤانس. اگر بر تراب جالسى غم مخور، مالک عرش با تُست؛ اگر گرسنه‌ای محزون مباش، مُنزل مائده به تو ناظر؛ اگر شب بی چراغی، دلتنگ مشو، مطلع نور حاضر. إني أوانسُ مع كلّ فقير و اقعُدُ مع كلّ مسكين و أتوجه الی كلّ مظلوم و أنظرُ كلّ مكروب." (مائده آسمانی، ج ۴، ردیف خ، باب اوّل)
۳۳. "فقير صابر بهتر از غنی شاکر است؛ اما فقير شاکر بهتر از فقير صابر است و بهتر از همه غنی مُنْفَق است که از امتحان خالص مانده و سبب آسایش نوع انسان گشته." (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۱۸۵)
۳۴. "حمد محبوب عالم و مقصود امم را لایق و سزااست که لازال اخذ و عطا از یمین و یسار اراده‌اش جاری و ظاهر. اخذ نماید آنچه را عطا فرمود و عطا فرماید آنچه را اخذ نمود. در اخذش صد هزار حکمت بالغه مستور و همچنين در عطایش. بلندی و علوّ مقام عطا را از اخذ معلوم نمود... این است که مقرّبین و موحدین و مخلصین جميع امور را تفویض نموده‌اند و به استقامت تمام بر آنچه وارد شده صبر نموده‌اند، چه که انّه يعلم ما عندنا؛ لانعلم ما عنده." (لوحی با مطلع "بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهى...")
۳۵. "انّ الذی لن یمنعه شیءٌ عن الله لا بأس علیه لو یزین نفسه بحلل الأرض و زینتها و ما خلّق فیها لأنّ الله خلق کلّ ما فی السّموات و الأرض لعباده الموحّدین..." (آثار قلم اعلى، ج ۴، صص ۱۱۲-۱۱۳)
۳۶. "إن كنتم تريدون الدّنيا و زخرفها ینبغی لكم بأن تطلبوها فی الأيام الّتی كنتم فی بطون امّهاتكم لأنّ فی تلك الأيام فی كلّ آن تقرّبتم الی الدّنيا و تبعدتم عنها إن كنتم من العاقلین. فلما وُلدتم و بلغ أشدکم اذا تبعدتم عن الدّنيا و تقرّبتم الی

التّراب، فكيف تحرصون في جمع الزّخارف على أنفسكم بعد الّذي فات الوقت عنكم و مضت الفرصة فتنّبها يا ملأ الغافلين. (سورة الملوك، الواح نازله خطاب به ملوك، ص ۲۵)

۳۷. "لاأرى من شيء إلا وقد يعرفني و يُذكرني بآياتك و ظهوراتك و شئونتك. و عزّتك كلّما يتوجّه طرفُ طرفي الى سمائك يُذكرني بعلوّك و ارتفاعك و سموّك و استعلائك و كلّما التفتُ الى الأرض أنّها تعرّفني ظهورات قدرتك و بروزات نعمتك و كلّما أنظر الى البحر يكلمني في عظمتك و اقتدارك و سلطنتك و كبريائك و لمّا أتوجّه الى الجبال تُريني ألوية نصرك و أعلام عزّك ... (مناجاة، ص ۱۸۲)

۳۸. "يا أمّتي إنّنا بعثنا العناية على هيكل اللّوح و إنّنا أرسلناه اليك لتفتخرى به بين العالمين. إنّنا وّرَدنا بيتك حين غفلتِك عنه و ما إستنشقنا منه رائحة القدس. كذلك يُنّبِك الخير. نظّفوا يا قوم بيوتكم و غسّلوا لباسكم عمّا يكرهه الله كذلك يعظّمكم العليم. إنّنا نحبّ اللّطافة في كلّ الأحوال ايّاكم أن تتجاوزوا عمّا أمرتم به في كتاب الله العزيز الحميد." (امر و خلق، ج ۳، ص ۲۹۵)

۳۹. "تمسّكوا باللّطافة في كلّ الأحوال لئلاّ تقع العيون على ما تكرهه أنفسكم و اهل الفردوس و الّذي تجاوز عنها يحبط عمله في الحين و إن كان له عذرٌ يعفو الله عنه انه لهو العزيز الكريم ... و الّذي يُرى في كسائه و سخّ لا يصعدُ دعائه الى الله و يجتنب عنه ملأ عالون. إنّنا أردنا نراكم مظاهر الفردوس في الأرض ليتصوّع منكم ما تفرح به افئدة المقربين." (كتاب اقدس، بند ۴۶)

۴۰. كتاب اقدس، بند ۷۳

۴۱. "عليك بالخضوع عند احباء الله ... لو تمشى بلا حذاء و تنام بلا وطاء و تنوح

في العراء لخيرٌ لك من أن تحزن من آمن و هدى." (اقتدارات، ص ۲۰۲)

۴۲. "خلّصوا مرايا قلوبكم لتجلّي الأنوار من هذا الجمال الّذي أشرق في قطب الإستجلال و يستضيء في مركز الزّوال بضياء الّذي استضاء منه كلّ من في السّموات و الأرضين." (آثار قلم اعلى، ج ۴، ص ۵۶)

۴۳. "اي قوم امروز آفتاب بيان از افق سماء فضل مُشرق و نور ظهور مكلّم طور أمام أديان ساطع و لامع. صدر و قلب و سمع و بصر را به كوثر بيان رحمن مقدّس

و مطهر سازید و بعد توجه نمایید. لعمرالله از جمیع اشیاء قد اتی الحق اصغاء کنید." (لوح ابن ذئب، ص ۴۸ / به ص ۵۳ کتاب ایقان نیز توجه شود) ۴۴. "اگر این عباد در ظهور هر یک از مظاهر شمس حقیقت چشم و گوش و قلب را از آنچه دیده و شنیده و ادراک نموده پاک و مقدس می نمودند، البته از جمال الهی محروم نمی ماندند و از حرم قرب و وصال مطالع قدسیه ممنوع نمی گشتند." (ایقان، ص ۱۱)

۴۵. "حق فرموده که من به انسان نزدیکترم از رگ گردن او به او. لذا می گوید با وجود آن که تجلی حضرت محبوب از رگ گردن به من نزدیکتر است، مع ایقان من به این مقام و اقرار من به این رتبه، من از او دورم، یعنی قلب که مقرر استواء رحمانی است و عرش تجلی ربانی، از ذکر او غافل است و به ذکر غیر مشغول؛ از او محجوب و به دنیا و آلای آن متوجه ..." (مائده، ج ۱، ص ۵۴ / به منتخباتی از آثار، ص ۱۲۳ نیز توجه شود)

۴۶. "... چون سراج طلب و مجاهده و ذوق و شوق و عشق و وله و جذب و حب در قلب روشن شد و نسیم محبت از شطر احدیه وزید، ظلمت ضلالت شک و ربب زایل شود و انوار علم و یقین همه ارکان وجود را احاطه نماید. در آن حین بشیر معنوی به بشارت روحانی از مدینه الهی چون صبح صادق طالع شود و قلب و نفس و روح را به صور معرفت از نوم غفلت بیدار نماید و عنایات و تأییدات روح القدس صمدانی حیات تازه جدید مبذول دارد به قسمی که خود را صاحب چشم جدید و گوش بدیع و قلب و فؤاد تازه می بیند و رجوع به آیات واضحه آفاقیه و خفیات مستوره انفسیه می نماید." (ایقان، ص ۱۵۱)

۴۷. "الیوم هر نفسی اراده نصرت نماید باید به ما له ناظر نباشد، بل به ما عندالله؛ لیس له أن ینظر الی ما ینفعه، بل بما ترتفع به کلمة الله المطاعة. قلب باید از شئونات نفس و هوی مقدس باشد؛ چه که سلاح فتح و سبب اولیه نصر تقوی الله بوده و هست. اوست درعی که هیکل امر را حفظ می کند و حزب الله را نصرت می نماید. لزال رایت تقوی مظفر بوده و از اقوی جنود عالم محسوب. بها فتح المقربون مدن القلوب یاذن الله رب الجنود." (مجموعه اشراقات، ص ۱۳۹)

۴۸. "چشم ودیعه من است، او را به غبار نفس و هوی تیره مکن؛ و گوش مظهر جود من است او را به اعراض مشتیه نفسیه از اصغای کلمه جامعه باز مدار؛ قلب خزینه من است، لثالی مکنونه آن را به نفس سارقه و هوس خائن مسپار؛ دست علامت عنایت من است، آن را از اخذ الواح مستوره محفوظه محروم منما ..."
(مجموعه الواح، ص ۳۱۷ / دریای دانش، ص ۱۱۳)

۴۹. "ای مؤمن مهاجر ... معین قلب منیر را به خاشاک حرص و هوی مسدود مکن و چشمه جاریه دل را از جریان باز مدار." (مجموعه الواح، ص ۳۱۵؛ دریای دانش، ص ۱۱۴)

۵۰. "ای برادر سراج روح را در مشکاة قلب به دهن حکمت برافروز و به زجاج عقل حفظش نما تا نفس های انفس مُشرکه آن را خاموش نکند و از نور باز ندارد." (ایقان، ص ۴۷)

۵۱. "اگرچه تا حال عاشقان از پی معشوق دوان بودند و حبیبان از پی محبوب دوان، در این ایام فضل سبحانی از غمام رحمانی چنان احاطه فرموده که معشوق طلب عشاق می نماید و محبوب جوئی احباب گشته؛ این فضل را غنیمت شمرد و این نعمت را کم نشمرد؛ نعمت های باقیه را نگذارید و به اشیا فانی قانع نشوید. برقع از چشم قلب بردارید و پرده از بصر دل بردید تا جمال دوست بی حجاب ببینید و ندیده ببینید و نشنیده بشنوید." (مجموعه الواح، ص ۳۳۴ / دریای دانش، ص ۲۹)

۵۲. "والله هر کس بخواهد سر معراج را ادراک نماید و یا قطره ای از عرفان این بحر بنوشد، اگر هم این علوم نزد او باشد، یعنی مرآت قلب او از نقوش این علوم غبار گرفته باشد، البته باید پاک و منزّه نماید تا سر این امر در مرآت قلب او تجلی نماید." (ایقان، ص ۱۴۵)

۵۳. "سالکین سیل ایمان و طالبین کژوس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئون عرضیه پاک و مقدس نمایند، یعنی ... قلب را از ظنون متعلقه به سبحات جلال و روح را از تعلق به اسباب ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه ... تا آن که قابل تجلیات اشراقات شمس علم و عرفان الهی و محل ظهورات فیوضات غیب نامتناهی گردند ..."
(ایقان، صص ۲-۳)

۵۴. "انشاء الله باید چشم دل را از اشارات آب و گل پاک نمود تا ادراک مراتب ما لانهایه عرفان نماید و حق را اظهر از آن بیند که در اثبات وجودش به دلیلی محتاج شوید و یا به حجّتی تمسک جوید..." (ایقان، ص ۷۱)

۵۵. ایقان، ص ۹۲

۵۶. "مقصود از آفرینش عرفان حق و لقای آن بوده و خواهد بود... هر نفسی که به آن صبح هدایت و فجر احدیت فائز شد به مقام قرب و وصل که اصل جنّت و اعلی الجنان است فائز گردید و به مقام قاب قوسین که ورای سدره منتهی است وارد شد." (مجموعه الواح، ص ۳۶۸)

۵۷. "انا ما أردنا من السماء الأ جهة العلوّ و السموّ و منتهی مقام الأشياء إن أنتم من العارفين." (اسرار الآثار، ج ۴، ص ۱۶۴)

۵۸. "هذا يومٌ فيه نادى محمد رسول الله فى قطب جنّة الرضوان يا أهل الأکوان قد ظهر محبوب العالمين و مقصود العارفين؛ هذا هو الذى سمعتُ ندائه فى المعراج و ما رأيتُ جماله الى أن بلغت الأیام الى هذا اليوم الذى به زینت أيام الله الملك العزيز الحمید." (اسرار الآثار، ج ۵، ص ۱۴۶)

۵۹. "انى أنا السماء التى صعد اليها ابن مریم يشهد بذلك لسان العظمة و القوم اكثرهم من الغافلين." (آثار قلم اعلی، ج ۲، ص ۱۰۳)

۶۰. "عرج بروح النور فى فؤادك ثم اصعد الى الله فى سرائر سرک لئلا تلتفت بذلك نفسك و قلبك و جسدك و عقلك و كل ما لك و عليك و هذا حقّ المعراج فى مراتب الأسفار و غاية فیض الله المقتدر المهيمن الجبار." (اسرار الآثار، ج ۵، ص ۱۴۶)

۶۱. "هو العروج الى الملكوت الأعلى و الأفق الأبهى فتشرف بقاء ربّه و سمع النداء و اطلع باسرار الكلمة العليا و بلغ سدره المنتهى و دنى فتدلى فكان قوب قوسین او ادنى و دخل الجنة المأوى و الفردوس الأعلى و أراه الله ملكوت الأرض و السماء. كل ذلك بوفوده على ربّه فى هذه البقعة المباركة النورا و هذه الحظيرة المقدسة البيضاء." (رحیق مختوم، ج ۱)

۶۲. "از عرصه الفاظ بگذرید و از مضمار روایات فارغ و آزاد شوید. امروز روز اباهر [پرهای مرغ] و خوافی [پرهای ریز بال پرندگان] نیست، به قوادم [شاهپر /

پره‌ای بلند در جلو بال] انقطاع پرواز نمایند که شاید از هزیز اریاح انه لا اله الا هو استماع کنید؛ از جداول [جوی آب یا نهر کوچک] و انهار چشم بردارید چه که بحر اعظم امام وجوه است؛ از ناسوت و شئون آن که سبب و علت بغی و فحشا و ضغینه و بغضاست بگذرید و بر فراز ملکوت مقرر گزینید... " (آثار قلم اعلیٰ، ج ۶، ص ۱۶۱)

۶۳. "قل انّ الأسماء هی بمنزلة الأثواب نزیّن بها من نشاء من عبادنا المریدین و نترع عمّن نشاء أمراً من لدنّنا و أنا المقتدر الحاکم العلیم و مانشاور عبادنا فی الإنتزاع کما ماشاورناهم حین الإعطاء ... قل کلّ اسم عرف ربّه و ماتجاوز عن حدّه یزداد شأنه فی کلّ حین و یتشرق علیه فی کلّ آن شمس عنایة ربّه الغفور الکریم و یرتقی بمرقاة الإنقطاع الی مقام لن یحکی الا عن موجدّه و لا ینطق الا بإذنه و لا یتحرک الا بإرادة من عنده..." (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۲۴۷)

۶۴. "هو الأمتع الأقدس الأبهی جمال الرحمن عن افق الرضوان خلف سحاب الأحزان قد کان بالحقّ مُشرقاً ... أن یا اسمی الأعظم اسمع نداء ربّک الأبهی عن شطر الکبریا ... " (اسرار الآثار، ج ۱، ص ۱۲۵). در اثری به امضاء خادم آمده است، "چند ماه قبل سوره اصحاب از سماء و یمین عرش اعظم نازل شده و به اسم الله الأعظم حضرت منیب ارسال شد." (همان، ص ۱۲۶) در مورد سایر اسماء و القاب الهی که به جناب میرزا منیر عنایت شده، در لوحی آمده است، "هذا لوح من الله العزیز القدر الی جمال قدس منیر؛ أن یا ساذج الرّوج ... أن یا کلمة الأعظم ... أن یا سماء القدس ... أن یا شمس الأحدیة ... أن یا بحر الأعظم ... أن یا شجرة الله ... أن یا کترالله ... أن یا اسم الله أن اشهد فی نفسک أنه لا اله الا هو ..." (همان، ص ۱۲۵) جناب میرزا منیر از این عنایت نیز برخوردار شد که به کلمات بدیعه الهیه تکلم نماید. جناب نبیل بیانات شفاهیه حضرت بهاء الله را اینگونه نقل می کند، "نظر به حکمت ربّانیه لسان چند نفر را به کلمات بدیعه ناطق نمودیم تا توجه نفوس به اطراف باشد و قبل از وقت احدی بر مرکز التفات تمام نیابد و یکی از آن نفوس جناب منیر بود ... " (حبیب و منیب، ص ۸، به نقل از صص ۲۵-۲۶، ج ۵ ظهور الحق)

۶۵. "بعثنا كلَّ الأوهام على هيكل بشر و زيناها بقميص اسم من اسمائنا ثم اشتهرنا ذكره بين العباد و كذلك كنا فاعلين. فلما استكبر ربّه و حارب معه و جادل به نزعنا عنه ثوب الأسماء و اشهدناه ككفّ من الطين." (آثار قلم اعلى، ج ۴، ص ۱۷۵)

۶۶. "ان الربوبية اسمى قد خلقت لها مظاهراً يربين الممكنات و انا قد كنا منزهاً عنها إن أنتم تشهدون و ان الالهية اسمى قد جعلنا لها مطالعاً يحيطن به العباد و يجعلنهم عبداً لله العزيز المقتدر المشهود." (آثار قلم اعلى، ج ۴، ص ۲۸۱)

۶۷. "در جميع اوان لآلى حكمت و بيان از خزانه قلمش ظاهر و نفحات وحى از آياتش متصوّع؛ ولكن بصر و شامة عالم ممنوع و محروم، مگر نفوسى كه آنچه موجود و مشهود است ايشان را از توجه منع نمود و از اقبال باز نداشت؛ از بحر بيان آشاميده اند و از انوار آفتاب حقيقت منور گشته اند. ايشانند مشارق اسماء الهى و مطالع صفات نامتناهى. فى الحقيقه ذكر و ثنا در اين مقام به ايشان راجع و سزاوار؛ كتب و صحف و زبر در اين مقام شاهد و گواه." (آثار قلم اعلى، ج ۶، ص ۵۱)

۶۸. "قل ان النبى من سمع نبأى و آمن بنفسى و الرسول من بلغ رسالاتى و الإمام من قام أمام وجهى و فاز بأيامى و الولي من دخل حصن ولايتى و انقطع عن سوائى و الوصى من وصى نفسه ثم العباد بحبى و ذكرى و ثنائى كذلك اشرقت شمس البيان عن افق مشية ربكم الرحمن فى هذا الرضوان المقدس الممتنع المتعالى المنيع..." (كتاب بديع، صص ۴۰۹-۴۱۰)

۶۹. "ثم ارجعى الى خلف سرادق العظمة اذاً تجدين قوماً يستضىء انوار وجوههم كالشمس فى وسط الزوال ... انهم ما أمروا بسجدة الآدم و ماحولوا وجوههم عن وجه ربك و هم من نعمة التقديس فى كل حين متنعمون." (آثار قلم اعلى، ج ۴، صص ۲۷۴-۲۷۵)

۷۰. آثار قلم اعلى، ج ۴، ص ۲۷۱

۷۱. "قد كنز فى هذا الغلام من لحن لو يظهر اقل من سم الإبرة لتندك الجبال و تصفر الأوراق و تسقط الأثمار من الأشجار و تخر الأذقان و تتوجه الوجود لهذا

الملك الذى تجده على هيكل النار فى هيئة النور و مرّة تشهد على هيئة الأمواج فى هذا البحر المواج... " (آثار قلم اعلى، ج ۴، ص ۳)

۷۲. "و ان علمى الذى فى نفسى ما عرفه احدٌ و لن يعرفه نفسٌ و لن يحمله احدٌ من العالمين. تالله الحق لو يظهر منه كلمةٌ ليضطرب كلّ النفوس و ينعدم أركان كلّ شىء و تزلّ أقدام البالغين." (آثار قلم اعلى، ج ۴، ص ۲۸۸)

۷۳. "و لنا علمٌ أخرى لو نلقى على الكائنات كلمةً منه ليقننّ كلُّ بظهور الله و علمه و يطلعنّ بأسرار العلوم كلّها و يبلغنّ الى مقام الذى يشهدنّ أنفسهنّ غنياً عن علم الأولين و الآخرين." (همان)

۷۴. "و لنا علومٌ اخرى التى لانقدر ان نذكر حرفاً منها و لا الناس يستطيعن أن يسمعنّ ذكراً منها. كذلك نبأناكم من علم الله العالم الخبير و لو نجد مستطيعاً لألقيناه كنوز المعانى و علمناه ما يحيط بحرفٍ منه على العالمين." (همان)

۷۵. "تو و ساير دوستان بايد كمال جهد را مبذول دارند تا به رحيق استقامت فائز شوند. اين است وصيّت حق دوستان خود را چه كه خائنين و سارقين و مفترين بسيارند و به اسم حق ناس را گمراه نموده و مى نمايند." (آثار قلم اعلى، ج ۵، ص ۲۰۱)

۷۶. "لو تشهد أحداً أراد أن يمنعك عن حبّ هذا الغلام فاعلم بأنّه لهو الشيطان قد ظهر على هيئة الإنسان. اذاً فاستعد بالله ثمّ اطرده بشهابٍ مثقوب." (آثار قلم اعلى، ج ۴، ص ۱۰۷) / "اعلم بأن يحضر عندك من يمنعك عن حبّ الله و انك لما وجدت منه روائح البغضاء عن جمال السبحان أيقن بأنّه لهو الشيطان ولو يكون من أعلى الإنسان اذاً تجنّب عنه ثمّ استعد باسمى القادر القدير المحكم الحكيم..." (مجموعه الواح، ص ۱۹۹) (به صفحات ۸۳ و ۱۱۷ آثار قلم اعلى، ج ۴، نیز مراجعه شود.)

۷۷. "قل أنّه لو كشف القناع عن وجه كلمة من عنده، لتشق الأرض و تنفطر سموات العلى ولكن يدارى مع عباده لثلاً يتمييز [پاره پاره شدن] صدورهم و يرجعوا الى مقرّ القهر فى هاوية السفلى..." (آثار قلم اعلى، ج ۴، ص ۱۹)

۷۸. "ان ربكم الرحمن يحبّ أن يرى من فى الأكوان كنفسٍ واحدة و هيكل واحد.

أن اغتتموا فضل الله و رحمته فی تلك الأيام الّتی مارأت عین الإبداع شبهها ..."
(لوح ملک پاریس، الواح نازله خطاب به ملوک، ص ۱۱۴)

مروری بر مضامین سورۃ البیان

سنا علیزاده روحانی

سورۃ البیان از آثار قلم اعلیٰ است که به زبان عربی نازل شده است. قارئین گرامی میتوانند این اثر مبارک را که در چهارده صفحه در کتاب آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، به چاپ رسیده است زیارت نمایند. این سورۃ مبارکه با آیه "هذه سورۃ البیان قد نزلت من جبروت الرحمن للذی آمن بالله و کان من المهتدین فی الالواح مکتوبا" آغاز و با آیه کریمه "اذا سکن قلم الاعلیٰ عن حرکتہ لحکمة التی ما اطلع بها احد الا الله العزیز الجمیل و الحمد له فی کل الاحوال انه ما من اله الا هو له الخلق و الامر و کل الیه لراجعین" به پایان میرسد. قسمتی از این لوح مبارک را حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع (گاد پاسز بای) به انگلیسی ترجمه فرموده‌اند.

مطالب مندرجه در این لوح مبارک کلاً راجع به عظمت ظهور حضرت بهاءالله، اندازات و اخبارات به اهل بیان بخصوص در مورد اعمال شنیعه ناقضین و ناکشین عهد و میثاق الهی، تبلیغ امرالله و نصائح و ارشادات به ویژه در خصوص تمسک به فضائل و کمالات اخلاقی است.

در مورد محل نزول این سورۃ کریمه سند قطعی در دست نیست. فاضل ارجمند جناب اشراق خاوری آن را "بدون تردید" از الواح نازله در عکا معرفی نموده‌اند (گنج شایگان، ص ۱۹۸) ولی به استناد قول جناب فاضل مازندرانی (اسرار الآثار، ج ۲، ص ۱۰۶) در ادرنه نازل شده است. احتمالاً جناب فاضل مازندرانی به عبارت "سجن بعید" که در این لوح آمده است و غالباً به ادرنه اطلاق میشود این برداشت را نموده‌اند، ولیکن جمال قدم به سجن عکا نیز عنوان "سجن بعید" را داده‌اند.

مخاطب سورۃ البیان

نام کامل مخاطب این لوح منیع معلوم نیست، گرچه در متن لوح هیکل اطهر اشاره میفرمایند که در ملکوت أسماء به محمد مسمی است و برادرش به أحمد. در

قسمت اخير اين سوره مبارکه خطاب به وی میفرمایند: "و انک یا ایها الحاضر بین یدی العرش و الناظر الی المنظر الاکبر بشر فی نفسک بما سمیت فی ملکوت الاسماء بمحمد و فی جبروت الاعلیٰ بمبلغ و لدى العرش بمحمود." و نیز به او میفرمایند: "و إذا رأیت أخیک الذی سمی فی ملکوت الأسماء باحمد ذکره بذكر الله ربه." با وجود این او را با عناوینی مانند "یا ایها المسافر"، "یا ایها المهاجر"، "یا ایها الوارد بالمنظر الاکبر"، و "یا عبد" خطاب میفرمایند. شاید با بحث بیشتر و تحقیق دقیق تر بتوان به شخص مخاطب این لوح پی برد.

اشخاصی که ذکرشان در این لوح آمده است

جمال مبارک در متن لوح به مخاطب چنین دستور میفرمایند: "و إذا وصلت ارض التاء فانشر هذا اللوح بین یدی اسمنا الجواد لتقر به عیناه و یفرح فی نفسه و یكون من الفرحين" در حین وصول به تبریز این لوح را به "اسمنا الجواد"، مقصود محمدجواد قزوینی، داماد حاج علی عسکر تبریزی، بده تا بخواند. محمدجواد قزوینی مدتی در تبریز مورد هجوم اعداء قرار گرفت که از وجوه حقوق الله که نزدش بود مبلغی به اشرار داد و جان خود خلاص نمود. به افتخار وی الواح متعددی از کلک اطهر جمال قدم نازل شده است. ولیکن پس از افول شمس حقیقت، صعود حضرت بهاء الله، قدمش از صراط مستقیم الهی میلغزد و راه نقض عهد و میثاق را پیش میگیرد. حضرت ولی محبوب امرالله در این خصوص (کتاب قرن بدیع، ص ۴۸۹) میفرمایند: "باری مرکز نقض و قطب نفاق (مقصود میرزا محمدعلی) بانواع حیل و خداع و دسیسه و افترا متشبث گردید تا بتدریج قسمت اعظم از منتسبین شجره الهیه و جمع کثیری از نزدیکان و طائفین حول را بدور خود گرد آورد ... حتی ... محمدجواد قزوینی که از ایام ادرنه به تحریر و استنساخ الواح کثیره منزله از قلم اعلیٰ مألوف بود با جمیع اعضاء خاندانش در حلقه ناقضین میثاق درآمدند و خود را در دام تلقینات افکیه آن قوم پُرلوم افکندند و کل متحداً متفقاً باطفاء نور مبین برخاستند و آن درّ ثمین و یوسف عهد حضرت رب العالمین را به ثمن بخش و دراهم معدوده فروختند"، "اما نفوس غافله

سافله که در دام مکر و تزویر و حيله و خداع آن ناقض اثم گرفتار شده بودند کل مخدول و مأیوس و مقهور و منکوب گشتند ... محمدجواد قزوینی یکی از ناقضین مشهور به ذلت و خواری افتاد و در سقر مقررگزید". چنانچه اشاره شد جمال قدم در آیه فوق‌الذکر محمدجواد قزوینی را به "اسمنا الجواد" یاد مینمایند و در الواحی دیگر وی را به "اسم جواد"، "اسم جواد"، "اسم الله" و "اسم الله الجواد" نیز مخاطب قرار میدهند.

در این سوره اشاره به نفوس دیگری نیز شده است، من جمله "اسم الله ص" و "اسمنا الاعظم" چنانچه میفرمایند: "ثم ذکر اسم الله ص الذی کان من بقية آل الحسين بین السموات و الأرضین" و نیز "ثم توجه الی شطر اسمنا الأعظم بلوح الله" که شاید مقصود ملا صادق مقدس خراسانی است که یکی از یاران برجسته سید کاظم رشتی بود و از بقية السیف قلعه شیخ طبرسی محسوب میشود. وی از قلم اعلیٰ به "اسم الله الاصدق" ملقب شد و تا آخر الحیات از ثابتین بود. پس از وفات از طرف حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفاء به لقب "ایادی امر" مفتخر شد.

در آثار الهی اشخاص متعددی به لقب "اسم الله" فائز شدند مانند میرزا آقای منیر ملقب به "اسم الله المنیب"، حاج محمدتقی میلانی ملقب به "اسم الله الفائق"، حاج محمدعلی بارفروشی "نقطه آخری" و نیز ملقب به "اسم الله الآخر"، میرزا محمدحسن "سلطان الشهداء" همچنین ملقب به "اسم الله حاء"، اسم الله زین‌المقربین، سید مهدی دهجی ملقب به "اسم الله" و "اسمی المهدی" و آقا جمال بروجردی ملقب به "اسم الله ج"، "اسمی جمال" و "اسم الله الجمال". متأسفانه تنی چند از این نفوس بعدها در جرگه ناقضین درآمدند، از جمله سید مهدی دهجی، محمدجواد قزوینی و آقا جمال بروجردی.

این اسامی و القابی که محض فضل و عنایت حضرت احدیت به نفوس داده میشود گاهی علت افتتان و امتحان میشود، به خصوص اگر شخص دچار کبر و غرور گردد و به چنگال خودپرستی گرفتار شود. این است که نفس انسان حجاب اکبر میشود و او را از دریافت عنایات لاتحصای حق محروم میسازد. جمال مبارک در لوح مبارک رضوان‌العدل اشاره به این حقیقت نموده میفرمایند

قوله الاعلی: "قل ان الاسماء هی بمنزلة الاثواب نزين بها من نشاء من عبادنا المریدین و نزع عمن نشاء امرا من لدنا و انا المقتدر الحاکم العلیم. و ما نشاور عبادنا فی الانتزاع کما ما شاورناهم حین الاعطاء کذلک فاعرف امر ربک و کن علی یقین مبین. لا یسلب قدرتنا عن شیء و لم تغلق ایادی الاقتدار لو انت من العارفين. قل کل اسم عرف ربه و ما تجاوز عن حده یزاد شأنه فی کل حین و یستشرق علیه فی کل آن شمس عناية ربه الغفور الکریم. و یرتقی بمرقاة الانقطاع الی مقام لن یحکی الا عن موجدہ و لا ینطق الا باذنه و لا یتحرک الا بارادة من لدنه و انه لهو المقتدر العادل العلیم الحکیم."^۱

مطالب سوره البیان

حوریه الهی

در این لوح ذکر حوریه الهی بمیان آمده است. کلمه حوریه، کلمه ایست عربی و لفظ حور به معنای بانوان سفید و زیبا که چشمان آنها حور است و در بهشت زندگی میکنند میباشد. حور به معنای چشمانی است که سیاهی و سفیدی آن هیچ آلودگی ندارد و البته نزد اعراب این نشانه زیبایی بوده. حور و یا حوریه دارای همان معنی است و در قرآن کریم آمده است که در بهشت حوریات عقیفه باکره در انتظار مؤمنین خواهند بود. در سوره الرحمن، آیه ۷۲ آمده است "حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ"

به نظر میرسد که در این دور بدیع ذکر حوریه اولین بار در قیوم/الاسماء در سوره الحوریه آمده و بعد در آثار جمال قدم از ایام سلیمانیه و آدرنه و عکا از او یاد شده است. با تمعن در این آثار چنین دستگیر میشود که جمال قدم این تمثیل بدیع را برای معرفی ذات مقدس خود و یا یکی از صفات و اسماء الهی بکار برده اند و در بعضی موارد هم از آن بعنوان تجسم "روح اعظم" یاد فرموده اند و میتوان گفت که مقصود از حوریه حقیقت و جوهر امرالله است که در عالم خلق بوسیله مظهر ظهور الهی بصورتی تدریجی تجلی مینماید و کشف نقاب از حقائق و اسرار ربانی میکند. زیرا از حقائق مسلم این است که رحمت الهی و فیض رحمانی از ازل شامل حال کائنات بوده است و یکی از دلائل این رحمت و

عنایت کشف حقائق و اسرار الهی بر حسب استعداد و قابلیت انسان و به نحو تدریجی است و نیز بیان و عرضه این حقائق معنوی در قالب صور محسوس و معقول با بکار بردن مثالها و صنایع ادبی میباشد.

حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع، در خصوص اظهار امر خفی جمال قدم، میفرمایند: "در سجن طهران که خزینه حمام عمومی شهر محسوب میشده گرفتار و پای مبارک در کند و زنجیر و عنق اطهر از ثقل فادح سلاسل و اغلال منحنی و از اطراف به مجرمین و سارقین محاط و قلب ارقّ الطف از تزئین نام نیک امرالله در نهایت احتراق و جان و وجدان از بلایا و رزایی که بر مبارزین امر الهی وارد شده در غایت التهاب و خطراتی که بقایای آن فئه مظلومه را به اشدّ احوال تهدید نموده در نظر انورش واضح و آشکار، در چنین لحظه شدید و ساعت خطیر و رهیب "روح اعظم" الهی بنحوی که آن مظهر مقدّس رحمانی خود تسمیه فرموده و در ظهورات زرتشت و موسی و عیسی و محمد بترتیب به آتش مقدّس و شجره موقده و حمامه الهیه و جبرئیل امین تعبیر و تشبیه گردیده بر قلب اعزّ اصفایش متجلی شد و بصورت حوریّه‌ای در مقابل آن هیکل بقا و سبّاح بحر بلا مصوّر و مجسم گردید".

ایضا در آثار مبارکه لفظ حوریات معانی بر جواهر علمی که بر وجه عالمیان تا بحال مستور بوده است اطلاق شده است. در بیانی حضرت ولی امرالله (توقیعات مبارکه خطاب به احبابی شرق، ص ۸۴) میفرمایند: "تبارک هذا القرن الابدع البدیع الذی فیہ فک الرحیق المختوم بانامل القیوم و کشف الحجاب عن الحقایق المودوعه فی کنائز العصمه و خرجت حوریات المعانی من غرفات الکلمات و انکشف الاسرار و ظهرت البشارات و تحققت الوعود و النبوات و انجلت الرموز و الاشارات المستوره فی بطون الآیات من التوراة و الزبور و الانجیل و الفرقان و عن ورائهم احادیث سید المرسلین و ائمه الطاهرین و صحف اولیاء الله و اخبار امناء سره و مصادر احکامه من الاولین و الاخرین" در عین حال (توقیعات مبارک، ۱۹۲۷-۱۹۳۹، ص ۶۷) میفرمایند: "چقدر از لئالی بیشمار که ناسفته در صدف قلب مانده و چه

مقدار حوریات معانی که در غرفه‌های حکمت مستور گشته که احدی مس آنها ننموده. لم یطمئنهن انس قبلهم و لا جان"

در همین سوره جلیله جمال اقدس ابهی میفرماید قوله تعالی: "قل قد جائت کرة الاخری و بسطنا ید الاقتدار علی کل من فی السموات و الارض و اظهرنا من سرنا الاعظم علی الحق الخالص سرا اقل عما یحصى. اذا ماتت الطوریون عند مطلع هذا النور الحمراء علی بقعة السیناء" که اشاره به بیان حضرت نقطه اولی در کتاب قیوم الاسماء است. حضرت ولی محبوب امرالله در توضیح این مطلب (توقیعات مبارکه خطاب به احبابی شرق، ص ۱۱۰) میفرماید: "در کتاب قیوم الاسماء و رقاء بقاء طلعت اعلی در بیان احاطه و عظمت و ابهت ظهور جمال اقدس ابهی در قیامت اخری باین نغمه جان افزا مترنم: «یا قره العین لا تجعل یدک مبسوطة علی الامر لان الناس فی سکران من السر و ان لک الکره بعد هذه الدوره بالحق الأكبر هنا لک فاطهر من السر سرا علی قدر سم الابره فی الطور الاکبر لیموتن الطوریون فی السیناء عند مطلع رشح من ذلك النور المهیمن الحمراء باذن الله الحکیم»".

و اگرچه بر طبق بیان فوق تمام اسرار مکنونه در خزائن علم الهی بر وجه عالم انسانی آشکار نخواهد شد ولی بفرموده حضرت عبدالبهاء در ملکوت باقی انسان این اسرار را کشف خواهد نمود، چنانچه (مکاتیب، ج ۵، ص ۷۷) میفرماید: "امیدوارم که انشاءالله در ملکوت ابهی به لقای حوریات معانی مسرور و مشعوف شوی" همچنین میفرماید (منقول در کتاب روحی، دفتر اول، ص ۵۸): "اسراری که انسان در این عالم خاکی از آن غافل است در عالم ملکوت کشف خواهد نمود و در آنجا از اسرار حقیقت آگاه خواهد شد."

این بود اشاره مختصری در مورد بعضی از معانی حوریه الهی. حال میپردازیم به بررسی کوتاهی از داستان این حوریه در لوح مبارک ملاح القدس که از الواح مهیمن نازل در بغداد است و مقایسه آن با داستان حوریه در سوره البیان.

در لوح مبارک ملاح القدس جمال اقدس ابهی داستان "حوریه الروح" را که از جوهر عشق الهی خلق شده "فسبحان من خلقها من جوهر الحبا" را حکایت

میفرمایند که او مأمور شد که از قصور بقا و غرفات فردوس اعلیٰ نزول نماید و در سرائر اهل ارض تفحص نماید که آیا رائحه عشق و وفا به غلام خلد الهی از آنها متضوع میشود؟ اگر چنانچه رائحه وفا استشمام نمود فریاد برآورد تا حوریات بقا از غرفات فردوس اعلیٰ نزول کنند و بزم سرور بیارایند. در این حین حوریه الهی به مأموریت خود قیام نمود و بطرازی نازل شد که آسمانها و آنچه در آنهاست را نوارنی نمود و با حرکت او تمام آنچه در اراضی سنا بود از بوی مشکبیزش معطر گردید. اما در حین تفحص و جستجو، بجای عرف عشق و وفا، جور و جفا یافت و با صیحه و ناله به مقام خود بازگشت و بین ملاً اعلیٰ و حوریات بقا ندا نمود که رائحه وفا از آن مدعیان نجستم و غلام الهی را در ارض غربت "وحیداً و فریداً" در دست فاسقین و معاندین یافتم. سپس از شدت این مصیبت فریادی برآورد که زلزله در ارکان ملاً اعلیٰ انداخت، و بر تراب افتاد و جان از کف داد. با دیدن این فاجعه حوریات غرفات از مکامن عز خود بیرون آمدند، با آه و فغان، لباسهای خود را پاره بر سر خود کوبیدند که این چه مصیبتی است.

باری اگرچه در این اثر مبارک به گرفتاری حوریه الهی در دست بی‌وفایان و ناقضان عهد یزدان اشاره شده است و لکن در سوره البیان حق خطاب به او میفرماید: "قل للحرورية الفردوس أن اخرجی من غرف القدس ثم البسی من حرر البقاء کیف تشاء من سندس السناء باسمی الابهی ثم اسمعی نغمات الابدع الاحلی عما ارتفع عن جهة عرش ربک العلی الاعلی ثم اطلعی عن افق النقاب بطراز الحوراء و لا تحرمی العباد من انوار وجهک البیضاء" و چنین ادامه میدهند قوله الاعلی: "و ان سمعت تشهق اهل الارض و السماء لا تحزنی دعیهم لیموتن علی تراب الفناء و یعدمین بما اشتعلت فی نفوسهم نار البغضاء ثم غنی علی احسن النغمات بین الأرضین و السموات فی ذکر اسم ملیک الأسماء و الصفات و كذلك قدرنا لك الأمر و انا کنا قادرین. ایاک ان لا تخلعی عن هیکلک الأطهر قمیص الأنور ثم زدی علیه فی کل حین من حلل البقاء فی جبروت الإنشاء لیظهر منک طراز الله فی کل ما سواه و یتیم فضل ربک علی العالمین". در این حین جمال قدم از حوریه

بهشتی می‌خواهند که هیچ اعتنائی به اهل آسمان و زمین ننماید، مبادا از هیکل اطهر خود قمیص انور را بکند بلکه باید از حلال بقاء بر خود بیفزاید تا طراز الهی از او ظاهر شود، زیرا ید قدرت قاهره و سطوت اراده ربانیه همیشه غالب خواهد بود.

و سپس جمال قدم می‌فرمایند: "إن وجدت من احد رائحة حب ربك ان افدى نفسك فى سبيله لأنا خلقناك له و لذا اخذنا عنك العهد فى ذر البقاء عند معشر المقربين". اگر چنانچه از احدی رائحة عشق الهی پیدا کردی خود را در راه او فدا کن زیرا تو را برای او خلق کردیم و در عالم ذر بقا از تو چنین عهدی را گرفتیم. پس از آنکه جمال بی‌مثال، حضرت بهاء‌الله، حوریه بهشتی را به عهد خود متذکر می‌سازند به او دل‌داری می‌دهند که از ظنون اهل اشارات نهراسد و آنها را بخود واگذارد، چنانچه می‌فرمایند: "و لا تجزعی عن رمی الظنونات من اهل الاشارات دعیهم بانفسهم لانهم اتبعوا همزات الشیاطین"

قلم اعلیٰ در سوره القمیص (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۳۷۴) می‌فرمایند: "ان یا قره‌الروح حدث الناس بنعمة التي اعطیناک قبل خلق الموجودات فى ذر البقاء و قبل ان زینت هیاکل الأشياء بقمیص الأسماء حین الذی کان آدم البقاء فى طین القضاء بالأمر مکنونا"

در شرح معنی عالم ذر، حضرت عبدالبهاء (امر و خلق، ج ۲، ص ۱۶۷) می‌فرمایند: "ذر که گفته میشود حقایق و تعینات و تشخصات و استعدادات و قابلیتات انسان در مرآت علم الهی است چون قابلیتات و استعدادات مختلف است هر یک اقتضائی دارد آن اقتضاء عبارت از قبول و استدعا است."

مطالب فوق یادآور این فقرات از کلمات مکنونه است که می‌فرمایند: "... آیا فراموش کرده‌اید آن صبح صادق روشنی را که در ظل شجره انیسا که در فردوس اعظم غرس شده جمیع در آن فضای قدس مبارک نزد من حاضر بودید". حضرت عبدالبهاء در تبیین این معنی (کنز اسرار، ج ۲، ص ۶۳) می‌فرمایند: "... صبح صادق روشن فجر ظهور است که حضرت اعلیٰ تجلی فرمودند و مراد از شجره مبارکه جمال قدم است و مراد از آن فضا فضای

دل و جان است و حضور خلق عبارت از حضور روحانی است نه حضور جسمانی و ندای الهی در فضای دل و جان بلند شد و چون خلق هوشیار نشدند لذا مدهوش گشتند". و نیز میفرمایند: "ای دوستان من یاد آورید آن عهدی را که در جبل فاران که در بقعه مبارک زمان واقع شده با من نموده‌اید و ملأً اعلیٰ و اهل مدین بقا را بر آن عهد گواه گرفتیم و حال احدی را بر آن عهد قائم نمیبینم. البته غرور و نافرمانی آن را از قلوب محو نموده بقسمی که اثری از آن باقی نمانده..."

این بیانات مبارکه یادآور محبت سرمدی خداوند به بشر و عهد و میثاق ابدی ازلی بین خالق مهربان و نوع انسان است و اشاره به سؤال خدا از ملائکه است که از ایشان پرسید "ألست بربکم"، در جواب انسان ندای الهی را لبیک نموده گفت بلی و این عهد و پیمان در ابتدای خلقت روحانی انسان بوده که باید تا ابد به آن وفادار ماند و در مقابل حق باری تعالی هر از چندی مظهر ظهوری را مبعوث مینماید تا انسان را به سرمنزل مقصود هدایت کند و در سایه شجره حیات مقرر و مأوی بخشد.

باری این بدبختی و خسران و نقض عهد و پیمان دامن‌گیر نفوس مغرور و نافرمانی است که به دست خود خویشان را از الطاف الهی محروم مینمایند، والا سطوت و عظمت میثاق الهی همیشه پایدار و برقرار است و نفوس مؤمنه موقنه در زیر سایه گسترده‌اش منزل و مقر می‌یابند. حضرت عبدالبهاء (کنز اسرار، ج ۲، ص ۶۴) میفرمایند: "... در ظل شجره انیسا در فردوس اعلیٰ در بساط موهبت جمال ابهی حاضر شدید و خطاب عهد و میثاق را بجان و دل استماع کردید و جام الست را سرمست نوشیدید و بوفای عهد قیام نمودید..."

لوح مبارک بهاء

در این سوره جلیله قلم اعلیٰ ذکر لوح بهاء مینمایند و به مخاطب سوره میفرمایند: "ان یا ایها المسافر قد نزل من قبل للقاتات لوح سمیناه بلوح البهاء و فیه ذکر ما ورد علینا بالتلویح انت خذ سواده ثم اذهب به الیهن ثم اقرأ علیهن لیتذکرن بما ورد علی الغلام من جنود الشیاطین".

لوح مبارک بهاء در آثار قلم اعلیٰ، جلد ۷ به چاپ رسیده است. این لوح مبارک خطاب به خاتون جان، دختر حاجی اسدالله فرهادی، حرم میرزا هادی فرهادی است. مطالب این لوح عموماً خطاب به اماء الرحمن در مورد حقانیت و عظمت مقام حضرت بهاء الله، مظلومیت کبریای آن نفس مقدس، اعمال بی وفایان و دشمنان امرالله و دسائس ناقضین و ناکشین بدخصال مخصوصاً یحیی ازل و عوانان او است که در مقابل آن مؤمنین را راهنما و هدایت به وظائف خود مینمایند. در خصوص مطالب مندرجه میتوان بوضوح وجه تشابه سورة البیان را با لوح بهاء ملاحظه نمود.

مفهوم کل الخیر

در ابتدای سورة البیان جمال قدم جل اسمہ الاعظم خطاب به حامل این لوح که در محضر هیکل مبارک حاضر بوده است چنین میفرمایند: "و قام تلقاء العرش منظر الله العلی الاعلیٰ و سمع نغماته ربه الرحمن الرحیم و فاز بكل الخیر حین الذی هبت علیه نفحات القدس عن رضوان الله العلی المقتدر العزیز العظیم" پس او که در محضر عرش الهی، منظرگاه خداوند علی اعلیٰ قائم است و آهنگ و نغمات خوش الهی را میشنود، بكل خیر فائز شده است چه که بر او نفحات قدس رضوان الهی وزیده است. هیکل أطهر مجدداً در انتهای این لوح او را به این مقام عظیم یادآور میفرمایند قوله تعالی: "فتوبی لک بما فزت بكل الخیر و اصله و منبعه و کنت من الواصلین"

در آیات مبارکه فوق قلم اعلیٰ رسیدن بكل الخیر را در عرفان و لقاء حضرت رحمن که همانا لقاء مظهر ظهور او میباشد ذکر نموده که اصل و منبع کل خیر است. در کتاب مستطاب اقدس آمده است قوله تعالی: "ان اول ما کتب الله علی العباد عرفان مشرق وحیه و مطلع امره الذی کان مقام نفسه فی عالم الامر و الخلق من فاز به قد فاز بكل الخیر و الذی منع إنه من اهل الضلال و لو یأتی بكل الأعمال".

در آثار مبارکه نحوه فائز شدن به کل الخیر، به صور مختلفی تبیین شده. از جمله میتوان موارد ذیل را ذکر کرد:

۱- لسان حق در سوره الوفا (مجموعه الواح بعد از کتاب اقدس، ص ۱۱۲) میفرماید: "اصل الوفا و هو الايقان بالقلب و الاقرار باللسان بما شهد الله لنفسه الاعلى بانى انا حى فى افق الابهى و من فاز بهذه الشهادة فى تلك الايام فقد فاز بكل الخير"

۲- در لوح مبارک صیام (رساله تسبیح و تهلیل، ص ۲۶) آمده است: "طوبى لمن نهى النفس عن الهوى و اتبع ما رقم من قلمك الاعلى حبا لجمالک و طلبا لرضائك انه ممن فاز بكل الخير و اتبع الهدى" بر اساس این بیان مبارک، حفظ نفس از هوی و هوس و مشتتهای نفسیه و عمل به اوامر الهی حبا لجمالہ و طلبا لرضائه انسان را به مقام فوز بكل الخير میرساند.

۳- در لوح مبارک عندلیب (آثار قلم اعلى، ج ۲، ص ۸) جمال قدم میفرماید: "... تا الله من فاز برضائى انه من اهل ملکوتى ليصلى عليه الملائه الاعلى و اهل مدائن الاسماء يشهد بذلك فاطر السماء فى هذا الكتاب المحتوم. من فاز به فاز بكل الخير و الذى منع انه من اهل التابوت" به استناد این آیه مبارکه حضرت بهاء الله فوز بكل خير را مشروط برضای خود میفرماید. همچنین در لوح مبارک اصل کل الخير (مجموعه الواح بعد از کتاب اقدس، ص ۹۲) میفرماید: "اصل کل الخير هو الاعتماد على الله و الانقياد لامره و الرضا بمرضاته"

۴- در سوره هیکل (آثار قلم اعلى، ج ۱، ص ۴۷) جمال اقدس ابهى میفرماید: "لو تحب ان تحمل ثقل الملك ان احمله لنصرة امر ربك تعالى هذا المقام الذى من فاز به فاز بكل الخير من لدن عليم حكيم" طبق این بیان مقدس فوز بكل خير در نصرت امر الهی است. نصرت امر الهی در آثار بهائی به مفاهیم مختلفی آمده است. برای مثال نصرت امر یزدان همانا تخلق به اخلاق راضیه مرضیه بوده تا آنکه انسان از سائرین ممتاز باشد. جمال قدم میفرماید: "بگو امروز نصرت و خدمت به اخلاق و اعمال طیبه بوده و هست. به این جنود باید نصرت نمود." و نیز: "ثم اعلّموا بان نصر الله هو نصرکم انفسکم بحث تکونن ممتازا عن کل من فى الملك" و ایضا به معنای انقطاع است (لثالى الحكمة، ج ۳، ص ۲۸): "بلغ القول الى الذين هم آمنوا ثم"

علمهم بنصر الذی کان عند الله محبوبا و هو الانقطاع عن کل من فی الملك و عن کل ما کان فی الارض مشهودا"

۵- در لوحی دیگر (لثالی الحکمة، ج ۳، ص ۶۸) جمال قدم میفرماید: "من فاز بذکره و کان ثابتا فی حبه انه فاز بكل الخیر کذلک قدر من لدی الله العزیز الودود" در این مقام قلم اعلیٰ فوز بكل الخیر را در ذکر الهی و ثبوت و استقامت بر محبت حق میداند.

۶- در مقامی دیگر لسان حق به این کلمات جاری (لثالی الحکمة، ج ۲، ص ۸۶): "اشهد یا محبوبی ان الشهادة فی سبیلک کانت اهل انبیائک و امنائک، قد نطق بذلك نقطة البیان الذی استشهد فی سبیلک، قال و قوله الحق: یا بقیة الله قد فدیته بکلی لک و رضیت السب فی سبیلک و ما تمنیت الا القتل فی محبتک. ان الذی فاز بهذا المقام الاعلیٰ الاعلیٰ إنه فاز بكل الخیر فی الآخرة و الاولیٰ" در این بیان شهادت در راه محبوب حقیقی را وسیله رسیدن به کل الخیر در دو جهان دانسته اند.

۷- حضرت بهاء الله در جای دیگر میفرماید (لثالی الحکمة، ج ۱، ص ۱۸): "من فاز بالعبودية لله الحق انه فاز بكل الخیر" و این عبودیت را حضرت عبدالبهاء، مثل اعلاى عبودیت، چنین توصیف مینماید (حقیقه عرفان، ص ۲۷۸): "در عبودیت آستان مقدس با عبدالبهاء شریک و سهمیم گردید زیرا نزد او دیهیم پادشاهی آستان مقدس است و افسر جهان بانی عبودیت درگاه جمال قدم و این عبودیت نشر نفعات است و اقامه بینات است و مشاهده آیات و اضحات است و تفسیر کلمات است و ترویج بشارات است و کشف سبحات است و خرق حجابات اهل احتجاب است و تبلیغ امر مالک اسماء و صفات است."

۸- رسیدن به این مقام و فوز بكل الخیر نه فقط در عوالم معنوی و روحانی مییابد بلکه در عالم جسمانی و مادی نیز مقدر شده است، چنانچه حضرت عبدالبهاء میفرماید (مکاتیب، ج ۱، ص ۷۳): "الذین ما استنشقوا رائحة الحیاء و ترکوا النهی و تمسکوا بالهوی و لکن لما کانوا غالبین من حیث الروح کذلک سیغلبون من حیث الجسد علی اعدائهم بقدره بارئهم لان الله

جعل كل الخير لاجبائه في كل عالم من العوالم حتى في عالم الجسم و الذكر"

نصائح و ارشادات

قسمت اعظم سورۃ مبارکه البیان شامل مواعظ و ارشادات جمال رحمن به اهل بیان و همچنین مؤمنین و ثابتین بر عهد و پیمان است و در این قسمت سعی میشود به مهم ترین آنها اشاره شود.

الف) تبلیغ امر حضرت یزدان

قلم اعلیٰ مکرر مؤمنین را به امر مهم تبلیغ یادآور شده میفرماید که تبلیغ در این ظهور به بیان است، زیرا میفرماید: **"قل یا ملاً البهء بلغوا امرالله لان الله كتب لكل نفس تبلیغ امره و جعله افضل الاعمال لانها لن یقبل الا بعد عرفان الله المهیمن العزیز القدير.** و قدر التبلیغ بالبیان لا بدونه کذلک نزل الامر من جبروت الله العلی الحکیم" و شاید از این باب بوده است که نام این سوره را **سورۃ البیان** اطلاق نمودند، زیرا قوه نفوذ کلمات و آیات حق است که بیان آن جان و وجدان مستمع را منقلب میکند. و همچنین میفرماید: **"لا تجادلوا للدنیا و ما قدر فیها باحد لان الله ترکها لاهلها و ما اراد منها الا قلوب العباد و انها یسخر بجنود الوحی و البیان..."**

هیكل أظهر در مورد خصوصیات امر تبلیغ و مبلغ و مهارتهای لازمه هدایت نموده، در همان ابتدای این سورۃ کریمه به مخاطب لوح امر میفرماید که: **"بلغ امر مولاک الی کل من فی السموات و الارض ان وجدت مقبلاً فاظهر علیه لئالی حکمة الله ربک فیما القاک الروح و کن من المقبلین و ان وجدت معرضاً فاعرض عنه فتوکل علی الله ربک و رب العالمین.** تا الله الحق من یفتح شفتاه فی ذکر اسم ربه لینزل علیه جنود الوحی عن مشرق اسمی الحکیم العلیم و ینزلن علیه اهل ملاً الاعلیٰ بصحائف من النور و کذلک قدر فی جبروت الامر من لدن عزیز قدیر."

چون امرالله در این ظهور اعظم امری است زنده و اورگانیک که اصول و مبادی اساسیه آن را حضرت بهاءالله در آثار مبارکه خود بیان و تصریح و تأکید نموده اند

و تحقق و تجلی آن به نحوی تدریجی بر حسب مقتضیات زمانه صورت میگیرد، لذا مناسب است یادآور شویم که تمام آنچه در مورد فریضه تبلیغ و خصائص و صفات مبلغ و مهارتهای لازمه از متن سوره البیان ذکر میشود، امروزه نیز بیت العدل اعظم الهی مجدداً ما را به آن خصائص متنبه و متذکر و تشویق میفرمایند تا با شرکت در دوره‌های مؤسسات آموزشی مهارتهای لازمه برای تبلیغ و رشد جامعه را فراگیریم و به مرحله اجراء درآوریم تا پیشبرد دو جریان توسعه و تحکیم تأمین شود و بالمآل مدنیت الهیه بر روی زمین تأسیس گردد و کل به (کل الخیر) فائز شویم. با استناد به آیات فوق و دیگر آیات سوره البیان باید مطالب زیر را در امر تبلیغ مورد توجه قرار داد:

۱- تبلیغ فریضه‌ای است بر هر مؤمن، زیرا که میفرمایند: "قل یا ملأ البهء بلغوا امر الله لان الله كتب لكل نفس تبلیغ امره و جعله افضل الاعمال لانها لن يقبل الا بعد عرفان الله المهیمن العزیز القدیر" همچنین در لوح عندلیب (اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۱۱) میفرمایند: "حکم تبلیغ از سماء امر مخصوص کل نازل یعنی کل بآن مأمورند" پس افراد مؤمنین، از پیر و جوان، زن و مرد، هر یک در قبال حق مسئول هستند که وظیفه تبلیغ را انجام دهند.

۲- کلمه الله باید به جمیع و بدون استثناء به تمام بندگان حق ابلاغ شود: "بلغ امر مولاک الی کل من فی السموات و الارض"

۳- در حین ابلاغ اگر مستمع را مقبل یافتم او را از لثالی مخزونه در آیات الهی بهره‌مند نمائیم و اگر گوش شنوا نیافتیم او را بحال خود گذاریم و توکل بر حق نمائیم، چنانچه آمده است "و ان وجدت معرضاً فاعرض عنه فتوکل علی الله ربک و رب العالمین" در این خصوص لسان عظمت نیز توضیح میفرمایند (امر و خلق، ج ۳، ص ۴۷۳): "اگر نزد شما کلمه و یا جوهری است که دون شما از آن محروم بلسان محبت و شفقت القاء نمائید و بنمائید. اگر قبول شد و اثر نمود مقصود حاصل و الا او را به او واگذارید و در باره او دعا نمائید نه جفا."

۴- و نیز مؤمنین را یادآور فرمودند که مبادا امر تبلیغ به مجادله و محاربه رسد "ایاکم ان تحاربوا مع نفس." حضرت بهاء الله در لوحی میفرمایند: "انشاء الله"

با کمال خلق تبلیغ فرمائید. نزاع و جدال و محاربه و منازعه و فساد جمعاً در این ظهور اعظم نهی شد و هذا من فضله علی الامم." ۵- دیگر رعایت حکمت و در نظر گرفتن استعداد و قابلیت شخص مقابل و به اندازه بیان کردن مطلب تا آنکه بیان در قلب شنونده نافذ و مؤثر باشد. در لوحی (امر و خلق، ج ۳، ص ۴۷۱) میفرمایند: "نصرت حق و تبلیغ امرش به حکمت و بیان بوده و خواهد بود و بیان هم به اندازه هر نفسی ظاهر شود." در خصوص علت و نحوه نفوذ بیان، حضرت بهاءالله در لوح سید مهدی دهجی (مجموعه الواح بعد از کتاب اقدس، ص ۱۲۲) میفرمایند: "قل ان البیان جوهر یطلب النفوذ و الاعتدال اما النفوذ معلق باللطافة و اللطافة منوط بالقلوب الصافية و اما الاعتدال امتزاجه بالحکمة التي نزلناها فی الزبر و الالواح. یا اسمی بیان نفوذ میطلبد چه اگر نافذ نباشد مؤثر نخواهد بود و نفوذ آن معلق بانفاس طیبه و قلوب صافیه بوده و همچنین اعتدال میطلبد چه اگر اعتدال نباشد سامع متحمل نخواهد شد و در اول بر اعراض قیام نماید و اعتدال امتزاج بیان است بحکمت هائی که در زبر و الواح نازل شده."

۶- تأیید طائف حول مبلغین است و نفس اقدام جاذب تأییدات الهیه است. باید در حین تبلیغ به ذکر حق و آیات او و ذکر اسم اعظم مشغول شویم تا اینکه تأییدات ملاً اعلی شامل حال شود. در این سوره میفرمایند: "تا الله الحق من یفتح شفتاه فی ذکر اسم ربه لینزل علیه جنود الوحي" (حضرت بهاءالله در بسیاری از الواح خود را به "ذکر اسم رب" خواندند، کنتراسرار، ج ۱، ص ۱۵۳)

۷- اتخاذ روشهایی که ضامن موفقیت تبلیغ باشد. مثلاً در بدایت مبلغ باید خود آراسته بصفات رحمانی و کمالات الهیه باشد و آنچه را که بر زبان میراند خود عامل آن باشد. در این سوره جلیله آمده است: "و منکم من اراد ان یبلغ امر مولاہ فلینبغی له بان یبلغ اولاً نفسه ثم یبلغ الناس لیجذب قوله قلوب السامعین و من دون ذلك لن یؤثر قوله فی افئدة الطالبین" و حضرت عبدالبهاء در مکاتیب مبارکه (ج ۱، ص ۱۰۴) میفرمایند "و اما اصول التبلیغ

اعلمی أن التبلیغ إنما بالاعمال الملکوتیة و الأخلاق الرحمانیة و البیان و يجب أن اعماله و افعاله تشهد بصدق اقواله"

جمال قدم در این لوح اشاره میفرماید به نفوسی که خود عامل به اوامر و احکام الهی نیستند ولیکن گاهی اتفاق می افتد که بیان آنها در حین تبلیغ مؤثر واقع میشود. آن فقط به علت قوه نافذه ایست که در کلمه الله مکنون و مخزون است، چنانچه میفرماید: "ایاکم یا قوم لا تكونن من الذین یأمرون الناس بالبر و ینسون انفسهم اولئک یکذبهم کلما یخرج من افواههم ثم حقایق الاشیاء ثم ملائکة المقربین. و ان یؤثر قول هؤلاء فی احد هذا لم یکن منهم بل بما قدر فی الکلمات من لدن مقتدر حکیم. و مثلهم عندالله کمثل السراج یتسئی منه العباد و هو یحترق فی نفسه و یكون من المحترقین" این مطلب بر اهمیت بخاطر سپردن آثار الهی و استفاده از آن در حین تبلیغ تأکید میکند، چنانچه در بیانی دیگر (امر و خلق، ج ۳، ص ۴۷۰) میفرماید: "باید نفوس مقدسه تفکر و تدبّر نمایند در کیفیت تبلیغ و از کتب بدیعه الهیه در هر مقامی آیاتی و کلماتی حفظ نمایند. به آیات الهی ناطق شوند که اوست اکسیر اعظم و طلسم اکبر افخم که سامع را مجال توقف نماند."

ب) فضائل اخلاقی

أصول و مبادی أخلاقی و قضایای مرتبط به آن یکی از بنیادی ترین و اساسی ترین مطالبی است که در آثار طلعات مقدسه این ظهور اعظم مطرح شده است. در متن این سفر کریم اشاره به بعضی فضائل و خصوصیات أخلاق بهائی شده است که مختصراً به آن اشاره میشود:

۱- عبودیت

"قم علی عبودیة الصرفة لان بها یثبت امرالله ربک و تنزل الرحمة علی العالمین..."

"من وجد لذة العبودیة و حلاوتها لن یبدلها بشیء عما خلق بین السموات و الارضین و بها تستضی و جوهکم و تطهر صدورکم و تقدس انفسکم و تعلوا آثارکم بین العالمین" در بیان معنای عبودیت حضرت عبدالبهاء میفرماید (مائدة آسمانی، ج ۳، ص ۷): "از جمله معنی عبودیت محضه آنکه نزد آن

اراده مطلقه جز تسلیم و رضا نخواهیم و غیر توکل و اعتماد به آن مشیت محیطه نجوئیم، چه سعی و اهتمام قوانین کلیه عوالم غیب و شهود تغییر نیابد" و نتایج این عبودیت همان طوری که جمال قدم در سوره البیان توضیح فرموده اند ثبوت امر یزدان، نزول رحمت پروردگار بر جهانیان، نورانیت وجوه، طهارت صدور، تقدیس نفوس و ظهور و تعالی خدمات و اعمال مؤمنین است.

۲- شکرگذاری و انفاق بر فقراء و کمک محتاجین

جمال قدم در این لوح میفرماید: "و لا تحرموا الفقراء عما اتاكم الله من فضله و انه یجزی المنفقین ضعف ما انفقوا"، "ان یا ملاً الاغنیاء ان رأیتم من فقیر ذی مرتبه لا تفروا عنه ثم اقعداو معه استفسروا منه عما رشح علیه من رشحات ابحر القضاء تا الله فی تلك الحاله یشهدنکم اهل ملاً الاعلیٰ و یصلین علیکم و یستغفرن لکم و یذکرنکم و یمجدنکم بالسن مقدس طاهر فصیح" در بیان اول جمال قدم، منجی امم، بندگان خود را به انفاق و مساعدت فقراء امر مینماید و وعده میفرماید که جزای نفوسی که انفاق می کنند دو برار خواهد بود و در بیان دوم به توضیح اصل مواسات اجتماعی و راه و روش ایجاد محبت و رأفت و تألف و تقارب طبقات مختلف جامعه و مراعات فقرا و محتاجین می پردازند که اگر چنانچه فقیری محتاج را دیدیم، از او دوری نکنیم، بلکه به پای صحبت او بنشینیم و از او دلجوئی نمائیم و ابراز هم دردی کرده کمک و مساعدتی نمائیم. پس از آن جهت تشویق و ترغیب یاران برای قیام به چنین فضیلت نتایج آنی مترتبه بر این عمل را بیان میفرماید که در آن حین و هنگام انجام این مواسات اهل ملاً اعلیٰ شاهد بر آن مکالمه و دلجوئی خواهند بود و به دعا و ذکر و تمجید مشغول و طلب استغفار برای او خواهند نمود.

همچنین میفرماید: "و ان استجارکم احد من المؤمنین و کنتم مستطیعاً فأجروه و لا تحرموه عما اراد لیجرکم الله فی ظلل رحمته..."

در ارتباط با این مطلب باید گفت که یکی از نشانه های شاکر حقیقی همانا بذل همت و انفاق بر فقراء است. حضرت عبدالبهاء (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۱۸۵) میفرماید: "با آنکه شکر سبب ازدیاد نعمت است ولی کمال شکر بانفاق

است و مقام انفاق اعظم مقامات، اینست که میفرماید **لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون ...** و جمال قدم (سفینه عرفان، ج ۵، ص ۱۰۱) میفرماید: **"کن فی النعمة منقفا و فی فقدها شاکرا"** و در سورۃ البیان مؤمنین را دعوت به شکرگذاری نموده میفرماید **"و کن من الشاکرین"**، **"ثم اشکروه و کونوا من الشاکرین"**

۳- دوری از بیم و هراس و نحوه اکتساب شجاعت و دلاوری

"و ان وجدت نفسک وحیداً لا تحزن"، **"و کن من الذین لا یحزنهم ضواء الناس"**، **"قل یا عبد ایاک ان لا تجزع فی نفسک ..."** میدانیم که ترس یکی از صفات و یا غرائز انسانی است و وجود این صفت باعث حفظ انسان و فرار و یا آمادگی مقابله با مواقع خطر است. در ادیان گذشته کتمان عقیده و یا تقیه جهت حفظ جان و دوری از دست دشمنان معمول بود، ولی در این دور بدیع اهل بهاء از این روش ممنوع شده‌اند و به استقامت و ثبات مانند جبل راسخ دعوت شده‌اند. حضرت عبدالبهاء در بیانی ما را یاری میدهند که چگونه میتوان صفت جبلی ترس و خوف را به شجاعت فطری تبدیل کنیم: **"تا توانید در توجه به ملکوت بیفزائید تا شجاعت فطری یابید و قوه معنوی بجوئید"**.

بدیهی است که در این اوراق محدود نمی‌توانیم جمیع مسائل و دقائق اخلاقی مذکوره در این لوح مبارک را مورد بررسی و تدقیق قرار دهیم. از این جهت از خوانندگان گرامی عذر خواسته از ایشان دعوت میشود که شخصاً در بحر ذخار این سفر منیع غوص و غور نمایند و لثالی شاهوار را به دست آرند.

یادداشت

(۱) ر.ک. ص ۲۳ در همین دفتر (نظری اجمالی در مضامین لوح رضوان العدل)

کلامی چند در باره یکی از الواح جمال ابهی^۱

مینا یزدانی

در این مقال به معرفی یکی از الواح جمال اقدس ابهی مندرج در مجموعه اقتدارات و چند لوح دیگر، صفحات ۷۸ تا ۱۰۵، می‌پردازیم. این لوح مبارک همچنین در چهار موضع از سه جلد کتب مجموعه آرشو ملّی بهائیان ایران (INBA)، یعنی مجموعه شماره ۱۸ (صفحات ۴۶۸ تا ۴۸۸)، مجموعه شماره ۳۵ (صفحات ۱۷۷ تا ۱۸۹)، و دو بار در مجموعه شماره ۳۸ (صفحات ۱۷۷ تا ۱۹۲) و نیز ۳۱۹ تا ۳۳۸) درج شده است.

حضرت ولی عزیز امرالله ترجمه قسمتی از این لوح را در مجموعه *Gleanings from the Writings of Bahá'u'lláh* در قطعه شماره ۳۶ آورده‌اند، و نیز در توفیق منیع قد ظهر یوم المیعاد (*The Promised Day is Come*) ترجمه عبارت دیگری از آن، یعنی "هنگام فناء عالم و اهل آن رسید" (اقتدارات، ص ۹۵) را ذکر می‌فرمایند. جناب فاضل مازندرانی در کتاب *اسرار الآثار* به مناسبت اشاره جمال مبارک به کتاب *اسماء* در این لوح، قسمت مربوطه را در ذیل مدخل کتاب *الاسماء* درج می‌فرمایند (۱: ۱۳۶-۱۲۸).

زمان نزول

زمان نزول لوح بنا به قرائن موجود در متن باید ایام ادرنه و بعد از فصل اکبر، یعنی در فاصله بین سال‌های ۱۲۸۲ تا ۱۲۸۵ ه.ق. (۱۸۶۶ تا ۱۸۶۸) باشد، چه که هیکل مبارک وقایع اسلامبول و عدم اعتنای ایشان به بزرگان مدینه کبیره، اعراض و افکار یحیی و عدم اقبال بعضی از اهل بیان را ذکر می‌فرمایند. به قصد یحیی برای قتل هیکل مبارک اشاره می‌فرمایند (اقتدارات، ص ۷۹)، و از وی به عنوان رئیس الافاکین یاد می‌نمایند (اقتدارات، ص ۱۰۱).

مخاطب

مخاطب لوح مبارک دقیقاً مشخص نیست. چنانکه از محتوای بیانات مبارک در متن لوح برمی آید، مخاطب سؤال یا سؤالاتی حضور جمال مبارک معروض داشته بوده است (اقتدارات، ص ۱۰۰). این پرسش یا پرسش‌ها یا به طور کلی بر موضوع ارتباط ظهور جمال قدم و ظهور حضرت اعلیٰ متمرکز بوده و یا احتوای بر این مطلب عمده داشته است، چه که در موضعی از لوح می‌فرمایند: "این سؤال را به عینه از روح نموده‌اند که ابن زکریا آمد و ناس را به حق خواند و غسل تعمید داد. مقصود از ظهور او چه بوده و از این ظهور چه؟" (اقتدارات، ص ۱۰۱).

در متن لوح یک‌بار مخاطب را مورد خطاب "ای لیب" قرار می‌دهند (اقتدارات، ص ۸۵). در آغاز نسخه آرشو ملی بهائیان ایران، شماره ۱۸، عبارت "به جناب ف اعظم برسد" درج شده است (۴۶۸)؛ و در آغاز نسخه شماره ۳۸، نام "جناب شیخ حسن ک" درج شده است (۳۱۹).

نگارنده را نظر بر آن است که این نفوس مقدسه یا واسطه عرض سؤال نفس دیگری، و بنابر این واسطه دریافت پاسخ، بوده‌اند، و یا لوح مبارک به دلیل اهمیّت، جهت ایشان نیز، علاوه بر مخاطب اولیه، ارسال گشته است، چه که سؤال سائل و مخاطب لوح، مشتمل بر کیفیت ارتباط ظهور جمال قدم و حضرت اعلیٰ بوده است، و بعید به نظر می‌رسد که در ایام ادرنه، و پس از فصل اکبر، هنوز این موضوع برای نفوسی چون جناب فتحعلی اردستانی و یا شیخ حسن زنوزی، که هر دو از اجله اصحاب بوده‌اند، مبهم و مورد سؤال بوده باشد. به علاوه، نحوه پاسخ جمال مبارک به سؤال و ارتباط محتوای لوح با مضامین انجیل جلیل که شرح آن خواهد رفت، حاکی از آن است که به احتمال بسیار پرسش‌گر اصلی و مخاطب لوح، فردی مسیحی یا دارای پیشینه مسیحی بوده است. در هر حال، انجام تحقیقات بیشتر برای دریافتن مخاطب این لوح ضروری به نظر می‌رسد.

خلاصه‌ای از سیر مطالب در لوح

لوح مبارک مصدر به "به اسم محبوب یکتا" است. با ذکر "رائحه احزان جمال رحمن را احاطه نموده و ابواب فرح و بهجت از ظلم اهل طغیان من ملاً البیان" آغاز می‌گردد. هیکل مبارک به شرح آن می‌پردازند که "هر ظهور قبلی ناس را به

ظهور بعد بشارت فرموده" و با آنکه "ظهور قبل ... در نصیحت و تربیت اهل بیان جهد فرموده‌اند،" باز ایشان به عرفان حقّ فائز نشدند. سپس با اشاره به مضامین آثار حضرت اعلیٰ، از جمله کتاب اسماء، به نصیحت و هدایت اهل بیان پرداخته‌اند. انواع مخالفت‌ها و ضدّیت‌های ایشان با هیکل مبارک را ذکر می‌فرمایند، و با تلمیحات مختلف و مکرّر به مضامین کتب مقدّسه قبل، به اخبار این کتب از اعراض معرضین (از ظهور الهی) اشاره فرموده، به "کلمه الهیه" و ظهور و تأثیر آن در عالم پرداخته‌اند، وحدت ظهورات الهیه و ارتباط آثار مبارکه هر ظهور لاحق را با ظهورات سابق تشریح فرموده، مطالب عمیق عرفانی و دانش اعتقادی امر مبارک را بیان نموده، به مناسبت مقال قسمتی از یک لوح مبارک دیگر را خطاب به یکی از "قسسین نصاری را که در مدینه کبیره ساکنست" نقل فرموده، بر تطبیق و شباهت ظهور مبارک خویش و ظهور حضرت اعلیٰ با ظهور حضرت مسیح و یحیی تعمیددهنده با نقل مضامین از اناجیل تصریح می‌فرمایند. آیاتی به سبک "وعظ جبل" Sermon on the Mount یا "وعظ در دشت" Sermon on the Plain حضرت مسیح نازل فرموده،^۲ به موضوع سؤال مخاطب در مورد کیفیت ارتباط ظهور مبارکشان با ظهور حضرت اعلیٰ باز می‌گردند، در اثبات حقانیت ظهور خویش به مضامین آثار حضرت اعلیٰ، به نزول آیات مبارکه، و نیز خارق عادات از نفس مبارکشان استناد فرموده، بر عظمت امر مبارک تصریح می‌فرمایند، و مؤمنین را به تبلیغ امر می‌خوانند. در این میان، در سراسر لوح مبارک به بیان نکات و دقایق بسیار از اهمّ اعتقادات اهل بهاء، از جمله وحدت مظاهر مقدّسه و استمرار ظهورات الهیه، احتیاج عالم به نفثات روح القدس،^۳ و تأثیرات مستقیم و غیرمستقیم کلمه الهیه در عالم وجود می‌پردازند، و موضوعات متعدّد مختلف را مطرح می‌فرمایند که در آنچه در این صفحات از پی می‌آید تنها در حدّ گنجایش محدود مقاله بدان‌ها پرداخته می‌شود.

چنانکه اشاره رفت هیکل مبارک در قسمتی از لوح به نقل یکی دیگر از الواح مبارکه خویش خطاب به یکی از قسسین نصاری می‌پردازند^۴ و بعضی از آن را ذکر می‌فرمایند (صفحات ۹۱ تا ۹۵ اقتدارات که ظاهراً انتهای نقل قول مبارک

است و بیان مبارک از عربی به فارسی منتقل می‌گردد). نگارنده تاکنون نتوانسته است ردی از قسیس مذکور، و یا محل درج اصل لوح مبارک خطاب به وی را بیابد. قدر مسلم این است که این لوح از الواح دیگر شناخته شده که مخاطبین آنها قسیسین مسیحی بوده‌اند، یعنی لوح اقدس (مندرج در مجموعه الواح نازله بعد از کتاب اقدس، صص ۳-۹) و لوح هوتیک (لثالی حکمت، ج ۳، صص ۲۱۵-۲۲۰)، متفاوت است. به جاست که شناخت این قسیس و کیفیت ارتباط وی با امر مبارک، و نیز یافتن اصل و شکل کامل لوح مبارک خطاب به وی، خود موضوع تحقیق مستقل حائز اهمیتی قرار گیرد. در اینجا ضروری است شرح مختصری از مضامین قسمت منقول از لوح قسیس ارائه گردد: جمال مبارک قسیس مذکور را به دریافت مطالب بدیع و لطیف مفتخر فرموده‌اند، از جمله بیان مبارکه در باره شهادت حضرت مسیح که زیارت آن روح را به اهتزاز می‌آورد (اقتدارات، ص ۹۳). در این بیان - که چنانکه از پیش رفت حضرت ولی‌امرالله ترجمه آن را در *Gleanings* آورده‌اند - به اهمیّت بسزای تأثیر شهادت حضرت مسیح در عالم وجود و نتایج عظیمه آفاقی و انفسی آن می‌پردازند،^۵ و ظهور استعداد در کلّ اشیاء عالم، ظهور حکمت از هر کلیم، و علم از هر عالم و صنعت از هر صانع و قدرت از هر سلطان را از تأیید روح متعالی متصرف حضرتش ذکر می‌فرمایند (اقتدارات، ص ۹۳).

به علاوه، قسمت منقول از لوح قسیس مشحون از اشارات متعدّد دیگر به مفاهیم متعدّد مربوط به اناجیل اربعه و دیانت مسیحی است، از جمله: اشاره‌ای جالب به وضع پطرس حواری در حال حاضر که در ملکوت از نعمت باقیه ابدیه مرزوق است و از کوثر حقایق می‌نوشد (اقتدارات، ص ۹۲)، اعلام مجیء ثانی مسیح و معطر شدن عالم به رجوع و ظهور او (اقتدارات، صص ۹۲ و ۹۴)، تجلی حضرت مسیح در عالم و درمان هر ابرص از درد نادانی و نابینائی، بهبود هر بیمار از بیماری غفلت و هوی، شفای هر نابینا و تزکیه هر نفس (اقتدارات، ص ۹۳)، و نیز تفسیر مفاهیم سمبلیک بیماری برص^۶ که از جمله عبارت است از هر آنچه عبد را از عرفان محتجب می‌سازد، به صدا درآمدن ناقوس و ناقور از ظهور مجدد حضرت مسیح (اقتدارات، ص ۹۴)، و آمدن منادی در بریه قدس به اسم علی قبل

نبیل و بشارت ایشان به ظهور حق در جنت ابهی و ظهور ناقوس اعظم (اقتدارات، صص ۹۴-۹۵).

با این مرور مختصر بر مضامین لوح اصلی و نیز لوح قسیس منقول در آن، چنان که وعده داده شد، به شرحی از موضوعات مختلف لوح اصلی مادر می پردازد: از نکات بسیار جالب این لوح اشتمال بر بیانات مبارکه‌ای به سبک و سیاق قسمتی از اناجیل حاوی سخنان حضرت مسیح که به "وعظ جبل" یا "وعظ دشت" معروف است. توضیح آنکه وعظ مذکور مشتمل است بر بیانات نصیحه حضرت مسیح و نیز اظهار عنایات وی به صورت بیان «خوشا بحال...»^۷ نسبت به نیکوکاران. وعظ مذکور در دو انجیل، یعنی انجیل متی و لوقا، از اناجیل اربعه آمده است. بنابر روایت متی، وعظ مذکور در سر کوه بیان شده، و بنابر روایت لوقا، در پهنه دشت. این دو وعظ خود از جهاتی تفاوت دارند.^۸ وعظ جبل طولانی‌تر است و تمام فصول ۵ تا ۷ انجیل متی را دربر می‌گیرد (۱۰۹ آیه در مجموع)، در حالی که وعظ دشت در انجیل لوقا تنها قسمتی از فصل ۶ (آیات ۲۰ تا ۴۹، مجموعاً ۲۹ آیه) را تشکیل می‌دهد. بیانات مشتمل بر «خوشا بحال...» نیز در انجیل متی متعددتر (۹ عدد) است و در انجیل لوقا کمتر (۴ عدد). به علاوه، این بیانات در دو انجیل از حیث اشتمال بر مفاهیم روحانی و مفاهیم مادی و دنیوی نیز متفاوتند. در انجیل متی، این عبارات کاملاً راجع به مفاهیم روحانیت است: خوشا بحال مسکینان در روح، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است. خوشا بحال ماتمیان، زیرا ایشان تسلی خواهند یافت. خوشا بحال حلیمان، زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد. خوشا بحال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا ایشان سیر خواهند شد. خوشا بحال رحم‌کنندگان، زیرا بر ایشان رحم کرده خواهد شد. خوشا بحال پاک‌دلان، زیرا ایشان خدا را خواهند دید. خوشا بحال صلح‌کنندگان، زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد. خوشا بحال زحمت‌کشان برای عدالت، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است (انجیل متی، فصل ۵، آیات ۳ تا ۱۱).

اما در انجیل لوقا به مفاهیم مادی و دنیوی نیز راجعند:

پس نظر خود را به شاگردان خویش افکنده گفت خوشا بحال شما ای مساکین، زیرا ملکوت خدا از آن شماست. خوشا بحال شما که اکنون گرسنه‌اید، زیرا که سیر خواهید شد. خوشا بحال شما که الحال گریانید، زیرا خواهید خندید. خوشا بحال شما وقتی که مردم به خاطر پسر انسان از شما نفرت گیرند ... (انجیل لوقا، فصل ۶، آیات ۲۰ تا ۲۲)

چنانکه مشاهده می‌شود عبارات مذکور در انجیل لوقا کوتاه‌تر و ساده‌ترند و راجع به مخاطبند، در حالی که در انجیل متی راجع به شخصیت غائبند. علاوه بر این تفاوت‌ها، در انجیل لوقا به دنبال عبارت «خوشا بحال...» عباراتی دال بر ویل و ناخوش نیز بیان می‌شود:

لیکن وای بر شما ای دولتمندان، زیرا که تسلی خود را یافته‌اید. وای بر شما ای سیرشدگان، زیرا گرسنه خواهید شد. وای بر شما که الان خندانید، زیرا که ماتم و گریه خواهید کرد. وای بر شما وقتی که جمع مردم شما را تحسین کنند، زیرا همچنین پدران ایشان با انبیای کذب کردند (انجیل لوقا، فصل ۶، آیات ۲۰ تا ۲۲).

هرچند در انتهای لوح مبارک اقدس نیز بیانات مبارکه هیکل قدم هر یک با «طوبی...» شروع شده و یادآور عبارات مذکور در "وعظ جبل" و "وعظ دشت" حضرت مسیح هستند؛ اما شباهت متن مذکور در لوح مورد بررسی با عبارات مذکور در اناجیل به مراتب بیشتر است، و می‌توان گفت از حیث این شباهت در بین آثار جمال قدم منحصر به فرد است. می‌فرمایند:

وای بر نفوسی که از این ایام و ثمر آن غافلند ... خوشا حال صدقیان که به صدق مبین فائز شدند. خوشا حال عارفان که سبیل مستقیم الهی را شناخته‌اند و به ملکوت او توجه نموده‌اند. خوشا حال مسروران و مخلصان که سراج‌های قلوبشان به دهن عرفان نفس رحمن مشتعل و روشن شده و به زجاجات انقطاع از هیوب اریاح احزان و افتتان محفوظ مانده. نیکوست حال قوی‌دلان که از سطوت ظالمان قلوبشان ضعیف نشده و نیکوست حال بینایان که بر بقا و فنا هر دو مطلع

شده‌اند ... نیکوست حال درست‌کاران که از اعمالشان عرف قبول
رحمن ساطعت. بد است حال غمّازان و مفسدان و ظالمان، اگرچه
مابین عباد به عزّت و ثروت ظاهر شوند (اقتدارات، صص ۹۷-۹۸).

بنابر این عبارات، این قسمت از لوح مبارک از حیث اشتمال بر مفاهیم روحانی
بیشتر شبیه به عبارات مشابه از انجیل متّی، و از حیث اشتمال بر وضع بدحالان
شبیه به قسمت مذکور در انجیل لوقا می‌باشد. در هر حال، نکته جالب توجه آن
است که می‌توان گفت اراده هیکل اقدس عامدانه و با توجه به فضا و مفاهیم
راجع به مسیحیت در این لوح، به نزول آیاتی شبیه به این دو "وعظ" تعلق گرفته
است.

چنانکه از پیش گفته شد، این لوح مبارک همچنین حاوی بعضی دیگر از اهمّ
مفاهیم آثار مبارکه است. آنچه از این پس می‌آید شماری از آنها را یادآور می‌شود:

هرمنوتیک بهائی (تفسیر کتب مقدّسه)

از موضوعات بسیار مهمّ این لوح مبارک بیانات حضرت بهاءالله در خصوص
کیفیت ارتباط مضامین کتب مقدّسه قبل و آثار دور بدیع است. این بیانات را
می‌توان از منابع عمده تحقیق در اصول هرمنوتیک بهائی دانست. می‌فرمایند:
اگر گفته شود کلّ در کتاب الهی مستور و مکنون بود و در ظهور نقطه
بیان روح من فی الامکان فداه طلعات معانی مقنّعه در غرفات کلمات
الهیّه از خلف حجاب بیرون آمدند، هذا حقّ لاریب فیه. و اگر گفته
شود از قبل بر سیل اجمال ذکر شده و آمد مبین و مفصل، حقّ لاریب
فیه. و اگر گفته شود که آنچه در ظهور بدیع ظاهر از قبل نبوده و کلّ
بدیعت، این قول هم صحیح و تامست، چه اگر حقّ جلّ ذکره بکلمه
الیوم تکلم فرماید که جمیع ناس از قبل و بعد به آن تکلم نموده و
نمایند، آن کلمه بدیع خواهد بود. لو کنتم تتفکرون (اقتدارات،
صص ۸۷-۸۸).

شناخت‌شناسی بهائی

بیانات مبارکه دیگری در این لوح را می‌توان از منابع اصلی شناخت‌شناسی امر
مبارک دانست. از جمله می‌فرمایند: "ای مقبل، در آنچه از قلم اعلیٰ جاری شده

درست تفکر فرمائید تا ابواب علوم لانهایه بر وجه قلبت مفتوح شود و خود را از دون حق غنی و مستغنی مشاهده نمایی" (اقتدارات، ص ۹۰)، که بر نوع همبستگی، هماهنگی و همراهی بین دو میزان ادراک، یعنی عقل و دل در این دور مبارک، دلالت دارد. همچنین، اشاره مبارک به نظر به «بصر الهی» در "غیاهب کلمات منزله"، از جمله هدیایاتی است که تحقیق عمیق در مفهوم آن برای ایجاد یک نمونه جدید فعالیت تحقیقی که بیت العدل اعظم اعضاء جامعه اسم اعظم را از پیر و جوان، زن و مرد بدان دعوت فرموده‌اند،^۹ لازم است. می‌فرمایند: "در غیاهب کلمات منزله جواب مسائل مذکوره و مستوره مکنونه نازل. انشاء الله ببصر الهی در کلماتش نظر فرمائید لتعرف ما اردت..." (اقتدارات، ص ۱۰۰)

تأثیر کلمة الله در عالم

از موضوعات اساسی این لوح مبارک کلمة الله و تأثیر آن در عالم است. می‌توان گفت از محتوای چنین بیانات مبارکه‌ای از جمال قدم است که بعداً در تبیینات هیکل مبارک حضرت ولی امرالله از آن با عباراتی چون "تصرفات قوه ازلیه قدسیه دافعه ساریه صمدانی،"^{۱۰} و نیز "تأثیر غیرمستقیم کلمه الهیه" در عالم وجود یاد می‌گردد.^{۱۱} جمال مبارک می‌فرمایند:

بدان ای سائل که کلمه الهیه جامع کل معانی بوده، یعنی جمیع معانی و اسرار الهی در آن مستور. طوبی لمن بلغها و اخرج اللثالی المکنونة فیها. اشراق کلمه الهیه را به مثل اشراق شمس ملاحظه کن. همان قسم که شمس بعد از طلوع بر کل اشراق می‌نماید، همان قسم شمس کلمه که از افق مشیت ربانیه اشراق فرمود بر کل تجلی می‌فرماید. استغفرالله من هذا التثبیه، چه که شمس ظاهره مستمد از کلمه جامعه بوده. فکر لتعرف (اقتدارات، صص ۸۳-۸۴).

تفصیل علوم ظاهره از آثار الهیه

کلمه هم نفس مظهر امرالله است و هم کلمه نازله از ایشان، یعنی آثار الهیه.^{۱۲} علوم ظاهره نیز از مظهر امرالله و آثار او نشأت می‌گیرد. چون "عرصه عرفان" او از برکت "وجود بالغین" به شناسایی اش وسعت گیرد، دانش بیکرانی از کلماتش خواهند جست: "ای کاش از وجود بالغین عرصه عرفان محبوب عالمین وسیع

می شد تا از حروف ظاهره کلمه علوم لانهایه ظاهر و تفصیل فرماید. " (اقتدارات، ص ۸۵)

خلاقیت کلمه الله

آنچه مظهر امرالله بر آن تکلم نماید در همان حین خلق می شود، هر چند ظهورات و بروزات آن در عالم هستی به ناچار به تدریج و به مرور زمان صورت می گیرد: " کلمه ای که حقّ به آن تکلم می فرماید، در آن کلمه روح بدیع دمیده می شود و نفحات حیات از آن کلمه بر کلّ اشیاء ظاهراً و باطناً مرور می نماید. دیگر تا چه زمان و عصر آثار کلمه الهیه از مظاهر آفاقیه و انفسیه ظاهر شود" (اقتدارات، ص ۸۸). در موضعی دیگر از لوح نیز به تغییر و تحوّل کلّ اشیاء در عالم در نتیجه ظهور و کیفیت تدریجی بروز آثار این تحوّل اشاره می فرمایند: "همچه بدانید که ظهور حقّ مخصوص است به اظهار معارف ظاهره و تغییر احکام ثابتۀ بین بریه، بلکه در حین ظهور کلّ اشیاء حامل فیوضات و استعدادات لاتحصی شده خواهند شد و به اقتضای وقت و اسباب ملکیه ظاهر می شود" (اقتدارات، صص ۹۰-۹۱).

نکته لطیفه دقیقه آنکه این امر را، یعنی حمل فیوضات ربانیه توسط کلّ بریه، بل کلّ اشیاء را علت ضرورت تحصیل علوم و حکم بیان می فرمایند: "در این ظهور اعظم باید کلّ به علوم و حکم ظاهر شوید، چه که کلّ بریه بل کلّ اشیاء از هبوب لواقح الهیه در این ایام لاشبهیه علی قدرها حامل فیوضات ربانیه شده اند" (اقتدارات، ص ۱۰۰).

احتیاج عالم به نفثات روح القدس

"اگر آنی مدد و قدرت باطنیه کلمه الهیه از عالم و اهل آن منقطع شود، کلّ معدوم و مفقود خواهند شد، و اگر نفسی به بصر الهی ملاحظه نماید، اشراق و انوارش را در کلّ مشاهده می نماید." (اقتدارات، ص ۸۴)

وحدت مظاهر مقدسه و استمرار ظهورات الهیه

در سراسر لوح اشارات بسیار به وحدت ظهورات الهیه موجود است. برای مثال در موضعی از ظهور حضرت اعلیٰ تحت عنوان ظهور قبلم یاد می فرمایند (اقتدارات، ص ۸۸)، و در موضع دیگر: "آن کلمه ایست که به ابن، یعنی روح،

خطاب فرمودم." (اقتدارات، ص ۹۸). همچنین به استمرار ظهورات اشاره می‌فرمایند: "اگر نفسی ... به اذن طاهره توجه نماید ندای اول الهی را در کلّ حین اصغا می‌نماید. ندای الهی لازال مرتفع، ولكن آذان ممنوع و اشراق انوار نیر آفاق ظاهر، ولكن ابصار محجوب." (اقتدارات، صص ۸۴-۸۵) گاه اشاره به وحدت مظاهر مقدّسه بنا بر مضمون کلی لوح، همراه با درج یا نقل به مضمون عباراتی از کتب مقدّسه قبل، خصوصاً تورات و انجیل، است. از جمله اشارات مبارک به بیانات یحیی تعمید دهنده:

این است آن جمال موعود که فرموده بعد از من می‌آید و پیش از من است. او بود آن نداء که مابین آسمان و زمین بلند شد که مقام‌های الهی را درست نمائید و تعمیر کنید، یعنی قلوب را. و همان ندا بود که ابن زکریا قبل از روح فرمود من آواز آن کسم که در بیابان ندا می‌کند که راه خداوند را درست کنید (اقتدارت، ص ۹۶).

بیان مبارک به مضامین انجیل مرقس (۳:۱)، متی (۳:۳)، لوقا (۳:۳)، یوحنا (۲۳:۱)، و نیز اشعیا (۳:۴۰) اشاره دارد. در موضعی دیگر از لوح می‌فرمایند: "احجار صلبه از کلمه الهیه در ناله و حنینند، ولكن بریه در غفلت عظیم. اینست که در کتب الهیه از قبل نازل که از احجار انهار جاری، ولكن از قلوب اشرا اثری نه" (اقتدارات، ص ۸۳)، که این بیان مبارک به آیات مختلف از کتاب عهد عتیق، یعنی سفر تثنیه (۱۵:۸)، ارمیا (۱۶:۴۶)؛ و نیز قرآن، آیه ۷۴ از سوره بقره دلالت دارد.

نسبی بودن حقایق ادیان

از عمیق‌ترین و پیچیده‌ترین مضامین این لوح مبارک بیاناتی است که می‌توان تصوّر نمود از منابع اصلیه حضرت ولی عزیز امرالله در تصریح بر نسبی بودن حقایق ادیان به عنوان جنبه‌ای اساسی از اعتقادات اهل بهاء بوده است.^{۱۵} برای مثال در بیان مبارک ذیل - که در عین حال بر معنی علم و عرفان حقیقی دلالت دارد - می‌فرمایند:

نفوسی که به ذروه عرفان ارتقاء نموده‌اند و نفوسی که در ادنی رتبه مانده‌اند عندالله در یک مقام قائم، چه که شرافت علم و عرفان بما هو

علم و عرفان نبوده. اگر منتهی به حق و قبول او شود محبوب، والاّ مردود. کلّ الفاظ در آن ساحت در رتبه واحد مذکور. مثلاً لو يقول ولدت كقوله لم يلد و لم يولد. اگرچه بر حسب ظاهر تنزیه الهی از شبه و مثل و نظیر منتهی، مقام عرفان انام است، چنانچه بین ناس هم این مقام اعلیٰ و ارفع است، ولکن این امتیاز هم نظر به قبول حقّ است، و به اراده او محقق شده، چنانچه در کور فرقان و بیان مشیت الهیه به تنزیه صرف و تقدیس بحث تعلق گرفته، لذا در افتدۀ عباد تجلیات این بیانات ثابت و ظاهر، والاّ آن بحر قدم از جمیع این کلمات محدثه مقدّس و ساحت اقدس از جمیع این بیانات منزّه. نظر باید به اصل امر الهی باشد، نه به علوّ و دنوّ مراتب عرفان لفظیه که بین بریّه محقق شده (اقتدارات، صص ۸۸ و ۸۹).

حیات فردی انسان

نگاه جمال ابهی به زندگی در این عالم، و نیز به موضوع شهادت، بسیار بیدارکننده و بینایی بخش است. بجاست که این مقال را با بیان مبارک در این باره به پایان بریم. می فرمایند:

بگو ای بندگان در هر صورت مقتول و مذبوحید، چه به سیوف امراض و چه به سیوف اهل اعراض. در این صورت، اگر به شمشیرهای مشرکان در سبیل محبوب عالمیان کشته شوید احبّ و احقّ بوده، چه که دیه نفس محبوب است. این ثمر مرغوب را فراموش نکنید و از دست مدهید (اقتدارات، صص ۹۷ و ۹۸).

یادداشت‌ها

۱. بنابر فرمایش استاد بزرگوار دکتر محمد افنان، مقصود از "جناب ف اعظم" جناب فتحعلی اردستانی، و از "شیخ حسن ک"، شیخ حسن زنوزی در کربلاست، که در ایام اقامت جمال قدم در ادرنه، هنوز در قید حیات بودند. نگارنده از آقای دکتر افنان متشکر است که این اطلاعات و نیز اطلاعات راجع به چاپ‌های مختلف این لوح را در اختیار وی نهادند.

۲. شرح بیشتر در باره این دو "وعظ" یا مجموعه گفتار حضرت مسیح در ادامه مقال خواهد آمد.

۳. در اینجا از مفاهیم مذکور در لوح مبارک عامدانه با عبارات مذکور در الواح و خطاب‌های مرکز میثاق و آثار حضرت ولی امرالله یاد شده است تا هم کام جان از دریافت و تذکار رابطه بین آثار مظهر امرالله و مبین آیات او شیرین گردد، و هم روشن‌گر آن باشد که چگونه مبین از متن آثار مظهر امرتعالیم مبارکه را استخراج می‌نماید. باشد که این روش پاسخی باشد بر شبهه ناروای بعضی از معاندین امر که تعالیم مبارکه بعضاً وضع مبین آیات است و نه منزل آن.

۴. در این مقاله از این پس لوح اصلی مورد بررسی (اقتدارات، صص ۷۸ تا ۱۰۵) با عنوان "لوح اصلی مادر"، و از لوح نقل شده در آن (اقتدارات، صص ۹۱ تا ۹۵) با عنوان "لوح قسیس" یاد می‌شود.

۵. این تعبیر به خصوص از این حیث بدیع است که به کلی متفاوت است با تعبیر متداول مسیحیان از جان‌باختن حضرت مسیح به عنوان فدیة برای جبران گناه نوع انسان و آشتی (reconciliation) پروردگار با نوع انسان.

۶. اشارات مبارک راجع است به مضمون اناجیل در خصوص شفا دادن حضرت مسیح ابرص را.

۷. عبارات انجیل حامل مفهوم «خوشا بحال» یا «طوبی» در اصطلاح انگلیسی Beatitudes خوانده می‌شوند، که می‌تواند به "فرخندگی خواستن" یا در فارسی به عربی آمیخته ما به "برکت طلبیدن" ترجمه شود. به سبب نامأنوس بودن هر دو ترجمه در این متن هر بار اشاره به این مفهوم لازم آمده تکرار اصل عبارات ترجیح داده شده است.

۸. برای آگاهی بیشتر از مقایسه این دو "وعظ"، به منابع زیر مراجعه فرمایید:

Stephen L. Harris, *Understanding the Bible*, 3rd ed. Toronto: Mayfield Publishing Company, 1992, pages 300-302, 310, 314.

Bart D. Ehrman, *The New Testament: A Historical Introduction to the Early Christian Writings*. 2nd edition. New York: Oxford University Press, 2000. PP 101, 121-128.

بنابه منبع اخیر (ارمن) در انجیل متی حضرت مسیح به عنوان حضرت موسی تازه مطرح می‌شود. حتی تعالیم او در پنج دسته از مطالب (فصل‌های ۵ تا ۷، ۱۰، ۱۳، ۱۸ و ۲۳ تا ۲۷) طرح می‌شود تا یادآور اسفار خمسه باشد. خصایص "وعظ جبل" را می‌توان از این دیدگاه بررسی نمود. انجیل لوقا اما حضرت مسیح را

پیامبری رانده شده از قوم خود (یهود)، و نجات بخش همه آدمیان (فقیر و گرسنه و تشنه و امثال آنها) مطرح می سازد، و "وعظ دشت" گویای این ویژگی هاست. ۹. رجوع فرمایید به نامه دارالانشاء بیت العدل اعظم به تاریخ ۱۰ فوریه ۱۹۹۵، که به ضمیمه مجموعه "تحقیق و تتبع" انتشار یافت. نسخه الکترونیکی این نامه در آدرس ذیل قابل دسترسی است:

http://bahai-library.com/file.php5?file=compilation_scholarship&language=All#cover

۱۰. توقیعات مبارکه (۱۹۵۲-۱۹۵۷)، تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران، ۱۱۹ بدیع، ص ۲۹.

۱۱. در این مورد مراجعه فرمایید به بیان مبارک مندرج در ندا به اهل عالم، صفحه ۵۵، و نیز:

Shoghi Effendi, *World Order of Bahá'u'lláh*, Wilmette, IL: Bahá'í Publishing Trust, 1991, page 44.

۱۲. در این باره مراجعه فرمایید به مقاله آقای دکتر ایرج ایمن، "توصیف کلمه الله در آثار قلم اعلیٰ"، سفینه عرفان، دفتر سوم؛ دارمشتات: عصر جدید، ۲۰۰۰ میلادی، صص ۴۶-۷۶.

۱۳. در این مورد مراجعه فرمایید به لوح مبارک حضرت عبدالبهاء مندرج در مکاتیب، ج ۲، ص ۲۶۱.

۱۴. بیان مبارک حضرت عبدالبهاء را که "علوم ظاهره فنطره حقیقت اند"، را میتوان تبیین و گسترشی از همین گونه بیانات جمال ابهی دانست. رجوع فرمایید به صفحه ۱۰۷ از منتخبات مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱.

همین معنی مورد نظر بیت العدل اعظم است آنجا که می فرمایند تحصیلات دانشگاهی اسباب حصول بصیرت قابل توجه در معانی آثار مبارکه را فراهم می آورد. رجوع فرمایید به بخش شماره ۵۰ از مجموعه تحقیق و تتبع که در آدرس ذیل قابل دسترسی است:

http://bahai-library.com/file.php5?file=compilation_scholarship&language=All

۱۵. مراجعه فرمایید به نظم جهانی بهائی، ص ۷۷، و ندا به اهل عالم، صص ۱ و ۲۲.

صلح اصغر و صلح اعظم

علی نخجوانی

در آثار مبارک حضرت ولی امرالله به زبان انگلیسی ملاحظه می‌کنیم که به قلم معجز شیم مبارک توصیف و تحلیل جامعی را از اوضاع کنونی جهان بیان می‌فرمایند. خواننده می‌تواند به خوبی مجسم کند که به چه علت در امور اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و علمی و فرهنگی جهان تحولات چشم‌گیری صورت گرفته و هم‌اکنون در حال تحول است و این تحولات به چه هدفی نوع بشر را نزدیک می‌کند و هیأت اجتماعی چه مراحل را باید طی کند و نتیجه و ثمره این تحولات نوع انسان را مآلاً به چه مقامی هدایت خواهد کرد.

طبق آثار حضرت بهاءالله پیغمبران و مظاهر مقدسه الهیه در هر دور و زمانی ظاهر شوند نوع بشر را به مراتب بالاتری از ترقیات مادی و روحانی سوق می‌دهند، و این ترقیات، هرچند مثبت است، ولی لازمه این تحولات ویرانی ارکان تمدن سابق است تا بر این خرابی‌ها مدینت جدید الهی استقرار یابد. همان‌طور که آفتاب از طرفی برف‌های کوه‌ها را ذوب می‌کند و سیل‌های هولناکی ایجاد می‌نماید و سبب ویرانی آبادی‌ها و اهالی شهرها و دهات می‌شود، ولی از طرف دیگر همین آفتاب حرارت و نوری دارد که موجب رشد نباتات و جمیع ممکنات است. پس میتوان گفت که در این زمانه که شمس حقیقت از افق امر جمال اقدس ابهی ظهور فرموده این دو حرکت یا دو جریان بالطبع باید در سطوح مختلف جهان نمایان باشد، یعنی در سطح جهانی آثار فروپاشی، که منفی است، و هم آثار سازندگی، که مثبت است، دیده می‌شود.

فروپاشی جهان و جهانیان را حضرت بهاءالله به این عبارت توضیح فرموده‌اند: «زود است بساط عالم جمع شود و بساط دیگر گسترده گردد.» (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۱۳)

بيانات ديگري نيز از قلم حضرت بهاء الله زيارت شده كه مي فرمايند «هنگام فناي عالم و اهل آن رسيد.» (ظهور عدل الهی، صفحه ۱۶۶). و نيز مي فرمايند «از دو طايفه عزت برداشته شد: امراء و علماء» (قد ظهر يوم الميعاد، صفحه ۳۹). از همين قلم مبارك حضرت بهاء الله نيز زيارت مي كنيم كه مي فرمايند «حال ارض حامله مشهود، زود است كه اثمار منيعه و اشجار باسقه و اوراد محبوبه و نعمای جنیه مشاهده شود» (قرن بدیع، صفحه ۴۳۳).

حضرت عبدالبهاء نيز در آثار مباركه خود به اين دو جريان اشاره نموده مي فرمايند «اين امراض مزمنه شفا نيابد، بلكه روز به روز سخت تر شود و بدتر گردد» (مكاتيب حضرت عبدالبهاء، جلد ۳، صفحه ۶۸). همچنين در باره اثر مثبت اين تحولات مي فرمايند «عالم انساني منقلب شود و فيوضات رحمانی رخ بگشايد.» (منتخباتی از مكاتيب حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۲۷۲)

اثر منفي اين تحولات انحطاط و ويراني و هرج و مرج در هيأت اجتماعيه است، و اثر مثبت پيشرفت و توسعه دائره امراالله در روي سطح زمين است. مطابق بيانات صريحه مباركه آغاز اين دو جريان منبعت از اظهار امر حضرت اعلي در شيراز در سنه ۱۲۶۰ هجري و يا ۱۸۴۴ ميلادي است.

هم در انجيل و هم در قرآن بياناتی مذکور است كه دال بر همين دو جريان يوم موعود است. مثلاً در انجيل مي خوانيم «و ديدم آسمانی جديد و زمینی جديد چون كه آسمان اول و زمين اول درگذشت» (باب ۲۱، آيه ۱). همچنين در قرآن مي فرمايند «تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ» (سوره ابراهيم (۱۴)، آيه ۴۸). در قرآن مضمونش اين است كه روزی خواهد آمد كه ارض همان ارض نخواهد بود و همچنين سموات تبديل و تغيير خواهد كرد. واضح است كه در اين جا مقصود از ارض مدنيت ظاهري و صوري اين جهان است، و مقصود از سموات، همان طوري كه در كتاب مستطاب ايقان مي فرمايند، مقصود سماء اديان است. در آثار حضرت ولي امراالله به انگليسي، اين دو جريان را اين طور توصيف مي فرمايند:

«جريانی مرکب از دو نیروی متضاد سرگرم تغيير و تبديل وضع کنونی جهان است، در حالی كه هر يك از اين دو نیرو با شتابی فزاينده مسیری

مخالف با مسیر نیروی دیگر را طی می‌کند. این دو نیرو، یکی سازنده و الفت‌دهنده است و دیگری مخرب و متلاشی‌کننده. آن یک در مسیر مداومش تدریجاً سبب ظهور نظامی گردد که نمونه‌ا علی برای اداره‌کردن جهانی است که مسیر و مقصد دنیای آشفته امروز ماست، و این یک در مسیر تجزی‌بخش و مخربش با شدتی روزافزان هر سد و مانعی را در راه وصول بشر به هدف مقدر در هم می‌شکند. آن سیر سازنده با آئین نوزاد حضرت بهاء‌الله وابسته است و طلیعه نظم جهان‌آرائی است که بزودی امر بهائی تأسیس خواهد کرد، و بالعکس این نیروی مخرب که نماینده آن سیر دیگر است وابسته به مدنیته است که از اجابت مقتضیات زمانه اعراض نموده و بالنتیجه به کابوس هرج و مرج و انحطاط دچار شده است.» (نظم جهانی حضرت بهاء‌الله، صفحه ۱۱)

در آثار حضرت ولی امرالله به یک سیر و حرکت ثالثی اشاره می‌فرمایند که آن عبارت از تحولات مثبت جهانی است که خارج از دائرة امر الهی در حال تحقق است و فعالیت‌های این جریان ثالث چون بطور غیرمستقیم منبعث از نیروی حیات‌بخش آئین الهی است با روح تعالیم مبارکه هماهنگی دارد. بیان مبارک در باره این موضوع از این قرار است «آثار اولیه آن را ... میتوان در مساعی معقول و سنجیده و شروع مجهوداتی مشاهده کرد که پیروان رسمی امر حضرت بهاء‌الله ... به منظور تأسیس ملکوت الهی بر بسیط زمین مبذول می‌دارند، و تجلیات غیرمستقیمش را نیز میتوان در ترویج تدریجی روح اخوت و اتحادی که خود بخود از میان آشفته‌گی جامعه از هم گسیخته کنونی برخاسته ملاحظه نمود.» (نظم جهانی بهائی، صفحه ۶۱)

بعد از جنگ بین‌المللی اول، در بحبوحه مشکلات عمومی جهانی، در سال ۱۹۲۰ جامعه ملل تأسیس شد. این جامعه ملل هرچند مشکلات زیادی داشت، ولی از نقطه نظر تاریخ سیاسی جهان، در واقع اولین قدم مهم، که هماهنگی کامل با تعالیم حضرت بهاء‌الله داشت، برداشته شد. در این مقام حضرت ولی امرالله می‌فرمایند «اولین بار در تاریخ بشر بود که نظام امنیت جمعی که حضرت بهاء‌الله

پیش‌بینی و حضرت عبدالبهاء به صورت قطعی اعلام فرموده به مرحله بحث و آزمایش درآمد.» (نظم جهانی بهائی، صفحه ۱۴۴) همچنین حضرت ولی امرالله می‌فرماید که قوه آسمانی «در جهان روحی جدید دمید ... عده بیشتری از خردمندان جهان نه تنها آن وحدت را ممکن الوصول می‌شمارند، بلکه آن را لازم و نتیجه عوامل و قوای می‌بینند که امروز در جهان به کار افتاده است.» (نظم جهانی بهائی، صفحه ۶۷)

بعد از جنگ جهانی دوم جامعه ملل در سال ۱۹۴۵ به سازمان ملل متحد تبدیل گردید. بیش از نیم قرن است که این سازمان در حال رشد و تکامل است. البته نواقص و مشکلات زیادی داشته و دارد، از قبیل تعیین تعداد اعضای شورای امنیت، و اینکه حق وتو veto چه خواهد شد؟ ولی طبق پیش‌بینی حضرت بهاءالله این مؤسسه باید سیر تکاملی خود را طی کند تا نهایتاً به مرحله بلوغ برسد و مرحله بلوغش همانا تأسیس صلح اصغر مورد نظر مبارک حضرت بهاءالله است. حضرت بهاءالله خطاب به سلاطین و امراء می‌فرماید: «لما نبذتم الصلح الاکبر عن ورائکم تمسکوا بهذا الصلح الاصغر لعل به تصلح امورکم و الذین فی ظلمک علی قدر» (آثار قلم اعلیٰ، جلد ۱، صفحه ۶۴)، که مضمون فارسی آن این است که اگر صلح اکبر را به پشت گوش انداختید لااقل به این صلح اصغر تمسک جوئید، تا شاید امور شما و امور نفوسی که در ظل شما هستند قدری اصلاح پذیرد.

این صلح اصغر صلحی است که صرفاً مبتنی بر موازین و مصالح سیاسی است، یعنی هرچند در اساسنامه آینده آن اصول اخلاقی تا اندازه‌ای البته رعایت خواهد شد، ولی بطور قطع محروم از موهبت اصول روحانی امر الهی خواهد بود. مثلاً، صلح اصغر هرچند یکسان بودن حقوق انسان، و همچنین عقاید فردی و یا جمعی افراد بشر را البته منظور خواهد داشت، ولی رعایت حقوق بشر، که امری است صوری و قانونی، با لزوم ترک حقیقی تعصبات دینی و نژادی، که کیفیتی است عاطفی و وجدانی، البته فرق فراوان دارد.

باری، در اواخر قرن بیستم بین یاران بحثی به وجود آمد که چون در لوح هفت شمع، یعنی در ظل شمع پنجم، ذکر وحدت وطنی می‌فرمایند و تصریح شده که

«در این قرن این اتحاد و یگانگی نیز به نهایت قوت ظاهر شود» (مکاتیب، جلد ۱، صفحه ۳۵۸) لذا صلح اصغر باید در آخر همین قرن بیستم کاملاً تحقق یابد. این استنباط با بیان صریح حضرت ولی امرالله در توفیق مبارک مورّخه ۱۹۴۶ خطاب به یکی از یاران غرب منافات دارد، زیرا در آن توفیق صریحاً می‌فرماید که میقات معین صلح اصغر نامعلوم است (Lights of Guidance، صفحه ۴۳۵).

اگر درست در بیان مبارک حضرت عبدالبهاء در باره وحدت وطنی دقت نمائیم معلوم می‌شود که مقصود مبارک صلح اصغر نیست، همین قدر می‌فرمایند که در ظلّ این شمع پنجم و در طی قرن بیستم «جمع ملل عاقبت خود را اهل وطن واحد شمرند» (مکاتیب، جلد ۱، صفحه ۳۵۸). کره ارض را وطن واحد شمرند با تأسیس صلح اصغر البته تفاوت دارد. بدون شک میتوان گفت که مقصود مبارک این است که در طی قرن بیستم اکتشافات علمی از یک طرف و روابط اقتصادی از طرف دیگر برای اهل عالم ثابت خواهد کرد که این کره ارض یک وطن است، چنانچه این حالت کاملاً تحقق یافت، علی‌الخصوص وقتی که فضانوردان عکس زیبای کره ارض را با دوربین‌های خود گرفتند و این عکس‌ها در جمیع جرائد دنیا منتشر شد.

اما صلح اکبر را حضرت بهاءالله در لوح مقصود چنین توصیف فرموده‌اند «سراپرده یگانگی بلند شد، به چشم بیگانگان یکدیگر را ببینید، همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار ... اگر ملوک و سلاطین که مظاهر اقتدار حقّ جلّ جلاله اند همت نمایند و بما ینتفع به من علی الارض قیام فرمایند، عالم را آفتاب عدل اخذ نماید و منور سازد ... لابد بر این است که مجمع بزرگی در ارض برپا شود و ملوک و سلاطین در آن مجمع مفاوضه در صلح اکبر نمایند ... این است سبب آسایش دولت و رعیت و مملکت» (مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، صفحات ۹۸ و ۹۹).

حضرت ولی امرالله در وصف این صلح اکبر چنین مرقوم فرموده‌اند «در چنین جامعه جهانی جمیع موانع اقتصادی به کلی از میان خواهد رفت. سرمایه و کار عواملی لازم و ملزوم یکدیگر به شمار خواهد آمد. تعصبات و منازعات مذهبی به کلی فراموش و آتش عداوت‌های نژادی تا ابد خاموش خواهد شد. یک مجموعه

از قوانین بین‌المللی که محصول مشاورات نمایندگان پارلمان بین‌المللی است تدوین خواهد گشت که ضامن اجرایش واحدهای نیروی اتحادیه جهانی خواهند بود. و بالاخره یک وطن‌پرستی کاذب و جنگ‌آور به یک جهان‌دوستی و نوع‌دوستی تبدیل خواهد شد. اینهاست رئوس کلی و برجسته‌نظمی که حضرت بهاء‌الله پیش‌بینی و تدبیر فرموده و اعلیٰ ثمره عصری است که به تدریج رو به بلوغ نهاده است» (نظم جهانی بهائی، صفحه ۵۶).

باید در این بیان مبارک دقت نمائیم، زیرا در ذکر تعصبات دینی و نژادی می‌فرمایند که در مرحله صلح اکبر بساط تعصبات و منازعات مذهبی و دینی و همچنین عداوت‌های نژادی و جنسی به کلی پیچیده خواهد شد و در اینجاست که به کمال وضوح میتوانیم به این نتیجه برسیم که متأسفانه در ظل صلح اصغر تعصبات دینی و نژادی در قلوب و ارواح مردم خاتمه نمی‌یابد، ولی در ظل صلح اکبر چون تعالیم الهی در مؤسسات صلح اصغر بدون شبهه نفوذ و رسوخ خواهد کرد، لذا مجالی برای تعصبات دینی و نژادی باقی نمی‌ماند و این امراض روانی به برکت داروی ملکوتی الهی مرتفع و زائل خواهد شد.

حال باید بحثی در باره صلح اعظم مطرح نمائیم. حضرت ولی امرالله تعریف ذیل را بیان می‌فرمایند:

«اما صلح اعظم، به نحوی که حضرت بهاء‌الله مقرر فرموده، صلحی است که عملاً باید متعاقب زمانی تحقق یابد که جنبه‌های روحانی و معنوی بر جهان غلبه یافته باشد، یعنی زمانی که جمیع نژادها و مذاهب و طبقات و ملل در هم ادغام شده باشند، و چنین صلحی بر هیچ اساسی مرتفع نگردد و هیچ دستگاہی آن را حفظ نتواند مگر آنکه بر پایه احکام و قوانین الهی استوار باشد. و آن احکام و تعالیم در نظم جهانی بدیعی که به نام مقدس حضرت بهاء‌الله منسوب است مذکور و مکتوب. حضرت بهاء‌الله در هفتاد سال قبل در لوحی خطاب به ملکه ویکتوریا چنین می‌فرماید: "و الذی جعله الله الدریاق الاعظم و السبب الاتم لصحته هو اتحاد من علی الارض علی امر واحد و شریعة واحدة هذا لا یمکن ابداً الا بطیب حاذق کامل مؤید لعمری هذا لهوالحق و ما بعده الا الضلال المبین".

مضمون بیان مبارک به فارسی تقریباً چنین است که می‌فرمایند چیزی که خداوند

بهترین نوشدار و کامل‌ترین وسیلهٔ بهبود جهان دردمند مقرر فرموده همانا اتحاد اهل زمین بر امر واحد و آئین واحد است، و این مهم امکان نیابد مگر بدست پزشکی دانا و کامل و مؤید و قسم به خدا که این حق است و بعد از حق جز گمراهی محض راهی نیست (نظم جهانی بهائی، صفحه ۱۰۰). و نیز در لوحی دیگر می‌فرمایند «الیوم لایق آنکه کل به اسم اعظم متشبث شوند. نیست مهرب و مفری جز او که ناس را متحد نمایند.» (نظم جهانی بهائی، صفحه ۱۰۱)

حضرت ولی امرالله شرح مبسوطی داده‌اند در تعریف و توصیف خصوصیتی که در نتیجهٔ استقرار صلح اعظم در جهان چهره خواهد گشود. در این مقام چند فقره از آن بیانات را نقل می‌کنیم:

«در چنین جامعهٔ جهانی علم و دین، یعنی دو نیروی بسیار توانای بشر با هم آشتی پذیرند و همکاری نمایند و در پیشرفتشان هم‌آهنگ شوند ... هم فقر و فاقه و هم مالکیت و ثروت فوق‌العاده از بین برود و نیروهای عظیمی که در راه جنگ‌های اقتصادی و سیاسی به هدر می‌رود از آن پس معطوف به اهداف لایقی از قبیل توسعهٔ اختراعات و ترقیات فنی و ازدیاد تولیدات و محصولات بشری و ازالهٔ امراض و توسعهٔ تحقیقات علمی و بالا بردن سطح صحت و تشحید [به معنی تیز کردن است] و اعتلاء مغز و فکر بشری و بهره‌مندی از منابع بکر و ناشناختهٔ کرهٔ زمین و درازی عمر انسان گردد و به ترویج هر وسیله‌ای که حیات فکری و اخلاقی و روحانی نوع انسان را تقویت کند پردازد.

«در چنان جامعه‌ای یک نظام فدرالی جهانی برقرار گردد که بر جمیع بلاد حکومت نماید و فرمانروای بلامنازع منابع بسیار عظیمش باشد و مرام‌های عالیّهٔ شرق و غرب را در بر گیرد و طلسم جنگ و بدبختی را بشکند و به استفاده از جمیع منابع موجود در زمین راغب باشد. در چنان نظامی زور خادم عدل و داد شود و بقایش متکی باشد بر شناسائی خداوند یگانه و پیروی از یک دین عمومی. اینست هدف و مقصدی که نوع انسان ناگزیر بر اثر نیروهای وحدت‌بخش حیات بسویش روان است.» (نظم جهانی بهائی، صفحات ۱۶۶ و ۱۶۷)

حضرت عبدالبهاء نیز در بارهٔ این صلح اعظم جهانی در مفاوضات چنین می‌فرمایند:

«جمیع ملل و قبائل در ظلّ آن علم الهی درآیند ... و ملت واحد گردند و ضدّیت دینیه و مذهبیّه و مباینت جنسیه و نوعیه و اختلافات وطنیه از میان برخیزد، کلّ دین واحد و مذهب واحد و جنس واحد و قوم واحد شوند و در وطن واحد که کره ارض است ساکن گردند.» (نظم جهانی بهائی، صفحه ۱۶۷)

پس ملاحظه می‌کنیم که در ظلّ صلح اعظم کلیه اصول و احکام الهی که در کتاب مستطاب اقدس و سائر الواح مبارکه نازل شده رسماً و قانوناً اجرا خواهد شد. این صلح فقط برای استحکام اساس اتحاد سیاسی و یا حتی صرفاً برای تأیید و تقویت روح اخوت و اصول مهمه ترک تعصبات نژادی و عداوت‌ها و خصومت‌های مذهبی نیست، بل این نوع رفع تعصبات از نمودارهای صلح اکبر است، در صورتی که صلح اعظم سبب خواهد شد که دامنه و نفوذ تعالیم الهی وسیع‌تر و کیفیّت و رسوخش در جهان و جهانیان شدیدتر و کامل‌تر خواهد بود، زیرا در ظلّ این صلح عظیم اعظم کلّ دین واحد و مذهب واحد و جنس واحد و قوم واحد خواهند شد. از این بحث می‌توانیم این‌طور نتیجه بگیریم که نوع بشر سه مرحله در پیش دارد: صلح اصغر و صلح اکبر و صلح اعظم.

صلح اصغر، چنانچه قبلاً تشریح شد، صلحی است که ملل عالم به همت خود تشکیل خواهند داد. و این صلح را آخرین و یگانه راه حل مشکلات بین‌المللی سیاسی خود تشخیص خواهند داد و میتوان گفت که این پدیده عبارت از رسیدن به مرحله رشد سازمان ملل متحد کنونی خواهد بود که در نتیجه شدت و حدت مصائب و صدمات وارده بر دول و ملل عالم و دگرگونی اوضاع جهان بوجود خواهد آمد. و جمیع حکومت‌های عالم داوطلبانه، و اگر لازم باشد بالاجبار، در ظلّ این وحدت سیاسی قرار خواهند گرفت، زیرا ملاحظه می‌نمایند که جز تشکیل یک حکومت رسمی جهانی چاره دیگر وجود ندارد. و این حکومت صلاحیت آن را خواهد داشت که اختیارات مطلقه کنونی حکومت‌های ملی را عادلانه محدود سازد تا مصالح ملی تحت الشعاع مصالح بین‌المللی قرار گیرد.

صلح اکبر صلحی است که مقدمه صلح اعظم و مرحله بعدی صلح اصغر است و این صلح طبق نقشه کلیه ملکوتی و تصرفات ید غیبی الهی بوجود خواهد آمد و همانطور که از بیان مبارک ملاحظه کردیم این صلح عبارت از نظمی است که

حضرت بهاء الله تدبير می فرمایند، زیرا در آن زمان مؤسّسات بین المللی بهائی در مقامی قرار خواهند داشت که بتوانند تصمیمات حکومت جهانی و جمیع متفرعاتش را هدایت نمایند و با روح تعالیم بهائی که مبتنی بر وحدت عالم انسانی است هم آهنگی بخشند.

و اما صلح اعظم صلح نهائی موعود جمیع ملل و امم است، صلحی است که جمیع شئون آن مستمد از تعالیم جمال اقدس ابهی است. این صلح هم عوامل دنیوی و تشکیلاتی و هم اصول محکمۀ معنوی و ملکوتی را دارا خواهد بود، تا عناصر ناسوتی و حقایق روحانی بتوانند با یکدیگر کاملاً آمیخته شده و یک پارچه شوند و جلوه حیرت انگیز نمایند، زیرا این نظم جهان آرا مؤسس مدنیت لاشرقیه و لاغربیه خواهد بود که موعود جمیع امم و ادیان بوده و هست.

همانطور که همه می دانیم محافل محلی و ملی نظم اداری بهائی، در تمشیت امور روحانی و اداری، هر یک در حوزه خود دارای سه قوه مقننه و اجرائیه و قضائیه هستند. میتوانیم به خوبی تصوّر کنیم و بیاندیشیم که این قوای سه گانه بر حسب هدایت و دستور بیت العدل اعظم در آینده از یکدیگر جدا خواهند شد، بطوری که محافل روحانی، که بعداً به بیوت عدل محلی و ملی مبدل خواهند شد، مرجع و مرکز قوه مقننه یا تشریعی گردند، و در ظل آن بیوت عدل محلی و ملی، طبق اصولی که بیت العدل اعظم معین بفرمایند، دو شعبه دیگر، که یکی رکن اجرائی و دیگری رکن قضائی است، با متفرعات مختصه خود بوجود آیند. این تفکیک قوا لابد در سطح بین المللی نیز تحقق خواهد یافت.

یکی از امتیازات نظم بدیع الهی در مقایسه با نظام های عرفی جهان در این است که در امر الهی محور مرکزی مؤسّسات امری قوه تشریعی است، یعنی بیوت عدل است، در صورتی که در سازمان های عرفی قدرت محور مرکزی در دست قوه اجرائیه است.

باید به یاد آوریم که هیکل مبارک در دو تویح (نظم جهانی بهائی، صفحات ۵۶ و ۱۵۱. رجوع شود به صفحات ۵ و ۶ در این مقاله) توضیحاتی جداگانه در باره صلح اکبر و صلح اعظم داده اند. در شرح این قوای سه گانه نظام صلح اکبر، اول قوه اجرائیه معین شده، ولی، در مورد صلح اعظم، در مقام اول قوه مقننه یا

تشریحیه قرار گرفته و همانطور که در بالا ذکر شد قوه تشریحیه در امر مبارک عبارت از بیوت عدل الهی است، چه محلی، چه ملی، و چه عمومی. در باره اهمیّت و لزوم تحقق صلح اصغر حضرت ولی امرالله این بیان را در یکی از توقیعات مبارکه ذکر فرموده‌اند و با نقل این بیان جامع و مؤثر مطلب خود را به پایان می‌رسانیم:

«عصر شیرخوارگی و کودکی بشر به سر رسیده و عالم انسانی حال به هیجان و التهابی دچار است که با سخت‌ترین دوره تکاملش، یعنی دوره بلوغش، ملازمت دارد. دوره‌ای که غرور جوانی و سرکشی‌اش به حدّ اعلی رسیده، به تدریج فروکش می‌کند و آرامش و معقولیت و متانت که مخصوص دوره بلوغ است به جایش می‌نشیند. سپس نوع بشر به مرحله رشد و کمال می‌رسد و قادر می‌شود به قوا و فعالیتّی فائز شود که ترقیات نهائی‌اش وابسته به آن است.

اتّحاد اهل عالم درخشان‌ترین مرحله‌ای است که حال جامعه انسان رو به آن روان است. اتّحاد خانواده، اتّحاد دولت شهر و اتّحاد ملی مراحل است که بشر آن را پیموده و با موفقیت پشت سر گذاشته است و امروز اتّحاد جهان است که هدف و مقصد بشر سرگردان است. دوران ملت‌سازی سپری گردیده و هرج و مرجی که از ایجاد دولت‌های ملی مختلف ناشی شده به اعلی درجه خود نزدیک می‌شود. لهذا جهانی که به بلوغ می‌رسد باید خود را از شرّ این بُت برهاند و وحدت و یگانگی جمیع روابط انسانی را قبول کند و یکباره دستگاهی را به راه اندازد که این اصل اصیل وحدت را در آن تجسّم بخشد.» (نظم جهانی بهائی، صفحات ۱۶۳ و ۱۶۴)

مفهوم عدل در آثار مبارکه بهائی

شاپور راسخ

مقدمه

عدل یا عدالت از جمله مقولاتی است که در رشته‌های مختلف معارف بشری مورد بحث و بررسی قرار گرفته، از علم کلام و فلسفه گرفته تا علوم اجتماعی، حقوق، اخلاق، علم سیاست و اقتصاد. از جمله خصوصیات طرح این مقوله در آثار بهائی این است که اولاً عدل در جامع‌ترین و وسیع‌ترین معانیش مورد توجه قرار گرفته. ثانیاً، استقرار عدل در این کرهٔ خاکی به عنوان یکی از اهداف اصلی دیانت بهائی ارائه شده است.

اهمیت قضیهٔ عدل چنان است که حضرت بهاءالله لوحی تام را که در آثار قلم اعلیٰ، جلد دوم، صفحات ۵۵۸-۵۶۹ مندرج شده به آن اختصاص داده و نامش را "رضوان‌العدل" نهاده‌اند که با این عبارت آغاز می‌شود: "هذا لوح فيه بعث الله اسمه العادل و نفخ منه روح العدل في هياكل الخلايق اجمعين ليقومن كل على العدل الخالص و يحكموا على انفسهم و انفس العباد." به زبان دیگر عدل به عنوان یکی از اسماء الهی روح عدل را (بی‌گمان در این ظهور مبارک) در پیکر همهٔ مردم دمیده تا همه به عدل خالص عمل کنند و بر خود و دیگران به عدل حکم رانند.

همه می‌دانیم که از جمله بشاراتی که در کتب مقدسهٔ پیشین در بارهٔ موعود منتظر آخرالزمان آمده این است که به ظهور او جهان پر از عدل و داد خواهد شد. اشعیای نبی در باب دوم کتاب خود می‌گوید که شخص موعود امت‌ها را قضاوت و داوری خواهد کرد. در باب یازدهم بشارت می‌دهد که وی مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد و به جهت مظلومان زمین براستی حکم خواهد فرمود و در همان باب تصریح می‌کند که کمر بندش عدالت خواهد بود و باب سی و پنجم هشدار می‌دهد که وی با عقوبت الهی خواهد آمد.

و احادیث شیعه دال بر آن است که در زمان موعود جهان مملو از عدل و داد خواهد شد، کما آن که پیش از وی پر از ظلم و جور بود.^۱

آثار بهائی دلالت بر آن می‌کند که روز موعود که ظهور عدل الهی است فرا رسیده، مانند این بیان حضرت بهاء‌الله که حضرت ولی امرالله در توقیع ظهور عدل الهی نقل فرموده‌اند: "ان ارتقبوا یا قوم ایام العدل و انّها قد اتت بالحق ایاکم ان تحتجبوا منها و تکونن من الغافلین." یعنی، "مراقب بایستید ای مردم که روزگار عدل فرا رسیده، و این ایام به حقیقت آمده است، مبادا خود را از آن محروم کنید و در شمار غافلان درآئید." (ترجمه فارسی، ص ۵۹)

به همین مناسبت است که حضرت عبدالبهاء در یکی از آثار مبارکه خود فرموده‌اند که "الحمد لله آفتاب عدل از افق بهاء‌الله طالع شد، زیرا در الواح بهاء‌الله اساس عدلی موجود که از اوّل ابد تا حال به خاطری خطور ننموده." (همان توقیع، ص ۵۹)

حضرت بهاء‌الله اطمینان می‌دهند که در دور ظهور آن حضرت عدل اعظم الهی تجلی خواهد کرد. در دو بیان، که هر دو در ظهور عدل الهی نقل شده، چنین آمده است:

- عنقریب یومی خواهد رسید که مؤمنین آفتاب عدل را در اشدّ اشراق از مطلع جلال مشاهده خواهند نمود. (ترجمه)
- یقین مبین بدان [که] این ظلم‌های وارده عظیمه تدارک عدل اعظم الهی را می‌نماید.

در صفحات آینده معلوم خواهیم داشت که چرا ظهور عدل در این دور مبارک ظهور عدل اعظم خواهد بود و هرچند همه ادیان سابقه در حکم میزان عدل الهی هستند، ولی این ظهور جلیل اختصاصاتی دارد که او را زیننده وصف "تدارک عدل اعظم الهی" می‌کند.

معانی عدل در فرهنگ‌ها

در فرهنگ‌های لغت معانی متعددی برای کلمه "عدل" قائل شده‌اند. مثلاً "عدل" در فرهنگ فارسی دکتر معین در ۹ معنی مختلف ذکر شده است:

۱- به عنوان مصدر در معنی "داد" کردن؛ ۲- نهادن چیزی به جای خود؛ ۳- حدّ متوسط میان افراط و تفریط در هر یک از قوی؛ ۴- دادگری و انصاف و عدالت در مقابل ظلم و جور؛ ۵- داد؛ ۶- اندازه و حدّ اعتدال؛ ۷- راست؛ ۸- مثل و نظیر و شبیه؛ ۹- مرد شایسته شهادت.

در دائرةالمعارف فارسی دکتر غلامحسین مصاحب عدل خصوصاً در معنای کلامی آن آمده. به موجب دانش‌نامه مزبور، عدل در اصطلاح کلام منزّه بودن خداوند از فعل قبیح و از احفال به واجب است و عدل از اصول مذهب شیعه و نیز از اصول اعتقادات معتزله است و آن را از جمله صفات افعال خداوند می‌شمارند. از تعریف عدل نتیجه می‌شود که لطف بر خداوند واجب است و خدا باید برای آلامی که از او صادر می‌شود پاداش دهد، و نتایجی از این قبیل که نقل آنها موجب اطاله کلام است و گاه خواننده متحیر می‌شود که چگونه مخلوق برای خالق وظیفه تعیین می‌کند.

عدل از دیدگاه فلاسفه (به اجمال)

در اندیشه فلاسفه یونان عدل یا عدالت یکی از چهار فضیلت اساسی است و حتی در آن همه فضائل مندرج و مندمج است، زیرا در آن اعتدال میان افراط و تفریط مطرح است.

در عدالت ارتباط با دیگران مطرح است، و بالنتیجه عدالت یک فضیلت شهروندان، یعنی فضیلتی مدنی، است.

ارسطو فرق می‌نهد میان عدالت توزیعی (justice distributive) که همان اعطای کلّ ذی حقّ حقّه باشد و معیار یا قانون آن متناسب بودن رفتار با عمل یا وضع مخاطب است و مسلماً اشخاصی که از نظر وضع و عمل متساوی نیستند بنا به اصل تناسب (proportionalité) نباید سهم متساوی داشته باشند، و در مرتبه ثانی عدالت اصلاحی یا تصحیحی (corrective) که برقرار کردن تساوی است آنجا که بدان لطمه‌ای وارد شده است، مثلاً از طریق مجازات تا رفتار مخاطب اصلاح و تصحیح شود.^۲

این قانون است که تعیین می‌کند در هر مورد چه لیاقت‌هایی را باید مورد پاداش قرار داد و چه ضمانت‌های اجرایی را باید مرعی و منظور داشت. پس عدالت

وجود ندارد، مگر در میان افراد که روابط متقابلشان تحت ضابطه قانون است. به زبان دیگر ارسطو قائل به آن است که عدالت در آن است که فرمانروائی اعمال خود را به دست قانون بسپارند.^۳ سؤالی که در اینجا قابل طرح است این است که اگر قانون منطبق با اصل عدالت نباشد چه باید کرد و آیا محکوم کردن سقراط حکیم، ولو بر اساس قانون وقت صورت گرفته باشد، با عدالت به معنای واقعی کلمه، سازگاری دارد؟

افلاطون در گفت و گوهایی خود در این مورد چنین نظر می‌دهد که بهتر است خرد و خردمندان بر جامعه حاکم باشند تا قانون، زیرا قانون همیشه شامل چیزی نیست که برای همگان عادلانه‌ترین دستورالعمل باشد.

ارسطو هم در کتاب "اخلاق" خود فرق می‌نهد بین عدالت طبیعی که عمومی و فراگیر است و عدالت قراردادی که به آحاد ممالک اختصاص دارد.

ذکر این نکته مفید است که این افلاطون بود که در کتاب "جمهور" خود عدالت را یکی از فضائل اربعه دانست و گفت مرد عادل کسی است که به مدد خرد عواطف و هیجانات نفس را تحت ضابطه آورد.

از مکاتب مهمی که در فلسفه یونان به موضوع عدل توجه کرده رواقیون هستند. از دیدگاه آنان این عقل انسان است که صحیح یا ناصحیح را به انسان می‌شناساند و آنچه را عقل بپذیرد بر قانون هیئت، یعنی قانون راجع در جامعه و عرف و عادت، رجحان دارد. انسان با داشتن قوه عقل باید بتواند راه و روش زندگی خود را که با عدل توأم باشد کشف کند و این قانون جامعه است که باید با عدالت مورد تصدیق عقل مطابقت نماید.

این اندیشه عدالت طبیعی در برابر عدالت منبث از قانون بشری را آباء کلیسای مسیح نیز پذیرا شدند، چنان که توماس داسن قدیس گفت که قانون جامعه باید با قانون الهی منطبق باشد تا ارزش پیدا کند. کروسوس هم در قرن ۱۷ لزوم تطبیق قانون بشری با قانون طبیعی را تأکید کرد. جان لاک هم قائل به آن شد که معیار صحت قانون بشر، یعنی قانون مثبت، همان توافق با قانون طبیعی است که عقل استخراج و استنباط می‌کند.

نقطه مقابل نظریات فوق را هابس مطرح کرد. به گمان او، هر وقت عهد و میثاقی بسته شد، شکستن آن بی عدالتی خواهد بود، ولی این عهد و میثاق را نیروئی برتر است که بر آدمیان تحمیل می‌کند. وقتی قانون‌گذار مقتدر قانونی را وضع کرد، شکایت از بی عدالتی آن قانون بی‌مورد است. پس به گمان وی عدالتی طبیعی در ورای قانون هیئت، یعنی قانون بشری، و برتر از آن وجود ندارد. اصحاب مکتب اصالت نفع، چون استوارت میل، عدالت و اصل مجازات و مکافات را چنین توجیه می‌کنند که اگر کسی بدی کرد و آن بدی صدمه به همه جامعه زد و عکس‌العمل به آن بدی از طریق مجازاتی صورت گرفت که خود متضمن فایده‌ای برای همگان است اجرای عدالت بوده است.^۳

نگاهی سریع به لوح رضوان‌العدل

سرچشمه عمده آنچه حضرت ولی امرالله در توفیق ظهور عدل الهی بیان فرموده‌اند همان لوح رضوان‌العدل است که در آن حضرت بهاءالله وجوه و صور مختلف عدل را مطرح می‌فرمایند، از جمله: ۱- عدل در مملکت‌داری و سیاست در عبارت "انّا جعلناک زینة للملوک"؛ ۲- عدل در حیات اجتماعی و رفتار با مردم در عبارت "زینوا یا قوم هیاکلکم برداء العدل"؛ ۳- دیگر عدل در معنی الهی کلمه ("لما استوینا علی عرش العدل خلقنا الممكنات بکلمة من لدنا"^۴)، و به معنی یکی از تجلیات صفات الهی ("ان یا هذا الاسم انا جعلناک شمس من شمس اسمائنا الحسنی بین الارض و السماء")؛ ۴- عدل به معنی شریعت الهی که میزان درست همه چیز است ("فاعلموا بان اصل العدل و مبدیه هو ما بامر به مظهر نفس الله فی یوم ظهوره")؛ ۵- عدل در مبادلات و روابط که همان "اعطاء کلّ ذی حقّ حقه" باشد و به همین قیاس مراتب و مقامات و معانی دیگر که جمال مبارک در همان لوح آنها را لاتحصی، یعنی شمارش‌ناپذیر، دانسته‌اند؛ ۶- ضمناً عبارت "ان ارتقبوا یا قوم ایام العدل" از همین لوح مبارک است، که دال بر این است که یوم "ظهور عدل الهی" فرا رسیده است، همان طور که همه ادیان سابقه بشارت داده بودند.

تعریف عدل در آثار دیگر جمال مبارک

حضرت بهاءالله در آثار عدیده موضوع عدل را مطرح می‌فرمایند، و یکی از مقاصد اصلی ظهور مبارک خود را، علاوه بر استقرار صلح و وحدت در عالم، این

می‌دانند که "سحاب ظلم مرتفع شود و آفتاب عدل از خلف حجاب اشراق نماید." (دریای دانش، ص ۱۰۸)

در الواح ملوک و لوح مقصود، عدل در مقابل ظلم به رؤسای حکومت و دُول توصیه شده است. در لوح مقصود می‌فرمایند "انشاءالله نور انصاف بتابد و عالم را از اعتساف مقدّس فرماید. اگر ملوک و سلاطین که مظاهر اقتدار حقّ جلّ جلاله اند همّت نمایند و بمایتنفع به من علی الارض قیام فرمایند عالم را آفتاب عدل اخذ نماید و منور سازد..."

و همان جا از لوح دیگر نقل می‌فرمایند که "یا معشر الامراء - لیس فی العالم جند اقوی من العدل و العقل. براستی می‌گویم جندی در ارض اقوی از عدل و عقل نبوده و نیست..." و بعد اضافه می‌کنند که "فی الحقیقه اگر آفتاب عدل از سحاب ظلم فارغ شود، ارض غیرارض مشاهده گردد." این عدل در عرصه مملکت‌داری و سیاست در لوح مذکور به دو نوع تعبیر شده است، یکی قیام ملوک و سلاطین به آنچه برای همه سکنة کره زمین سودمند و نافع باشد، و دیگری برقراری نظم از طریق اِعمال دو اصل مجازات بدکاران و مکافات نیکوعملان ("خیمه نظم عالم به دو ستون قائم و برپا: مجازات و مکافات" لوح اشراقات)، که می‌توان این دو وجهه عدل را به همان عدل توزیعی و عدل تصحیحی تعبیر کرد. در لوح اشراقات تصریح شده است که این دو رکن، یعنی مجازات و مکافات، "دو چشمه‌اند از برای حیات اهل عالم."^۵

حضرت بهاءالله در بیانی دیگر فرموده‌اند که "هیچ نوری به نور عدل معادله نمی‌نماید. آن است سب نظم عالم و راحت امم" (ترجمه ظهور عدل الهی، ص ۵۸)

ولی مسلماً معنای عدل وسیع‌تر از آن است که محدود به حفظ مملکت‌داری و سیاست شود. می‌توان احتمال داد که حضرت بهاءالله عدل را در مواضع متعدّد در معنای اعتدال به کار می‌برند. در همان لوح مقصود فرموده‌اند "در جمیع امور باید رؤساء به اعتدال ناظر باشند، چه هر امری که از اعتدال تجاوز نماید، از طراز اثر محروم مشاهده شود. مثلاً حرّیت و تمدن و امثال آن مع آن که به قبول اهل معرفت فائز است، اگر از حدّ اعتدال تجاوز نماید سبب و علت ضرر گردد." در

تعاریف کتب لغت هم دیدیم که از جمله معانی عدل رعایت اندازه و حدّ اعتدال است.^۶

و البته عدل در عرصه اخلاق به عنوان یکی از فضائل بنیادی نیز مطرح است که در آن جا هم رعایت حدّ وسط میان افراط و تفریط مورد نظر است و از جلوه‌های عدل بدین معنی انصاف است که به هنگام قضاوت در فکر و عقیده و اقوال دیگران مطرح می‌شود و در بسیار موارد عدل و انصاف به صورت تقریباً مترادف در نصوص مبارکه به کار رفته و حضرت ولی امرالله نیز در ترجمه عبارت "احبّ الاشیاء عندی الانصاف" که در کلمات مکنونه آمده، انصاف را به justice ترجمه فرموده‌اند. در لوح رئیس آمده است که "بر هر نفسی لازم است که این ایام قلیله را به صدق و انصاف طی نماید. اگر به عرفان حقّ موفّق نشد، اقلّاً به قدم عقل و عدل رفتار نماید." در لوح دنیا می‌فرمایند "امروز ناله عدل بلند و حنین انصاف مرتفع. دود تیره ستم عالم و امم را احاطه نموده." در بیان مبارک دیگری که در رساله ظهور عدل الهی نقل شده فرموده‌اند "عدل و انصاف دو حارسند از برای حفظ عباد و از این دو کلمات محکمه مبارکه که علت صلاح عالم و حفظ امم است ظاهر گردد."

پس از این خواهیم دید که حضرت بهاءالله عدل را در روابط بین انسان‌ها نیز مطرح می‌فرمایند، چنان که در کلمات فردوسیة عبارتی به عربی آمده که ماحصلش این است که اگر ناظر به عدل هستی برای دیگران همان را اختیار کن که برای خود اختیار می‌کنی، و نیز در موضعی اجرای عدالت را حتی در حق خود توجیه فرموده‌اند.

عدل در دو توقیع حضرت ولی امرالله

بحثی مجمل و سریع در ظهور عدل الهی، رساله‌ای که مبین منصوص در سال ۱۹۳۸ مرقوم فرموده‌اند، در روشن کردن آنچه مذکور افتاد سودمند خواهد بود. باید متذکر بود که موضوع عدل فقط در ۲ یا ۳ صفحه در ارتباط با سجایای اخلاقی که برای خادمان امر الهی ضرور است مطرح شده (صص ۴۸ و ۴۹ در ترجمه فارسی). معذک در همان رساله حضرت ولی امرالله به اهمیّت عدل که اعلیٰ مؤسسه بهائی به مناسبت آن به بیت‌العدل تسمیه شده اشاره می‌فرمایند

(ص ۴۹) و نیز در موضعی عدل در ارتباط به یوم موعود، که در عین حال روز جزاست، عنوان شده است (ص ۱۶۶).

حضرت ولی عزیز امرالله تعدادی از نصوص جمال ابهی و حضرت عبدالبهاء را ذکر می‌فرمایند که مناسب خواهد بود به تجزیه و تحلیل آنها پردازیم.

به نظر می‌رسد که یکی از مفاهیم عدل همان قانون الهی یا نظم الهی است که میزان و ملاک هر کار درستی است، چنان که وقتی حضرت بهاءالله می‌فرماید "این ظلم‌های وارده عظیمه تدارک عدل اعظم الهی می‌نماید" محتملاً مرادشان استقرار شریعت یا قانون و نظام خود آن حضرت است که مصداق این بیان مبارک حضرت عبدالبهاء است که تکراراً آورده می‌شود "در الواح بهاءالله اساس عدلی موجود که از اول ابداع تا حال به خاطری خطور ننموده."

قبلاً در باره دو رکن عدالت که مجازات و مکافات باشد اشاراتی رفت. معنی دیگر عدل روز جزاست که در کتب آسمانی وعده داده شده، یعنی روزی که اعمال افراد و جوامع در ترازوی سنجش قرار می‌گیرد، چنان که جمال اقدس ابهی فرموده‌اند "ان ارتقبوا ایام العدل و انّها قد اتت بالحق." حضرت ولی عزیز امرالله در موضعی در آثار خود می‌فرمایند که همه مذاهب و مسالک و نظام‌های گذشته امروز، یعنی در این ظهور، به محک آزمایش گذاشته می‌شوند، تا عیار آنها و ارزش یا عدم اعتبار آنها سنجیده شود، و بنابر این، این ایام را ایام ظهور عدل الهی باید دانست.

هنگامی که به توقیع منیع قد ظهر یوم المیعاد مراجعه شود توجه پژوهنده به این نکته جلب می‌شود که بر اساس فهرست موضوعی که برای کتاب افزوده شده عدالت را به اعتبار فاعل آن می‌توان به عدالت خدا، عدالت سلاطین و امراء، عدالت اصحاب دین، و مسلماً عدالت عامه مردم دسته‌بندی کرد.

عدالت خدا بحثی است که در الهیات مطرح است و مثلاً در الهیات شیعه منزلی بس مهم دارد، در حالی که عدالت سلاطین و امراء در جهان سیاست و اجتماع مطرح می‌شود.

نکته‌ای که جالب توجه است این است که حضرت ولی امرالله عبارت حضرت بهاءالله "این ظلم‌های وارده عظیمه تدارک عدل اعظم الهی می‌نماید" را در توقیع

خود چنین تفسیر و تبیین می‌فرمایند که این عدل اعظم همان عدالتی است که بنای صلح اعظم می‌تواند فقط بر آن متکی باشد، در حالی که خود صلح اعظم به تمدن جهانی اسم اعظم حضرت بهاءالله رهنمون می‌گردد (ص ۵).

در مورد اصحاب دین، یعنی علماء، روحانیون، و رؤسای مذاهب و شرایع مختلفه، حضرت بهاءالله در بیانی تجلیل می‌فرمایند از روحانیونی که رأس آنها به اکلیل عدل متوج است و هیکل آنان به طراز انصاف مزین، و محتمل است که این جا عدل به معنی قضاوت صحیح و بینش درست در معرفت مظهر ظهور جدید مطمح نظر باشد، همان طور که در موضعی دعا فرموده‌اند که حق امراء را عدل مرحمت فرماید و علماء را انصاف.

در توقیع قد ظهر یوم المیعاد حضرت ولی امرالله عبارات متعددی را از حضرت بهاءالله نقل می‌فرمایند که در آن مظهر کلی الهی نفوس را به عدالت تشویق و دعوت می‌فرماید، از جمله سلاطین و رؤسای دُول را و نمایندگان ادیان را و بالاخره عامه مردم را، آن جا که می‌فرمایند جسم عالم محتاج جامه‌ای است، و آن جامه، جامه عدالت و حکمت است.^۷

از نکات لطیفی که در رساله ظهور عدل الهی مطرح است یکی هم علت تسمیه اعلیٰ مؤسسه بهائی به نام بیت‌العدل اعظم یا عمومی است. حضرت ولی امرالله اشاره می‌فرمایند که بیت‌العدل اعظم مظهر عدالت کلیه الهیه خواهد بود و البته به طور ضمنی متذکر می‌شوند که محافل محلی و ملی که ارکان و قوائم دیوان عدل الهی هستند (ص ۵۵) هم باید در تصمیمات خود ناظر به عدل باشند. چنان چه حضرت عبدالبهاء فرموده‌اند خیمه وجود بر ستون عدل قائم، نه عفو. شارع مقدس امر الهی، بیت‌العدل، اکلیل جلیل مؤسسات نظم بدیع جهان‌آرای خود را به صفت فضل و عفو موصوف نفرموده، بلکه بیت عدل الهی نامیده است (ص ۶۰).

می‌توان فرض کرد که کلمه عدل در عنوان بیت‌العدل معانی دیگری را هم ضمناً افاده می‌کند، چون مطابقت آراء بیت‌العدل با قوانین منصوصه و روح تعالیم و احکام مبارکه که میزان و مقیاس عدالت حقیقی است و یا تطابق آن آراء و تصمیمات با نیازها و شرائط زمان و مکان (در لوح بشارات است که "چون هر

روز را امری و هر حین را حکمی مقتضی، لذا امور به وزرای بیت عدل راجع تا آنچه را مصلحت وقت دانند معمول دارند.").

از جمله وظائف بیت‌العدل اعظم اجرای صلح اکبر (لوح دنیا) و مشارکت در انتخاب خط و زبان بین‌المللی (لوح اشراقات) است، و در همه این موارد رعایت کمال عدالت ضرورت دارد و با ثمر رسیدن چنین وظائفی خواهد بود که این اشارات جمال ابهی وقوع خواهد یافت: "عنقریب یومی خواهد رسید که مؤمنین آفتاب عدل را در اشد اشراق از مطلع جلال مشاهده خواهند نمود." (منقول در ظهور عدل الهی)

عدالت در حق خود

آثار مبارکه مُشعر بر آن است که تنها در باره دیگران نباید عدالت را مرعی داشت، بلکه آدمی باید در حق خود نیز به عدل رفتار کند. عین بیان مبارک چنین است: "ان اعدلوا علی انفسکم ثم علی الناس لیظهر آثار العدل من افعالکم بین عبادنا المخلصین." یک معنی عدالت در حق خود همان است که جمال مبارک فرموده‌اند "حاسب نفسک فی کلّ یوم من قبل ان تحاسب." (کلمات مکنونه) و در باره اولیای امور این بیانات از قلم اعلیٰ نازل شده (دریای دانش، صص ۱۸ و ۱۹): "ینبغی لکلّ آمر ان یزن نفسه فی کلّ یوم بمیزان القسط و العدل ثم یحکم بین الناس و یأمرهم بما یتهدیهم الی صراط الحکمة و العقل." (لوح مقصود) این که در نصوص مبارکه این همه در اهمیّت معرفت نفس تأکید شده بدین گونه قابل توجیه است که شخص قابلیت مکنونه خود را بشناسد و در تحقق عینی آنها اهتمام ورزد و مواهب الهی را که در وجود اوست به هدر ندهد. گرایش به عادات مضره و آن چه سبب تزییع قوای بدنی و فکری شود نوعی بی‌عدالتی است، چنان که ضایع و باطل نهادن استعدادات هم خروج از صراط عدالت است.

ذکر عدل در آثار حضرت عبدالبهاء

یکی از نخستین آثار دوران جوانی حضرت عبدالبهاء رساله مدنیه است که به دستور جمال مبارک در سال ۱۸۷۵ میلادی نگاشته شد و مباحث مهمی چون تجدد، تمدن، ترقی، و توسعه را در بر دارد. این رساله ذی‌قیمت در بحث از

تجدد ناچار قضیه عقلانیت را مطرح می‌کند و به طور ضمنی لزوم توأم کردن عقل و عدل را در اداره امور مردم یادآور می‌شود.

پیشنهاد تشکیل مجلس شور در ایران خود گامی بلند در راه دموکراسی و برقراری حکومت عدل است و خود تصریح می‌فرمایند که "مقصد از تأسیس این مجلس عدل و حقانیت است." (ص ۲۹) و هنگامی که به دفاع از لزوم اقتباس علم و صنعت و تجدد از مغرب‌زمین می‌پردازند، یادآور می‌شوند که "اقتساب اصول و قوانین مدنی و اقتباس معارف و صنایع عمومیّه محتضراً ما ینتفع به العموم از ممالک سائره جائز." (ص ۳۹)، بیانی که یادآور فرمایش حضرت بهاء‌الله است که حکومت باید به ما ینتفع به العموم اندیشد و رساندن نفع و خیر به همگان جلوه‌ای از جلوه‌های عدل است، و وقتی ذکر صفات علمای حقیقی را می‌کنند در رأس این صفات عدل و حقانیت را قرار می‌دهند و آن را بدین گونه تعریف می‌کنند: "و آن عدم التفات و التزام ذاتیه و قوائد شخصیّه خود و بدون ملاحظه و مراعات جهتی از جهات، بین خلق اجراء احکام حق نمودن و نفس خود را چون افرا بندگان غنی مطلق شمردن و جز امتیاز معنوی در امری از امور تفرّد از جمهور نجستن و خیر عموم را خیر خویش دانستن ... " (صص ۴۶ و ۴۷)، که عدل در این معنی بی‌گمان در حق فرمانروایان عالم هم صدق می‌کند. و از این رو شگفت نیست که در صفحات ۸۰ و ۸۱ به ستایش عدل انوشیروانی می‌پردازند و حدیث معروف حضرت محمد را در حق او یادآور می‌شوند که "اظهار مسرت از ولادت در زمان حکومت او فرمودند." (ص ۸۱) و اگر عدل را به شیوه فلاسفه اقدم یونان حکومت قانون دانیم، حضرت عبدالبهاء قویاً از ضرورت داشتن قانون دفاع می‌کنند و به شیوه استفهام انکاری می‌فرمایند "آیا ... خود تأسیس قوانین عادلّه موافق احکام الهیه که کافل سعادت بشریه است و حقوق هیئت عمومیّه را در تحت صیانت قویه محفوظ داشته ... مغایر فلاح و نجاج است؟" (صص ۱۸ و ۱۹) از آثار دیگر حضرت عبدالبهاء که در آن قضیه عدل مطرح شده مفاوضات مبارکه است که در آن به یکی از دشوارترین مسائل کلامی پاسخ داده‌اند. در بحث از قضا و قدر ممکن است شخص بپرسد "چون علم الهی تعلق به عملی از شخص یافت و در لوح محفوظ قدر مثبت گشت، آیا مخالفت آن ممکن است؟" حضرت

عبدالبهاء در جواب می‌فرماید "علم به شیء سبب حصول شیء نیست، زیرا علم ذاتی حق محیط بر حقایق اشیاء قبل از وجود اشیاء و بعد وجود اشیاء یکسان است، سبب وجود شیء نگردد." (ص ۱۰۰) به همین قیاس ضمن تصدیق آن که "سکون و حرکت انسان موقوف به تأیید حضرت یزدان است. اگر مدد نرسد نه بر خیر مقتدر، نه بر شرّ توانا" (ص ۱۷۵)، اموری چون عدل و انصاف و ظلم و اعتساف را در تحت اختیار انسان می‌دانند (ص ۱۷۴). اندیشه حضرت عبدالبهاء منطبق است با تعلیمات حضرت زردشت در گاتها، اقدام کتب اوستائی. حال اگر کسی در جهان ظلم بیند نباید آن را به حقّ منسوب دارد، چون حقّ عادل است، ولی انسان را به اختیار خیر و شرّ، عدل و ظلم مخیر کرده است تا مسئول باشد. در بیانی منقول در *منتخباتی از مکاتیب* (ج ۲، ص ۹۵)، می‌فرماید که خداوند به انسان عقل داده است "که در مبادی و عواقب امور به فکر ثاقب تعمق نماید و تأمل کند، تا اعمال و افعال صحیح و سقیم را امتیاز دهد و مضرّ و نافع را ادراک کند و به عدل و انصاف حرکت نماید و مظهر لطف رحمن شود." به عبارت دیگر، مسئولیت عدل یا ظلم یا خیر یا شرّ با انسان است. در همین مکتوب مبارک است که می‌فرماید "عقل و عدل دو آیت کبرای ربّ منان است." (ص ۹۵)

فصلی که در مفاوضات مبارکه به موضوع اثبات آن که در وجود شرّ نیست، یعنی شرّ مطلق نیست، اختصاص یافته (ص ۱۸۳) متمم همین بحث است.

حضرت عبدالبهاء ضمن خطابات مبارکه خود نطقی به تاریخ ۲۶ ذی‌قعدة ۱۳۲۹ در منزل مستر دریفوس در پاریس فرموده‌اند که در آن می‌فرماید "انسان باید در عالم وجود امید به مکافات و خوف از مجازات داشته باشد، علی‌الخصوص نفوسی که مستخدم در حکومتند و امور دولت و ملت در دست آنهاست. مأمورین حکومت اگر چنان چه امید به مکافات و خوف از مجازات نداشته باشند، البته عدالت نمی‌کنند. مکافات و مجازات مانند دو عمود می‌مانند که خیمه عالم بر آن بلند است." بعد اظهار امیدواری می‌فرماید که جمع احبای الهی در هر شغل و مقامی هستند مظاهر عدل باشند. "جمیع بشر از کوچک و بزرگ باید به عدل و انصاف پردازند. عدل این است که باید از حقوق خود تجاوز نکنند و برای هر نفسی آن را بخواهند که برای خویش خواسته‌اند. این است عدل الهی." در

همین خطابه حضرت عبدالبهاء یادآور می‌شوند که در الواح جمال مبارک اساس عدلی نهاده شده که در تاریخ بی‌سابقه است، زیرا "از برای جمیع اصناف بشر مقامی مقرر که باید از آن تجاوز نکنند."

به این ترتیب، حضرت عبدالبهاء عدل را به عنوان یک فضیلت اخلاقی که اختصاص به هیچ صنف و گروهی ندارد مطرح می‌فرمایند و آن را به نحوی که مذکور آمد و قانون طلائی اخلاق است تعریف می‌کنند. و از تعریف متعارف عدل که اعطاء کلّ ذی حقّ حقّه باشد فراتر می‌روند، چون نه فقط باید حقوق دیگران را رعایت کرد، بلکه آنچه برای خود از خیر و برکت و سعادت و هر موفقیت و مزیت دیگر می‌خواهند باید برای دیگران هم بخواهند.

نتیجه‌گیری

همان طور که جمال اقدس ابهی در لوح *رضوان‌العدل* بیان فرموده‌اند، اصل عدل و مبدء آن همان اوامر مظهر الهی در ظهور اوست ("فاعلموا بان اصل العدل و مبدئه هو ما یامر به مظهر نفس الله فی یوم ظهوره ... قل انه لمیزان العدل بین السموات و الارض.")، ولی خصوصاً در ظهور حضرت بهاءالله است که عدل در کامل‌ترین و جامع‌ترین وجوه آن از مظهر غیبی تجلی کرده، چنانکه فرموده‌اند: "آن یا هذا الاسم، انا جعلناک مبدء عدلنا و مرجعه بین عبادنا المقربین و بک یظهر عدل کلّ عادل ... آن هذا الاسم آن افتخر فی نفسک بما جعلناک مشرق عدلنا بین العالمین" و به همین مناسبت است که حضرت عبدالبهاء در خطابه پاریس می‌فرمایند "در الواح بهاءالله اساس عدلی موجود که از اول ابداع به خاطری خطور ننموده." در تعالیم حضرت بهاءالله است که حقوق و وظائف و مقام (status) هر یک از طبقات خلق معین شده است، که عمل به موجب آن عمل عادلانه خواهد بود. در این تعلیمات است که حقوق بشر، حقوق زنان، حقوق کودکان، حقوق صنف زارع و صنف کارگر، حقوق کارفرمایان و اغنیاء، در عین بیان وظائف آنان آمده. حقوق و وظائف ملوک و سلاطین، فرماندهان و رؤساء، مستخدمین و عمال دولت، علما و روحانیون، وکلا، قضاة، بالجمله همه گروه‌ها و قشرهای دیگر دقیقاً مشخص شده است. و علی‌هذا صحیح است که دو هدف اصلی این دیانت را برقراری صلح و وحدت از یک طرف و عدل و معدلت از

سوی دیگر بدانیم، و در عین حال قائل به آن باشیم که استقرار عدل در جهان وسیله بسیار مؤثر در امکان تحقق وحدت و صلح خواهد بود، و حتی آن را باید شرط لازم محسوب کرد، چنان که حضرت بهاءالله در کلمات فردوسی فرموده‌اند: "سراج عباد داد است، او را به بادهای مخالف ظلم و اعتساف خاموش ننمائید، و مقصود از آن ظهور اتحاد است بین عباد. در این کلمه علیا بحر حکمت الهی موج."

یادداشت‌ها

۱. یملاء الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جوراً.
۲. رجوع شود به کتاب Dictionnaire des Concepts Philosophiques، فرهنگ مفاهیم فلسفی (به فرانسه).
۳. آراء فلاسفه دیگر چون لایبِنیز و هگل در مورد عدالت را در همان کتاب فرهنگ مفاهیم فلسفی می‌توان یافت.
۴. یعنی وقتی ما بر عرش عدل مستقر شدیم ممکنات را به کلمه‌ای از نزد خویش خلق کردیم.
۵. مفهوم این بیان مبارک می‌تواند چنین باشد که دین با تأکید بر مجازات و مکافات اخروی "حصنی متین از برای حفظ و آسایش اهل عالم" است، و "اگر سراج دین مستور ماند هرج و مرج راه یابد، نیر عدل و انصاف و آفتاب امن و اطمینان از نور باز ماند." (ر.ک. لوح اشراقات)
۶. آنچه این تفسیر را تأیید می‌کند در همان لوح مبارک بیانی از جمال قدم است که در آن مقصود از اتحاد و اتفاق را توضیح داده، به دنبال آن می‌فرماید "این مقام اندازه و مقدار است و مقام اعطاء کلّ ذی حق حقه است."
۷. اصطلاح قمیص و یا جامه در آثار حضرت بهاءالله به فراوانی می‌آید و بعید نیست که سمبولیسم پیرهن و پیرهن یوسف در قرآن مورد عنایت حضرت بهاءالله باشد. حتی حضرت بهاءالله کیش یزدان را جامه‌ای بر تن بشریت دانسته‌اند که هرگاه کهنه شود باید او را به جامه تازه آراست.

منابع و مأخذ

علاوه بر منابع مذکور در خود متن می‌توان به کتاب صریرات، تألیف آقای صادق عرفانیان، از انتشارات ایمجز اینترنشنال (Images International)، سال ۲۰۰۱، صفحات ۱۱۹-۱۳۴ که نوعی راهنمای فشرده مطالعه و تحقیق است مراجعه کرد.

دستور تعدیل معیشت در آثار حضرت عبدالبهاء

شاپور راسخ

مقدمه

در فرهنگ فارسی دکتر معین لغت تعدیل چنین معنی شده است: "راست کردن، معتدل کردن، به حدّ وسط آوردن، تقسیم کردن از روی عدالت، راستکار خواندن، یاری داشتن." از معانی مذکور آنچه در تعلیم حضرت عبدالبهاء، یعنی تعدیل معیشت، مورد نظر است همان عادلانه کردن معیشت همگان است. معاش یا معیشت به معنای "آنچه به وسیله آن امرار معاش کنند" ثبت شده. پس تعدیل معیشت بدین معنی است که همه مردم از امکانات مالی و اقتصادی عادلانه‌ای برخوردار شوند و در نتیجه زندگی خود را با آسودگی گذرانند. در زبانهای غربی این تعلیم مبارک به این صورت ترجمه شده: "الغاء و حذف فقر مفرط و ثروت مفرط، یعنی به حدّ وسط آوردن معیشت مردم،" که با معنای دیگری که از تعدیل معیشت گفتیم دقیقاً منطبق نیست و تنها یکی از اقداماتی را که در جهت تعدیل معیشت باید انجام داد، یعنی ریشه‌کنی فقر و کاستن از تمرکز ثروت در دست‌های معدود را بیان می‌کند.

درست است که دیانت بهائی یک نحلّه اقتصادی نیست، اما به اعتقاد نگارنده این سطور چه در سطح کلان و چه در سطح خرد و جزء حاوی راهنمایی‌هایی در زمینه توزیع ثروت و درآمد و تعدیل معیشت است که بی‌گمان آن را در حوزه مقایسه با هر فلسفه‌ای در عالم اقتصاد قرار می‌دهد.^۱

دیانت و اقتصاد

سؤالی که ناچار به خاطر هر متفکری می‌رسد این است که دین با امور روحانی سر و کار دارد و ارتباط آن با دنیای مادی و اقتصادی چیست و چه

می‌تواند باشد؟ پاسخ اجمالی این سؤال آن است که اصولاً موضوع اقتصاد - هرچند همه ادیان تأثیرات مهمی بر تولید یا توزیع یا مصرف ثروت داشته‌اند - اما کمتر مورد بحث و فحص کتب مقدسه بوده و در مجموع می‌توان گفت جز آئین زردشتی که به آبادانی جهان نظر مثبتی دارد، اغلب ادیان، از بودائی و مسیحی و غیر آن، بیشتر توجه به جهان روحانیت را تشویق کرده‌اند. حدیث محمدی "الفقر فخری" زمینه‌ساز ظهور عرفان در اسلام به صورت زهد و ترک دنیا در قرن دوم هجری شد. حضرت مسیح ورود اغنیاء به ملکوت خدا را چون گذشتن شتر از سوراخ سوزن دشوار می‌دیدند. اما در آئین حضرت بهاء‌الله است که برای اول بار در تاریخ اولاً کسب و تحصیل ثروت، از طُرق مشروع، توصیه و حتی تجلیل شده است؛ ثانیاً اصول و رهنمودهائی در مورد تولید، توزیع، و حتی جریان و مصرف ثروت در آثار مبارکه مذکور آمده؛ و ثالثاً جهان آینده به صورت دنیائی بهره‌مند از رفاه مادی و آسوده از تفاوت فاحش میان فقرا و اغنیاء (ر.ک. توفیق ۱۹۳۶ تولد مدنیت جهانی) توصیف و تصویر شده است.

اعلام اصل تعدیل معیشت به عنوان یکی از تعالیم اساسی حضرت بهاء‌الله بسیار مدیون شخص حضرت عبدالبهاء است، و در این مورد بیان حضرت ولی امرالله در توفیق دور بهائی صادق است که فرموده‌اند در مواردی حضرت عبدالبهاء در رابطه روحانی با مظهر وحی از مقام تبیین صرف فراتر رفته‌اند، زیرا هرچند حضرت بهاء‌الله به لزوم توجه به فقرا و صرف منابع مخصوص جنگ به رفاه مردم و نظائر آن توجه فرموده‌اند، اما تشریح اصل تعدیل معیشت به عنوان یکی از تعالیم اساسی امر مبارک رهین کلام ملهم حضرت عبدالبهاء است.

قبلاً باید متذکر شد که حضرت عبدالبهاء در مواردی ذکر "حل مسائل یا مشاغل اقتصادی" را فرموده‌اند، ولی توجه بیشتر به قضیه توزیع ثروت بوده است، چنان که خواهیم دید، و مباحث دیگر اقتصاد در مرتبه دوم مورد تأکید قرار گرفته. مثلاً در مبحث تولید، وجوب کار، منع تکدی، اهمیّت اختصاص علم و تحقیق به بهبود حیات بشر، اولویت کشاورزی، عنوان شده و در مبحث

جریان ثروت، جواز ربح عادلانه و اتخاذ پول بین‌المللی تصریح شده و در مقوله مصرف ثروت به اصول اخلاقی چون سادگی زندگی و قبول اصل قناعت و احتراز از مصارف زیان‌خیز اعتنا شده. اما بیشتر تعلیمات اقتصادی امر مبارک گردد قضیه توزیع عادلانه ثروت، که اهمّ مباحث است، می‌گردد، و در نتیجه نمی‌توان امر مبارک را به عنوان یک سیستم اقتصادی در مقابل سیستم‌های دیگر نظری در این عصر عنوان کرد.

معدّلک باید توجه کرد که امر مبارک هم اشارات و هدایت‌هایی در زمینه میکرواقتصادی (اقتصاد خرد) دارد و هم حاوی نظرگاهی در مورد ماکرواقتصادی (اقتصاد کلان) است.

رئوس مباحثی که در این گفتار عنوان خواهد شد ذیلاً یادآوری می‌شود:

- ۱- تعدیل معیشت، جلوه‌ای از جلوه‌های ظهور عدل الهی.
- ۲- راه‌های حصول تعدیل معیشت از منظر حضرت عبدالبهاء و سوابق آن در آثار جمال ابهی.
- ۳- تفاوت‌های امر مبارک با مکاتب عمده اقتصادی عصر حاضر، چون سوسیالیسم و لیبرالیسم.
- ۴- تعالیم بهائی پایه‌گذار یک اقتصاد جهانی است.

تعدیل معیشت، جلوه‌ای از جلوه‌های ظهور عدل الهی

بی‌گمان امر مبارک دو هدف اصلی دارد، یکی اتحاد عالم و دیگری تحقّق عدل و عدالت در حیات بشر. در لوحی مصدر به "یا عبدالله مظلوم عالم جمیع امم را در کلّ اوان و احیان به حقّ دعوت می‌نماید..." می‌فرماید: "و مقصود از این ظهور آن که سحاب ظلم مرتفع شود و آفتاب عدل از خلف حجاب اشراق نماید تا جمیع اهل عالم در مهد امن و امان ساکن و مستریح شوند." (دریای دانش، ص ۱۰۸) و نیز فرموده‌اند "قل انه ظهر بعدل ترین به

العالم و القوم اکثرهم من النائمین" (از توییغ ظهور عدل الهی) فی الحقیقه وعده آن حضرت تحقّق عدل در همه زمین‌های حیات بشری است، از اجتماعی-سیاسی-حقوقی-اخلاقی گرفته تا زمینه زندگی مادی و اقتصادی. و معنی تحقّق عدل در زمینه مادی و اقتصادی همان تعدیل

معیشت است که در تشریح و توضیح آن حضرت عبدالبهاء چنین فرموده‌اند (ر.ک. پیام ملکوت. صفحات ۱۲۴ تا ۱۵۱ مربوط به تعدیل معیشت است.):

الف - معنی تعدیل معیشت

"از جمله اساس بهاء‌الله تعدیل معیشت است. طبقات ناس مختلفند، بعضی در نهایت غنا هستند، بعضی در نهایت فقر... لذا اصلاح معیشت از برای بشر لازم، نه آن که مساوات باشد، بلکه اصلاح لازم است و الا مساوات ممکن نیست، نظام عالم بهم می‌خورد. نظم عالم چنین اقتضا می‌نماید که طبقات باشد. نمی‌شود بشر یکسان باشد..."

جائز نیست که بعضی در نهایت غنا باشند و بعضی در نهایت فقر. باید اصلاح کرد و چنان قانونی گذاشت که از برای کلّ وسعت و رفاهیت باشد، نه یکی به فقر مبتلا، و نه یکی نهایت غنا را داشته باشد."

ب - وسائل تعدیل معیشت

"این را باید به قوانین اجرا کرد: نفوس اغنیاء باید خودشان زیادی مال خود را به فقرا انفاق کنند و هم چنین قوانین مملکت باید نوعی باشد که به موجب شریعت‌الله، هرگونه آسایش داشته باشند." (ص ۱۳۵)

ج - هدف

"باید کوشید تا نوع انسان سعادت ابدی یابد. قواعدی در این خصوص لازم که هم مراتب درجات و طبقات باقی ماند و هم افراد هیئت اجتماعی در کمال آسایش باشند."

راه‌های حصول تعدیل معیشت

در این مورد باز بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء راهنمای ماست. نکات مهمه را به نقل منتخباتی از سخنان آن حضرت یادآور می‌شویم.

(۱) یکی از مهم‌ترین الواح حضرت عبدالبهاء در این مورد همان است که در سفرنامه جلد اول، ص ۱۸۹، و در مجموعه پیام ملکوت، آمده که تأمین حدّ اقل معیشت برای همگان است. این لوح به میسز پارسنز در دوبلین خطاب شده و در آن، با توجه به آنچه حضرت بهاء‌الله در باره زراعت و زارعان در

لوح دنیا فرموده بودند،^۲ می‌فرمایند: "این مسأله اقتصادی جز به موجب این تعالیم حلّ تام نیابد ... و آن این است که این مسأله اقتصاد را باید از دهقان ابتدا نمود تا منتهی به اصناف دیگر گردد، زیرا عدد دهقان بر جمیع اصناف مضاعف است ... و دهقان اول عامل است در هیئت اجتماعی." به موجب لوح مذکور باید در هر قریه‌ای انجمنی و مخزن یا صندوقی عمومی تأسیس بشود با هفت نوع واردات و هفت نوع مصارف، و از جمله واردات، واردات عشریه، یعنی مالیات تصاعدی بر اضافه درآمد است (اضافه درآمد اغنیاء، به منظور اکمال معیشت ضروریه فقرا) و از جمله مصارف همان رفع احتیاجات ضروریه عامه مردم است، که اگر شخصی کار کرد و در کار قصور نمود، معذک کشتش برکتی نیافت و احتیاجات ضروریه‌اش تأمین نشد، این شخص را باید از مخزن عمومی معاونت (اعانت) نمود "تا محتاج نماند و به راحت زندگانی نماید." همان صندوق به تأمین معاش از کارافتادگان، عجزه، ایتم و امثالهم خواهد رسید. و اگر صندوق قریه زائد بر مصارف داشت به صندوق عمومی نقل می‌شود، و در صورت معکوس از صندوق عمومی مدد می‌گیرد.

حضرت عبدالبهاء تأکید می‌فرمایند که با زور نباید تعدیل معیشت را اجرا کرد، بلکه با اعتدال و به موجب قانون. عین بیان مبارک چنین است:

الف - با زور نباید تعدیل معیشت را اجرا کرد

"اعظم از اساس اشتراکیون در ادیان الهی موجود. مثلاً در حکم الهی «و یوثرن علی انفسهم ولو کان بهم خصاصه» است. می‌فرماید که از خصائص و مایحتاج اموال خود، انفاق نمایند و دیگران را بر خود ترجیح دهند، ولی به رضایت و نهایت روحانیت. اما اشتراکیون می‌خواهند اشتراک و مساوات [را] به زور جاری نمایند."

ب - بلکه با اعتدال

"و اعتدال این است که قوانین و نظاماتی وضع شود که مانع ثروت مفرط بی‌لزوم بعضی نفوس شود و دافع احتیاج ضروریه جمهور گردد" (ص ۱۴۲)

(۲) در رابطه کارگر و کارفرما حضرت عبدالبهاء مشارکت کارگر را در سود ویژه کارخانه‌ها توجیه می‌فرماید. و در مورد وظیفه کارگران و جواز یا عدم جواز مداخله دولت در اختلافات کارگر و کارفرما می‌فرماید:

الف) وظیفه کارگران

"هم چنین باید عمله غلو و تمرد ننماید و بیش از استحقاق نطلبد و اعتصاب ننماید و اطاعت و انقیاد کند و اجرت فاحش نخواهد، بلکه حقوق معتدله مشترکه طرفین [اشتراک کارگران در منافع کارخانه‌ها] به قانون عدل و حقانیت رسماً محقق و مسلم شود، و هر کس تجاوز نماید بعدالمحاكمه محکوم گردد..."

ب) مداخله دولت

"و مداخله قضا و حکومت در مشکلات حاصله بین اصحاب فبريق fabrique و عمله مداخله مشروعه است، مانند معامله عادی بین عمله و صاحبان کار جزئی نیست که خصوصی است و دخلی به حکومت ندارد و حکومت را حق مداخله نیست، زیرا [رابطه] فبريق و عمله هرچند خصوصی به نظر آید ولی از مشکلات حاصله در مابین مضرت عمومی حاصل گردد."

(۳) در مورد کارمندان دولت در لوح اشراقات آمده:

"اشراق پنجم معرفت دول بر احوال مأمورین و اعطاء مناصب به اندازه و مقدار. التفات به این فقره بر هر رئیس و سلطانی لازم و واجب. شاید خائن مقام امین را غصب ننماید و ناهب مقرر حارس را."

(۴) بی‌گمان امر مبارک که یکی از مبانی اساسی فکریش تحرّی مستقل و آزاد حقیقت است مروج علم و تحقیق خواهد بود و علم و تحقیق به توسعه پیشرفت اقتصادی مدد خواهد کرد. در طرازات می‌فرمایند: "طراز ششم دانائی از نعمت‌های بزرگ الهی است. تحصیل آن بر کلّ لازم. این صنایع مشهوده و اسباب موجوده از نتایج علم و حکمت اوست."

و در لوح تجلیات آمده: "صاحبان علوم و صنایع را حق عظیم است بر اهل عالم ... فی الحقیقه کثر حقیقی از برای انسان علم اوست و اوست علت عزت و نعمت و فرح و نشاط و بهجت و انبساط."

مبارزه با فقر - نظرگاه بهائی دامنه فقر

تازه‌ترین آمارهای بین‌المللی حکایت از آن می‌کند که یک‌ششم جمعیت جهان، یعنی فزون از یک میلیارد نفر، در شمار فقیران مطلق محسوب می‌شوند، با درآمد سرانه‌ای کمتر از یک دلار در روز، و هر سال حدود ۸ میلیون نفر از آنان از فقر مطلق جان می‌سپرند. اگر صفت مطلق را به کار نبریم، به جمعیتی در حدود سه میلیارد فقیر می‌رسیم (آمار بانک بین‌المللی)، که نزدیک به نصف جمعیت ۵/۶ میلیاردی امروز جهان است. فقر مطلق ضمناً، در غالب موارد، شامل محرومیت از حقوق اساسی انسانی است، چون عدم دسترس به آموزش و پرورش و بهداشت و دیگر مایحتاج آدمیان. به عنوان نمونه، ۸۰۰ میلیون نفوس همه روزه در گرسنگی به سر می‌برند.

نه رژیم‌های اشتراکی و نه نظام‌های سرمایه‌داری تاکنون نتوانسته‌اند مشکل ریشه‌دار فقر را چاره‌جویی کنند، و هدف‌های تازه‌ای که سازمان ملل متحد پذیرفت، و از جمله آن که تا سال ۲۰۱۵ فقر را به نصف تقلیل دهد، کاملاً غیرواقع به نظر می‌رسد.

نظام‌های اشتراکی فقر را تعمیم داده‌اند و نظام‌های سرمایه‌داری شکاف درآمد بین انسان‌ها را به میزانی غیر قابل تصور افزون کرده‌اند. کشورهایی چون چین و هند با رشد اقتصادی ۸ تا ۱۰ درصد در سال نتوانسته‌اند تاکنون سطح معیشت عامه مردم را بالا ببرند. البته، کارهای عام‌المنفعه در این دو کشور بسیار شده. آسمان‌خراش‌ها سربرکشیده، اما هنوز میلیون‌ها مردم فقط به حد اقل معیشت دسترس دارند.

ریشه‌کنی فقر با حرف و شعار عملی نیست. تغییری بنیادی در احوال و روابط بین‌المللی ضرور است، از الغاء جنگ و استعمار آشکار و پوشیده و استثمار گرفته تا تعدیل درآمدهای بالا در جامعه و تأمین حد اقل معیشت

برای همگان و شکستن بت مادّیت و مصرف‌گرایی مفرط و ترویج نوع‌دوستی و خیرخواهی عمومی و نظائر آن که همه در برنامه یگانه آئین بهائی موجود و مندرج است.

مبارزه با فقر در دیانت بهائی

یکی از اعظم مسائل دنیای معاصر مشکل فقر است. فقر مشکلی نیست که فقط خود به جامعه بشری زیان می‌رساند، بلکه نتایج و عواقب فقر مانند محرومیت از بهداشت و درمان، بی‌سوادی یا بهره‌مندی قلیل از سواد و دانش، احساس بی‌ارزشی و نیاز به وابستگی و نظائر آن نیز لطمه فراوان به انسان و انسانیت می‌زند.

امر بهائی اول دیانتی است که بر فقر خط بطلان می‌کشد و کسب ثروت را نه فقط کاری به جا می‌داند، بلکه از ثروت در صورتی که از راه درست به دست آید و در خدمت جامعه به کار افتد تمجید می‌کند و بیکاری و بیکارگی و گدائی را مردود می‌داند. و به این اکتفا نمی‌کند، بلکه نقشه‌ای جامع در مورد تعديل معیشت، به طوری که نه فقر مطلق ماند و نه ثروت بی‌حساب، به بشریت ارائه می‌کند.

مبارزه با فقر در دیانت بهائی از مدرسه آغاز می‌شود. اولاً، همه اطفال شرعاً ملزم به تحصیل علم و سواد هستند، و اگر اولیاء از عهده مخارج برنمی‌آیند بر جامعه است که این الزام مهم را به عمل برساند. ثانیاً، در جوار تعلیمات نظری، به آموختن حرف و فنون اهمیت مخصوص داده می‌شود. ثالثاً، شوق کار جدی و علاقه به خدمت جامعه و سودمند بودن برای هم‌نوع هم از ابتدا در اطفال القاء می‌شود. رابعاً، از راه "فرزندپذیری"، که این هم در کتاب مستطاب اقدس تقدیر و تحسین شده، اطفال یتیم و بی‌کس هم از کسب دانش و آموزش بهره‌مند می‌شوند.

ترک عادات مضره

در مدارس غرب دیده می‌شود که متأسفانه از همان دوره مدرسه متوسطه برخی از جوانان به مصرف دخان آلوده می‌شوند. اگر مبالغی را که هر جامعه از بابت مصرف سیگار و سیگارت به باد می‌دهد به حساب آریم، آن وقت

درمی‌یابیم که دوری از چنین آلودگی در جوان بهائی تا چه حدّ به اقتصاد خانوادگی مدد می‌رساند. از مواد مخدرّ ذکری نمی‌کنم، چون در مواردی همه زندگی خانواده را به نیستی می‌کشاند.

ارزش دادن به کشاورزی

از بخش‌های اقتصاد که حتی جامعه معاصر قدر آن را به درستی نمی‌داند کشاورزی است. قدرت خرید کشاورزان در اکثر نقاط دنیا قلیل است. اهمیتی که حضرت بهاء‌الله در لوح دنیا به کشاورزی می‌دهند حاوی این نوید است که در آینده رابطه میان کشاورزی و صنعت، که به زیان بخش نخست در برابر بخش ثانی است، تغییر کند و عدالت بیشتری در مبادله کالاهای کشاورزی و کالاهای صنعتی منظور گردد. اجرای عدالت میان ممالک صنعتی و ممالکی که اقتصاد آنها بر کشاورزی مبتنی است نیز از ضروریات است.

تأمین حدّ اقل معاش

حضرت عبدالبهاء در لوح اقتصاد تأمین حدّ اقل، یا درست‌تر گوئیم، حدّ مناسب، معیشت را برای هر خانواده‌ای، از جمله در روستاها، ضرور دانسته‌اند، و از صندوق محلی است که باید کسر معیشت خانواده‌ای که زحمت کشیده ولی به حدّ اقل یا حدّ مناسب نرسیده پرداخت شود.

صندوق‌های خیریه

باید متذکر بود که حتی قبل از آن که قوانین بهائی در سطح دهات، شهرها، و ممالک به موقع اجراء درآید، یعنی از ابتدای تاریخ امر مبارک، احباء از طریق صندوق‌های مختلف خیریه تبرّعاتی از باب تعاون و تعاضد نسبت به افراد نیازمند جامعه تأدیه کرده و می‌کنند، و در مواقع اضطرار صندوق ملهوفین و نظائر آن به کمک آسیب‌دیدگان به وجود آمده است، و از همه مهم‌تر تکلیف روحانی پرداخت حقوق‌الله است، یعنی ۱۹ درصد عوائد زائد بر مخارج و احتیاج که تحت نظر بیت‌العدل اعظم الهی به مصارف مختلفه می‌رسد، از جمله برای کمک به ملهوفین و نیازمندان به تشخیص معهد اعلی که واقف به اوضاع و احوال همه جوامع بهائی در سراسر جهان است. خود

احباء نیز از سال‌ها قبل با تأسیس بنیادها و صندوق‌هایی خیریه به صور مختلف به نفوس محتاج یاری کرده و می‌کنند و احياناً اجرای برخی طرح‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی توسط همین بنیادها و صندوق‌ها تأمین و تضمین می‌شود.

تحکیم روابط خانواده

خود به تجربه ثابت شده که تحکیم روابط الفت درون خانواده‌ها موجب افزایش همبستگی و حتی سبب کمک افراد مستطیع به افراد محتاج در داخل خانواده شده و می‌شود.

اقتصاد کلان

در سطح اقتصاد کلان باید متذکر شد که از بزرگترین هزینه‌هایی که بر بودجه همه دولت‌ها سنگینی می‌کند و در نتیجه به برنامه‌های تأمین و رفاه اجتماعی صدمه می‌زند هزینه‌های نظامی و تسلیحاتی است. مکرراً آمارشناسان محاسبه کرده‌اند که با هزینه یک توپ یا یک تانک یا یک طیاره جنگی چند هزار شکم را می‌توان سیر کرد و چند مدرسه و درمانگاه ساخت و برای تلقیح کودکان در برابر بیماری‌های مسری چه اقدامات وسیعی به انجام رساند. یادآور می‌شود که هرچند هزینه‌های نظامی در دهه آخر قرن پیش رو به کاهش نهاده بود، ولی در سالهای بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ باز افزایش یافت و از یک هزار میلیارد دلار تجاوز کرد.

بی‌گمان پس از زمانی، از تقلیل یا حذف هزینه‌های نظامی همه بخش‌های اجتماعی منتفع خواهند شد و مغزهای درخشانی که به کار تحقیق در تسلیحات گماشته شده‌اند اولویت را به امور صحی و عام‌المنفعه قائل خواهند شد، چنان که حضرت ولی عزیز امرالله در تویق ۱۹۳۶ ظهور مدنیت جهانی پیش‌بینی فرموده‌اند.

دنیا بیش از پیش با سوانح بزرگ اکولوژیک ناشی از گرمای متزاید جو زمین، انهدام جنگل‌ها، پیشروی شوره‌زارها و صحاری، تقلیل آب آشامیدنی و آلودگی هوا و آب و خاک مواجه است که هزینه‌های مواجهه با آن سوانح ارقامی نجومی را تشکیل می‌دهد. دگرگونی بنیادی فلسفه زندگی و ترجیح

غناى هستى بر دارائى و ثروت مادى و ساده‌تر شدن شیوه حیات بدون تردید موجب کاهش آسیب‌ها به محیط زیست و طبیعت خواهد بود و کاهش این آسیب‌ها منشأ صرفه‌جوئى عظیمى در هزینه‌هاى دول و ملل خواهد شد.

تفاوت‌ها با مکاتب عمده اقتصادی

گفتیم که امر بهائى در دجه اول یک جریان روحانى و در نتیجه متمایز از همه مکاتب مادى-اقتصادى است. اما این امر مانع از آن نمى‌شود که دیانت بهائى وجوه امتیاز و تفاوت‌هاى خود را با این نوع مکاتب مطرح کند، چنان که حضرت عبدالبهاء در مورد مرام اشتراکى طرح فرموده‌اند.

در کتاب "اقتصاد یک جهان متحد" هادلستون جنبه‌هاى مثبت و منفى نظام‌هاى عمده اقتصادی، خاصه سرمایه‌دارى و کمونیسیم، را چنین بیان می‌کند که به رعایت اختصار فقط به شمارش آنها اشاره می‌شود:

(۱) جنبه‌هاى مثبت نظام سرمایه‌دارى

۱. کارائى
۲. نوآوری
۳. خدمت به مشتری
۴. امکان برخورداری بیشتر از تساوی درآمد
۵. دموکراسی بازار

(۲) جنبه‌هاى منفى نظام سرمایه‌دارى

۱. قانون جنگل
۲. گرایش به انحصار قدرت
۳. بالا و پایین رفتن ادواری اقتصاد
۴. نوسان بازار ارز
۵. نارسائی قیمت‌هاى بازار از برآورد
۶. گاهی پی‌آمدهاى محیط زیست
۷. یک نظام ارزش‌هاى مادى سودگرائى

(۳) جنبه‌های مثبت نظام سوسیالیستی

۱. نقش مهم دولت در ارکان اصلی اقتصاد و ابزار اصلی تولید ثروت، یعنی در تولید و توزیع و امور مالی
۲. وجود مقررات رفاه اجتماعی به نفع مردم
۳. تأمین هزینه سیاست‌های رفاه از طریق مالیات‌های تصاعدی
۴. طرح نقشه برای ارائه کالاها به قیمت منطقی و عادلانه و تقلیل بیکاری (برنامه‌ریزی)
۵. جهان‌گرایی نهضت‌های سوسیالیستی

(۴) جنبه‌های منفی نظام سوسیالیستی

۱. تأمل بعضی سوسیالیست‌ها در مورد اتخاذ روش‌های دموکراتیک
 ۲. مداخله دولت در اقتصاد موجب عدم کارآئی و انعطاف‌ناپذیری بوده
 ۳. ایجاد روحیه وابستگی در مردم
 ۴. ایده قابل انتقاد تملک ارکان اصلی اقتصاد
 ۵. تأکید زیاد بر قدرت دولت (حکومت)
 ۶. عدم توجه به جنبه‌های روحانی
- با توجه به آنچه به اجمال در مورد مکاتب عمده اقتصادی گفته‌اند، حال می‌توان به صورت فشرده جهات ممیزه طرح اقتصاد بهائی را عنوان کرد:
- ۱- در امر بهائی توجه اصلی به جنبه‌های روحانی و اخلاقی است، از جمله اعانت اغنیاء به فقرا، عدم دلبستگی به مادیات، پذیرش یک زندگی ساده و به دور از تجملات، احتراز از حرص و آز.
 - ۲- تأکید دیانت بهائی بر تعاون و تعاضد و همبستگی میان قشرهای مختلف جامعه است. در نتیجه فلسفه تنازع بقای داروین‌یست‌های اجتماعی و فلسفه نزاع طبقات مارکس مورد قبول او نیست.
 - ۳- مبارزه با فقر از طریق مقابله با اغنیاء نیست، بلکه از راه قوانینی است که تعدیل معیشت را در جامعه اجرا کند.

- ۴- دیانت بهائی مروج فرهنگ صلح است، و در نتیجه هزینه‌های نظامی و مسابقه تسلیحاتی جای خود را به امور عام‌المنفعه خواهند داد.
- ۵- دیانت بهائی به کیفیت زندگی و حفظ محیط زیست اهمیت می‌دهد.
- ۶- دیانت بهائی با ثروت و توانگری مخالف نیست، بلکه معتقد است که ثروت‌ها در دست‌های معدود نباید متراکم باشد، و از راه مالیات تصاعدی، حقوق‌الله، قانون صحیح ارث و مانند آن باید ثروت هرچه بیشتر توزیع شود.
- ۷- دیانت بهائی به کار اهمیت بسیار می‌دهد، و کار که با صداقت و روح خدمت انجام شود در حکم عبادت محسوب می‌شود، و ابتکار و خلاقیت در کار را قدر می‌نهد. ضمناً، تکدی در دیانت بهائی تحریم شده است.
- ۸- اقتصاد خرد در امر بهائی با اقتصاد کلان ارتباط متقابل دارد، کما این که صرفه‌جویی در هزینه‌های جنگ اجازه تأمین حد اقل معیشت همگان را می‌دهد. همبستگی سرنوشت ابناء انسان توسعه و همکاری‌های خیراندیشانه میان ممالک غنی و ممالک فقیر را ایجاب می‌کند.
- ۹- در آثار حضرت ولی امرالله، خصوصاً توفیق ۱۹۳۶، پیش‌بینی قبول پول جهانی و اتحاد مقیاس‌ها و اوزان شده است، که در نتیجه مشکل نوسانات ارزها حل می‌شود.
- ۱۰- فساد در دستگاه‌های اداری، مالی، و تجاری را دیانت بهائی به طور جدی محکوم و مرتفع می‌کند.
- ۱۱- دیانت بهائی به طرح‌های عمده اجتماعی، چون تعلیم و تربیت، بهداشت و درمان، نگهداری سالخوردگان و ایتام، و مانند آن اولویت می‌دهد.
- ۱۲- از اصول مهمه امر بهائی ارتباط نزدیک میان روحانیات و جسمانیات به طور کلی است. بنابراین، میان امور اقتصادی از یک طرف و امور روحانی-اخلاقی از طرف دیگر نیز بستگی قوی وجود دارد، و چنان که اقتصاد بدون اخلاق در معرض فساد، تعدی به حقوق دیگری، بهره‌کشی، و نظائر آن است، اخلاق منتزع از روابط و علایق مادی حالتی متافیزیکی، یعنی ماوراء طبیعی، دارد، نظیر زندگی زاهدان عزلت‌گزین که امکان تحقق عینی قضایائی چون تقوی، امانت، احسان و ایثار در دست‌شان نیست. امر بهائی بیکاری و

بيكارگي را از يك سوي و اعتزال و گوشه‌گيري از خلق را از سوي ديگر مردود مي‌داند و بر آن است كه "بهترين ناس آنانند كه به اقتراف تحصيل كنند و صرف خود و ذوي القربى نمايند. حَباً لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ." (كلمات مكنونه) بنابر اين ثروت اندوختن از راه صحيح نه فقط ننگ نيست، بلكه افتخار است، چون فرصت و امكان خدمات انساني بسيار را در مقابل شخص قرار مي‌دهد.

امر بهائي پايه‌گذار يك اقتصاد جهاني است

جمال ابهئي هم از ابتدای ظهور خود جنبه جهان‌شمول آئين خود را برملا كردند و با نزول كتاب مستطاب اقدس و الواح نازله بعد از آن اصول و ارکان نظم جهان‌آرائي را كه مورد نظر آن حضرت است ارائه فرمودند. عالم از ديدگاه آن حضرت يك وطن محسوب است و من على الارض اهل آن هستند و راحت هر يك در راحت ديگري است و "آسايش هنگامی دست دهد كه هر كس خود را نيك‌خواه همه روی زمین نمايد." (دريای دانش، ص ۵) "كلّ از برای اتّحاد و اتّفاق خلق شده‌اند." (دريای دانش، ص ۱۴) و در نتیجه جنگ محملی ندارد و بايد بالكلّ ملغی و منسوخ گردد و آن چه صرف جنگ می‌شود بما يمتنع به من على الارض اختصاص يابد.

عالم بايد به يك لسان و يك خط روی آورد. "در اين صورت هر نفسی به هر بلدی توجه نمايد مثل آن است كه در بيت خود وارد شده." (دريای دانش، ص ۱۷) و حتی در تعريف انسان حقيقي فرموده‌اند "امروز انسان کسی است كه به خدمت جميع من على الارض قيام نمايد."

در نتیجه نظام جهان‌آرای حضرت بهاء‌الله به استعمار و استثمار ملّتی توسط ملّت ديگر و مظالمی از اين گونه پايان می‌دهد. جمال مبارك به اين صراحت ظلم و استثمار را محكوم می‌فرمايند: "ظالم‌های عالم حقوق امم را غصب نموده‌اند و به تمام قدرت و قوت به مشتبهات نفوس خود مشغول بوده و هستند." (لوح دنيا) و بی‌گمان امر مبارك در تعديل معيشت در سطح جهاني خواهد كوشيد، و تضادّ میان "توسعه‌یافته" و "در حال توسعه" برای همیشه از میان خواهد رفت. نیروی بشر برای ابد از خشونت و قهر

روي گردان خواهد شد و مصداق اين بيان مبارک را محقق خواهد نمود که "در جميع احوال انسان بايد متشبث شود به اسبابی که سبب و علت امنيت و آسایش عالم است." (دریای دانش، ص ۲۵)

اشاره حضرت ولی امرالله به آن که دنیا پول واحد اختیار خواهد کرد (۱۹۳۶) و یا منابع کره ارض ملک جميع بشر خواهد بود (۱۹۳۶) نه مخصوص کشوری که آن منابع در آن واقع است، و یا علم در خدمت همه ابناء بشر به کار خواهد رفت، و یادآوری بیانات حضرت بهاءالله در الغاء جنگ و مسابقه تسلیحاتی، همه از پدید آمدن یک اقتصاد جهانی با اهداف انسانی در آینده ایام حکایت می کنند.

دو شاخص عمده دنیای امروز یکی مسابقه سخت و رقابت شدید اقتصادی میان ممالک توسعه یافته است، و دیگری استثمار ممالک در حال توسعه به صورت های آشکار و پنهان، که استقرار نظام حضرت بهاءالله به این هر دو خاتمه خواهد داد و تقسیم کار در عرصه بین المللی صورت نوی خواهد یافت، نه آنکه بعضی ممالک فقط محکوم به تولید مواد خام و محصولات کشاورزی باشند، که قیمت آنها در بازارهای بین المللی دائماً در نوسان است، و ممالکی دیگر تولیدات صنعتی را که دائماً گران تر و گران تر می شود در اختیار خود گیرند.

از جمله تحولاتی که در سالهای اخیر روی داده آن بوده که ثروتمندان بزرگ جهان، چون دیوید وارنر، بیل گیتز، مافیت، سوروز، و سایرین بخش قابل ملاحظه ای از ثروت خود را به تأسیس بنیادهای خیریه جهت کمک به فقیران جهان در ممالک دنیای سوم اختصاص داده اند. فی الحقیقه چنین عملی کاملاً منطبق با نیت و مشیت حضرت بهاءالله است که فرموده اند:

"ای پسران تراب - اغنیاء را از ناله سحرگاهی فقرا اخبار کنید، که مبادا از غفلت به هلاکت افتند و از سدره دولت بی نصیب مانند." (کلمات مکنونه)

"ای اغنیای ارض - فقرا امانت مند میان شما. پس امانت مرا درست حفظ نمائید و به راحت نفس خود تمام نپردازید." (کلمات مکنونه)

"ای مغروران به اموال فانیه ... نیکوست حال آن غنی که غنا از ملکوت جاودانی منعش ننماید و از دولت ابدی محرومش نگرداند. قسم به اسم اعظم که نور آن غنی اهل آسمان را روشنی بخشد چنان چه شمس اهل زمین را." (کلمات مکنونه)

یادداشت‌ها

۱. برای دوستانی که مایل به تحقیق عمیق در این زمینه هستند نخست مطالعه خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء (در ۳ جلد) و منتخباتی که جناب اشراق‌خاوری تحت عنوان پیام ملکوت ترتیب داده‌اند (فصل مخصوص این موضوع در صفحات ۱۲۴-۱۵۱ چاپ هند در سال ۱۹۸۵ یافت می‌شود) و نیز بخشی از کتاب بهاء‌الله و عصر جدید دکتر اسلمونت که حاوی نصوص مبارکه در این زمینه است، مفید است.

در مرتبه دوم می‌توان به آثاری از قبیل آنچه ذیلاً ذکر می‌شود و از نویسندگان بهائی است مراجعه کرد:

الف- جان هادلستون: اقتصاد یک جهان متحد، ترجمه حوریوش رحمانی، نشر سنچری پرس، ۲۰۰۴.

ب- جان هادلستون: در جستجوی عدالت اجتماعی، ترجمه حوریوش رحمانی، نشر سنچری پرس، استرالیا، ۱۹۹۸.

پ- دکتر نادر سعیدی: مارکسیزم و دیانت بهائی، مجله پیام بهائی، سال ۲۰۰۶.

ت- نوارهای صوتی نگارنده این سطور در باره اقتصاد بهائی که سال‌ها قبل توسط جناب هوشنگ محمودی در ایران تهیه شده است.

ث- چند نویسنده بهائی چون گیزپ رویاتی (ایتالیا) و گرگوری دال (آمریکا) هم در این موضوع تحقیقاتی دارند (به ایتالیایی و انگلیسی).

ج- Guiseppe Robiati : Economia per un nuovo ordine mondiale, 1998, 89 p. که گویا زیر عنوان خدا و اقتصاد به زبانهای دیگر ترجمه شده.

۲. "پنجم، توجّه کامل است در امر زراعت. این فقره اگرچه در پنجم ذکر شد، ولکن فی الحقیقه دارای مقام اوّل است."

آیات: معیار سنجش حقایق ظهور الهی

محمد افنان

در بحث ضرورت دین و اصالت ادیان مطالعات و نظرات فراوانی اظهار شده که غالباً بر این نکته استوار است که دین وسیله تربیت و ترقی انسان است و سابقه آن به ابتدای حیات بشری در عالم وجود برمی‌گردد. با اینکه بعضی این تصور را مطرح ساخته‌اند که دین در عهد تکامل عقل و فهم انسانی لازم نیست و امروز رشد نظری و علمی بشر به جایی رسیده که انسان را از پیروی دین و راهنمایی نفوس برگزیده الهی به عنوان رسول و پیامبر بی‌نیاز ساخته است، ولی بر اهل تعقل و انصاف پوشیده نیست که انسان مانند هر موجود دیگری همواره در حال تبدل و تکامل است و نمیتوان مدعی بود که به کمال مطلق رسیده یا حتی روزی تواند رسید و لذا محتاج ادامه تربیت و استمرار فیوضات تربیتی الهی است و اگر این حقیقت به نظر علمای جدید دینی بعید به نظر رسد، اما مقایسه و بررسی تطبیقی تحولات حیات انسانی بر اساس اصل ترقی نوع آن را تأیید می‌نماید، علی‌الخصوص که تأثیر توسعه علوم و صنایع نیز همواره مشهود بوده و هست و بی‌شک ترقیات و تحولات علمی و اجتماعی محتاج استفاضه از تربیت و هدایت اخلاقی و روحانی است تا از انجماد افکار بر اساس علوم مادّی جلوگیری نماید. تصور نمی‌رود این مقدمه مورد تردید یا عدم قبول هیچ یک از متدینان صاحب نظر و انصاف باشد، اما متأسفانه اکثریت اهل ادیان به نوعی تکامل مطلق در باره عقاید و تعالیم و معتقدات خود (absolutism) معتقدند و بر این اساس است که دیانت خود را آخرین دیانتها و کافل سعادت عموم بشر در همه ادوار می‌دانند، در حالی که امر بهائی هیچ امری را در عالم ممکنات مطلق نمی‌داند و دقیقاً به نسبی بودن همه مطالب و حقائق در عالم وجود معتقد است، و چنین تعلیم می‌دهد که چون ترقی و تکامل نوع انسان تدریجی است، ادیان نیز همواره در معرض

تغییر و ترقی هستند، زیرا ادیان برای هدایت و تربیت بشر تأسیس شده و می‌شوند و لذا باید متناسب با تحولات زندگانی اجتماعی و روحانی بشر باشند، و این همان نکته است که در تعالیم بهائی تحت عنوان "عالم محتاج به نفثات روح القدس است" مورد توجه قرار گرفته است.

مستقل از مبانی نظری مربوط به دین که در مقدمه ذکر شد مسئله اثبات حقانیت ظهورات الهی و آسمانی مسئله‌ای است که همواره ذهن اهل ادیان را به خود مشغول داشته و می‌دارد. عموماً علمای ادیان اثبات عقیده خود را بر اساس خوارق عادات و الزام مردم در مقابل معجزات معرفی می‌نمایند، و بعضاً نیز استشهاد از کتب دینی قبل را که نوعی توجیه و تفسیر بشارات مندرج در کتب مزبور است نیز ملحوظ می‌دارند. امر بهائی در این خصوص دیدگاهی مخصوص دارد که ذیلاً کوشش می‌شود تا مفهوم دقیق آن توضیح داده شود.

چنانکه گفته شد اهل ادیان اصالت اعتقاد خود را در گرو معجزات و خوارق عادات معرفی می‌نمایند و الزام و تسلیم مردم را منوط به عجز همگان از مقابله با معجزات می‌شمارند و معمولاً کتب دست دوم ادیان سراسر معجزاتی است که نه در اعصار بعد قابل تکرار است و نه مدارکی تاریخی یا شواهدی عملی و مطمئن از آن بر جای مانده است تا عقل استدلالی بتواند آن را بپذیرد، گرچه عموماً معجزات بر حسب روایات متوالیه همه جنبه مادی و محسوس داشته‌اند.

از آنجا که هر پدیده‌ای در عالم وجود با توجه به کیفیات محسوس و غیر محسوس، یا به عبارت دیگر خصوصیات مادی یا معنوی عقلاً و علماً قابل تقلید و تکرار است، به همین جهت وقایع و اتفاقاتی را که در گذشته، حال، و یا آینده قابل تجدید و تقلید نباشد اصطلاحاً می‌توان معجزه نامید، چه که لفظ معجزه حکایت از آن دارد که در سایر زمان‌ها و مکان‌ها اشخاص و افراد از ارائه همانند آن عاجز باشند. علم به تجربه دریافته است که هر چه در عالم وجود مادی دیده می‌شود همه به نحوی قابل تقلید بطور عادی در طبیعت می‌باشد و بطور مصنوعی نیز در حیطة علم و تجربه و فن تجدید آن میسر است.

در عالم روحانیات معجزه به مفهوم خاص خود پذیرفته شده و فقط در سایه اراده الهی و منحصرأ توسط برگزیدگان حق اظهار پذیر است و کتب اصیل دینی نیز به

انواع آن اشاره دارد. بحث معجزه به مفهوم متداول در آثار ثانوی ادیان مورد نظر در این گفتار نیست، چه که کتب مقدسه هم آن را تأیید نکرده‌اند و مخصوصاً در این باره از کتب قبل میتوان به موارد متعددی از قرآن استشهاد نمود، اما ظهورات الهی همواره اعجاز خود را در متن کتب مقدسه آسمانی آشکار نموده، یعنی دیگران را از آوردن شبیه آنچه آنان آورده‌اند عاجز و ناتوان دانسته‌اند و عملاً آن را به اثبات رسانده‌اند. موردی از معجزه پاینده‌ای که عالم ادیان الهی عرضه داشته است قرآن مجید است که در متن کتاب نیز به اعجاز آن تأکید شده است، یعنی امکان اتیان به مثل آن در قرآن از همه عالمیان سلب شده است.

اَنَا نَنْصُرُكَ بِكَ وَبِقَلَمِكَ (لوح شیخ)

متقدمین علماء فی البهَاء، مستند به آثار حضرت بهاء‌الله و حضرت نقطه اولی عناوین زیر را برای اثبات اصالت و حقیقت مظاهر امر الهی مذکور داشته و مورد استناد شمرده‌اند. مبانی اولیه این تقسیم مبتنی بر آثار مبارکه ظهور بدیع، یعنی ایقان شریف و رساله دلائل سبعة و بسیاری آثار تنزیلی دیگر است:

- ادعای مظهریت و ابلاغ کلمه، یعنی نزول آیات فطری؛
- تأثیر کلمه‌الله و ایجاد خلق جدید؛
- استقامت و پایداری؛
- استمرار دوام و ترقی.

نکته اصلی که در این باره میتوان گفت این است که این کیفیت‌ها در مبانی بنیادی و اولیه همه ادیان که امروز در عالم موجودند دیده می‌شود، اگرچه اکثریت متدینین امروزه از سر اصلی و اساس آن غافلند، زیرا از سرچشمه فیض، یعنی حقیقت کتب آسمانی خود، استفاضه نمی‌نمایند و فقط به مطالب کلی و معتقدات ثانوی مشغول و دل‌خوش‌اند. این نکته مشابهت و مناسبت خود دلیل کافی بر وحدت اساس و حقیقت ادیان و اصول بنیادی آنهاست و نموداری از نقشه ازلی ابدی الهی است که حق جلّ جلاله برای تربیت و ترقی اشرف مخلوقات خود معین فرموده است، و در ضمن تعالیم بهائی تحت عنوان وحدت اساس ادیان تصریح شده است. ذیلاً در باره مطالب فوق از آثار مبارکه شواهدی نقل شده است. بحث مطالب مقاله عموماً ناظر به ظهور امر حضرت نقطه اولی است.

۱- انزال آیات تنها برهانی است که اختصاص به نفس مظهر ظهور الهی دارد و به مختصات زیر ممتاز است:

از جمال اقدس ابهی در ایقان شریف است "چشم امکان چنین فضلی ندیده و قوه سمع اکوان چنین عنایتی نشنیده که آیات به مثابه غیث نیسانی از غمام رحمت رحمانی جاری و نازل شود، چه که انبیای او لو العزم که عظمت قدر و رفعت مقامشان چون شمس واضح و لائح است مفتخر شدند هر کدام به کتابی که در دست هست و مشاهده شده و آیات آن احصاء گشته و از این غمام رحمت رحمانی این قدر نازل شده که هنوز احدی احصاء ننموده چنانچه بیست مجلد الآن به دست می آید و چه مقدار که هنوز به دست نیامده و چه مقدار هم که تاراج

شده و به دست مشرکین افتاده و معلوم نیست چه کرده اند." (ایقان، بند ۲۴۰)

غیر از مظهر الهی کسی قادر به انزال آیات نیست - این حقیقت در آثار مبارکه مکرر آمده است. در قرآن می فرماید: "وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَأْتُوا نَارَ النَّارِ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ" (سوره بقره ۲)، آیات ۲۳ و ۲۴. مفهوم این آیه در قرآن مکرر است. به عنوان شاهد، به یکی اکتفاء شد.)

در کتاب مبارک قیوم/الاسماء است "و انا نحن قد جعلنا الآيات حجة لكلمتنا عليكم افتقدرون على حرف بمثلها فاتوا برهانكم ان كنتم بالله الحق بصيرا تالله لو اجتمعت الانس والجن على ان ياتوا بمثل سورة من هذا الكتاب لن يستطيعوا ولو كان بعضهم لبعض على الحق ظهيرا" (قیوم/الاسماء - سورة العلماء (۲) - منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی عز اسمه الاعلی - ص ۲۸)

"و ان كنتم في ريب مما قد انزل الله على عبدنا هذا فاتوا با حرف من مثله و ادعوا الذين قد زعمتم من دون ذكر الله من علمائكم اقتطمعون بهم من دون ذكر الله العلي و هو الذي قد كان في ام الكتاب شهيدا." (قیوم/الاسماء، سورة الفضل (۵۲)) در تفسیر سوره کوثر که از آثار اولیه و صادر در شیراز است حضرت نقطه به صراحت ضمن لزوم توجه به میزان و قسطاس که وسیله تمایز حق از باطل است تصریح می فرمایند که جز مظهر حق کسی قادر به اظهار آیات نیست و در ضمن آن

صريحاً اين مقام را منحصر به وجود مبارک خود می فرمایند و جناب سيد يحيی وحيد را به مقابله دعوت می فرمایند تا اگر مشايراليه يا هر کسی ديگر که بتواند در مقابل حضرتش قيام کند، و اگر نه چاره‌ای جز تسليم و تمکين و اطاعت ندارد، زيرا اين دليل در حقيقت حجّت رسول اکرم نيز بوده و در قرآن هم به آن استشهاد شده است و مفرّی برای کسی نيست، يا بايستی ايمان آورد و به جنّت وارد شود، و يا انکار کند و به جهنم واصل گردد.

"فيا ايّها الامين فاجعل محضرك يوم القيمة بين يدي الله ثم انصف و الطف نظرک ان امر الله الحق لا يثبت الا بقسطاس عدل لم يكن من شأن الخلق لانّ الذی ادعى كلمة الربط بين الخالق و الخلق يثبت حكمه بالآيات و الاخبار و آيات الانفس و الآفاق و ان الذی يبطل حكمه فكان بمثله في ذكر الدلائل ... و لا يثبت الحق الا بالميزان و من لم يكن عنده قسطاس ما كان على حق محض من عند الله و انت اليوم انت تجادل في الميزان فان استطعت ان تبطله بحجة حق من عند نفسك او احد من الخلق فلا تلتفت بعلمي و لا عملي و الا لا مفرّ لك ان اردت الله ربّ السموات و الارض الا ان تصدق او تعرض عنها و توقن في سرک بحجّيته ثم تجحد او تكون بلادين ... فَوَ رَبِّكَ رَبّ السموات و الارض انّ اليوم ليس الحق ليكون لاحد حجة الاّ نفسي و انّ الله قد اظهر امره بشأنّ كَن يقدر احد ان يتأمل فيه او يشكّ لانّ الله قد اختار لحفظ دين رسوله و اوليائه عبداً من الاعجميين و اعطاه ما لم يؤت احداً من العالمين. انصف بالله حجراً ينطق بالشهادة اعظم او ينطق فتى عجمي بكلمات التي ذهلت الكلّ فيها و لقد اعطاء الله حجة لو اجتمع من في السموات و الارض على ان يأتوا بمثلها لم يقدروا و ان تأمل الناس فيها ليخرجون من الدين لانّ تلك الحجة حجة محمد رسول الله صلى الله عليه و آله من قبل و ان ارادوا ان يأتوا بمثله ففي الحين ليشركون لانّ الله قد ثبت بتلك الحجة نبوة حبيبه و انّ اليوم كل الناس بالقرآن يحتجون و به يؤمنون و عنه يحكمون فو ربّ السموات و الارض لا مفرّ اليوم لاحد الاّ ان يؤمن و يدخل الجنة او يكفر و يدخل النار. سبحان الله من عمل هولاء الجهال كانّ اليوم كلّ الناس كالاموات حيث لا يعرفون صنع الربّ عن الخلق. هل جاء احد بمثل تلك

الآيات و يقول ذو روح ان هذا صنع الخلق انصف بالله هل سمعت من احد دعاء او صحيفة و هل جاء بتلك الحجة دون آل الله سلام الله عليهم." (تفسير كوثر) سپس در دنباله مطلب مجدداً تأكيد می فرمایند و جناب وحید را به قسم مؤکد مقید می فرمایند که اگر می تواند حجت آیات را شخصاً، یا به کمک دیگران، رد نماید و برای تأکید مطلب آیاتی مخصوص نازل می فرمایند و آن را به عنوان میزان بیان معرفی می نمایند.

"فيا ايها السائل اقسامك بالله الذي لا اله الا هو ان تقدر ان تدحض الحجة من عند نفسك او من عند احد من الناس تفرغ بها فؤادي و خلص الناس كلهم و الا لامر الله لاوضح من هذه الشمس في وسط السماء و انا اذكر في مقام القسطاس آياتاً قبل ذكر الشرح ليثبت الميزان فاذا ثبت القسطاس يبطل كل التعارضات من عند كل الناس و كل ما رايت من آياتي قد افتري المفترين فيها و بعض منها لم يقدروا الكاتبون ان يستسخوا صور الواقع و لذا يقول الناس فيه لحن و بعض يقول ليس فيها ربط فاعوذ بالله من عملهم و افترائهم و كلما ترى من الآيات بغير ذلك النهج العدل فاني برئ من المشركين و ها انا ذا اذكر ميزان البيان ليكون حجة للعالمين جميعاً. بسم الله الرحمن الرحيم. سبحان الذي نزل الكتاب فيه ذكر فيه حكم من لدنا لقوم يعقلون و ان الله ربك يعلم ما في السموات و ما في الارض و ما كان الناس اليوم في حكم الله يختلفون. و لقد نزل الله في القرآن من قبل حكم كل شئ و لكن الناس لا يعلمون و لا يعقلون و لا يتفكرون. و لقد نزل في القرآن تلك الآية اتقوا الله يجعل لكم فرقاناً و ان بمثل ذلك فليجزى الله ربك عباده المتقين و لقد نزل الله ربك في القرآن من قبل هذا و اوحينا الى ام موسى و من معه اجمعين قل اني حدثت الكل بنعمة ربي و لا اخاف من احد منكم ان انتم بآيات الله تكذبون و لقد بلغ حكم الله شرق الارض و غربها و انا نحن لكل شاهدون قل ان الذين اتبعوا آيات الله من قبل فاولئك هم المهتدون و ان الذين كفروا و اتبعوا هوانهم لم يكن الله ليغفر لهم و لا ليهديهم و اولئك هم الخاسرون انما الدين في كتاب الله هذا الدين القيم ان كنتم بآيات الله لتوقنون قل لو تعلمون ما اعلم لتنصرون الله بانفسكم و اموالكم رجاء ليوم كل على الله يعرضون و لقد كفر الذين قالوا ان ذكر اسم ربك ادعى الوحي و القرآن و انتم لتفترون اليوم في

دين الله بما لاتعلمون و لاتعقلون قل انى عبد الله مصدق لما معكم من حكم القرآن فكيف انتم تكذبون بايات الله و لاتشعرون و لقد فتنا الخلق بمثل الذين كفروا من قبل و انا لنعلم كلما كان الناس لايعلمون و لايعقلون. و لعمرك كفر الناس كلهم الا الذين اتبعوا احكامنا من قبل و لم تجحدوا على بشى فاولئك هم المفلحون. و لقد كفر الناس من الذين لم يخطروا بانفسهم ان يكفروا بالرحمن من حيث انهم يحسبون انهم مهتدون و لقد كفر الذين قالوا ان ذكر اسم ربك قال اننى انا باب بقية الله بحكم من قبل من حيث لايعلمون و ان مثل كل ما قال الناس فى حقى فكان بمثل ما قالت النصرى بان الله ربك انه هو ثالث ثلثة او قالت اليهود ان العزيز ابن الله او قالت الاعراب ان الله فقير و نحن اغنياء سنكتب ما قالوا و نحكم بينهم فى الحيوۃ الدنيا و انهم فى الآخرة هم الخاسرون فو ربك ان اعراب الذين كفروا من اهل القرى لما نزل القرآن اتوا بكلمات عدل كبرى و ان اليوم مبلغ علم العلماء ليظهر اذا اراد الله ربك فى الكتاب و انهم لهم الكافرون. و ان الذين امنوا بالله و آياته و هاجروا فى سبيله لما اراد الله ربك ان يضلهم ليعن بواطنهم و انهم كذبوا و كفروا من حيث يوقنون و لايعلمون قل انى انا قلت لهم فاتوا بآية ان كنت من الكاذبين. فو ربك لا ارى من احد الى يومك هذا بعض حرف قل فاتوا بمثل ذلك الكتاب ان كنتم فى دعويكم بالله صادقين. و ان فرعون من قبل لأت بشى من السحر و انهم قد جعلوا انفسهم فى الايمان ادنى من كفره لعنهم الله بما عملت ايديهم ضربت عليهم الذلة فى الحيوۃ الدنيا و اولئك هم يوم القيمة فى النار ليحضررون و ان الذى نصرهم بالغيب الله ربك يلعنه ثم ملئكة السموات و الارض ثم من عباد الله من اتبع الحق بالحق و كانه على يقين مبين. قل ان اليوم نار جهنم قد احاطت على انفسكم و انتم لتعذبون فيها و لاتشعرون. قل ارحموا انفسكم فان حيوۃ الدنيا باطلة و انتم اذا متتم لتعذبون و لاترحمون. قل ان الذى اخذ الكتاب بغير حق فكانما اخذ من النبين و المرسلين و الصديقين و الصالحين بانكم ادعيتم كلمة الباطل و الله يحكم بين الكل بالقسط و انه ليشهد على الناس بما هم كانوا يكتمون قل ان الحجة من بقية الله تلك الآيات بينات لقوم يعقلون و ان الذين قالوا انا نحن نأت بمثل تلك الآيات فانت فاحضرهم بين يدى الله فان قرئوا من دون ان يتفكروا او كتبوا من دون ان يتعطلوا فقد وقع القول عليهم بانهم

لما لم يقدرُوا من حيث لا يعلمون فو ربك رب السموات و الارض لو اجتمع الجن و الانس على ان باتوا بمثل تلك الآيات التى نزلناها فى ذلك الكتاب باذن الله لن يستطيعوا و لن يقدرُوا ولو كانوا على الارض لقادرين. قل ان قلوبهم مية نجسة حيث يقراون آيات الله و لا يخشعون قل ان صنع الرب بنفسه يفصل بين صنع الناس فويل لكم عما كنتم تفترون و لاتعقلون. قل اذا تابوا و انا بوا ضربت عليهم الذلة فى الحيوه الدنيا بما اكتسبت ايديهم فى دين الله و ساء ما هم يحكمون. قل كلما قال الذين كفروا فى تلك الآيات لاني انا اقول كيف انتم تؤمنون بالقرآن و لاتعقلون قل لو نزل الله عليكم حجة دون تلك الآيات ليقولون ما لا يعقلون ولكن اليوم لن يقدرُوا ببعض حرف الا ان يكفروا بالقرآن من قبل او يؤمنوا بتلك الآيات البيئات من كتاب الله لقوم يؤمنون. {قل الله يمحو من يشاء و ينزل ما يشاء و كان الله لغنيا عما انتم تعملون. قل فويل لكم ان شجرة الطور قد نبتت فى صدرى فكيف انتم تسمعون بآيات الله و لاتشعرون. قل لو تفدوا من فى السموات و الارض لن يقبل الله من عملكم بعض حرف و انتم اذا متم لتدخلون نار جهنم داخرين. قل ان حرفاً من تلك الآيات لم يعدل كل ما فى الارض فيما انتم تريدون و تسألون و لاتعقلون. قل ان اول كافر بذكر اسم ربك ثم ثانيهم ثم ثالثهم ثم رابعهم ثم الذين اتبعوهم ان لم يتوبوا لن يغفر الله لهم و لا لينظر اليهم و لا يكلمهم و ان لهم قد اعدت عذاب اليم. قل كلما يلقيكم الشيطان ينسخ بحكم تلك الآيات ان اتقوا الله و ارحموا انفسكم ان كنتم اياه تعبدون الله اشكوا اليك ما نزل بى فى الحيوه الدنيا رب افرغ على صبرا و انصرنى على القوم الفاسقين قل لو اجتمع من فى السموات و الارض على جحدى لى بمثل كف تراب و الله يعلم حكى و انتم اليوم لاتفكرون و لاتتفقهون و لاتتهدون. قل اذا متم لتدخلون نار جهنم و تستغيثون فيه و لا يشفع لكم اليوم احد الا باذن الله فانيبوا الى الله يا ايها الملاء لعلكم ترحمون. قل كيف تفترون على الله بان تلك الآيات لم تك حجة الا بعد البيان كبرت كلمة تخرج من افواهكم ما تقولون الا كذبا و ان اليوم على كفركم لا حكم للقرآن بين الناس فويل لكم و عما اكتسبت ايديكم فى دين الله و ساء ما انتم تحكمون. قل لعن الله الذين افتروا من قبل و ان فى كل شأن يضاعف الله عليهم العذاب فى الحيوه الدنيا و انهم فى الآخرة هم من المقبوحين. يا يحيى

قات باية مثل تلك الآيات بالفطرة ان كنت ذی علم رشید. قل يا ايها الناس لا تفضحوا انفسكم فان اليوم لا يقدر احد ان يأتي باية من كتاب الله وانا بذلك القسطاس اعلم عما كنتم تجهلون. تلك آيات بينات من كتاب الله لقوم مؤمنون و لقد نزلنا في ذلك الكتاب كلما انتم تريدون و ما انتم من بعد ستسئلون. و ان الذين يكفرون بايات الله بعد ما آمنوا لم يكن الله ليغفر لهم و لا ليهديهم ضربت عليهم الذلة في الحياة الدنيا و اولئك هم يوم القيمة في النار ليحضرون. تلك آيات من كتاب العدل نزلناها في ذلك الكتاب يعلم الكل حكم القسطاس من لدن عليّ حكيم و كفي فيما ارشحناك من كتاب اللاهوت و حجة الجبروت و آيات الملكوت و سطوات الناسوت لمن اراد ان يوزن بالقسطاس ذلك القسطاس القيم و سبحان الله عما يشركون{"

مطالب اين آيات بسيار قاطع و صريح است، از جمله بيان اين حقيقت كه اگر جن و انس بكوشند كه مشابه اين آيات بياورند هرگز نخواهند توانست و اگر حق تعالی حجتي غير از آيات نازل می فرمود شايد حرف ناسنجيده ای می توانستند گفت، اما با نزول آيات ممكن نيست، مگر آنكه به قرآن مجيد كفر ورزند، والا بايد به اين آيات مباركه ايمان آرند. سپس هشدار می دهند كه شجره طور در صدر من روئیده، چگونه است كه شما آيات الهی را می شنويد، اما به حقيقت آن شاعر و متذکر نيستيد. در حقيقت با جزئي از اين آيات هر آنچه در روی زمين است برابری نتواند كرد و بالاخره در آخر اين خطاب به جناب وحيد اتمام حجّت می فرمايند كه ای يحيی آيه ای مانند اين آيات به لحن فطرت، يعنی وحی و الهام، بياور اگر صاحب علم و كمالي و متعاقباً به او می فرمايند كه به مردم بگو كه آبروی خود نبريد، زیرا احدی قادر نيست كه آيه ای بياورد و تنها حضرتش به اين قسطاس و ميزان داناست.

اين مفاهيم در ام الكتاب بيان نیز آمده است و حضرتش به آيات تحدی فرموده "در اين كور خداوند عالم به نقطه بيان آيات و بينات خود را عطا فرموده و او را حجّت ممتنع بر كلّ شيء قرار داده و اگر كلّ ما على الارض جمع شوند نمی توانند آيه به مثل آياتی كه خداوند از لسان او جاری فرموده اتیان نمايند ... و جاری نفرموده و نخواهد فرمود الا از نقطه مشيت ... و هرگاه اين امری بود كه از قوه

بشر ظاهر می‌شد از حین نزول قرآن تا حین نزول بیان که هزار و دویست و هفتاد سال گذشت باید کسی به آیه‌ای اتیان کرده باشد ... شبهه نیست که آخرالامر خداوند حق را بر کل ظاهر خواهد فرمود به حجیت او، چنانچه امروز هم بخواد کسی که خود را منسوب به اسلام می‌داند، چه از صاحبان حکم و چه از صاحبان علم اثبات حجیت آیات را نماید اقرب از لمح بصر می‌شود ... کتاب و آیات او حاضر است و اگر نیست این آیه که در اینجا نوشته شده کافی است {سبحانک اللهم انک انت سلطان السلاطین لتؤتین السلطنة من تشاء ولتزعنّها ممن تشاء ولتعزّن من تشاء ولتذلّن من تشاء ولتنصرن من تشاء ولتخذلن من تشاء ولتغنین من تشاء ولتفقرن من تشاء ولتظهرن من تشاء علی من تشاء فی قبضتک ملکوت کلّ شیء تخلق ما تشاء بامرک انک کنت علاماً مقتدرًا قدیراً} تکلم نمائید به مثل آنچه او تکلم نموده بر فطرت و بنویسید به مثل آنچه او نوشته بلا تأمل و سکون قلم." (بیان مبارک فارسی، واحد دوم، باب اول)

در آثار مبارکه مکرراً به صدور آیات و مناجات به میزان هزار بیت (هر بیت معادل یک سطر، به طور تقریب) در مدت پنج یا شش ساعت تصریح می‌فرمایند و عدم امکان اظهار چنین اعجازی را از دیگران بیان می‌فرمایند و ضمناً به این مطلب اشاره می‌فرمایند که مقصودشان ترکیب کلمات و ترتیب آیات نیست، بلکه هدف از اعجاز روح آیات است که آن سر ربّانی و ظهور صمدانی است و اگر کسی آثار حضرتش را با کلمات دیگران مقایسه نماید ملاحظه می‌کند که آثار مبارکه اش حیات‌بخش است و غیر از آن از آثار علماء و فقهاء به مانند "عجلاً جسداً له خوار" عاری از بروزات روحانی و تأثیرات معنوی است.

"فيا لله انى لو اردت من بعد كما بينت الميزان فى بين يدي الاشهاد من قبل به لا كتب فى ستة ساعات الف بيت مناجات فمن اليوم يقدر بذلك فاعوذ بالله من عمل الناس ان المجلسى قد حقق فى كتابه حقّ اليقين بان صحيفة السجادية فى الفصاحة تعدل صحف السماوية وهى زبور آل محمد و يكفى لدى المعجزة للذين لا يرونهم فكيف تثبت الولاية بصحيفة و لا يثبت الحقيّة بصحائف معدودة التى ملئت شرق الارض و غربها فائى حجة اكبر من هذه النعمة و اى عطية اعظم من هذه القدرة ان العلماء لو ارادوا ان ينشأوا ورقة ليتفكروا ثم بعد ذلك لما انت

تذکر کلماتهم ليكون لدى بمثل قول صبي يقول بالفارسية به به و ان بالحقیقه ليس الشرف في ذكر الكلمات و لا بترتيب الآيات بل ان الذي اصل الروح فيها هو سر الربانية و ظهور الصمدانية التي هي اصل كل فضل و عليها يحول كل عدل فزن من احدي صحيفتي بكل كتب القوم لم يعدل حرفاً منها كل من في السموات و الارض لانها حيوان من ظهور الوجدانية و سر الرحمانية و مادونها بمثل عجل جسد له خوار فو ربك لو يعلمون الناس بما اكتسبت ايديهم في دين الله ليدخلون المقابر ثم ليصعقون..."

و بالاخره به "دليل تقرير" عدم قيام نفسي از جانب خدا را مؤيد حقيقت ظهور خود و تأييد اراده حق بر قيام و دعوت حضرتش معرفي مي فرمايند:
 "فيا ايها السائل الجليل ان الناس لا ينظرون الى الواقع ان الله يعلم شأني و يطّلع بمقامي و انه هو حي قادر عالم لو اني افتريت عليه فرض عليه بان يخلق بشراً ليقيم معي و يقرء مثل آياتي حتى يبطل حجتي و لما علم و كان مقتدرا و لم يظهر بمثل ذلك الصنع من عند احد ليثبت انه اراد بذلك الامر و يبغض من جحده الله يعلم كلما كان الناس لا يعلمون و لا يشعرون و لا يعقلون فو رب السماء و الارض ان الحق لاري في نفسي بمثل ما انتم في علم الله لتوقنون و ان من على الارض كلهم لو يجحدوني لدى حجّتهم لا هون من بيت العنكبوت و اني لعلی يقين مبین."
 (تفسير كوثر)

مفهوم عدم امکان مقابله به مثل و اتيان آيات در آثار حضرت نقطه مکرر آمده است:

"لو اجتمعن من في ملكوت السموات و الارض و ما بينهما ان يأتين بمثل ذلك الكتاب لن يستطيعن و لن يقدرن ولو انا جعلنا هم على الارض فصحاء بالغين"
 (منتخبات آيات، ص ۲۲)

"هر گاه کسی تصوّر در ظهور این شجره نماید بلا ريب تصديق در علو امرالله می نماید، زیرا که از نفسي که بیست و چهار سال از عمر او گذشته و از علومى که کلّ به آنها متعلّم می گشته متعری بوده و حال به این نوع که تلاوت آيات می نماید بدون فکر و تأمل و در عرض پنج ساعت هزار بیت در مناجات می نویسد بدون سکون قلم و تفاسیر و شئون علمیه در علو مقامات معرفت و توحید ظاهر می نماید

که کلّ علماء و حکماء در آن موارد اعتراف به عجز از ادراک آنها نموده شبهه نیست که کلّ ذلک من عند الله هست. " (منتخبات آیات، ص ۷۷)
 عین همین مطلب متعالی را در دلایل سبعة نیز میتوان زیارت کرد. (منتخبات آیات، ص ۸۴)

در کتاب الاسماء نیز این آیات نازل:

"و ان ما نزل الله على محمد في ثلاث و عشرين سنة لينزلن الله على في يومين و ليلتين اذا لم يفصل بينهما امراً من عنده انه كان على كل شئ قديراً و لعمر من يظهره الله ان ظهوری اعجب من ظهور محمد رسول الله ان كنت في ايام الله من المتفكرين انظر من ربّي في الاعجميين كيف ينطقه الله بالآيات البيّنات يعجز عنها كلّ العالمون" (منتخبات آیات، ص ۹۹)

که مضمون مبارکش این است که آنچه در طی بیست و سه سال بر پیغمبر اکرم نازل شد در دو روز و دو شب از قلم حضرتش نازل می شود و قسم به من يظهره الله که امر حضرتش (حضرت نقطه) از ظهور حضرت رسول اکرم شگفت انگیزتر است، چه که حضرتش در بین غیر اعراب ظهور فرموده و پروریده شده است، و در بیانی دیگر تصریح می فرمایند که خداوند تعالی رسول مکرم را در سنّ چهل سالگی از بین اعراب مبعوث فرمود، اما حضرتش را در بیست و چهار سالگی از بین آنان که کلمه ای عربی نمی دانند انتخاب و اختیار فرموده است.

"و ان امر الله في ظهور مهديكم اعجب من امر محمد رسول الله ان انتم فيه تتفكرون و قد ابعث الله محمداً رسول الله من الاعراب بعد ما قد قضى من عمره اربعين سنة انتم كلکم به مؤمنون و موقنون و قد اظهر الله هاديكم بعد ما قد قضى من عمره اربع و عشرين سنة من الذينهم كلمة من الاعراب لا يستطيعون ان ينطقون بها و لا هم يعلمون كذلك ليظهرن الله امره و ليحققن الحقّ بآياته انه لقوى مقتدر مهيمن محبوب" (منتخبات آیات، ص ۱۰۴)

مفهوم این بیانات مبارکه در تمام ایام حضرتش و در جمیع آثار نازله منعکس است. در صحیفه عدلیه که از آثار اولیه و صادر پس از مراجعت از حجّ است می فرمایند "بعد از آنکه در ایام غیبت اختلاف به منتهای رتبه رسید و قوایل به صفای مشعر توحید نزدیک گشته فرض است بر مقام رحمت خداوند عالم که از

جانب حجّه خود عبدی را با حجّت وافیه منتخب و اظهار فرماید تا آنکه سبب اختلافات را به نقطه وحدت برساند و همین قسم که اصل دین و اهل آن از عالم جسم ترقی نموده به همین قسم آیات خداوندی هم از مقام حدّ بلا نهایت ترقی نموده فرض است که حجّت آن عبد از فوق عالم عقول که مقامات معرفت و تجرید است بوده باشد و از آنجائی که تصدیق این امر بر اغلب ناس صعب بوده این مقامات عظیمه را به مقام جسد کلمات آورده به شأنی که احدی قادر به مثل آن نباشد و حدی از برای آن قرار نداده تا آنکه بر کلّ موجودات حجّه مثل شمس در وسط السماء باشد. چه بسیار عجیب است صنع ربّ العزّه و چه بسیار تامّ است قدرت او که در بحبوحه اختلاف دین عبدی را از اعجمیین منتخب فرموده و لسان او را به آیات مفتوح فرموده به شأنی که احدی قبل از آن سبقت به مثل آن نگرفته و در هر چه بخواهد و هر وقت تکلم می نماید بلا تأمل و مسطور می گرداند بلا سکون قلم. از شدت تشابه آن به آیات الله احدی فرق نمی نماید و نیست حکم آن مثل آیات قرآن، بل آیاتی است که حجّه دارد بر کلّ اهل ارض ... و بدان که خداوند عالم کسی را منتخب از برای حفظ دین حجّه خود فرموده و حجتهای وافیه و براهین قاطعه برید او جاری فرموده که در اعجمیین نشو و نما نموده و در این آثار حقّه نزد احدی تعلیم نگرفته بل امی صرف بوده در مثل این آثار ... و حال آنکه حروف بیست و نه گانه به ید علماء بوده و هست و این نهج بدیع به ید احدی جاری نگشته و ممکن نیست هر گاه عالمی قلم دست گرفت و بدون اخذ از کتاب الله بر فطرت آیاتی نوشت ظاهر می شود که امر بغایت، عظیم و صعب است، و در حقّ احدی ممکن نیست الا من شاء الله. از آنجائی که قدرت کامله خداوندی تامّ است، سوای این آیه عظمی و حجّت کبری شئون لاهوتیه عجیبه به صاحب این امر عطا فرموده که هر ذی روحی یقین نماید که این آیات به غیر اذن خداوندی در حقّ احدی ممکن نیست مثل آنکه در عرض دوازده ساعت یک صحیفه محکمه بلا تأمل از قلم آن جاری می گردد و کدام حجّت از این عظیم تر است که انسانی به مقام روح مناجات که مقعد انس با محبوب است رسیده باشد." (رساله عدلیه، باب الثانی فی بیان القسطاس بامر الله عزّ و جلّ)

و در توقیعی به خال اتمام حجّت می‌فرمایند که "حال مردم از کسی که مدّعی امری است حجّت می‌خواهند. چه حجّت از این عظیم‌تر است که در عجم خداوند عالم کسی ظاهر فرماید به لسان قرآن که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند نتوانند حرفی از کلمات او را بفهمند، چه جای اینکه بتوانند اتیان به مثل نمایند ... به حقّ خداوندی که جانم برید اوست که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند به اینکه یک آیه بیاورند عاجز خواهند شد. اگر هم بیاورند کلمات مسروقه خواهد بود، نه این است که بر لسان ایشان بر فطرت جاری شود. از روزی که این امر ظاهر شده عمل کلّ خلق باطل است الاّ بعد از تصدیق و این حکم خداوند است. هر کس می‌خواهد تصدیق کند از برای خودش است. هر کس هم تکذیب کند عقوبت به خودش می‌رسد ... به حقّ خداوندی که لسان مرا به این علوّ حجّه فرموده که کلّ خلق امروز در علم نزد من مثل این قلم جمادی است که درید من هست ... حجّت نزد هر کسی هست. کسی هم قادر بر فهمیدن کلمات حقیر نیست که مقصود تدریس و حکم میان خلق باشد. همین قدر حظّ علماء عجز است و حظّ عوام تصدیق! آنکه اشاره نموده‌اید که مردم کلمات باطل می‌گویند ضرری نمی‌رساند. اوّل در حقّ خداوند گفتند عزیر ابن الله (اشاره به سورۀ توبه، آیه ۳۰)، دوّم در حقّ رسول الله گفتند مثل آنچه در حقّ من گفتند، انه لمجنون، و خداوند عالم بردّ ایشان نازل فرموده و ما هو الاّ ذکر للعالمین ... تصوّر نفرمائید که احتیاجی به تصدیق اهل بلد یا نصرت اهل ارض داشته باشم. منتهی امر این است که همگی تکذیب نمایند. همین قدر که زمانی گذشت کلّ آیات نازل ازید حقیر مثل قرآن خواهد شد و همهّ خلق تلاوت خواهند نمود و امروز نزد من حکم افضل و ادنی ایشان سواست. سلطان با اخسّ رعیت در یک صقع است. امر حقّ بخیه بردار نیست. هر کس سبقت گرفت فائز شد و هر کس واقف ماند مؤخر ماند الی یوم القیامه ..." (محفظه ملّی آثار امری، شماره ۹۱، صص ۱۷۳-۱۷۷)

کیفیت استدلال به آیات

با توجه به آنچه از آیات نقل شد این مسئله مطرح است که کیفیت استدلال الزامی به حجیت آیات چیست. حضرت نقطه اولی اساس عرفان امر الهی را بر آیه مبارکه قرآنی "ادعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ

أَحْسَنُ" (سوره النحل (۱۶)، آیه ۱۲۵) استوار فرموده و حکمت را همان کلام الهی و موعظه حسنه را به تعالیم و احکام توجیه فرموده‌اند. عقاید علمای تفسیر، اعم از شیعی و سنی نیز حکمت را قرآن و یا ارائه دلائل منطقی و موعظه حسنه را اخبار انبیای قبل و امم گذشته و یا احکام و اوامر قرآنی معرفی می‌نمایند، ولی جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ را همان مفهوم مجادله و جدال متداول در علم منطق صوری می‌دانند که نوعی ردّ و جحد و مکابره و مباحثه لفظی و استدلالات کلامی است و عموماً به ایجاد یقین و قبول نمی‌انجامد، بلکه در بسیاری موارد به منازعه و تکفیر و حتی مضاربه طرفین منتهی شده است. اما در مورد جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ بیان حضرت نقطه بدعیته دارد که بی‌سابقه است. در جواب یکی از معترضان که احتمالاً یکی از سه نفر مخالفین ایام شیراز (ملا جواد خوار و همدستانش) صادر فرموده‌اند به لحن مناجات چنین نازل "و انا بعزة ذاتک و عظمة اسمائك كنت معترفاً بالعبودية و التقصير في كل شأن لديك و استغفرک عما تکره في سبيل رضاك و اتوب اليك كما انت اهل و مستحقه و اشهدک بانک قد قلت سبل الدليل لاهل المجادلة في کتابک قلت و قولک الحق فأتوا بحديث مثله ان كنتم صادقين" (محفظه ملى آثار امری، شماره ۹۱، ص ۱۸۷) مفهوم بیان مبارک در حقیقت الزام منکرین و مخالفین به استناد آیه قرآنی است که اگر راستگویانید مانند این آیات و کلمات بیاورید و این نکته متضمن این مطلب دقیق است که اگر کسی مدعی شود که این آثار آیات الهی نیست باید برای ابطال ادعای حضرتش بتواند مقابله به مثل نماید و کلمات و آیاتی بر همین سیاق و همین تأثیر و خصوصیت ارائه کند، یعنی اتیان به مثل نماید. این دعوت به مجادله به طریقی که حضرتش بر آن تأکید فرموده نه در دور قرآن و نه در ظهور بدیع امکان آن را کسی نداشته است.

"انصف بالله و زن بالقسطاس عمل المنکرین من اهل الاسلام لو انّ اليوم احد ادعى نعمة من عندالله و كان مصدقاً لما نزل الله في القرآن و كانت نعمته حجة يثبت بها ذلك الدين القيم هل يغني احد ان ينكره لا و ربك الا القوم الكافرين انظر الى مبلغ ايمانهم و وزن ايمانهم ان اعراب الجاهليّه لما نزلت آيات القرآن اتوا بقصائد حول البيت و انهم فو ربك في الايمان لا بعد من كفر اعراب

الجاهليّه و لكنهم قوم لا يعقلون و بالفرض انّ مدعى هذا الامر لو احد من اهل وراء جبل القاف فرض على العلماء ان يجيئوه او يجعلون انفسهم بمثل الذى بهت و كفر فيالله بعضا من الناس آمنوا و بلغوا و هاجروا تم كفروا و اعرضوا و اشركوا و انى طلبت منهم اتيان حديث وحده و انهم لا يأتون و يستكبرون و اعانهم رجل من حيث انهم مهتدون انصف بالله ان الذى لو اردت منهم هو الذى حاج الله في القرآن من قبل باهل الكفر انظر الى دنائة مقامهم ان فرعون لما اراد ان يكفر بحجّه ربك فأتى بشئى من السحر و انهم فو ربك لا يأتون بحرف و يفعلون ما لا يدركون فو ربك ان اليوم نار جهنم لمحيطه بالكافرين و انى ان اقول كلمة فيثبت بها قسطاس العدل فى يدى و ان الناس ليكذبون و يفترون من حيث لا يعلمون" (تفسير كوثر)

قاطعيت و اهميت اين دليل محتاج به هيچ بحث و استدلالى نيست. حضرتش به نزول و انزال آيات و كلمات الهامى و لدنى استشهاد مى فرمايد و همگان را از قدرت اتيان به مثل عاجز مى داند و بالصراحه به استناد آيه قرآنى تصريح مى فرمايد كه مخالفان اگر صادقانند بايد به ارائه كلماتي همانند آيات حضرتش مقابله نمايند، و گرنه سر تسليم و اطاعت فرود آورند. فى الحقيقه حجيت آيات به اين استدلال ثابت و مسلم است، گرچه اهل خلاف به جاى آنكه به اين رويه مقابله نمايند همواره به الفاظ اعتراض نموده اند، همچنانكه اسلاف فكرى آنان در باره قرآن جسارت ورزيدند.

اين استدلال بعينه در رساله مباركه ذهبيه نيز آمده: "و انّ اليوم انى ارى مقام بعض المشركين فى الايمان ادنى من مبلغ كفر فرعون لانه لما اراد ان يجحد حجة ربه اتى بشئى من السحر و انهم مع انهم لم يقدروا ان يأتوا فكذبوا الحق و جعلوا انفسهم من قوم بور جاهلين ... اليوم هل يثبت الحق بغير ميزان ام لا فلا شك بذلك ان امر الحق له ميزان من عند الله و الا لم يغلب الحق على الباطل و ان امر الذى كان من عند الله قد نزل الله معه علامات لا تشبه بغيره و لا يقدر ان يكسبه احد من عباده فان كان شأن آيات التى اكرمنى الله و جعلها حجتي شائناً يمكن بالتكسب فان الآن قد مضت ثلاثه سنة كيف لم يكسب احد بان يقدر ان يقرء آية بالفطرة و انك يا ايها الانسان فكر لمحة ان حروف الهجائية يكون بيد الكل و ان

الذی یکلم و يقول لو اجتمع الكل على ان یأتوا بمثل کلماته لن یقدروا ان یأتوا و ان یقدروا فكيف لن یأتوا و لم یأتوا فكيف لم یصدّقوا امرالله فسبحان الله عما یشرکون" (محفظه ملی آثار امری، شماره ۵۳، ص ۱۶۶)

و در بیان فارسی می فرماید "نظر کنید در قرآن. هر گاه خداوند در مقام اثبات نبوت رسول خدا (ص) به غیر آیات احتجاج فرموده شما هم تأمل نمایند ... و در مقام کفایت کتاب نازل فرموده اولم یکنفهم أنا أنزلنا علیک الكتاب یتلی علیهم إن فی ذلك لرحمة و ذکرى لقوم یؤمنون (سوره عنکبوت، آیه ۵۱) و جائیکه خداوند شهادت داده به کفایت کتاب به نفس آیات چگونه کسی می تواند بگوید کفایت نمی کند حجیت کتاب بنفسه." (بیان مجید، واحد دوم، باب اول، منتخبات، ص ۵۶)

حضرت نقطه اولی در رساله عدلیه نیز حجت را تام و تمام می فرماید "هر ادیب ذی نظری که در فصاحت آیات مشاهده به طرف اهل بیان نماید امر را در مقام حق الیقین، بل عین الیقین می بیند ... و همین است دین خالص خداوند احد. هر کس می خواهد تصدیق نماید از برای نفس خود تصدیق نموده و هر کس هم می خواهد تکذیب نماید از برای نفس خود تکذیب نموده و حجت خداوندی بالغ است بر کل عالم. الا یا ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فاناذا اعرفه بنفسی من احببنی فقد احب الله و رسوله و اولیائه و من جهلنی فقد جهل الله و رسوله و اولیائه و کفی بذلك لنفسی فخرا و کفی بالله علی شهیدا." (رساله مبارکه عدلیه، محفظه ملی آثار امری، شماره ۸۲، ص ۱۵۹)

در خطاب به محمدشاه از قلعه ماکو چنین نازل "... لان الله قد جعل کل خیر احاط به علمه فی طاعتی و کل ناریحصیها کتابه فی معصیتی ... قد جعل الله کل مفاتیح الرضوان فی یمینی و کل مفاتیح النیران فی شمالی ... انا النقطه الئی ذوت بها من ذوت و اننی انا وجه الله الذی لایموت و نوره الذی لایفوت من عرفنی ورائه الیقین و کل خیر و من جهلنی ورائه السجین و کل شر ..." (منتخبات، صص ۱۳ و ۱۴) سبحان الله! سطوت و قدرت و عظمت حضرتش از این آیات به خوبی مستفاد می شود.

۲- تأثیر آیات در قلوب اهل حقیقت و انصاف - دلالت بر حقیقت دعوت مظهر ظهور دارد "از جمله دلائل ظهور غلبه و قدرت و احاطه که بنفسه از آن مظهر وجود و مظهر معبود در اکناف و اقطار عالم ظاهر شد چنانچه آن جمال ازلی از شیراز در سنه ستین ظاهر شدند و کشف غطا فرمودند، مع ذلک به اندک زمانی آثار غلبه و قدرت و سلطنت و اقتدار از آن جوهر الجواهر و بحر البحور در جمیع بلاد ظاهر شد، به قسمی که از هر بلدی آثار و اشارات و دلالات و علامات آن شمس لاهوتی هویدا گشت و چه مقدار قلوب صافیة رقیقه که از آن شمس ازلیه حکایت نمودند و چه قدر رشحات علمی از آن بحر علم لدنی که احاطه نمود جمیع ممکنات را." (ایقان، قطعه ۲۶۳)

"و چه نفوس قدسیه را که جواهر عدل بودند به نسبت ظلم کشتند و چه هیاکل روح را که صرف علم و عمل از ایشان ظاهر بود به بدترین عذاب هلاک نمودند. مع کلّ ذلک هر یک از آن وجودات تا دم مرگ به ذکرالله مشغول بودند و در هوای تسلیم و رضا طائر. و به قسمی این وجودات را تقلیب نمودند و تصرف فرمودند که بجز اراده اش مرادی نجستند و بجز امرش امری نگزیدند، رضا به رضایش دادند و دل به خیالش بستند. حال قدری تفکر نمائید، آیا چنین تصرف و احاطه از احدی در امکان ظاهر شده؟ و جمیع این قلوب منزّه و نفوس مقدسه به کمال رضا در موارد قضا شتافتند و در مواقع شکایت، جز شکر از ایشان ظاهر نه و در موطن بلا، جز رضا از ایشان مشهود نه. و این رتبه هم معلوم است که کلّ اهل ارض چه مقدار غلّ و بغض و عداوت به این اصحاب داشتند. چنانچه اذیت و ایدای آن طلعات قدسی معنوی را علّت فوز و رستگاری و سبب فلاح و نجاج ابدی می دانستند. آیا هرگز در هیچ تاریخی از عهد آدم تا حال چنین غوغائی در بلاد واقع شد و آیا چنین ضوضائی در میان عباد ظاهر گشت؟ و با این همه ایداء و اذیت، محلّ لعن جمیع ناس شدند و محلّ ملامت جمیع عباد. و گویا صبر در عالم کون از اصطبارشان ظاهر شد و وفا در ارکان عالم از فعلشان موجود گشت. باری، در جمیع این وقایع حادثه و حکایات وارده تفکر فرمائید تا بر عظمت امر و بزرگی آن مطلع گردید تا به عنایت رحمان، روح اطمینان در وجود دمیده شود و بر سریر ایقان مستریح و جالس شوید. خدای واحد شاهد است که اگر فی الجمله

تفکر نماييد علاوه بر همه اين مطالب مقررّه و دلائل مذکورّه، همين ردّ و سبّ و لعن اهل ارض بر اين فوارس ميدان تسليم و انقطاع اعظم دليل و اکبر حجّت بر حقيّت ايشان است. و در هر آن که تفکر در اعتراضات جميع مردم از علماء و فضلاء و جهّال فرمائي در اين امر محکم تر و راسخ تر و ثابت تر می شوی. " (ایقان، قطعات ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵)

۳- **استقامت و پايداری اهل ايمان** که خود مستفیض و متأثر از قدرت استقامت مظهر ظهور است از دلائل بسيار مؤثر است و در کتاب مستطاب ایقان در اين خصوص چنين نازل:

"و دليل و برهان ديگر که چون شمس بين دلائل مُشرق است استقامت آن جمال ازلی است بر امر الهی که با اينکه در سنّ شباب بودند و امری که مخالف کلّ اهل ارض از وضع و شريف و غنی و فقير و عزيز و ذليل و سلطان و رعيت بود با وجود اين قيام بر آن امر فرمود چنانچه کلّ استماع نمودند و از هيچ کس و هيچ نفس خوف ننمودند و اعتنا نفرمودند. آیا می شود اين، به غير امر الهی و مشيتّ مشته ربّانی؟ قسم به خدا که اگر کسی فکر و خيال چنين امری نمايد فی الفور هلاک شود. و اگر قلب های عالم را در قلبش جا دهی باز جسارت بر چنين امر مهمّ ننمايد، مگر به اذن الهی باشد و قلبش متصل به فيوضات رحمانی و نفسش مطمئنّ به عنايات ربّانی. آیا اين را به چه حمل می کنند؟ آیا به جنون نسبت می دهند چنانچه به انبيای قبل دادند و يا می گویند برای رياست ظاهره و جمع زخارف دنیای فانيه اين امور را متعرض شده اند؟ سبحان الله، در اوّل از کتب خود که آن را قيوم اسماء ناميده و اوّل و اعظم و اکبر جميع کتب است اخبار از شهادت خود می دهند و در مقامی اين آيه را ذکر فرموده اند: "يا بَقِيَّةَ اللهِ، قَدْ فَدَيْتُ بِكُلِّي لَكَ وَ رَضَيْتُ السَّبَّ فِي سَبِيلِكَ وَ مَا تَمَنَيْتُ إِلَّا الْقَتْلَ فِي مَحَبَّتِكَ وَ كَفَى بِاللّهِ الْعَلِيِّ مُعْتَصِمًا قَدِيمًا." و همچنين در تفسير هاء تمنای شهادت خود را نموده اند: "كَأَنِّي سَمِعْتُ مُنَادِيًا يُنَادِي فِي سِرِّي إِفْدِ أَحَبَّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَا فَدَى الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سَبِيلِي وَ لَوْلَا كُنْتُ نَاطِرًا بِذَلِكَ السَّرِّ الْوَاقِعِ فَوَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوِ اجْتَمَعُوا مُلُوكُ الْأَرْضِ لَنْ يَقْدِرُوا أَنْ يَأْخُذُوا مِنِّي حَرْفًا فَكَيْفَ الْعَبِيدُ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ شَأْنٌ بِذَلِكَ وَ إِنَّهُمْ مَطْرُودُونَ"، إلى ان قال "لِيَعْلَمَ الْكُلُّ مَقَامَ صَبْرِي

و رضائی و فدائی فی سبیل اللّٰه. " آیا صاحب این بیان را می توان نسبت داد که در غیر صراط الهی مشی می نماید و یا به غیر رضای او امری طلب نموده؟ در همین آیه نسیم انقطاعی مکنون شده که اگر بوزد جمیع هیاکل وجود جان را انفاق نمایند و از روان درگذرند. " (ایقان، قطعات ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰)

"آیا نبود که از قبل امر سید الشهداء را اعظم امور و اکبر دلیل بر حقیقت آن حضرت می شمردند و می گفتند در عالم چنین امری اتفاق نیفتاد و حقی به این استقامت و ظهور ظاهر نشد؟ با اینکه امر آن حضرت از صبح تا ظهر بیشتر امتداد نیافت و لیکن این انوار مقدسه هیجده سنه می گذرد که بلایا از جمیع جهات مثل باران بر آنها بارید. و به چه عشق و حبّ و محبّت و ذوق که جان رایگان در سیل سبحان انفاق نمودند چنانچه بر همه واضح و مبرهن است. با وجود این چگونه این امر را سهل شمردند؟ آیا در هیچ عصر چنین امر خطیری ظاهر شده و آیا اگر این اصحاب مجاهد فی اللّٰه نباشند دیگر که مجاهد خواهد بود؟ و آیا اینها طالب عزّت و مکنت و ثروت بودند؟ و آیا مقصودی جز رضای حقّ داشتند؟ و اگر این همه اصحاب با این آثار عجیبه و افعال غریبه باطل باشند دیگر که سزاوار است که دعوی حقّ نمایند؟ قسم به خدا که همین فعلشان برای جمیع من علی الارض حجّت کافی و دلیل وافی است لو کان النّاس فی أسرار الامر یتفکّرون. «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.» و از همه گذشته، علامت صدق و کذب در کتاب معلوم و مقرر شده. باید ادعا و دعاوی کلّ عباد به این محک الهی زده شود تا صادق را از کاذب تمیز دهد. این است که می فرماید: «فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.» حال ملاحظه فرمائید با این شهدای صادق که نصّ کتاب شاهد بر صدق قول ایشان است، چنانچه دیده اید که همه جان و مال و زن و فرزند و کلّ ما یملک را انفاق نموده اند و به اعلیٰ غرف رضوان عروج فرمودند. " (ایقان، قطعات ۲۵۱ و ۲۵۲)

۴- آخرین نکته ای که در این خصوص باید گفت استمرار و دوام و ترقی نفوذ کلمه الهی است که قلوب مردم را منقلب می سازد و این انقلاب و تقلب روحانی نسل به نسل استمرار می یابد و روز به روز بر دامنه و وسعت انتشار آن می افزاید. به شهادت تاریخ، غلبه مظاهر الهی همواره از ابتدای ظهور منحصرأ

متکی بر قدرت کلمه‌الله بوده و با فقدان همه اسباب زر و زور و اسباب و امکانات فردی و جمعی قیام فرموده و در نهایت به تأسیس جامعه و مدنیّت توفیق و تأیید یافته‌اند که ایجاد و ادامه آن از امکانات بشری خارج است. حضرت عبدالبهاء در این خصوص می‌فرماید: "از خصائص حقیّت مظاهر مقدّسه اینست که شجره مبارکه روز بروز نشو و نما نماید و ریشه به هیچ تیشه منقطع نگردد. اگر جمیع آفاق هجوم نمایند کاری نتوانند، بلکه درخت بهشتی روز بروز ریشه محکم نماید و فروع برویاند و شکوفه بنماید و ثمرات طیّبه به بار آرد، مثل کلمه طیّبه که شجره طیّبه اصلها ثابت و فرعها فی السّماء و توتی اکلها فی کلّ حین. ملاحظه کن که این سدره طوبی چگونه معرض کلنگ و تیشه اعداء گشت. البتّه بیش از بیست هزار شاخه و برگش به تیغ ظلم و ستم مقطوع گردید. با وجود این هزاران، بلکه کرورها، اوراق و فروع جدید انبات نمود، تا آنکه در این ایّام سایه بر جمیع آفاق افکنده. شاخ خرّمش به کاخ امریک سایه انداخت و بوی معطرش به آسیا و افریک رسیده و عن قریب سایه‌اش بر استرالیا و اروپا افکنده گردد. این قوّه الهیه را چه قوّتی مقاومت تواند و این اشعه شمس حقیقت را چه ابری پنهان کند." (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۶، شماره ۲۲۷)

در ابتدای بحث ذکر ایمان و اعتقاد به معجزه شد. کدام معجزه چنین اهمیّت و عظمت و حقیقتی دارد که نفسی بدون کوچکترین وسیله ابراز قدرت بتواند در زمان‌های طولانی و سرزمین‌های متعدّد به مدد آیات و کلمات صادره از قلمش هزاران هزار از مردم و نسل‌ها را به تمکین و اطاعت از حقائق وادارد که همواره باید با گذشت و فداکاری و ایثار جان و مال و راحت و آسایش آن را بپذیرند و عمل نمایند. از این رو، آیات معجزه پاینده‌ای است که همواره افراد حقیقت‌جو را راهنما و راهبر تواند بود، و این نکته به تخصیص با اصل "تحرّی حقیقت" که اوّلین تعلیم از تعالیم روحانی امر بهائی است ارتباط دارد، بلکه تنها راه تحقیق و تجسّس حقایق امر الهی است.

مفهوم حقیقی معجزه بر اهل ایمان در سایر ادیان نیز پوشیده نبوده. عارف معنوی حقیقی، مولوی، نیز به این حقیقت چنین اشاره فرموده است:

در دل هر امتی کز حق مزه است
روی و آواز پیمبر معجزه است

در آخر این گفتار هدایت و تربیت حضرتش برای اهل بیان در دور ظهور موعود اعظم، جمال قدم، یعنی من یظهره الله، نقل می‌شود تا کیفیت انحصار استدلال به آیات بهتر مفهوم گردد. در بیان فارسی می‌فرمایند:

"اگر کسی بغیر آیات الله احتجاج کند بر حقیقت نقطه بیان محتجب مانده از اعظم دلیل و ارفع سبیل اگرچه در هر ظهور کلّ شئون شجره حقیقت مقطع غیر اوست از مثل و قرین و شبه و عدل و کفو، ولی چون اکثر چشم قلوب ایشان نمی‌بیند علو آن را و در آیات بنحوی است که اگر کلّ خواهند بفهمند بتوانند، لهذا حجّت را واحد قرار داده لعل ظهور یوم من یظهره الله در حقّ او لم و یم گفته نشود ... لعلّ در ظهور من یظهره الله محتجب نشوند بشئونی دون شئون آیات که اعظم حجج و براهین بوده و هست ... و ظاهر است که بعد از غروب شجره حقیقت احدی نتواند مثل آیات او اتیان نمود." (بیان فارسی، واحد ۶، باب ۸)

در کتاب الاسماء نیز چنین نازل: "من یدعی امر و لیأتین بحجّة، علی الذینهم یریدون ان لایصدّ قوه ان یأتون بمثل حجّته فان اتوا فاذا یرفع کلامه و هم یغلبون و الا بدون ذلک لم یقطع کلامه و لاترفع حجّة ما عنده فلا وصیکم یا اولی البیان ان لا تقابلن احداً الا بمثل ما عنده ان اتم تریدون ان تغلبون و الا بغیر ذلک یشبّ الحقّ و یفنی دون الحقّ." (منتخبات آیات، مستخرجاتی از کتاب الاسماء، ص ۹۳) تبارک الله از این تعلیم که راه هر گونه مجادله مذهبی و عدم تحمل و تجاوز را سدّ نموده و روش صحیح بحث و جدل را تعیین فرموده است.

یادداشت

مستخرجات تفسیر مبارک کوثر، به علّت در دست نبودن نسخه‌ای که در دسترس عموم باشد، از تصریح به جزئیات نسخه صرف نظر شد.

مجموعه اسناد روزن در آرشیو فرهنگستان علوم روسیه در سن پترزبورگ

یولی ایوانسیان

آرشیو آکادمیسین ویکتور رومانوویچ روزن برای تحقیقات علمی پیرامون امر بابی و بهائی و مطالعه تاریخ این تحقیقات در اروپا حائز اهمیت شایان است. بارن روزن که در سال ۱۸۴۹ در یک خانواده آلمانی تبار به دنیا آمده بود عضو فرهنگستان علوم روسیه تزاری بود و در پایتخت روسیه، سن پترزبورگ بسر میبرد. بارون روزن علاوه بر آنکه عرب شناس معروفی در امپراتوری روسیه بود، رئیس بخش خاوری انجمن باستان شناسی و مؤسس مجله یادداشت های علمی بخش خاوری انجمن باستان شناسی روسیه و نیز رئیس و استاد دانشکده خاورشناسی دانشگاه سن پترزبورگ بود. بارون روزن در زمینه های مختلف فعالیت میکرد و در ضمن در تحقیقات بابی و بهائی نقش اساسی داشت.

قرن نوزدهم زمانی بود که روسیه کوشش میکرد نفوذ سیاسی خود را در ایران افزایش بدهد و بدین دلیل دیپلماتهای روسی در ایران خیلی فعال بودند. بعضی از آنها علاوه بر کار دیپلماتیک به جمع آوری آثار مختلف تاریخی از جمله آثار بابی و بهائی پرداخته بودند. آثار مذکور که بیشتر آن بصورت نسخ خطی یا کتب چاپ سنگی بود به سن پترزبورگ فرستاده میشد و بالمآل کلکسیون را تشکیل داد که بعداً بین انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم و دانشگاه سن پترزبورگ تقسیم شد. ناگفته نماند که قسمت اعظم آن کلکسیون غنی به انستیتوی مذکور تعلق گرفت و به این سبب این انستیتو فعلاً دارای مجموعه بی نظیری از اسناد و از آن جمله آثار بابی و بهائی و شیخی می باشد که واقعاً گنجینه شگفت آوری است.

موقعی که نسخ خطی از ایران به فرهنگستان علوم روسیه می‌آمد به دست روزن می‌رسید و او آنها را در کاتالوگ ثبت و توصیف و صورت‌برداری و تشریح میکرد. بارن روزن در شناخت و تشخیص درست آثار بابی و بهائی و از آن جمله سوره ملوک حضرت بهاء‌الله نقش عمده‌ای ایفا کرد و خیلی زود به اهمیت آثار بابی و بهائی پی برد. با آنکه خودش هیچ وقت به خاور میانه سفر نکرده بود همواره شاگردان خود را که دارای سمتهای بلند دیپلماتیک یا نظامی بودند و در ایران و ترکستان خدمت میکردند برای جمع‌آوری آثار مذکور تشویق میکرد. روزن تصمیم گرفته بود که مجموعه الواح حضرت بهاء‌الله را به چاپ برساند و شروع به کار کرده بود. اما عمرش وفا نکرد که این کار را به اتمام برساند. بارن روزن در سال ۱۹۰۸ وفات یافت و انتشار آن مجموعه الواح به دست کارمند جوان او بعد از وفات آن خاورشناس بزرگ انجام پذیرفت.

بارن روزن علاوه بر مقالات زیادی که منتشر کرده بود و چند جلد کاتالوگ تشریحی نسخ خطی فارسی و عربی میراث بزرگی از اسناد و مخطوطات از خود بجای گذاشت که آرشیو روزن نامیده میشود. این آرشیو عبارت از نامه‌های اشخاص مختلف و اسناد و آثار متنوع است که متعلق به خود روزن بود. مجموعه بزرگ این نامه‌ها و اسناد بعد از مرگ روزن به آرشیو فرهنگستان علوم روسیه واقع در سن پترزبورگ تحویل داده شد و از آن زمان به بعد در آرشیو مذکور حفظ و نگهداری شده است. قسمت قابل ملاحظه‌ای از این اسناد پرارزش مربوط به دیانت بابی و بهائی و حاوی مطالب خیلی مفید است.

مکاتبات روزن که جزو آرشیو آن شخص بزرگوار است شامل نامه‌های اشخاص مختلف است و از آن جمله تومانسکی و باتیوشکوف و ایگناتیف و اولدنبورگ و ادوارد براون و سبستیان و آرو و خیرالله.

بی‌مناسبت نیست کلمه‌ای چند راجع به این اشخاص ذکر شود.

الکساندر گریگوریویچ تومانسکی که متولد سال ۱۸۶۱ بود از جمله شاگردان روزن و سروان ارتش امپراتوری روس بود که در عشق‌آباد خدمت میکرد. تومانسکی با جامعه نوزاد بهائی آنجا تماس مستمر پیدا کرده علاقه‌مند شده بود در باره این نهضت دینی کسب اطلاع کند. تومانسکی حتی برای جمع‌آوری اطلاعات بیشتر

راجع به دیانت بهائی به ایران سفر کرده بود. از جمله دوستان نزدیک سروان تومانسکی دانشمند بزرگ بهائی ابوالفضائل گلپایگانی بود. تومانسکی شخصی بود که کتاب اقدس حضرت بهاءالله را از عربی به روسی ترجمه کرد و ترجمه مذکور به کمک روزن به چاپ رسید. البته در انجام این ترجمه به طوری که از مکاتبه او با روزن بر می آید جناب ابوالفضائل گلپایگانی به تومانسکی مساعدت و معاونت کرده بود. قابل تذکر است که مسائل مربوط به تهیه ترجمه مذکور در مکاتبه تومانسکی با روزن بطور مشروحو مورد بحث قرار گرفته است. از جمله مطالب دیگری که در نامه های تومانسکی به روزن موجود است بعضی اطلاعاتی است که تومانسکی آن را در جریان سفر ایران جمع آوری کرده بود و مقاله ای است راجع به امر بهائی که از طرف تومانسکی به مناسبت صعود حضرت بهاءالله نوشته و در روزنامه "قفقاز" چاپ شده بود. قابل توجه است که در ضمن اینکه از حضرت بهاءالله در آن مقاله به خوبی ذکر شده است جمال مبارک در آن به عنوان "پیغمبر بابی ها" معرفی شده اند.^۱ مسائل دیگر مربوط به امر بهائی نیز در نامه های تومانسکی مطرح شده است. متأسفانه مجال نیست که در باره این مسائل شرح مفصلی بدهم. به این دلیل باید به توضیح خیلی مختصری قناعت کرد. بطور کلی در آرشیو روزن بیش از ۲۳ نامه تومانسکی به زبان روسی موجود است که همه آنها کم و بیش به امر بهائی ارتباط دارد. نامه های مذکور دوره ای از سال ۱۸۹۲ تا سال ۱۸۹۹ را در بر میگیرد.

شخص دیگر روسی که مکاتبه او با روزن در آرشیو روزن موجود است و از مسائل امری بحث میکند ولادیمیر ایوانوویچ ایگناتیف میباشد که او هم شاگرد روزن بود. ایگناتیف دیپلمات روسی بود که در طهران و عشق آباد و بخارا خدمت میکرده. نامه های شخص مذکور هرچند که در آرشیو زیاد نیست ولیکن جالب و مفید است، زیرا که آن نامه ها بیانگر سیاست مقامات رسمی روسیه در آن زمان نسبت به دیانت بهائی است. مثلاً از آن مکاتبات برمیآید که سیاست مذکور یک سیاست واحد و ثابت نبوده است و اختلاف نظری که بین گروه های مختلف محافل حاکم روسیه در مورد امر بهائی موجود بود در آن سیاست تأثیر کرده بود. در آرشیو روزن ۳ نامه ایگناتیف به زبان روسی موجود است. به قول این

دیپلمات عالی‌رتبه روسی، انگلستان و روسیه برای حمایت از بهاییان در ایران هیچ دلیلی ندارند و در آینده نیز خیلی بعید است که دلیلی برای این امر پیدا شود، زیرا که چنین پشتیبانی از "بابی‌ها" سبب غضب روحانیون و متعصبان خواهد شد و کشورهای اروپائی همیشه روابط خوب با حکومت ایران و روحانیون را به حمایت از بهائیان ترجیح می‌دهند. آیگناتیو به طور مثال به وقایع اخیر یزد اشاره کرده است که عبارت از کشتار عده زیادی از پیروان امر بهائی در آن شهر بود. بقول او مأموران دیپلماتیک خارجی هیچ نوع عکس‌العملی در جریان آن وقایع از خود نشان نداده و هیچ دخالتی یا اقدامی برای نجات آن مظلومان از چنگ ظالمان نکرده بودند. پس ادعای مخالفان امر بهائی در ایران که "دیانت بهائی همیشه از طرف کشورهای غربی برای مقاصد سیاسی آنها مورد استفاده و پشتیبانی قرار میگرفت" بنا بر این اعتراف دیپلمات بلند پایه روسی کاملاً بی‌اساس است.

شخص دیگری که مکاتباتش با روزن در آرشیو مورد بحث موجود است باتیوشکوف است که ایران‌شناس و عرب‌شناس و در ضمن دیپلمات روسی در تهران از سال ۱۸۹۳ تا سال ۱۸۹۹ بوده است. نامه‌های شخص مذکور نشان می‌دهد که او به امر بهائی یک ارادت صمیمانه‌ای ورزیده بود. سه نامه باتیوشکوف به زبان روسی در آرشیو روزن نگهداری شده است.

قسمت اعظم مکاتبات را در آرشیو روزن نامه‌های خاورشناس مشهور انگلیسی ادوارد براون تشکیل می‌دهد، که شخص مذکور به خاطر شهرت او البته نیازی به معرفی ندارد. ۷۲ نامه او در آرشیو حفظ شده است که جز نامه اول براون به روزن که به زبان فارسی است همه به زبان انگلیسی نوشته شده است و به استثنای یکی دو نامه تمام آنها کم و بیش از دیانت بابی و بهائی بحث میکنند. مکاتبه براون با روزن دوره‌ای از سال ۱۸۸۹ تا سال ۱۹۰۲ را در بر میگیرد. خاورشناس انگلیسی در نامه‌ای خاطرات سفرش را به قبرس و فلسطین که طی آن جمال مبارک و میرزا یحیی را دیده بود با روزن در میان گذاشته است. قابل توجه است که آنچه براون در این نامه‌ها در باره این ملاقات‌ها نوشته با خاطراتی که در آثار منتشره وی درج شده تفاوت دارد. مسئله انتشار احتمالی بیان فارسی حضرت باب و ترجمه انگلیسی آن که براون طرحش را ریخته و گام‌های جدی در این زمینه

برداشته بود هم در مکاتبه او با روزن بطور مشروحی مورد بحث قرار گرفته است. از نامه‌های براون برمیآید که او علاوه بر چند نسخه خطی از کتاب بیان که در اختیارش بود از دو نسخه خطی بیان فارسی متعلق به فرهنگستان علوم روسیه هم استفاده کرده بود. و این نسخ خطی متعلق به روسیه بوده و بوسیله روزن و به کمک او در اختیار براون گذاشته شده بود. براون در مرحله اول همه این نسخ خطی را با هم مقایسه و تطبیق میکرده است. از نامه‌هایش معلوم میشود که چرا با وجود زحماتی که براون کشیده بود طرحش بالاخره جامه عمل پوشیده بود. سبستیان ووارو، که یک نامه کوتاه او به زبان فرانسه هم در مکاتبات روزن موجود است، چنانکه از مضمون آن نامه برمیآید، یک بهائی فرانسوی بوده است. آرشیو مورد بحث علاوه بر مکاتبات شخصی روزن شامل اسناد و آثار دیگر هم هست که بطور خیلی مختصری از آن اسناد یاد میکنم. اسناد مزبور بقیه مجموعه اسناد مورد بحث را در بر میگیرد:

۱) گزارش‌های رسمی دیپلمات‌های روسی در ایران در باره بهائیان از سال ۱۸۵۵ تا سال ۱۸۷۹. یکی از آنها به زبان فرانسه است. بقیه آنها به زبان روسی، اما به خط مخصوص ناخوانای روسی، نوشته شده است که به آسانی نمیتوان خواند.

۲) گزارش رئیس کنسولگری روس در ادرنه راجع به اقامت بهائیان در آن شهر در زمان تبعید جمال مبارک به آنجا. این گزارش متشکل از خاطرات اشخاص مختلف غیربهائی، از آن جمله شیوخ بعضی تکیه‌های اهل تصوف در ادرنه است. یکی از این اسناد گزارشی تحت عنوان "چرکنویس ترجمه پیام شیخ بابی‌ها به کنسولگری اتریش در ادرنه" است. تمام اسناد مربوط به این گزارش به زبان روسی است.

۳) نسخ خطی به زبان‌های فارسی و عربی. این نسخ خطی عبارتند از لوح سامسون (لوح هودج) و لوح جواد از آثار حضرت بهاءالله، باب یوسف از قیوم‌الاسماء حضرت نقطه اولی، چند دعا و مناجات، و تاریخ حاجی محمدرضای اصفهانی که در عشق‌آباد به شهادت رسیده بود. تاریخ مزبور به دستخط دانشمند مشهور ابوالفضائل گلپایگانی نوشته شده که خود شاهد این واقعه بوده. بدین سبب نسخه خطی مذکور دستخط آن شخص بزرگوار است. قابل تذکر است که

تمام نسخ فوق‌الذکر چون دست‌نخورده مانده به حالت خیلی خوبی حفظ شده است.

۴) داستان بعضی حوادثی که برای بهائیان یهودی‌تبار در ایران روی داده بود. این داستان در دو نامه نوشته شده است. در نامه‌های فوق‌الذکر به لهجه مخصوص یهودیان فارسی‌زبان که برای نوشتن از حروف عبری استفاده میکردند شرح داده شده است که آن مظلومان چه ظلم و ستمی به خاطر پیروی از دیانت بهائی دیده بودند. ترجمه این داستان به فارسی عادی نیز ضمیمه شده است. در پایان تذکر بدهیم که به استثنای لوح جواد که جزو مجموعه الواح حضرت بهاء‌الله چاپ شده بقیه نسخ خطی مانند سائر اسناد از آرشیو روزن حتی در هیچ کاتالوگ توصیفی معرفی نشده و در معرض تماشای عموم گذاشته نشده است. بدین دلیل برای اینکه این گنجینه گران‌بها در اختیار دانشمندان و علاقه‌مندان قرار بگیرد چاپ هرچه زودتر آن مفید و لازم به نظر میرسد.

یادداشت

۱. تومانسکی در این مقاله تعلیم بهائی را چنین توصیف کرده است: "این تعلیم ایرانی شیعه مغروری را که دوستی را فقط با همکیشان خود قبول میکند و از پیروان ادیان دیگر تبرا و تولی میکند به شخصی فروتن، یعنی بابی، مبدل کرده است که همه را به عنوان برادر خود میشناسد."

حفظ استقلال اطفال

در تحری حقیقت و تربیت بهائی

شراره ذبیحیان

مقدمه

در دیانت بهائی تأکید شده است که باید اطفال را از بدو تولد تربیت بهائی نمود و حبّ الهی را در قلوب ایشان القاء کرد و ایشان را مؤمن و متدین به بار آورد. این حکم محکم با تعلیم اساسی دیگری در دیانت بهائی، یعنی تعلیم تحری حقیقت، ممکن است مغایر به نظر برسد، زیرا چنانکه در نصوص مبارکه نیز تصریح گشته است شرط تحری حقیقت انصاف است و به چشم خود دیدن و به گوش خود شنیدن. پس ممکن است این شبهه پیش آید که اگر والدین فرزند خود را تربیت بهائی کنند تأثیر پایداری در اندیشه او به وجود می آورند که مانع خواهد شد بی طرفانه در مورد همه ادیان و عقاید بیندیشد و داوری کند.

در این مقاله سعی بر آن است که نشان داده شود بین مفاهیم تحری حقیقت و تربیت دینی از دیدگاه بهائی مغایرتی وجود ندارد، سپس روشهای تربیتی که اطفال را به تحری حقیقت قادر و مشتاق می سازد بررسی می شود. این بررسی صرفاً بر اساس آثار مبارکه صورت گرفته است و هدف آن درک بهتر این تعالیم مبارکه است، نه اثبات آن به غیربهائیان.

در اینجا لزومی دیده نمی شود که ضرورت تربیت اثبات گردد، زیرا اندیشمندان جهان به آن معتقدند و حتی امروز در سطح جهانی از لزوم تربیت اخلاقی، که بسیار نزدیک به تربیت دینی است، صحبت می شود. اما سؤال اینجاست که آیا در تربیت اخلاقی باید عنصر دین را وارد نمود یا می توان از آن صرف نظر کرد؛ زیرا از آنجا که به تجربه ثابت شده است که افراد بشر اکثر دستخوش تقلیدند و پیرو مذهب والدین خود هستند (پیام ملکوت، ص ۱۰) و در نتیجه باید پذیرفت که

تربیت دینی تاکنون مانع تحری حقیقت بوده است، بسیاری از اندیشمندان به این نتیجه رسیده‌اند که باید عنصر دین را از تربیت حذف کرد تا آزادی اندیشه تحقق یابد. پس باید دید چرا دیانت بهائی علی‌رغم اهمیتی که برای تحری حقیقت و آزادی اندیشه قائل است بر تربیت دینی و روحانی اطفال تأکید نموده است.

تعلیم دین به اطفال

ضرورت و لزوم

در آثار مبارکه به صراحت تأکید شده است که تربیت دینی مقدم بر تعلیم علوم است، چنانکه جمال قدم می‌فرماید: "اما الاطفال امر نمودیم در ابتدا به آداب و احکام دین تربیت نمایند و بعد بالعلوم النافعة و التجارة المزینة بطراز الامانة... (مجموعه تربیت، ص ۱۶) و حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: "اما باید در مدارس ابتدا به تعلیم دین گردد. بعد از تعلیم دیانت و انعقاد قلوب اطفال بر محبت حضرت احدیت به تعلیم سایر علوم پرداخت." (همان، ص ۵۳) این وظیفه قبل از مدارس به عهده مادران گذاشته شده است، چنانکه حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: "این اطفال را باید امهات از بدایت به تربیت الهیه تربیت نمایند یعنی همواره ذکر حق کنند و از بزرگواری حق سخن رانند و القای خشیه‌الله نمایند و در نهایت لطافت و نظافت و مهربانی طفل را پرورش دهند تا آنکه هر کودکی از بدو حیات نسیم محبت‌الله استنشاق نماید و از رائحه هدایت‌الله به اهتزاز آید." (همان، ص ۶۰)

آنچه در این مورد باید به اطفال آموزش داده شود، علاوه بر "آداب و احکام دین" و "ذکر حق" و "خشیه‌الله" که در بیانات مبارکه فوق مذکورند، از مجموعه آثار مبارکه در باره تربیت بهائی استخراج گردیده است که برای جلوگیری از تطویل کلام از ذکر عین نصوص مبارکه خودداری می‌گردد:

تعلیم توحید و شرایع الهیه، وعد و وعید مذکور در کتب الهی (ص ۱۴)، ما نُزِلَ مِنْ سَمَاءِ الْعِظْمَةِ وَ الْاِقْتِدَارِ (ص ۱۵)، تهذیب و تعدیل اخلاق (ص ۳۷)، القاء محبت‌الله (ص ۳۹)، انتقال علوم و معارف روحانی و تفهیم این اصل که با قلوب متضرع و پرابتهال توجه به ملکوت حضرت ذوالجلال نمایند (ص ۴۱)، تعلیم

مناجات (ص ۴۳)، تعلیم عقاید دینیه (ص ۶۱)، تشویق بر اکتساب کمالات و تحریص بر تمسک به دین الله و ثبوت بر شریعت الله، خیرخواهی عموم اهل عالم و مهربانی با کل امم، حسن سلوک و مداومت ادعیه خیریه در حق ملوک و مملوک (ص ۶۴)، پرورش بلندی همت (ص ۶۵)، عصمت و عفت و حسن اخلاق و آداب (ص ۶۸)، خضوع و خشوع، اطاعت و انقیاد به آباء و اجداد (ص ۷۱)، حجج و براهین اشراق اسم اعظم (ص ۷۹)، تعلیم اصول تبلیغ و تلاوت آیات بینات و تحصیل تاریخ امر (صص ۸۳-۸۴)، بخاطر سپردن الواح حضرت بهاء الله و حضرت اعلیٰ (ص ۹۲)، حکایات و سرگذشت‌های جالب و مفید در باب ایام اولیه امر، قصص و روایاتی از حیات حضرت مسیح و حضرت محمد و سایر انبیای الهی، همچنین بیانات ایشان (ص ۹۳)، تعلیم شئون و آداب کامل بهائی (ص ۹۵)، کمک به معرفت و شناسایی کامل امرالله، عشق و محبت حضرت بهاء الله (ص ۹۹).

با دقت در این فهرست معلوم می‌شود که تربیت روحانی یا دینی که مورد نظر امر مبارک است تنها تربیت اخلاقی را شامل نمی‌شود، بلکه علاوه بر آن دو جنبه محبت و معرفت دارد، یعنی هم عقل و هم عواطف اطفال را باید در جهت ایمان به دیانت بهائی پرورش داد، چنانکه حضرت ولی امرالله خطاب به یک خانم بهائی می‌فرمایند: "یقین است به عنوان یک مادر بهائی مسئولیت مقدس و سنگینی برای رشد و نمو روحانی آنان در امر الهی متوجه شماست و از این تاریخ باید سعی بلیغ مبذول دارید که در قلوب ایشان عشق و محبت حضرت بهاء الله را القاء نمایید و آنان را برای عرفان و شناسایی کامل مقام مقدس هنگامی که استعداد و موقعیت سنیشان تحقق این امر را اقتضاء نماید مستعد و آماده سازید." (همان، ص ۹۹) اما چرا چنین است؟

دلایل آن

بر اساس بیانات مبارکه مندرجه در مجموعه تربیت می‌توان دلایل ذیل را برای لزوم تربیت دینی اطفال ذکر کرد:

۱- **القاء خشية الله و محبة الله در قلوب اطفال** به منظور اطاعت از والدین و عمل به اوامر و پرهیز از مناهی. حضرت بهاء الله می فرمایند: "آباء باید در دین ابناء و اتقان آن جهد بلیغ نمایند چه هر فرزندی از دین الهی خارج شود البته به رضای والدین و حق جل جلاله عمل ننماید. جمیع اعمال حسنه به نور ایمان ظاهر و مشهود و در فقدان این عطیه کبری از هیچ منکری اجتناب نکند و به هیچ معروفی اقبال ننماید." (همان، ص ۱۱) و همچنین می فرمایند: "آنچه از برای اطفال در مقام اول و رتبه اولیه واجب و لازم است تعلیم کلمه توحید و شرایع الهیه است چه که من دون آن خشية الله حاصل نمی شود و در فقدان آن صد هزار اعمال مکروهه غیر معروفه و اقوال غیرطبیحه ظاهر می گردد ... آباء باید کمال سعی را در تدین اولاد مبذول دارند چه اگر اولاد به این طراز اول فائز نگردد از اطاعت ابوی که در مقامی اطاعة الله است غافل گردد. دیگر چنین اولاد مبالات نداشته و ندارد. **يَفْعَلُ بِأَهْوَاءِ مَا يَشَاءُ**" (همان، ص ۱۲)

با توجه به این بیانات مبارکه معلوم می شود که به اعتقاد بهائی تربیت اخلاقی بدون عنصر دین و خشية الله کامل نمی گردد. حضرت عبدالبهاء در توضیح این موضوع چنین می فرمایند: "بعضی نفوس چنان گمان کنند که ناموس طبیعی انسان مانع ارتکاب اعمال قبیحه و ضابط کمالات معنویه و صوریه است، یعنی شخصی که متصف به خرد طبیعی و غیرت فطریه و حمیت ذاتیه است بدون ملاحظه عقوبات شدیدة مرتبه بر اعمال شریه و ثبوتات عظیمه افعال خیریه بری از اضرار عباد و حریص بر اعمال خیریه است. اولاً آنکه در تواریخ عمومیه دقت نماییم واضح و مبرهن شود که ناموس طبیعی از فیوضات تعالیم انبیای الهی است و همچنین ملاحظه می نماییم که از اطفال در صغر سن آثار تعدی و تجاوز ظاهر و اگر از تربیت مربی محروم ماند آنآ فآناً شیم غیرمرضیه اش تراید یابد. پس معلوم شد که ظهور ناموس طبیعی نیز از نتایج تعلیم است و ثانیاً آنکه بر فرض تصور اینکه خرد طبیعی و ناموس فطری مانع شر و مدل بر خیر است این معلوم و واضح است که همچو نفوس چون اکسیر اعظم است چه که این ادعا به قول تمام نشود بلکه عمل لازم. حال چه امری در وجود جمهور را بر نیات حسنه و اعمال صالحه ملجأ و مضطر می نماید و از این گذشته آن شخصی که مصدر ناموس طبیعی است

اگر مظهر خشیه الله گردد البته در نوایای خیره اش ثابت تر و راسخ تر گردد." (همان، ص ۲۵)

هدف دیگر تربیت بهائی القاء محبت الله در قلوب اطفال است. حضرت عبدالبهاء در باره این هدف تربیت بهائی چنین می فرماید: "باید از بدایت اطفال را به تربیت الهی پرورش داد و همواره به ذکر حق متذکر نمود تا محبت الله در طینت آنان ثبوت و قرار یابد و با شیر امتزاج نماید." (همان، ص ۳۹)

حضرت ولی امر الله نیز در این باره می فرماید: "نفوس انسانی برای حفظ انتظام در رفتار و کردار خویش اکثر به خشیه الله نیازمندند مگر معدودی قلیل که صاحب ترقیات روحی عظیم بوده و صرفاً عشق و محبت یزدانی محرک اعمال و افعال ایشان است. بیم مجازات و خوف از عقوبت الهی در صورت ارتکاب معاصی برای تثبیت اقدام نفوس در صراط مستقیم لازم و ضروری است." (همان، ص ۱۰۹)

۲- محافظت در برابر فساد اخلاق عمومی و مصونیت از امتحانات.

حضرت عبدالبهاء می فرماید: "در آینده اخلاق عمومی بسیار فاسد گردد. باید اطفال را تربیت بهائی نمود تا سعادت دو جهان یابند و الا در زحمت و مشقات افتند زیرا سعادت عالم انسانی به اخلاق رحمانی است." (همان، ص ۳۹) و نیز می فرماید: "اطفال را باید از صغر سن بهائی روحانی ربانی تربیت کرد. اگر چنین تربیت شوند از هر امتحانی محفوظ و مصون مانند." (همان، ص ۵۲)

با توجه به این بیانات مبارک معلوم می شود که کودکان تحت تأثیر جامعه قرار دارند. اگر به آنان دین و اخلاق حسنه آموخته نشود، بی دینی و اخلاق سوء را از جامعه خواهند آموخت. پس تربیت بهائی همچون پادزهری برای مقابله با سموم جامعه لازم است.

اکنون که آشنایی مختصری با دیدگاه بهائی در مورد تربیت دینی حاصل شد، وقت آن است که مفهوم تحری حقیقت نیز از این دیدگاه مطرح گردد تا بعد از آن بتوان در مورد امکان تلفیق این دو تعلیم مبارک در عمل بهتر قضاوت کرد.

تحری حقیقت

لزوم تحری حقیقت

هدف اصلی از تحری حقیقت وحدت عالم انسانی است، چنانکه حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "اگر این امم مختلفه تحری حقیقت کنند لابد بر این است که بر حقیقت پی برند و چون حقیقت را یافتند جمیع ملل یک ملت گردند اما مادام متمسک به تقالیدند و از حقیقت محروم و این تقالید مختلف است لهذا نزاع و جدال در میان است، بغض و عداوت بین ملل شدید است. اما اگر تحری حقیقت بکنند ابداً عداوتی نماند، بغضی نماند، جنگ و جدالی نماند، با یکدیگر نهایت التیام را حاصل کنند." (پیام ملکوت، صص ۱۰-۱۱)

و نیز می‌فرمایند: "جمیع ملل به تقالیدی عامیانه تشبث نموده‌اند و از این جهت با یکدیگر در نهایت اختلاف و غایت نزاع و جدالند اما ظهور حقیقت کاشف این ظلمات است و سبب وحدت اعتقاد زیرا حقیقت تعدد قبول نکند." (همان، ص ۱۱)

پس تحری حقیقت از طریق وحدت اعتقاد منجر به وحدت عالم انسانی می‌شود. بر اساس چنین بیانات مبارکه‌ای ممکن است این تصور حاصل شود که تحری حقیقت وظیفه افراد غیربهائی است، نه بهائی، زیرا بهائیان حقیقت را در اختیار دارند و لازم نیست در جستجوی آن باشند. اگرچه بطلان این تصور بدیهی است (زیرا تعالیم هر دینی را در درجه اول پیروان آنند که باید اجرا کنند، نه کسانی که آن را نپذیرفته‌اند) برای رفع هر گونه شبهه‌ای این موضوع در این قسمت مورد بررسی مختصر قرار می‌گیرد.

حضرت ولی‌امرالله می‌فرمایند: "چون طفل به مرحله بلوغ واصل گردد باید آزادی کامل به وی اعطاء شود تا دیانت خویش را بدون توجه به آمال و احساسات والدین اختیار نماید." (مجموعه تربیت، ص ۱۰۶) پس اطفال بهائی باید تحری حقیقت کنند و می‌توانند هر دینی را که مایلند انتخاب نمایند.

نکته مهم دیگر آن است که بهائیان نباید تصور کنند که حقیقت را دریافته‌اند، زیرا هر کدام برداشتی محدود از امر الهی دارند، چنانکه بیت‌العدل اعظم می‌فرمایند: "بدیهی است که کسی نمی‌تواند ادعا نماید که این ظهور اعزاعلی را بتمامها و

اکملها ادراك نموده است." (مجموعه تحقیق و تتبع، ش ۶۳) برداشت هر فرد از تعالیم نه تنها محدود است، بلکه ممکن است اشتباه باشد، زیرا به فرموده بیت العدل اعظم "فهم انسان محدود است و هر جا محدودیت باشد امکان خطا هست." (همان، شماره ۴۸) پس هر فرد بهائی باید بکوشد که همواره درک خود را از امر مبارک اصلاح کند و وسعت بخشد. حضرت ولی امرالله در این باره می فرمایند: "این تعالیم بمثابه عالم نوینی از افکار و حقایق شگفت انگیز است که حال آغاز ظهور و بروز و استفاده از مزایای آن است. چون به این اصل توجه نماییم که حضرت بهاءالله احکام و تعالیم خویش را برای مدت الف سنه مقرر فرموده اند به خوبی درک خواهیم نمود که هر نسل نوینی از آثار و بیانات مبارکه حقیقت و مفهومی به دست خواهد آورد که از آنچه نسلهای گذشته ادراك نموده اند به مراتب وسیع تر و عظیم تر است." (مجموعه تربیت، ص ۱۰۸)

در اینجا می توان به تأثیر تحری حقیقت در تبلیغ امرالله هم اشاره کرد، زیرا حضرت ولی امرالله می فرمایند: "ما شدیداً طالب نحوه تفکری عمیق و معقول هستیم که ثمره ذهنی است که به نحوی علمی جهت و پرورش یافته باشد. هنگامی که این نیروهای عقلانی با ایمان عمیق ربط یابد استعدادی شدید در تبلیغ حاصل گردد." (مجموعه تحقیق و تتبع، ش ۵۰)

همچنین می فرمایند: "اگر احباء بخواهند واقعاً در تبلیغ امرالله توفیق یابند باید بسیار مطلع بوده قادر به بحث و مشورت عالمانه و عاقلانه در مورد وضع کنونی عالم و مشاغل آن باشند. ما نیازمند محققین بهائی هستیم که نه تنها حقیقتاً از تعالیم الهی اطلاع کامل یابند، بلکه دارای مطالعه و معرفت کافی و وافی بوده قادر به ربط تعالیم مقدسه بهائی به افکار جاری رهبران جامعه باشند." (همان، ش ۳۴)

پس تحری حقیقت هم نتایج فردی دارد و هم نتایج اجتماعی، هم به تکامل خود فرد منجر می شود و هم به پیشرفت امر مبارک و برقراری وحدت عالم انسانی.

معنای تحری حقیقت

حضرت عبدالبهاء تحری حقیقت را چنین تعریف می فرمایند: "اول اساس بهاءالله تحری حقیقت است، یعنی باید نفوس از تقلیدی که از آباء و اجداد موروث

مانده منزّه و مقدّس گردند ... جمیع ملل عالم باید آنچه شنیده‌اند بگذارند. نه به هیچ ملتی متمسک و نه از ملتی متنفر ... وقتی که آنها را ترك کرد، نه ملتی را متمسک، نه ملتی را متنفر، آن وقت تحری حقیقت می‌کند و عاقبت ملاحظه می‌نماید که حقیقت ادیان الهی یکی است ... " (پیام ملکوت، صص ۱۷-۱۹)

بنابر این منظور از تحری حقیقت ترك تعصبات و تقلید و توجه به اساس ادیان الهی و به بیان دیگر فراتر رفتن از تمسک ناآگاهانه به ظواهر ادیان و سعی در درک مفاهیم باطنی آنهاست، چنانکه حضرت ولی‌امرالله می‌فرماید: "جهد نمایید مفهوم حقیقی تعالیم الهیه را ادراک کنید، نه آنکه صرفاً به عنوان مطلبی که به شما تعلیم داده شده است بپذیرید." (مجموعه تربیت، ص ۱۰۸)

از این بیانات مبارکه می‌توان استنباط کرد که منظور از تحری حقیقت در مرتبه اولی این نیست که بینیم کدام دین یا مکتب بر حق است، بلکه آن است که بینیم از هر دین و مکتبی چه حقیقتی می‌توانیم بیاموزیم. حضرت ولی‌امرالله در ادامه بیان مبارک فوق می‌فرماید: "هر نسل نوینی از آثار و بیانات مبارکه حقیقت و مفهومی به دست خواهد آورد که از آنچه نسلهای گذشته ادراک نموده‌اند به مراتب وسیع‌تر و عظیم‌تر است." و در بیان دیگری اساس تحری حقیقت را چنین توضیح می‌فرماید: "امید است که همه دانشجویان بهائی شما را مثل اعلای خود قرار دهند و به تحقیق و تحلیل اصول امر مبارک پردازند و آنها را به جنبه‌های جدید فلسفه و علم ربط دهند. همه جوانان هوشمند و متفکر بهائی پیوسته باید این گونه به امر مبارک نظر کنند، چون در اینجاست که اساس تحری حقیقت نهفته است." (مجموعه تحقیق و تتبع، ش ۵۰)

اکنون جا دارد که در قسمت پایانی این فصل خصوصیات فرد متحری حقیقت مورد بررسی قرار گیرد تا معلوم شود آیا با تربیت بهائی مغایرتی دارد یا خیر.

شرایط متحری حقیقت

حضرت بهاءالله می‌فرماید: "انسان چون به مقام بلوغ فائز شد باید تفحص نماید و متوکلاً علی‌الله و مقدساً عن‌الحب و البغض در امری که عباد به آن متمسکند تفکر کند و به سمع و بصر خود بشنود و ببیند." (پیام ملکوت، ص ۱۱)

بیانات مبارکه در مورد شرایط طالب حقیقت بسیار است، اما در همین بیان کوتاه، جمال قدم اهم شرایط را بیان فرموده‌اند:

۱- بلوغ: از آنجا که تحری حقیقت جنبه‌ای ذهنی و شناختی دارد، تا وقتی که فرد به بلوغ فکری و عاطفی نرسیده باشد و نقصی در قوای ذهنی او موجود باشد نمی‌تواند به درستی این کار را انجام دهد. پس اطفال، که هنوز توانائی‌های ذهنی آنان به طور کامل شکل نگرفته است، نمی‌توانند به طور کاملی تحری حقیقت کنند، اگرچه باید به تدریج برای انجام این مسئولیت آماده شوند.

۲- توکل علی‌الله: به اعتقاد بهائی انسان در هر کاری محتاج به تأییدات الهیه است، به خصوص در چنین مورد حساسی که سرنوشت انسان تا ابد به آن وابسته است. پس در تحری حقیقت نیز باید طلب تأیید کرد.

۳- دوری از حبّ و بغض: اساسی‌ترین شرط تحری حقیقت ترك تقالید و تعصبات است و داشتن انصاف، و حبّ و بغض مانع از انصاف است، زیرا به فرموده حضرت بهاءالله "آن حبّ او را به جهتی بی‌دلیل میل دهد و یا بغض او را از جهتی منع نماید." (پیام ملکوت، ص ۱۴)

۴- به چشم و گوش خود دیدن و شنیدن: از شرایط مهم تحری حقیقت دستیابی به اطلاعات صحیح است، یعنی متحری حقیقت نباید هیچ چیز را بدون اطمینان به صحت آن بپذیرد.

شرایط دیگری که می‌توان از سایر بیانات مبارکه استخراج کرد از جمله عبارتند از: انقطاع، خضوع، صبر و استقامت، قلب پاک، تنزیه و تقدیس، قناعت، ... (همان، صص ۱۴-۱۶)

مجموعه این شرایط را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: یکی عقلانی و دیگری اخلاقی، که البته هر دوی آنها محتاج تربیت صحیح هستند. همانطور که قبلاً مذکور شد از دیدگاه بهائی تربیت اخلاقی بدون دین ممکن نیست و بنابر این تربیت صحیح دینی نه تنها مانع تحری حقیقت نیست، بلکه از لوازم ضروری آن است.

در فصل بعد به این موضوع پرداخته می‌شود که تربیت صحیح باید چه خصوصیتی داشته باشد تا امکان و اشتیاق تحری حقیقت را در اطفال ایجاد نماید.

نکات تربیتی جهت ایجاد شرایط تحری حقیقت در اطفال

همانطور که در مقدمه ذکر شد، هدف این مقاله بررسی این موضوع بر اساس آثار مبارکه است، لذا در اینجا باز هم نکاتی از آثار مبارکه استخراج شده است که در دو دسته مورد بررسی قرار می‌گیرند: دسته اول نکات تربیتی که به تحری حقیقت به طور کلی مربوطند و دسته دوم نکات تربیتی که به موضوع دین اختصاص دارند.

نکات مربوط به تحری حقیقت به طور کلی

۱- حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "اطفال را از صغر سن به تحصیل هر علمی تشویق کنید و به اکتساب هر صنعتی تحریص نمایید تا قلب هر یک به عون و عنایت حق مانند آینه کاشف اسرار کائنات گردد و به حقیقت هر شیء پی برد." (مجموعه تربیت، صص ۴۱-۴۲)

پس تحصیل علوم و صنایع متنوع و گوناگون می‌تواند قوای فکری اطفال را برای کشف حقیقت پرورش دهد.

۲- حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "در بلندی همت اطفال بسیار کوشش نمایید که چون به بلوغ رسند مانند شمع برافروزند و به هوی و هوس که شیوه حیوان نادان است آلوده نگردند، بلکه در فکر عزت ابدیه و تحصیل فضائل انسانی باشند." (همان، ص ۶۵)

پس اشتیاق به تحری حقیقت مستلزم بلندی همت است، یعنی اطفال باید "در امور عزم شدید و نیت قوی حاصل نمایند. از هزل در کنار باشند و در هر مقصد عزم صمیمی داشته باشند تا در هر موردی ثبات و استقامت کنند." (همان)

۳- حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "اطفال را باید از دوران طفولیت تعلیم صحیح نمود و به نحو منظم تربیت کرد تا روز به روز ترقی نمایند و بصیرت بیشتر حاصل کنند و دایره استعداد روحانشان وسیع تر گردد. از آغاز طفولیت باید تعلیم گیرند. نمی توان آنان را به وسیله کتاب چیزی آموخت. بسیاری از علوم و مبادی مقدماتی باید در پرورشگاهها برای اطفال روشن شود و به وسایل بازی و سرگرمی مسائلی را بیاموزند. اغلب افکار و معلومات باید ضمن صحبت و مذاکره تفهیم گردد، نه از راه کتاب. يك طفل باید از طفل دیگر در باره این مواضع پرسش کند و طفل ثانی پاسخ گوید. بدین طریق ترقی محسوس حاصل خواهد شد. فی المثل مسائل ریاضی نیز بایستی به صورت سؤال و جواب تفهیم گردد. یکی از اطفال سؤالی طرح می کند و طفل دیگر باید جوابگو باشد. بعداً خود اطفال به میل و اراده خویش با یکدیگر راجع به همان مسائل بحث خواهند نمود. اطفالی که در رأس کلاس باشند باید جایزه و انعام دریافت دارند. باید تشویق شوند و چون یکی از ایشان پیشرفت قابل ملاحظه‌ای ظاهر ساخت برای حصول ترقی بیشتر لازم است مورد تمجید و ترغیب قرار گیرد. حتی در مسائل الهیه سؤالات باید شفاهاً به عمل آید و اجوبه نیز به همان قرار شفاهی داده شود. اطفال باید بدین قرار با یکدیگر به بحث و مذاکره پردازند." (مجموعه تربیت، صص ۱۱۷-۱۱۸)

بعضی نکات مهمه در این بیان مبارک که به افزایش "بصیرت" و "استعداد روحانی" اطفال و در نتیجه افزایش توان تحری حقیقت در ایشان مربوط است عبارتند از:

الف- منظم بودن تربیت: یعنی در رفتار با اطفال باید بر اساس يك برنامه دقیق عمل کرد و از عمل بدون فکر و نسنجیده خودداری کرد تا آنان نیز نظم فکری پیدا کنند.

ب- تعلیم از آغاز طفولیت: یعنی پرورش قوای فکری اطفال و آموزش مبانی علوم به آنان قبل از اینکه حتی خواندن و نوشتن را یاد بگیرند باید آغاز شود.

ج- آموزش به وسیله بازی و سرگرمی: از طریق بازی و سرگرمی نه تنها آموزش برای اطفال جالب و دوست داشتنی می شود، بلکه ایشان عملاً تحری حقیقت

را در سطحی بسیار ابتدائی می آموزند، زیرا بازی برای کودکان نوعی خودآموزی محسوب می شود.

د- تفهیم افکار ضمن صحبت و مذاکره: تفکر عبارت است از گفتگوی شخص با خود. پس برای اینکه کودکان تفکر صحیح را بیاموزند باید گفتگوی صحیح را یاد بگیرند.

ه- مذاکره اطفال با یکدیگر: چون اطفال با یکدیگر هم دلی و هم زبانی بیشتری دارند تا با بزرگترها، می توانند تأثیر زیادی بر یکدیگر بگذارند و هر یک آنچه را آموخته است به راحتی می تواند به دیگران تفهیم نماید.

و- اگر اطفال برای سؤال کردن و پاسخ دادن تشویق شوند، اشتیاق به تحقیق و تحری حقیقت در آنان پرورش می یابد.

نکات مختص به دین

۱- حضرت بهاء الله می فرمایند: "دارالتعلیم باید در ابتدا اولاد را به شرایط دین تعلیم دهند تا وعد و وعید مذکور در کتب الهی ایشان را از مناهی منع نماید و به طراز اوامر مزین، ولکن به قدری که به تعصب و حمیه جاهلیه منجر و منتهی نگردد." (همان، ص ۱۲)

پس نکته مهم در تربیت اعتدال است. اگر تنها چیزی (یا بیشترین چیزی) که به اطفال آموخته می شود دین، و آن هم دین خاصی، باشد و در کنار آن آموزش های علمی و هنری و غیره به اندازه کافی وجود نداشته باشد، تربیت منجر به تعصب و مانع تحری حقیقت خواهد شد.

۲- حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "باید طفل شیرخوار را به تربیت بهائی تربیت کرد و روح محبت حضرت مسیح و حضرت بهاء الله را در او دمید تا به موجب تعالیم حقیقی انجیل و کتاب اقدس اطفال تربیت یابند." (همان، ص ۴۰)

و حضرت ولی امرالله می فرمایند: "قصص و روایاتی از حیات حضرت مسیح و حضرت محمد و سایر انبیای الهی موجود است که اگر برای اطفال بیان شود هر نوع اوهام و تعصبات مذهبی را زائل خواهد نمود." (همان، ص ۹۳)

پس در آموزش دین به اطفال باید همه ادیان الهی را در نظر داشت تا ایشان روح و اساس ادیان را درک کنند.

۳- حضرت عبدالبهاء ضمن تعلیمات مکتب اطفال می فرمایند: "خیرخواهی عموم اهل عالم و مهربانی با کل امم". (همان، ص ۶۴) وقتی اطفال بیاموزند که همه را بدون تبعیض دوست داشته باشند، عامل حبّ و بغض، که بزرگترین مانع تحری حقیقت بود، از میان می رود.

۴- حضرت ولی امرالله می فرمایند: "در باب توضیح خشیه الله به اطفال اشکالی نیست که آن را در لباس تمثیل، چنانکه حضرت عبدالبهاء غالباً در بیان حقایق به ذکر امثال می پرداختند، تعلیم نماییم. باید به اطفال تفهیم نمود که ترس ما از خداوند به علت آن نیست که او را ظالم و یا بی رحم می شماریم، بلکه بیم ما از جهت عدل و داد الهی است." (همان، صص ۱۱۵-۱۱۶)

از این بیان مبارک اولاً در می یابیم که حقایق را باید به اطفال تفهیم کرد تا آگاهانه بیاموزند، نه کورکورانه و متعصبانه؛ ثانیاً ذکر مثال روش مناسبی برای تفهیم است، زیرا در سنین پایین کودکان قادر به درک استدلالهای انتزاعی نیستند.

تمثیل و خاتمه

کسانی که تربیت دینی را مانع تحری حقیقت می دانند کسانی هستند که به علم و روش علمی بسیار پایبندند و به احترام روح جستجوگر علمی است که تربیت دینی را کنار می گذارند. پس برای درک بهتر موضوع، بهتر است مثالی از قلمرو علم آورده شود. به این منظور می توان از کار فیلسوف علم، تامس کون Thomas Kuhn، در مورد ساختار انقلابهای علمی کمک گرفت.

آنچه از نظریه او به کار این مقاله می آید، البته به طور بسیار مختصر و ساده، این است که به اعتقاد وی علم دو نوع پیشرفت دارد: یکی پیشرفت کند و آرام که به شیوه انباشتی صورت می گیرد و هر پیشرفت بر پایه پیشرفتهای قبلی استوار است، و دیگری پیشرفت انقلابی که مستلزم نفی بعضی از پیشرفتهای یافته های پیشین است (نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر، ص ۶۳۰). مثلاً در نجوم، قرن ها هیأت

بطلمیوسی رایج بود که در آن فرض بر مرکزیت زمین و گردش همه اجرام سماوی به دور آن است. با همین فرض پیشرفتهای زیادی در نجوم حاصل شد، اما مشکلاتی هم به وجود آمد. اما کپرنیک انقلابی در نجوم ایجاد کرد و نشان داد که بسیاری از مشکلات حاصل از هیأت بطلمیوسی با فرض مرکزیت خورشید از میان می‌رود. همین نظریه را می‌توان در قلمرو هنر یا دین و غیره به کار برد و پیشرفتهای انباشتی و انقلابی در آنها را مورد بررسی قرار داد.

نکته‌ای که در اینجا باید به آن توجه کرد این است که پیشرفت انقلابی بدون پیشرفت انباشتی ممکن نیست. اگر کپرنیک در نجوم انقلاب کرد به این علت نبود که هیأت بطلمیوسی را نیاموخته بود (برعکس، اگر هیأت بطلمیوسی را به خوبی نیاموخته بود بعید بود بتواند بطلان آن را بفهمد و نظریه جدیدش را مطرح سازد)، بلکه به این علت بود که علاوه بر علم، ذهنی جستجوگر و خلاق داشت که او را از تعصب و جمود فکری حفظ و به کشف حقیقت موفق کرد.

به همین دلیل است که در مدارس علوم رایج را به اطفال آموزش می‌دهند، اگرچه می‌دانند که ممکن است بطلان بعضی از آنها در آینده ثابت شود. پس نکته مهم در آموزش علم به اطفال این است که باید یافته‌های علمی را به درستی به آنان تفهیم کرد و کنجکاوی و میل به تحقیق را در آنان به وجود آورد تا بتوانند نوآوری کنند. به همین ترتیب می‌توان گفت که باید اطفال را از خردسالی با مفاهیم دینی آشنا کرد و در عین حال خلاقیت و حقیقت‌جویی را در آنان تقویت کرد تا در دین مقلد و متعصب نباشند، بلکه همواره متحری حقیقت بوده، خلاقیت و ابتکار داشته باشند.

رشحات عرفان

مظهر ظهور الهی

محمد افنان

اصطلاح مظهر ظهور که از ابداعات بدیعه در آثار بهائی است، مکرراً در الواح و آیات صادره از طلعات مقدسه امر الهی زیارت می‌شود. حضرت بهاءالله در کتاب بدیع می‌فرمایند "... توحید ذات محقق نشود مگر به مظهر ظهور و تنزیه الهی از اشباح و امثال مبرهن نگردد مگر به مظهر ظهور، و اگر از برای مظهر ظهور شبه و ندّ و مثلی ملحوظ گردد تنزیه ذات قوم از مثلث معین نگردد، و تقدیس نفس از منیت تحقق ننماید." (کتاب بدیع، چاپ آزرندگان، ص ۲۲۰)

حضرت نقطه اولی در کتاب بیان می‌فرمایند "... زیرا که سیلی از برای امکان بسوی ذات ازل (غیب منیع) نیست الا آنکه آنچه نازل می‌شود از مظهر ظهور می‌شود و آنچه صاعد می‌گردد الی مظهر ظهور بود." (کتاب بیان، منتخب آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۵۵، مؤسسه ملی مطبوعات ایران (باب نوزدهم از واحد هشتم))

و از حضرت عبدالبهاء در مجموعه مکاتیب است "چون نفوس مقدسه حجابات کلّ عوالم و سبحات کلّ مراتب را خرق نمایند و به مقام مشاهده و لقا بشتابند و به عرفان مظهر ظهور مشرف آیند و بطهور آیه‌الله الکبری فی الافئده فائز شوند، در آن وقت علّت خلق ممکنات که عرفان حقّ است مشهود گردد." (مجموعه مکاتیب، ج ۲، ص ۵۰، چاپ مصر (تفسیر حدیث کنت کنت))

بیان حضرت ولی‌امرالله در لوح قرن احباء شرق چنین است "... اعلان قائمیت بی‌پرده و حجاب در عاصمه ایالت آذربایجان در مجلس حکومت در محضر ولیعهد و علمای شیخیه و فقهاء و مجتهدین عظام بواسطه نفس مظهر ظهور گشت." (لوح مبارک قرن، مؤسسه مطبوعات ایران، ص ۴۶)

ترکیب لفظی مظهر ظهور در حقیقت نوعی بیان تأکید است، زیرا مظهر اسم مکان و ظهور مصدر آن است، و همواره اسامی مشتق از مصدر ارتباط نزدیک به مصدر

دارند، و جمیع آنان گویای تأکید و تحکیم مطلب است. اما در این مورد به علت آنکه لفظ ظهور حاکی از تمامیت و کمال تجلی الهی است، و مختص به کیفیت خاصی است که همه مراتب جلال و کمال و اسماء و صفات را بیان می‌نماید اختصاص به مظاهر مشیت اولیه و تجلی کلی الهی دارد، زیرا همه این مختصات را شامل و جامع است. اما مظهریت اسماء و صفات اگرچه در باره مظاهر الهی نیز صادق است، ولی در بعضی موارد در آثار مبارکه این کیفیت مظهریت در باره افراد به طور عام و خاص نیز مذکور گردیده است.

در خصوص ظهورات الهی اصطلاح مظاهر صفات غیبیه به این کیفیت در کتاب مستطاب ایقان نازل "... و در حق جمیع آن مظاهر قبل و بعد حکم سلطنت جمیع صفات و اسماء ثابت و محقق است، زیرا که مظاهر صفات غیبیه و مطالع اسرار الهیه اند." (کتاب ایقان، چاپ آلمان، بند ۱۱۳) و در رساله ابن ذئب چنین نازل "... و مقصود از این لقاء، لقاء مشرق آیات و مطلع بینات و مظهر اسماء حسنی و

مصدر صفات علیای حق جلّ جلاله است." (لوح شیخ، چاپ مصر، ص ۸۷)

اطلاق اصطلاح مظهر به طور عام را در لوح رضوان العدل می‌توان به شرح زیر زیارت نمود "ان یا مظاهر هذا الاسم (عدل) انتم خلقتم بامری و بعثتم بارادتی ایاکم ان یمنعکم هذا المقام عن الخضوع بین یدی ربکم العزیز العلام..." (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۲۵۲، مؤسسه مطبوعات ایران)

و بالاخره مواردی که خطاب به افراد معین و مخصوص است نیز در الواح زیارت می‌شود. در لوحی خطاب به جناب حاجی میرزا محمدتقی افنان وکیل الحق چنین نازل "ان یا مطلع سکونی و مظهر وقاری ان استمع الله امره بعد اخری من السدرة المنهی انه لا اله الا هو الواحد الفرد المقتدر العزیز المختار." (آثار قلم اعلیٰ، ج ۶، ص ۲۵۳، مؤسسه مطبوعات ایران)

خلاصه می‌توان گفت که اصطلاح مظهر ظهور حاکی از تجلی کامل و جامع الهی در هر دور است، ولی لفظ مظهر، به تنهایی، می‌تواند نمودار یکی از صفات و یا اسماء الهی قرار گیرد. به عبارت دیگر، مظهر عام و غیرمقید، و مظهر ظهور خاص است.

خلیج اسماء

محمد افنان

"تا از خلیج اسماء نگذرید به بحر معانی فائز نشده و نخواهید شد. ملکوت اسماء طائف حول است و اصحاب طور به ذکر و ثنا مشغول. کجایند نفوسی که غیرالله را معدوم و مفقود مشاهده نمایند؟ ایشانند نفوسی که از ریحی مختوم آشامیده‌اند، فوق عالم حرکت می‌نمایند. ایشان بر سُرر اطمینان مستوی و بر اعراش یقین متکی و بر نمارق سکون جالس. کتب الهی از قبل و بعد به ذکر آن نفوس ناطق. طوبی' لِّلْسَامَعِین." (آیات الهی، ج ۲، ص ۳۰۳)

"خلیج اسماء" از اصطلاحات بدیعه متداوله در معارف بهائی است که فهم حقیقت آن موکول به دانستن کیفیت تمثیلی "خلیج" و "اسماء" در آثار مبارکه است. بر اهل کمال واضح است که اصطلاح بحر در آثار بهائی به سبب آنکه حکایت از وسعت و عظمت و عمق کلمه الله می‌نماید بر معارف امر اطلاق گردیده است. در کتاب مستطاب اقدس چنین نازل: "اغتمسوا فی بحر بیانی لعلّ تطلّعون بما فیہ من لثالی الحکمة و الاسرار." (کتاب مستطاب اقدس، بند ۱۸۲، چاپ مرکز جهانی بهائی) این مفهوم و مفاهیم مشابه در آثار جمال اقدس ابهی مکرر است.

اسم و صورت جمع آن، اسماء، اصطلاحی است که به منظور تفکیک موجودات از یکدیگر بر ذات اشیاء از اعلیٰ مراتب روحانی تا ادنی درجات جسمانی اطلاق می‌شود، و تنها نموداری از حقیقت ذاتی موجودات است، و لذا همیشه جنبه قراردادی دارد، و بنا به مناسبت با موضوع، متعدّد، متنوع، و متغیّر است، و در همه حال عرّضی است که فقط نشانه‌ای از ذات و صفات آن است.

"خلیج" چنانکه مشهود است انشعابی از دریاست که اگرچه به دریا متصل است مع ذلک این اتصال آبراه باریکی است که به سادگی ممکن است بسته شود و در همه حال حیات و وجود آن وابسته به بحر و دریاست و بی برکت دریا وجود و نمودی ندارد. ناگفته پیداست که اطلاق لفظ خلیج بر اسماء حکایت از آن دارد

که اسم تنها نموداری از حقیقت است و ذات حقیقی ورای آن اسم و عنوان است، و مقصود از بیان مبارک این است که تا انسان از خلیج اسم، یعنی عوالم نام و نشان، نگذرد، به بحر حقیقت نخواهد رسید. در این خصوص در لوحی از الواح از قلم جمال قدم چنین نازل شده:

"ثم اعلم بان نصب بینا و بین العباد سلّم و له ثلاث درجات الاولى تذکر بالدنیا و زخرفها و الثانية بالآخرة و ما قدرّ فیها و الثالثة تذکر بالاسماء و ملکوتها و من جاز عن هذه المقامات یصل الی ملک الاسماء و الصفات اقرب من حین ایاکم یا اهل البهاء لاتعطلوا انفسکم علی هذه المواقف ثم مروا عنها کمر السحاب کذلک ینبغی لعبادنا المقربین." (مائدة آسمانی، ج ۸، صص ۱۲۰-۱۲۱)

مفهوم این آیات این است که بین حق و خلق نردبانی است که سه درجه یا سه پله دارد. اولین آنها دنیاست و اشیاء فریبنده آن، و دومین پله آخرت، یعنی دنیای جاودانی پس از مرگ جسمانی است، و سومین پله مقامات ملکوت اسماء است. شرط وصول به آستان مالک اسماء و صفات گذشتن از این سه مرحله است، یعنی انقطاع کلی از هر دلبستگی به آنچه محسوس و مطلوب و مقبول است، اعم از نعمتهای این جهانی یا پادشاهای جاودانی و یا نام و نشان پایدار و ابدی.

با اینهمه، خلیج اسماء ورطه‌اش بس عمیق است. چه بسا کسان که به اسم علم و تقوی یا انتساب به حق و مظاهر حق انتساب یافتند، ولی در مراحل انقطاع و امتحان لغزیدند. ظاهراً اولین آنان که به چنین سرنوشتی دچار شد شخصیت تمثیلی شیطان است که بنا بر کتب مقدّسه از ملائکه مقربین بود، ولی به علت غرور و نافرمانی مطرود شد. در امر نیز از این دست نفوس را میتوان یافت. یکی از القابی که در آثار مبارکه به بعضی نفوس اطلاق شده و حکایت از امتیاز قبول آن نفوس مینماید، و با اسم رابطه‌ای واضح دارد، عنوان "اسم‌الله" است. بسیاری از آنان قدر این منزلت و عنایت را دانستند، و پا از گلیم بندگی فراتر نهند. اما کسانی نیز در تاریخ امر به عنوان "اسم‌الله" مخاطب گشتند، ولی حدّ خود شناختند، و به خسران افتادند. اسم‌الله الجمال بروجردی و اسم‌الله المهدی دهجی از آن محرومانند.

ملکوت اسماء در همهٔ ظهورات جلوه و بروزی داشته که اگر اهل ایمان به حقیقت آن ناظر بودند و به ظاهر اسماء متشبّث نمی‌شدند از درک حقیقت ظهور جدید محروم نمی‌ماندند. مثلاً عنوان "خاتمیّت" در ادیان که جلوه‌ای از مراتب حقیقت در عالم اسماء است همواره باعث بی‌نصیبی متدینان ادیان سابق در هر ظهور جدیدی شده است، و همهٔ ادیان کلیمی، مسیحی، و اسلام در خلیج اسم "خاتم" مانده و از وصول به بحر اعظم محروم گشته‌اند. عندلیب لاهیجانی در این باره چه شیرین سروده و قدرت مطلقهٔ الهی را بر هر اسم و عنوانی فائق دانسته است آنجا که گفته است:

جهان و هرچه اندر او زیمِ قدرتش نمی‌سحاب رحمتش اگر کند ترشح کمی
 هزار احمد از عدم عیان کند به یک دمی دگر چگونه محتجب از او بذکر خاتمی
 کسی که خلق می‌کند به جلوه صد پیمبرا

برای خروج از خلیج اسماء، که اعظم مانع وصول به بحر حقیقت لایزالی است، در آثار مبارکه اشارتها و دلالت‌های مخصوص به فراوانی نازل، و مخصوصاً از تعلق به دنیا، غیبت، خودپسندی، و غرور نهی گردیده و به انقطاع از غیرحق و تسلیم و رضای به ارادهٔ الهی و کسب فیض از مصاحبت ابرار و نیکان توصیه شده است.^۱ بالاخره، شاید گذشتن از خلیج اسماء را بتوان با مراحل طی هفت وادی سلوک منطبق دانست.

یادداشت

۱- برای استفاده از منابع مطلب در این مختصر منحصراً به "کلمات مکنونهٔ فارسی" اشاره میشود، و مخصوصاً به موارد ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۲، ۲۰، ۴۳، ۴۷، ۵۳، ۵۵، ۵۶، و ۶۶ اشاره می‌گردد. البته اهل تحقیق و اطلاع در متون آثار مبارکه موارد متعدده سراغ دارند و زیارت خواهند کرد.

بداء

محمد افنان

اصطلاح بداء در امر مبارک در دور بهائی و بابی هر دو معمول و مقبول است. سابقه این مطلب از اسلام است، ولی تنها از معتقدات شیعه بشمار می‌آید، و عامه، یعنی اهل تسنن، آن را نپذیرفته‌اند. مبدأ آن اگرچه در قرآن صراحت ندارد ولی بعضی از علمای اسلام در این خصوص به آیه قرآنی "يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ" (سوره الرعد (۱۳)، آیه ۳۹) استناد نموده‌اند.

در آثار مبارکه ذکر بداء مکرر است و مفهوم دقیق آن اینست که اراده خداوند متعال در همه حال به تغییر و تبدیل آنچه تقدیر فرموده قادر است و صرف تقدیر مانع از تغییر نیست. ریشه زبانی کلمه بداء از "بَدَأَ يَبْدُو بَدَاءً" (فعل واوی) به معنی آشکار شدن و تغییر نظر دادن است، و دلالت بر این دارد که نظر و رأی نخستین جای خود را به نظری خلاف خود واگذارد. شاید توضیح این مطلب ضرور باشد که بَدَأَ يَبْدَأُ، یا بَدَأَ يَبْدِي، بَدَاءٌ وَ بَدِيَاءٌ، که هر دو به معنی آغاز کردن و آفریدن است، اگرچه از لحاظ معانی قرابت و شباهتی دارند، ولی متمایز می‌باشند. اما چون در حین تعریف فعل و بازنوشتن به یکدیگر نزدیک می‌شوند چه بسا که در متون آثار ممکن است خواننده یکی را به جای دیگری تصور کند و مفهوم مطلب در ذهن بطور صحیح مفهوم نشود. از جمله میتوان به آیه زیارتنامه مبارک "طبع جمال الغیب عن افق البداء" استشهاد نمود که در این مقام بداء به معنی خلق کردن است. به هر حال، بداء (فعل ناقص واوی) را غالباً به معنی ظهور و بروز مطلبی که پوشیده بوده و بعداً معلوم شده تعبیر کرده‌اند، و علمای شیعه برای رفع این شبهه که اقتضاء به بداء با قبول علم و احاطه الهی سازگار نمی‌تواند بود چنین مطلب را توجیه کرده‌اند که بسیاری مسائل و احکام در لوح محفوظ الهی به کیفیتی معین مقرر شده، ولی عموم مردم ممکن است خلاف آن را از کلام و اشارات قرآنی و احادیث دریابند، ولی خداوند تعالی در هنگام مقرر

حقیقت آن را بر خلق مکشوف می‌سازد و این همان بداست که به آن در احادیث اشاره شده است. اگرچه این مطلب به اعتباری خالی از حقیقت نیست، و چه بسا مسائل هست که تا زمان آن نرسیده درک و فهم آن برای همگان آسان نیست، و البته در زمان مقرر بیان آن مفهوم عموم خواهد بود، با اینهمه به نظر می‌رسد این توجیه با حقیقت مطلب بداء ارتباطی ندارد، زیرا لطف و عدل الهی چنین اقتضاء دارد که هر زمان چنین اشتباهی اتفاق افتد حقّ جل جلاله بدون هیچ تأخیری اهل ایمان را آگاه فرماید تا در شبهت و تزلزل یکدیگر را گمراه نکنند. اصطلاح بداء در آثار مبارکه شواهد فراوان دارد. از آن همه، به یک مورد اکتفاء میشود که حضرت ولی امرالله در توقیع مورّخ شبّاط ۱۹۲۷ خطاب به احبّای ممالک شرق می‌فرمایند "من بعد چون اجل معلوم در رسد، نفس این سلاطین و رؤساء جمهور خود اقتداء به این نصرت‌دهندگان امر الهی نمایند و پا به میدان گذارند و تاج سلطنت فانیه را بر خاک اندازند و اکیلل مرصع عبودیت صرفه محضه بحته را بر سر نهاده و در صف اول مبلغین درآمده باموالهم و ارواحهم و ما وهبهم ربهم به تیشیر و نصرت پردازند و بعد از اتمام دوره خدمات به این اراضی مقدسه شتابند و خاضعاً خاشعاً متذللاً منکسراً طواف مقامات مقدسه کنند و صوت تهلیل و تسبیح و تمجید را به عنان آسمان رسانند و بزرگواری این امر عظیم را بر جهان و جهانیان مکشوف و مبرهن سازند و انّ هذا الوعد محتوم قد رفع الله عند حکم البداء و زینه بطراز الاثبات فی لوح حفیظ." (مجموعه توقیعات مبارکه ۱۹۲۷-۱۹۳۹، صص ۱۴-۱۵)

حضرت نقطه اولی باب سوم از واحد چهارم کتاب بیان فارسی را به مبحث بداء تخصیص فرموده و مطلب را در عنوان آن که "انّ البداء لله حق" است تلخیص فرموده‌اند. حاصل آن اینست که قبول و تسلیم به بداء اساس حقیقت ایمان است و چون ذات الهی ازلی همواره بر حالت و کیفیت واحد باقی و تغیرناپذیر است و وصول به او ممکن نیست لذا بداء ذات غیب در بدای مشیت اولیه و مظاهر ظهور او ظاهر می‌شود و در هر ظهور بدای حاصل از کلام و رفتار مظاهر الهی تا ظهور بعد ثابت و پایرجاست و کمال ایمان در اینست که افراد از خوف و رجای به

آستان او فارغ نمانند، آستانی که قائم مقام مشیت الهی است و در هر ظهور جدید تازه و بدیع می‌شود. البته معلوم است که فیوضات روحانی در هنگام طلوع مظهر ظهور الهی معلوم و معین و کلام مظهر مشیت‌الله مصرح است، ولی در هنگام غروب، یعنی بعد از انتقال مطالع انوار ازلی به عالم جاودانی، ملاک و مقیاس بر اساس اصول و اساسی است که شارع الهی مقدر فرموده است. در حقیقت بداء مذکور در بیان و تبیین مظهر ظهور نهفته است.

با این توضیحات، معلوم می‌شود که بداء از مسائل اصلی امر الهی در همه ادوار است. مخالفین این اصل به این شبهه توسل جسته‌اند که چگونه می‌توان پذیرفت که حقّ جلّ جلاله که بر همه موجودات احاطه و اقتدار دارد، نکته‌ای از حضرتش پنهان ماند، تا چون از آن آگاه شود اراده خداوندیش تغییر نماید. اما اگر به این نکته توجه شود که چون انسان به صفت اختیار ممتاز است، چه بسا که بمدد قوای خدادادی تعقل و تذکر در آنچه کرده و خواهد کرد تفکر و تأمل نماید و تغییر روش دهد البته به عدل و به فضل و رحمت خداوندی اقتضاء دارد که آنچه را مقرر و مقدر فرموده است تغییر فرماید و او را به عزّ قبول بیاراید، و یا به علت نافرمانی و عدم تذکر به او امر الهی مورد عتاب و خطاب قرار دهد، به عبارت دیگر بداء تحقق یابد. چه بسا کسان که زمانی مستحقّ تنبیه، و یا مقبول، در آستان حقّ بودند، ولی به اختیار خدادادی از عتاب و عذاب رهایی یافتند، و یا بالعکس مشمول عدم رضایت و عنایت الهی شدند. بنا بر این مقدمه، آیا نمی‌توان گفت که بداء از لوازم اختیار است که خداوند به صرف بخشش و مرحمت انسان را به آن از جمیع ممکنات ممتاز فرموده است؟ البته علم کلی الهی، که محدود شرایط عالم وجود از زمان و مکان نیست، و از سرنوشت هر کسی آگاه است، به مانند استادی که سرنوشت شاگردانش را در هنگام امتحان می‌داند ولی همواره با تشویق آنان را به استفاده از اختیار و استعداد خدادادی وادار می‌نماید، ما بندگان مستمند را هدایت می‌نماید، دیگر تا ما چه کنیم و چگونه از این امتیاز روحانی، یعنی اختیار موهوبی، استفاده نمائیم. لذا، در حقیقت بداء در عالم وجود مادی که مقید به زمان و مکان است مفهوم دارد، و اگرچه پایان همه چیز در علم الهی معلوم است، ولی تغییر و تحوّل امور و

سرنوشت‌ها در این جهان به مناسبت اصل اختیار که به انسان اختصاص دارد در مفهوم بداء خلاصه می‌شود.

شاخسار عرفان

فهرست مقالات راجع به نصوص مبارکه در

نشریه "خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر"

شماره‌های ۱ تا ۱۵

الف - آثار حضرت نقطه اولی'

عنوان	نویسنده	سال	شماره	صفحات
(۱) توقیعات حضرت نقطه اولی' خطاب به جناب طاهره	محمد افنان	۱۹۹۲	۳	۸۰-۶۷
(۲) شأن آیات	محمد افنان	۱۹۹۵	۶	۹۳-۶۸
(۳) شأن تفسیر در آثار حضرت نقطه اولی' و تفاسیر نازله از قلم مبارک	محمد افنان	۱۹۹۵	۶	۱۲۰-۹۴
(۴) سخنی چند در باره رساله مبارکه قیوم‌الاسماء	منوچهر سلمان‌پور	۱۹۹۵	۶	۱۴۶-۱۲۱
(۵) مروری بر دلائل سبعة	ابوالقاسم افنان	۱۹۹۵	۶	۱۵۶-۱۴۷
(۶) مفاهیم کلمه بیان	صالح مولوی نژاد	۱۹۹۵	۶	۳۰۸-۳۰۰

ب - آثار جمال اقدس ابهی'

(۱) لوح حضرت بهاء‌الله جلّ جلاله		۱۹۹۰	۱	۶۴-۵۴
(۲) اشاره‌ای کوتاه به آثار عرفانی جمال اقدس ابهی'	داریوش معانی	۱۹۹۰	۱	۹۹-۸۱
(۳) بعضی از تعبیرات بدیع در آثار حضرت بهاء‌الله	صالح مولوی نژاد	۱۹۹۰	۱	۱۵۷-۱۴۹
(۴) کیفیت نزول وحی و ثبت آثار مبارکه	وحید رافتی	۱۹۹۳	۴	۲۶-۱۰

عنوان	نویسنده	سال	شماره صفحات
۵) مقدمه‌ای بر سبک‌شناسی آثار فارسی جمال مبارک	شاپور راسخ	۱۹۹۳	۴ ۲۷-۶۰
۶) طبقه‌بندی آثار مبارکه حضرت بهاء‌الله	وحید رافتی	۱۹۹۳	۴ ۶۱-۶۸
۷) پژوهشی در مناجات‌های صادره از کلک جمال اقدس ابهی	منوچهر سلمان‌پور	۱۹۹۳	۴ ۶۹-۸۸
۸) از "تائیه" تا "قصیده عز و رقائیه" ناهید روحانی	ناهید روحانی	۱۹۹۴	۵ ۵۹-۷۸
۹) الواح نازله به اعزاز حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی	باهر فرقانی	۱۹۹۷	۸ ۴۱-۵۶
۱۰) مروری بر کلمات مبارکه مکنونه عربی	ناهید روحانی	۱۹۹۷	۸ ۸۱-۹۳
۱۱) مجملی در باره الواح نازله به افتخار خاندان سمندر و نبیلی	محمود سمندری، حمید سمندری	۱۹۹۸	۹ ۴۳-۵۴
۱۲) نگاهی به چهار وادی در باره کلمات مکنونه (ترجمه متن سخنرانی ابادی عزیز امرالله جناب ابوالقاسم فیضی)	نادر سعیدی	۱۹۹۸	۹ ۱۴۱-۱۵۳ (۱۳)
	ترانه رافتی	۱۹۹۹	۱۰ ۲۵۳-۲۶۶

پ - آثار حضرت عبدالبهاء

۱) صنایع لفظی و بدیعی در آثار حضرت عبدالبهاء	شاپور راسخ	۱۹۹۰	۱ ۰۰-۱۳۸
۲) نگاهی به تفسیر حدیث "كنت كنزاً مخفياً ..."	نادر سعیدی	۱۹۹۷	۸ ۹۴-۱۰۴

عنوان	نویسنده	سال	شماره	صفحات
۳) دیانت بهائی و نهضت مشروطیت ایران از خلال الواح حضرت عبدالبهاء	م. یزدانی	۲۰۰۱	۱۲	۲۴۸-۲۲۳
۴) نگاهی به آثار حضرت عبدالبهاء	نادر سعیدی	۲۰۰۳	۱۴	۱۷۷-۱۵۵
۵) رساله مدنیّه	م. یزدانی	۲۰۰۳	۱۴	۱۹۷-۱۷۸ (۶)
رساله سیاسیّه	م. یزدانی	۲۰۰۳	۱۴	۲۱۶-۱۹۸
۷) نظر ادباء عرب در باره شخصیت و آثار عربی حضرت عبدالبهاء	مونا علی‌زاده	۲۰۰۳	۱۴	۲۴۸-۲۱۷
۸) صور خیال در نثر فارسی حضرت عبدالبهاء	شاپور راسخ	۲۰۰۳	۱۴	۲۸۰-۲۴۹
۹) اشعار حضرت عبدالبهاء	بهر روز جباری	۲۰۰۳	۱۴	۳۰۰-۲۸۱ (۱۰)
کتاب‌شناسی آثار حضرت عبدالبهاء	ع. صادقیان	۲۰۰۳	۱۴	۳۰۳-۳۰۱

ت - آثار حضرت ولی امرالله

۱) گفتار در باره سبک سخن فارسی حضرت شوقی ربّانی	شاپور راسخ	۱۹۹۸	۹	۴۱-۲۳
۲) آینده‌نگری در آثار حضرت ولی امرالله	شاپور راسخ	۲۰۰۰	۱	۶۱-۴۹
۳) نگاهی به مضامین و سبک آثار حضرت ولی امرالله	وحید رافتی	۲۰۰۰	۱۱	۷۵-۶۳
۴) آثار و ترجمه‌های حضرت ولی امرالله به زبان انگلیسی	الهام افنان	۲۰۰۰	۱۱	۱۰۱-۷۷
۵) نظری به توقیعات انگلیسی حضرت شوقی ربّانی و ترجمه‌های فارسی آنها	سیروس علائی	۲۰۰۰	۱۱	۱۴۲-۱۰۳

عنوان	نویسنده	سال	شماره صفحات
۶) آثار حضرت ولی‌امرالله از نظر تربیتی (فلسفه اخلاق از دیدگاه حضرت ولی‌امرالله)	بهروز ثابت	۲۰۰۰	۱۱ ۱۴۳-۱۵۰
۷) آثار حضرت ولی مقدس امرالله	حبیب ریاضتی	۲۰۰۰	۱۱ ۱۸۷-۱۹۶

ث - مقالات عمومی

۱) تصوّف و امر بهاء	فریدالدین رادمهر	۲۰۰۲	۱۳ ۱۴۸-۲۱۲
۲) نگاهی به چند زمینه از تجلّی ادب فارسی در آثار بهائی	وحید رافتی	۱۹۹۰	۱ ۶۵-۸۰

تهیه‌کننده: سیامک صهبا

ضمائم

کتاب‌شناسی و راهنمای عنوان‌های اختصاری

آثار امری

- آثار قلم اعلیٰ حضرت بهاء‌الله، آثار قلم اعلیٰ، (مؤسسه معارف بهائی، چاپ سوّم ۱۵۳ بدیع، ۱۹۹۶ میلادی)
- ادعیه حضرت محبوب حضرت بهاء‌الله، ادعیه حضرت محبوب، چاپ مصر، سنه ۱۳۳۹ ه.ق.
- ادعیه مبارکه حضرت بهاء‌الله، ادعیه مبارکه (ریودوژانیرو: دارالنشر البهائیه، ۲۰۰۳ م)
- استدلالیه مستدر صدر الصدور (استرالیا: سنچوری پرس، ۲۰۰۴ م)
- اسرار الآثار اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع)
- امر و خلق اسدالله فاضل مازندرانی، امر و خلق، در ۴ جلد (مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع)
- انوار هدایت ترجمه‌ای از مجموعه Lights of Guidance: A Bahá'í Reference File Compiled by Helen Bassett Hornby, 5th ed., 1997, Bahá'í Publishing Trust, India
- ایقان حضرت بهاء‌الله، کتاب ایقان، (لانگنهاین: لجنه نشر آثار، ۱۹۹۸ م)
- آیین فراگیر ویلیام هاچر و دوگلاس مارتین (ترجمه پریش سمندی خوشبین و روح‌الله خوشبین) دیانت بهائی آیین فراگیر جهانی (مؤسسه معارف بهائی بلسان فارسی، کانادا، ۱۴۶ بدیع، ۱۹۸۹ میلادی)

- بدایع الآثار
میرزا محمود زرقانی، بدایع الآثار، در ۲ جلد (چاپ
مجدد، لانگنهین، آلمان، ۱۹۸۲)
- بشاره النور
بشاره النور (لانگنهین، لجنه نشر آثار، ۱۴۰ بدیع)
- پیام آسمانی
پیام آسمانی، در ۲ جلد (از انتشارات پیام بهائی، نشریه
ماهانه محفل روحانی ملی فرانسه برای بهائیان ایرانی،
۲۰۰۱ م)
- پیام بهائی
پیام بهائی (نشریه ماهانه محفل روحانی ملی فرانسه برای
بهائیان)، شماره ۱۵۲
- پیام ملکوت
عبدالحمید اشراق خاوری، پیام ملکوت (مؤسسه مطبوعات
امری هندوستان، ۱۹۸۵)
- تحقیق و تتبع
مجموعه تحقیق و تتبع (طبع و نشر نشده است).
تذکره الوفا، فی ترجمه حیاة قدماء الأحباء (حیفا، مطبعة
عباسیه، ۱۹۲۴ م)
- تربیت بهائی
مجموعه آثار مبارکه در باره تربیت بهائی (تنظیم شده از
طرف دائره مطالعه نصوص و الواح بیت العدل اعظم
الهی، مرکز جهانی بهائی، آگوست ۱۹۷۶، تدوین و
ترجمه آثار انگلیسی: نصرالله مودت)
- تسبیح و تهلیل
عبدالحمید اشراق خاوری، رساله تسبیح و تهلیل (مؤسسه
ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع)
- توقیعات
حضرت ولی عزیز امرالله، توقیعات مبارکه (لجنه ملی نشر
آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهین، آلمان،
۱۹۹۲ م)
- تولد مدنیّت جهانی
حضرت ولی عزیز امرالله، تولد مدنیّت جهانی
(مندرج در توقیعات)
- حدیقه عرفان
حدیقه عرفان (کانادا، از انتشارات مجله عندلیب، چاپ
اول، ۱۵۲ بدیع)

خطابات

حضرت عبدالبهاء، مجموعه خطابات حضرت عبدالبهاء
(لجنه ملی نشر آثار امری به زبانهای فارسی و عربی،
لانگنهاین، آلمان، ۱۹۸۴م)

رساله عدلیه

حضرت نقطه اولی، رساله عدلیه (محفظه ملی آثار امری،
شماره ۸۲)

رفاه عالم انسانی

بیانیه رفاه عالم انسانی، ترجمه بیانیه دفتر روابط عمومی
جامعه بین‌المللی بهائی (از انتشارات محفل روحانی ملی
بهائیان ایالات متحده آمریکا، ویلمت ایلینوی، ۱۹۹۶م)

ظهور عدل الهی

حضرت ولی امرالله، ظهور عدل الهی (تجدید چاپ و
تغییرات توسط لجنه امور احبای ایرانی - امریکائی،
دارالانشاء محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متحده،
ویلمت ایلینوی، چاپ دوم، ۱۹۸۷م)

ظهورالحق

اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهورالحق، در ۹ جلد
(جلد هشتم، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۳۱
بدیع)

فرهنگ لغات منتخبه

دکتر ریاض قدیمی، فرهنگ لغات منتخبه، چاپ ۱۹۸۸م.
عبدالحمید اشراق‌خاوری، قاموس ایقان، در ۴ جلد
(طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع)

قاموس ایقان

قد ظهر یوم المیعاد

ترجمه توفیق *The Promised Day is Come*
حضرت ولی عزیز امرالله (ترجمه جناب نصرالله مودت)،
کتاب "قرن بدیع" (مؤسسه معارف بهائی، کانادا، ۱۴۹
بدیع)

قرن بدیع

کتاب اقدس

حضرت بهاءالله، کتاب اقدس، (مرکز جهانی بهائی،
حیفا، ۱۹۹۵م)

کتاب بدیع

کتاب بدیع، چاپ طهران، آزرندگان
حضرت بهاءالله، کلمات فردوسی (مندرج در مجموعه‌ای
از الواح)

کلمات فردوسی

- کنز اسرار
دکتر داریوش معانی، کنز اسرار، در ۲ جلد، در تشریح
کلمات مکنونه فارسی، (لجنه ملی نشر آثار امری به لسان
فارسی و عربی. جلد اول، لانگنهاین، آلمان، ۱۹۹۳ م.
جلد دوم، عصر جدید، دارمشتات، آلمان، ۱۹۹۹ م.)
کنج شایگان
عبدالحمید اشراق‌خاوری، کنج شایگان (مؤسسه ملی
مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع)
کنجینه
عبدالحمید اشراق‌خاوری، کنجینه حدود و احکام،
(مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع)
لثالی الحکمة
لثالی الحکمة، در ۳ جلد (طبع برزیل: ج ۱، ۱۹۸۶ م؛
ج ۲، ۱۹۹۰ م؛ ج ۳، ۱۹۹۱ م)
لوح اشراقات
حضرت بهاء‌الله، لوح اشراقات (مندرج در مجموعه‌ای از
الواح)
لوح دنیا
حضرت بهاء‌الله، لوح دنیا (مندرج در مجموعه‌ای از
الواح)
لوح شیخ
حضرت بهاء‌الله، لوح مبارک خطاب به شیخ محمدتقی
مجتهد اصفهانی، معروف به نجفی (مؤسسه ملی
مطبوعات امری، طهران، ۱۱۹ بدیع)
لوح مستر مکسول
حضرت عبدالبهاء، لوح مستر مکسول (مندرج در آهنگ
بدیع)
لوح مقصود
حضرت بهاء‌الله، لوح مقصود (مندرج در مجموعه‌ای از
الواح)
لوح ملکه ویکتوریا
حضرت بهاء‌الله، لوح ملکه ویکتوریا (مندرج در الواح
نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض)
مائده آسمانی
عبدالحمید اشراق‌خاوری، مائده آسمانی، در ۹ جلد
(مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۸ و ۱۲۹ بدیع)

- مجموعه‌ای از الواح
حضرت بهاء‌الله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابیهی
که بعد از کتاب اقدس نازل شده (هوفهایم: لجنة ملی
نشر آثار به لسان فارسی و عربی، ۱۵۶ بدیع، ۲۰۰۰ م)
حضرت عبدالبهاء، رساله مدنیّه، (چاپ چهارم، آلمان
مدنیّه
۱۹۸۴)
- مفروضات
حضرت عبدالبهاء (گردآوری خانم کلیفورد بارنی)
مفروضات (قاهره، مصر، ۲۰۱۹ م)
- مفهوم حیات روحانی
مفهوم حیات روحانی (نسخه تکثیر شده در ایران)
حضرت عبدالبهاء، مکاتیب حضرت عبدالبهاء، در ۹ جلد
مکاتیب
حضرت نقطه اولی، منتخب آیات از آثار حضرت نقطه
اولی عز اسمہ الاعلی (مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران،
منتخباتی از آثار
۱۳۴ بدیع، ۱۹۷۸ م)
- حضرت بهاء‌الله، منتخباتی از آثار قلم اعلی (لجنة ملی
نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهاین، آلمان،
۱۴۱ بدیع)
- منتخبات مکاتیب
حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت
عبدالبهاء، در ۶ جلد
(ج ۱، مؤسسه مطبوعات امری، ویلمت، ایلینوی، ۱۹۷۹ م؛
ج ۲، مرکز جهانی بهائی، ۱۹۸۴ م؛
ج ۳، لجنة نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی،
لانگنهاین، آلمان، ۱۹۹۲ م؛
ج ۴، مؤسسه مطبوعات امری آلمان، ۲۰۰۰ م؛
ج ۵، مؤسسه مطبوعات امری آلمان، ۲۰۰۳ م؛
ج ۶، مؤسسه مطبوعات امری آلمان، ۲۰۰۵ م)
- نظم جهانی بهائی
نظم جهانی بهائی، منتخباتی از آثار صادره از قلم حضرت
ولئی امرالله، ترجمه و اقتباس هوشمند فتح اعظم (مؤسسه
معارف بهائی به لسان فارسی، کانادا، ۱۹۸۹ م)

نمونه حیات بهائی / نمونه حیات بهائی (نشر سوم)، طهران، ایران

سایر مآخذ

Dictionnaire des concepts philosophiques, Michel BLAY, LAROUSSE, 2006

- الاحادیث القدسیة / الاحادیث القدسیة (بیروت: المكتبة العصرية، ۲۰۰۳م)
بحار الانوار / مجلسی، بحار الانوار (طهران: اسلامیه، ۱۳۸۸ ه.ق.)
تعریفها و مفهوم فرهنگ / داریوش آشوری، تعریفها و مفهوم فرهنگ (نشر آگاه، ۱۳۷۹ ه.ش.)
جامع الاسرار / شیخ سید حیدر آملی، جامع الاسرار و منبع الانوار (طهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انجمن ایران‌شناسی فرانسه، ۱۳۶۸ ه.ش.)
دائرة المعارف فارسی / دکتر غلامحسین مصاحب، دائرة المعارف فارسی
روضات الجنات / میر سید محمدباقر خوانساری (ترجمه محمدباقر ساعدی)
ریاض السیاحه / حاجی زین العابدین شیروانی، ریاض السیاحه (طهران: سعدی، ۱۳۳۹ ه.ش.)
شرح الزیارة / شرح الزیارة (بیروت: دارالمفید، ۱۹۹۹م)
شرح گلشن راز / شمس‌الدین محمد لاهیجی، شرح گلشن راز (طهران: زوآر، ۱۳۷۱ ه.ش.)
فیض القدیر / فیض القدیر (بیروت: دارالفکر)
کلیات مفاتیح الجنان / حاج شیخ عباس قمی، کلیات مفاتیح الجنان (طهران: طبع کتاب)
کمال‌الدین و تمام‌النعمة / کمال‌الدین و تمام‌النعمة (طهران: اسلامیه، ۱۳۹۶ ه.ق.)، با ترجمه فارسی آیت‌الله کمره‌ای
مبانی تعلیم و تربیت / نورالدین رحمانیان، مبانی تعلیم و تربیت
مجمع البحرین / مجمع البحرین (طهران: المكتبة المرتضویة، در ۴ جلد)
مشارق انوار الیقین / مشارق انوار الیقین (بمبئی):
مشارق انوار الیقین

(۱۳۰۳.ق.)

علاءالدوله سمنانی، مصنفات فارسی (طهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹.ش.)، به اهتمام نجیب مایل هروی)

مصنفات فارسی

ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، نهج البلاغه (طهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰.ش.)

نهج البلاغه

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر اول

رسالة حضرت ربّ اعلی در شرح حدیث	
"من عرف نفسه فقد عرف ربه"	منوچهر سلمان پور
صحیفه بین الحرمین	وحید بهمدی
در باره احکام بیانو خطابات به اهل بیان	محمد افنان
در کتاب مستطاب اقدس	وحید رأفتی
مراتب سبعة و حدیث مشیت	شاپور راسخ
کتاب عهدی	
انگیزه "حوریه" یا "دئینا" و "دین" و ردّ	کامران اقبال
پای فکر مزدیسنا در لوح ملاح القدس	منوچهر مفیدی
اسرار علم و حکمت الهی	ایرج ایمن
احوال و خدمات حاج مهدی ارجمند	

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر دوم

عرفان در ارتباط با مطالعه نصوص	شاپور راسخ
و الواح مبارکه امر بهائی	ایرج ایمن
مقاصد دین و مأموریت آئین بهائی	منوچهر سلمان پور
مفاهیم نار در آثار حضرت بهاءالله	
آثار منزله از قلم اعلی در ایران	وحید رأفتی
قصیده رشخ عما	داریوش معانی
فرق متصوّفه کردستان در دوره بغداد	فریدالدین رادمهر
هفت وادی	
از مسکن خاکی	وحید رأفتی
مآخذ مطالب منقول در هفت وادی	وحید بهمدی
لوح مبارک جواهر الاسرار	

شاپور راسخ	کتاب مستطاب ایقان
محمد افنان	مستغاث
	روش تشخیص و تعیین مواضع الواح مبارکه
حبیب ریاضتی	آثار قلم اعلیٰ، دوران طهران - بغداد (۱۸۵۳ - ۱۸۶۳)

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر سوّم

	مباحث ایّام ادرنه
وحید رأفتی	ملاحظات در لوح نازله به اعزاز ملا عبدالرحیم
ایرج ایمن	توصیف کلمةالله در آثار قلم اعلیٰ
محمد افنان	ذیلی در باره مبانی احکام
معین افنانی	بررسی مضامین قصیده تائیه کبری و قصیده عزّ ورفائیه
وحید بهمردی	لوح کلّ الطّعام نازل از قلم اعلیٰ در دارالسلام
محمد قاسم بیات	گلگشتی در رساله چهار وادی
شاپور راسخ	مثنوی مبارک
منوچهر سلمان پور	مروری بر لوح مبارک سلطان ایران
نادر سعیدی	کتاب بدیع و مسأله تکمیل بیان
حبیب ریاضتی	نظر اجمالی به آثار قلم اعلیٰ نازله در اسلامبول و ادرنه
	رشحات عرفان فهرست منتخبی از آثار قلم اعلیٰ
	دوره اسلامبول - ادرنه (۱۸۶۳ - ۱۸۶۸)

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر چهارم

	فقراتی از آثار حضرت بهاءالله در باره سجن عکا
	دو لوح از الواح نازله از قلم اعلیٰ در ادرنه
	لوح نازله از قلم اعلیٰ در اوائل ورود ادرنه

به افتخار نبیل اعظم زرندی

مروری سریع بر مباحث کتاب مستطاب اقدس

مضامین عمده در الواح مبارکه جمال ابھی

خطاب به ملوک و رؤسا و زعمای دنیا

سورۂ غصن و عهد و میثاق بهائی

زمینۀ تاریخی لوح احتراق

مروری بر مواضع اساسی لوح مبارک حکمت

سوابق تاریخی و مضامین لوح اشرف

برخی از خطابات قهریہ به زعمای عثمانی

لوح رئیس و لوح فؤاد

شأن و لزوم اجرای احکام الہی

ملاحظاتی در بارۀ لوح و حدیث کنت کنز

نظری بر لوح قناع

مروری بر الواح حضرت بهاءالله

خطاب به محمد مصطفی بغدادی

رشحات عرفان

الف - از آثار عبدالحمید اشراق خاوری

ب - نقطه و حرف در معارف بیانی

ج - سراج و سراج

د - نامه‌ای از میرزا موسی آقای کلیم

به ذبیح کاشانی

شرح تشرّف میرزا محمد باقر هائی به

حضور حضرت بهاءالله جلّ جلاله

فهرست منتخبی از آثار قلم اعلی

نازله در اوائل دورۀ عکا (۱۲۸۵ - ۱۳۰۰ ه.ق.)

شاپور راسخ

شاپور راسخ

محمد افنان

روح‌الله خوشبین

منوچهر سلمان پور

مونا علیزاده

سیامک ذبیحی مقدم

ایرج ایمن

معین افنانی

وحید رأفتی

کامران اقبال

تنظیم و تدوین: وحید رأفتی

محمد افنان

محمد افنان

وحید بهمدی

موهبت‌الله هائی

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر پنجم

	مجموعه‌ای از آثار مبارکه در باره "بسیط الحقیقه"
وحید رأفتی	راهنمایی برای مطالعه "بسیط الحقیقه"
شاپور راسخ	مجملی در باره "کلمات فردوسیہ"
محمد افنان	سه لوح از آثار استدلالی جمال اقدس ابھی و دلیل حکمت
	مروری بر مواضع زیارت‌نامه حضرت سید الشهداء
منوچهر سلمان پور	مضامین "لوح دنیا"
شاپور راسخ	مروری بر سورۃ الزیارة (زیارت‌نامه جناب باب‌الباب)
مونا علیزاده	ارتباط میان کتاب اقدس و الواح متمم آن
شاپور راسخ	نگاهی به ادعیه شفا و ادعیه مخصوصه در امر بهائی
کیان سعادت	مروری بر دو زیارت‌نامه از آثار قلم اعلی
آرمین اشراقی	شرحی در سوابق و مضامین لوح مریم
فتحیه رشیدی	

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر ششم

محمد افنان	کلیات مقدماتی درباره "قیوم‌الاسماء"
مهری افنان	نظری بر مندرجات رساله دلائل سبعة از مدنیته تا سیاسیته: ۱- رساله مدنیته
شاپور راسخ	۲- رساله سیاسیته
شاپور راسخ	مروری بر مضامین الواح خطاب به یاران پارسی و سوابق تاریخی پارسیان در ایران
ع. صادقیان	

فتحیه رشیدی	مروری بر تفسیر بسمله
آرمین اشراقی	لوحی در شرح "لایسغنی..."
فریدالدین رادمهر	ماء الحقیقه
فاروق ایزدی نیا	مقاله شخصی سیاح
فریدالدین رادمهر	مرکز میثاق و عرفان
مونا علیزاده	سیمای حضرت مسیح در آثار حضرت عبدالبهاء
وحید رأفتی	پاسخی به چند پرسش: نامه‌ای از جناب آقا شیخ محمد علی نبیل اکبر

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر هفتم

فریدالدین رادمهر	منابع برای مطالعه آثار حضرت نقطه اولی
مه‌ری افنان	نظری اجمالی بر مندرجات "صحیفه عدلیه"
محمد افنان	نظری بر محتوای لوح مبارک "افلاکیه"
وحید رأفتی	تشریح و تبیین
شاپور راسخ	علم و علماء از منظر حضرت عبدالبهاء
مونا علیزاده	تبیینات حضرت عبدالبهاء در مورد برخی از آیات قرآن و احادیث اسلامی
فاروق ایزدی نیا	جلوه‌هایی از حضرت بهاء‌الله در آثار حضرت عبدالبهاء
فلاورسامی (کاوینی)	برخی جلوه‌های حیات بهائی در زندگانی حضرت عبدالبهاء
محمد افنان	تأملی در باره علم تعقلی

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر هشتم

وحید رأفتی	مروری بر سوره غصن
سناء روحانی	مروری بر مضامین لوح هودج

مهری افنان	برخی از خطابات قلم اعلیٰ به علمای معاند
محمد افنان	سیر تدریجی نزول آثار حضرت نقطه اولیٰ
شاپور راسخ	پیام‌های حضرت نقطه اولیٰ به حکام زمان
محمد افنان	معرفی مجموعه‌ای از آثار حضرت نقطه اولیٰ
فریدالدین رادمهر	بحثی در باره توقیع حضرت نقطه اولیٰ در معرفت الهی
تورج امینی	نظریه هنر در دو آئین بابی و بهائی
شاپور راسخ	دو ندای نجات و فلاح
علاءالدین قدس	سوابق و مضامین لوح عمه
جورابچی	نقطه بیان در آثار طلعت پیمان
فاروق ایزدی‌نیا	عالم ملک و جهان ملکوت
فرانک نیکوکار	محبت در آثار حضرت عبدالبهاء
شراره تاج‌ترقی	پاسخ به چند پرسش: پژوهشی در آثار حضرت عبدالبهاء
فتحیه	
شیرازی	

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر نهم

شیوا الهیون	روابط و رفتار حضرت عبدالبهاء با افراد
آرمین اشراقی	ارتباط کریم‌خان کرمانی با ادیان بابی و بهائی
محمد افنان	مقدمه‌ای در باره مناجات در آثار بهائی
فاروق ایزدی‌نیا	جلوه‌هایی از سیمای حضرت عبدالبهاء در مروری بر آثار ایشان
محمدقاسم بیات	مروری بر حقیقت روح و موضوع تناسخ
و ساطع بیات	
لادن پاکدامن	مرحبا! مرحبا!
فرید رادمهر	تحلیلی بر مبانی تاریخی و اجتماعی لوح احتراق
شاپور راسخ	لوح لاهه و الواح دیگر مربوط به صلح عمومی
شاپور راسخ	ابطال خرافات در آثار حضرت عبدالبهاء
وحید رأفتی	سیری در آثار مبارکه بهائی

انتشارات مجمع عرفان 'Irfán Colloquia Publications

سفینه عرفان، دفتر اوّل تا نهم
 راهنمای مطالعه آثار قلم اعلی، دفتر اوّل، دوره طهران - بغداد
 (نشر سوّم با تجدید نظر و اضافات کلی)
 راهنمای مطالعه آثار قلم اعلی، دفتر دوّم، دوره اسلامبول - ادرنه
 راهنمای مطالعه آثار قلم اعلی، دفتر سوّم، دوره عکّا (بخش اوّل)
 راهنمای مطالعه آثار قلم اعلی، دفتر چهارم، دوره عکّا (بخش دوّم)
 راهنمای مطالعه آثار حضرت عبدالبهاء، دفتر اوّل (نشر دوّم)
 راهنمای مطالعه آثار حضرت عبدالبهاء، دفاتر دوّم تا چهارم
 مثنوی ابهی: معرفی تحلیلی و تطبیقی مثنوی جمال مبارک
 بسیط الحقیقه: راهنمایی برای مطالعه لوح مبارک "بسیط الحقیقه"
 برخی جلوه‌های حیات بهائی در زندگانی حضرت عبدالبهاء

M. Momen (ed.), *The Bahá'í Faith and the World Religions*
 (Oxford: George Ronald, 2005)

M. Momen (ed.), *Scripture and Revelation* (Oxford: George Ronald, 1997)
 Maryam Afshar, *Images of Christ in the Writings of of `Abdu'l-Bahá*, Irfan
 Occasional Papers, 2004

Lights of 'Irfán: Compilation of Papers Presented at 'Irfán Colloquia, Book
 One to Book Six

Booklets of Abstracts: Papers Presented at 'Irfán Colloquia, 1993 – 200۵

Distributed by:

Bahá'í Distribution Service
 4703 Fulton Industrial Blvd.,
 Atlanta, GA 30336-2017
 Telephone: 404-472-9019
 Fax: 404-472-0119
 E-mail: bds@usbnc.org

غلطنامه

اغلاط ذیل را در دفتر نهم سفینه عرفان اصلاح فرمایید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱	۵	ار افق	از افق
۱۴	۴	روانح	روائح
۱۶	۲ از آخر	باشیم، خاضع	باشیم خاضع،
۲۴	۱۳	خوبی بوده ۳	خوبی بوده (۳ زائد است)
۲۵	۱۴	تجلّی سازد	متجلّی سازد
۲۶	۶	قوئی	قوی ای (یا نیرویی قوی)
۳۷	۱۵	می پرداختند	می پرداخت
۳۸	۳	نمودند	نمود
۳۹	۵	مدرسه ای که	مدرسه ای شده که
۴۰	۱۱ از آخر	علاوه	بعلاوه
۴۲	۶ از آخر	هرچه زودتر	زودتر
۴۳	۱۲ از آخر	زیرملاک	زیرا ملاک
۴۴	۸ از آخر	در اقدام	بر اثر اقدام
۵۸	۶	تدیون	تدوین
۶۰	۶	معرضانه	معرضانه
۶۶	۱۲	سورة البقرة	سورة البقرة
۶۸	۱۳	مدینه العلم	مدینه العلم
۶۹	۸	امانة الله	امانة الله
۶۹	۸	[۱۲۶۰]	[۱۲۷۰]
۶۹	۱۰	کلمة الله	کلمة الله
۸۰	۳ از آخر	مازال	لازال

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۸۱	۴ از آخر	ربنا و آتنا	ربنا آتنا
۸۲	۷ از آخر	نادانی.	(نقطه زائد است)
۸۲	۷ از آخر	عسیر	عسیر.
۸۳	۴	هوالبھی	هوالبھی
۸۳	۹	هوالبھی	هوالبھی
۸۴	۲ از آخر	ذت	ذلت
۸۵	آخر	ادکار	اوکار
۸۶	۱۰	انبری	عنبری
۸۶	۲ از آخر	بعظمتہ	بعظمة
۸۷	۱	البقعة	بقعة
۸۷	۹	النقطة	النقطة
۸۷	۱۴	اليهم	عليهم
۸۷	۱۶	السّمات	السموات
۸۷	آخر	هر اسیری	هر اسیری
۸۸	۹	هوالبھی	هوالبھی
۸۸	۷ از آخر	خبطه	غبطه
۸۸	۶ از آخر	روز	رمز
۸۹	۲	بینا.	بینا و دانا.
۸۹	۲	الرحیم.	الرحیم. ع ع
۱۰۶	۲	افت ند	افتند
۱۱۰	۱۲	شمیر	شمشیر
۱۱۰	آخر	آرزو	آرزوی
۱۱۱	۱۶	م کاتب	مکاتیب
۱۱۸	۱۴	تحری	تحریر
۱۲۲	۹	غمار	غمام
۱۲۳	۱۳	کیونات	کینونات

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳۳	۱۳	گوزپشتی	گوزپشتی
۱۴۰	۱۰	خلقک	خلقک فخلقتک
۱۴۰	۱۰	لوح الحیاة	روح الحیاة
۱۴۱	۳	۱۰۱-۱۰۳	۱۰۸-۱۱۰
۱۴۱	۸	حساسیه	حساسه
۱۶۲	۱۳	نمو	نمود
۱۶۷	آخر	آننفوس	آن نفوس
۱۶۸	۱۰	فامر	فارمر
۱۶۸	۱۷	تنین	طنین
۱۶۹	۱۲ از آخر	بم کمال	به کمال
۱۷۲	۱۴	ب دايع	بدایع
۱۷۶	۱۵	دوران یکی میان	دوران میان
۱۸۸	۶	مفتوح شد	مفتوح شود
۱۸۹	۱۱ از آخر	اندرنه	ادرنه
۱۹۴	۱۰ از آخر	متعدین	معتدین
۱۹۵	۶ از آخر	بلاخصّ	بالاخصّ
۱۹۶	۱۲	حالیک	حاکی
۱۹۷	۱۰	بر کسب	برای کسب
۲۰۲	ردیف ۲۷	شدّت	تسمیه
۲۰۳	ردیف ۵۰	کانادا، ج ۳	(ج ۳ زائد است)
۲۷۸	۴	بیانو	بیان و
۲۸۲	۳	ماء الحقیقه	ما الحقیقه

توجه: در صفحه ۲۷۵ در سطر اول نوشته شده "ظهور الحق در ۹ جلد (مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۳۱ بدیع)". باید توجه داشت که فقط جلد سوم ظهور

الحق و جلد هشتم (در دو مجلد) چاپ شده و بقیه خطی است. از این دو هم فقط جلد هشتم در مؤسسه ملی مطبوعات امری طبع شده است.

در همان صفحه ۲۷۵، سطر ۷ از آخر نوشته شده منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء در ۵ جلد (لجنة نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، هوفهایم، آلمان، ۱۵۹ بدیع). باید توجه داشت که جلد اول در سال ۱۹۷۹ در امریکا، جلد دوم در سال ۱۹۸۴ در مرکز جهانی بهائی، جلد سوم در سال ۱۴۹ بدیع در آلمان، جلد چهارم در سال ۱۵۷ بدیع در آلمان، و جلد پنجم در سال ۱۵۹ بدیع در آلمان چاپ شد.

در همان صفحه ۲۷۵، سطر ۴ از آخر آمده است، "مکاتیب حضرت عبدالبهاء در ۹ جلد (چاپ مصر)". در حالی که چاپ ۹ جلد آن به ترتیب زیر بوده است:

جلد اول ۱۳۲۸ قمری (۱۹۱۰ میلادی) مصر

جلد ثانی ۱۳۳۰ هجری در مصر

جلد ثالث ۱۳۴۰ هجری قمری (۱۹۲۱ میلادی) در مصر

جلد چهارم ۱۲۱ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران

جلد پنجم، ۱۳۲ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران

جلد ششم، ۱۳۳ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران

جلد هفتم، ۱۳۴ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران

جلد هشتم، ۱۳۴ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران

جلد نهم، ۱۳۵ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران (این جلد آماده چاپ بود، اما به علت انقلاب ایران به مرحله چاپ نرسید و لذا نسخ بسیار معدودی از آن موجود است.)

تهیه کننده: فاروق ایزدی نیا

Revealed Verses: Criterion for the Validity of the Manifestation of God	Muhammad Afnan	213
Baron Rosen's Archive Collection of Bábí and Bahá'í Materials	Youli Ioannesyan	235
Independent Search for Truth and Bahá'í Education	Sharareh Zabihian	241

PART THREE

Rashahát-i-`Irfán (Elucidations)

Personification of Manifestation of God	Muhammad Afnan	256
<i>Khalij-I Asmá'</i> (The Gulf of Names)	Muhammad Afnan	258
<i>Badá</i> (Non-fulfillment of the Divine Promise)	Muhammad Afnan	261

PART FOUR

Shákhsár-i `Irfán

List of Articles on Bahá'í Writings Published in the Journal "Andalíb"	Siamak Sahba	265
---------------------------------------------------------------------------	--------------	-----

PART FIVE

Appendices

Bibliography and References		273
Tables of Contents of <i>Safíniy-i-`Irfán</i> , Books One to Nine		280
`Irfán Colloquium Publications		286
Errata of <i>Safíniy-i-`Irfán</i> , Book Nine	Faruq Izadinia	287

CONTENTS

Preface	5
---------	---

PART ONE **La'álíy-i-`Irfán** **(Some Unpublished Bahá'í Writings)**

From the Writings of Bahá'u'lláh	10
From the Writings of `Abdul-Bahá	18

PART TWO **Gulchín-i-`Irfán** **(Essays)**

A Brief Review of Bahá'u'lláh's Tablet of <i>Ridván-ul-`Adl</i>	Muhammad Afnan	23
An Account of the Báb's <i>Kitáb-ul-Asmá'</i>	Muhammad Afnan	31
A Study in the Báb's Commentary on (Hidden Treasure)	Farid Radmehr	37
The Báb's Letters to His Uncle, <i>Khál-i Akbar</i>	Mehri Afnan	71
Background Sources of some of the <i>Hadiths</i> quoted in Persian <i>Bayán</i>	Vahid Rafati	79
The Hidden Words: A Movement from Imperfection to Perfection	Faruq Izadinia	96
A Review of Bahá'u'lláh's Tablet of <i>Surat-ul-Bayán</i>	Sana Alizadeh -Rohani	142
An Analytical Review of One of the Tablets of Bahá'u'lláh	Mina Yazdani	160
The Lesser Peace and the Most Great Peace	Ali Nakhjavani	173
The Concept of Justice in Bahá'í Writings	Shapour Rassekh	183
Exercising Justice in Means of Livelihood: A Study in the Writings of 'Abdu'l-Bahá	Shapour Rassekh	197

Safīnih-i-`Irfān is a collection of studies on the principal beliefs and Sacred Texts of the Bahá'í Faith, particularly papers presented at `Irfān Colloquia. The Colloquia, sponsored by Haj Mehdi Arjmand Memorial Fund, started in 1993 and are being held annually in North America and in Europe, in English, Persian and German languages separately.

The Haj Mehdi Arjmand Memorial Fund was established in 1992 to honor Haj Mehdi Arjmand (1861-1941), a prominent teacher and scholar of the Bahá'í Faith in Persia. `Irfān is a Persian-Arabic word referring to mystical, theological and spiritual knowledge. `Irfān Colloquia aim to foster study of the scriptures of the world's religions from a Bahá'í perspective.

`Irfān Colloquium
c/o Bahá'í National Center
1233 Central Street
Evanston, IL 60201-1611
USA
Phone: 1 (847) 733-3526
Fax: 1 (847) 733-3527
E-mail: contact@irfancoolloquium.org

Safīnih-i-`Irfān

A Collection of Papers Presented at `Irfān Colloquia
Book Ten
Publisher: Persian-American Affairs Office
National Spiritual Assembly of the Bahá'ís of the United States
Sponsored by Haj Mehdi Arjmand Fund
164 B.E. - 2007 C.E.

`Irfán Colloquium Publications

SAFÍNIY-I `ÍRFÁN

Studies in Principal Beliefs
and Sacred Texts of the Bahá'í Faith

Book Ten

Published by
Persian-American Affairs Office
National Spiritual Assembly of the Bahá'ís of the United States
Wilmette, Illinois